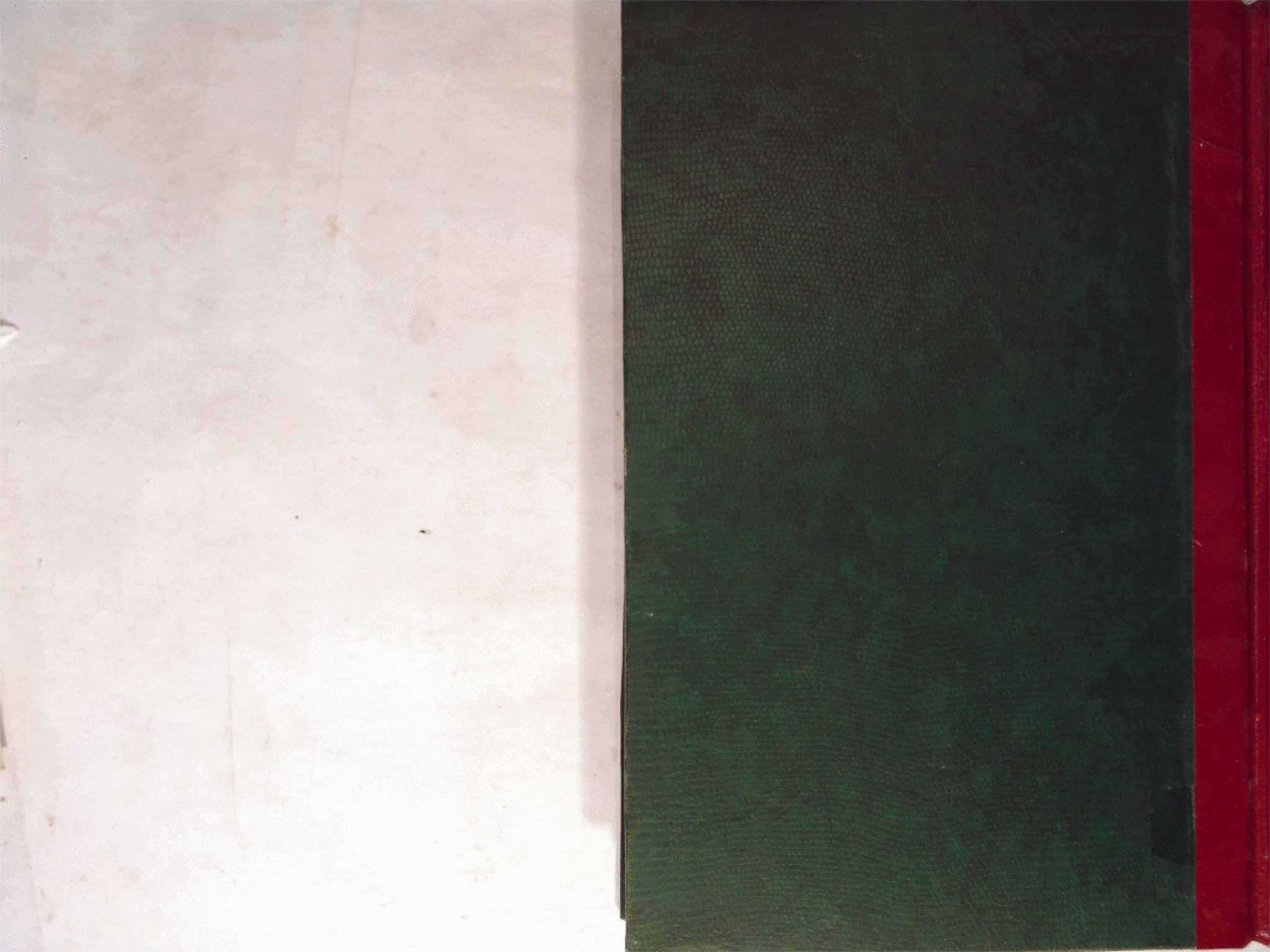


گنجینه ش ه

شرح اصول کافی عقل و توحید

ملا خلیل قزوینی

خط ۱۰۷۰

۲۰۱

شماره

۱۰۶

فهرست

ابن کیسان سرحاجی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

[illegible]

فتح گنجینه شاهی شرح احادیث راز داران الهی کنز مخزون ثنای حمد پادشاهی [illegible] آیات کریمه وما
كان الناس الا امة واحدة فاختلفوا و كريمه كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين
جمیع افراد انسان را بجهل بغیب مایل بود [illegible] اختلاف آفریده [illegible] دلیل آن [illegible]
را احتیاج بکسی که حکم کند در آن [illegible] محتاج بحکم الهی و کتاب آسمانی [illegible] بانبیا و انبیا [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون [illegible]
[illegible]
جمیع آنها [illegible]
[illegible]
[illegible] بلغنا ما ارسل الرسل [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] لا فتى [illegible] كلمة الله العليا [illegible] اسد الله

الغالب

الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible] في الاولين والآخرين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو المظفر السلطان بن السلطان [illegible]
[illegible] الحسيني الموسوي الصفوي [illegible]
[illegible] دار السلطنة قزوین [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
در ماه رمضان المبارك [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] بزبان فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible]

الغالب

سفها داده اند که گفته چون او تصانیف دینیه را بحضرت پادشاه اسلام الموافق و حدیث کرده که خدا کو شنود و دید [illegible]

شیخ ابو جعفر طوسی که مصنف کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار است کتاب در حدیث غیبت صاحب الزمان

علیه صلوات الرحمن تصنیف کرده و در آن کتاب با حدیث از حضرت رسول الثقلین علیه السلام روایت کرده و در آن روایتی

این قصیده دین مبین که واقع شده و امید آنست که روز بروز زیاده شود چنانکه گفته روی عن النبی صلی

علیه و آله انه قال یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی یسرع الناس الی طاعته المشرک والمؤمن

یملأ الجبال خوفاً یعنی منقولست از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه گفت ظاهر میشود در قزوین مردی که نامش

موافق نام پیغمبری باشد بشتابند مردم بسوی طاعتش خواه مردم مشرک و خواه مؤمن پر میکند آن مرد کوهها را

از ترس یعنی بکمال مهابت و شوکت خواهد رسید و دیگر چنانکه گفته عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال

یخرج رجل من الدیلم علی الجبال والسهل والوعر خوفاً ومهابة ویسرع الناس

الی طاعته البر والفاجر ویؤید هذا الدین [illegible] یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

اینکه گفته بیرون می آید مردی از دیلم که پر میکند آن مرد کوهها [illegible] از ترس

و هیبت و بشتابند مردم بسوی طاعتش خواه مردم نیکوکار و خواه بدکار [illegible] مراد [illegible] لفظ

و علم منتشر گشت میان محله از محلات قزوین که دولت خانه مبارکه در آنجا واقع است والحال [illegible] بهشت

و دیالمه طایفه ایست بموضعیکه قزوین سرحد آنست میتواند بود که این دو حدیث شریف بیان یکی واقعه باشد

و بعید نیست که آن مرد کار این پادشاه دین پناه باشد ان شاء الله تعالی و بعوض رسانید که تا عجم بشرف اسلام

مشرف شده اند در میان ایشان این قسم تایید واقع نشده الحق کتاب کافی عمده کتب احادیث اهل

البیت علیهم السلام است و مصنف آن ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی که مخالفان نیز اعتراف

بکمال فضیلت او نموده اند از روی احتیاط تمام آنرا در بیست سال تصنیف کرده و در زمان غیبت صغرای

حضرت صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن که شصت و نه سال بود و در آن زمان [illegible]

مطالب بسیار کرده اند بتوسط سفرا یعنی خبر آورندگان از آن حضرت و ایشان چهار کس بوده اند [illegible]

و کلا السید لعبد الله که اموال از شیعه میگرفته اند و پسرش [illegible] یکی ابو القاسم

و در سال [illegible] آخر سفرا ابو الحسن علی بن محمد السمری رحمه الله تعالی که در سال سیصد و بیست و نه هجری فوت شده

و یکسال قبل از آن کلینی فوت شده بود که هر حدیثی در این کتاب که در عنوان [illegible] فقد قال العالم علیه السلام [illegible]

حدیث آخر [illegible] نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده بواسطه یا بتوسط یکی از سفرا [illegible]

[illegible] با آن [illegible] مصنف رحمه الله تعالی در آن زمان زیاده بر این اظهار نتوانسته کرد و احتمال [illegible] مصنف

رحمه الله [illegible] خطبه و شرح [illegible] تا آخر شاید که آن کتاب

مبارک [illegible] اصلاح آن [illegible] رسیده [illegible] والله اعلم مخفی نماند که اکثر ترجمه ها موافق لفظ عربی [illegible]

آن [illegible] و اگر [illegible] نمیتوانند دانست که هر لفظی از عربی [illegible]

باید دانست [illegible] مقصود [illegible] مطلبیست بزرگ [illegible]

لازم [illegible] آیات قرآن بر دو قسم است اول محکمات دوم متشابهات [illegible]

صریح باشد [illegible] احتمال نسخ شدن در آن [illegible]

[illegible] اصل بسم الله الرحمن الرحیم

شرح با برای استعانت [illegible]

[illegible] در کتاب التوحید در شرح حدیث اول [illegible]

[illegible] عظمت آن [illegible]

[illegible]

تابع شوند اصل الحمد لله المحمود لنعمته المعبود لقدرته المطاع لسلطانه المرهوب لجلاله

المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی جمیع خلقه شرح [illegible] ستودن [illegible] در کار [illegible]

تو ما ما بزرگ آن کار نیز درست نباشد: العبادة تعظیم شخص بقصد تقرب بکسی بجهت بزرگی از آن شخص و از تعظیم تعظیم
کوید عبادت الله تعالی باشند تا کعبه و تعظیم بیت عبادت است با فرماینده آن باشند و پیروی مشرکی اهل حق عبادت الله تعالی باشند تا ترتیبان
و پیروی مشرکی اهل باطل عبادت ایشان و عبادت شیطان و شرک باشد: القدرة توانایی بر هر یک از کردن چیزی و نکردن آن
چیز: الاطاعة فرمان برداری: السلطان غالب بودن بر مملکت: الرهبة ترسیدن: الجلال خالی بودن از نقصان و بدی
الرغبة: توجه بسوی چیزی کردن: النفوذ گذرانیدن: الامر عادة بمعنی کار یکبار تدبیر باشند و صیغه افعل و مانند
آن از امر مینامند برای آنکه تعلق میگیرد به کار یک بعد به باشند و هر دو اینجا مناسب است چه اشارت به آیت
سورهٔ یس است إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: الخلق تدبیر و تقدیر کرده شده و بهره داده
مناسب است یعنی ستایش مر خدای تعالی راست که ستوده است برای نعمتش عبادت کرده شده است برای قدرتش این
اشارت بآنست که جمعی که شکر قدر شده میگویند که آنچه میکنند اسباب میکند آن ندارد و آنچه میکنند اسباب کرده
آن ندارد و منکر استحقاق عبادت بلکه حمد نیز خواهند بود و فرمان برده شده است برای سلطنتش ترسیده
شده است برای آنکه جلال و جانب کبریایی ندارد و توجه کرده شده بسوی اوست به دعا و عبادت در طلب آنکه نعمت
اوست که در این آسمان و زمینها و نعمت بداوست باشد که ذات امر او در جمیع اقسام تدبیر او اصل علا
فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كل منظر شرح این عبارت در اول خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام
در کتاب الروضه می آید و در کتاب التوحید در حدیث دوم باب النهی حیثی است علا فقرب و دنا
فبعد: العلو بلند مرتبه شدن: فا هر دو جا برای تعقیب است: الاستعلاء بلند مرتبه کردن و در اینجا
منقلب از همزه یا بهمزه بصیغه معلوم به بسته عطف بر علا است: التعالی بسیت مرتبه شدن التعالی
منزه بودن: وارتفع عطف بر علا است: منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظاء بالفظ اسم مکان از باب
نظرات یعنی آنچه نظر در آن افتد خواه نظر چشم و خواه نظر دل از جنس خطبا توسط وحی بر رسل و مراد نظر
ولا آنجا فکر نیست بلکه شامل علم به بدیهیست: النظر مراد از جنس صفه برای معرفت چیزی یعنی بلند مرتبه

نفو جمعکه

نفو جمعکه دانستند که معرفت اسما و صفات الهی چنانکه باید بتوسط وحی بر رسل نمیتوان حاصل کرد پس بلند
مرتبه و مقرب درگاه حق گردانیدند از اولیت مرتبه شد نفو جمعکه خیال کردند که معرفت اسما و صفات الهی چنانکه
باید بفکر خود بی توسط وحی بر رسل حاصل میشود مثل بعضی فلاسفه و اتباع ایشان پس منزه و دور از خیال
ایشان و گمراه شدند در اسما و صفات او چنانکه بیان میشود در کتاب التوحید در باب انه تعالی لا یعرف
الا به و باب النسبة و باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و علا و بلند شد بالای هر عقل بی توسط
وحی با بینش بحکم امام از سعدا و اشقیا با سما و صفات او چنانکه باید بتوسط وحی نرسیدند بلکه سعدا بتوسط
وحی و قرآن رسیدند و اشقیا گمراه شدند در اکثر اسما و صفات الهی و مراد با سما علمهاست مشتقات و مانند
مشتقات مثل قادر و القدرة و مراد بصفات مفهومات مصادر است مثل قدرت و قوت اصل الذي لا بدا
لأوليته ولا غاية لأزليته القائم قبل الأشياء والدائم الذي به قوامها والقاهر الذي
لا يؤوده حفظها والقادر الذي بعظمته تفرد بالملكوت وبقدرته توحد بالجبروت وبحكمته
أظهر حجته على خلقه شرح الاولیة سابق بودن: الازلیة بی ابتدا بودن: و مراد بلا غایة
لازلیته همیشه باقی بودن ازلیست چنان این می آید در حدیث ششم باب نهم از اول باب جوامع از کتاب
التوحید: القائم بر جا باقی: القوام بکسر قاف وجود بقا: القاهر غالب بر هر چه اراده نماید: الملکوت بفتح میم
تمام کردن کار بمحض نفوذ اراده بی حرکتی برای استعمال آلتی یا عضوی: تفرد بالملکوت برای ابطال خیال بعضی فلاسفه
و اتباع ایشان است که قایلند بتجرد عقول عشره و نفوس فلکیه و بیان میشود در شرح باب ... کتاب التوحید
الجبروت بفتح جیم و فتح با بسیاری جبر یعنی آنکه هر کس بآن محتاجست در بقا بکار داری او و نیز زور او نیست
و الا هو کند مانع میشود یعنی آنکه هر چه اراده کند از افعال خود مثل آسمان و زمین میشود البته نه بمعنی آنکه
بندگان را از افعال ایشان بی اختیار کند: الحکمة رعایت مصلحت در فعل و ترک: الحجة حجت چیزیست که آن صاحب
غالب شود بر خصم خود در گفتگو و رسل و امام معصوم هر زمانی را حجت الله بواسطه آن میگویند که در روز قیامت

در دیوان بزرگ جمعی از مخالفان دین مبین که مدعی فساد [illegible] اند و عمل نکرده اند بمحکمات قرآن خواهند عذر خواست
طریقی که علما حجت دانسته اند حجج ایشان را که در محکمات قرآن نبود بلکه اکثر در متشابهات بود و کسی چون متشابهات را علم
یقینی نداند تا از رسول یا امام نپرسیم پس اختلاف کردیم و کدام از بیم ظن حفظ نکنیم پس الله تعالی رسول یا امام آن زمان را از ایشان
نماید و گوید این در میان شما بود با علم بجمیع متشابهات و در محکمات کتاب سنت و کتاب بود و بود لیکن شما گوش
نکردید و ما را [illegible] شده و دیگر از اینها محروم و ساکت کردید در زمان غیبت رسول یا امام و مخالف
باین حجت ملزم می شوند یعنی الله تعالی اکمل است که اولیت او که در سوره حدید است بعنوان ازلیت
و نهایت حیثیت ازلیت او را سوجه بعد بیش از همه چیز و باقیت که بالذات وجود و بقای اشیا و قابلیت که
بر جهت نمی‌اندازد [illegible] داری اشیا چیز هیچ کاری او را از کار دیگر غافل و عاجز نمیکند و قادر است که
بر چیز که خود به هم شده مفصل کن فیکون و بقدرت خود یکانه شده بزور آوردن بر هر ممکن باقی
در بقا یا با آنکه بر چه خواید شود و بحکمت خود اظهار حجتهای خود کرده بر خلایق در دنیا یا بفرستادن رسل
و ائمه را بجهت دفع سلطان نکرده که موافقت او در موافقت بر فواید باشند و در تعلیم نیز نکذاشته که قیام
در مخالفت کنان بر بیند **اصل** اِخْتَرَعَ الْأَشْيَاءَ إِنْشَاءً وَابْتَدَعَهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ
لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلَ الْاِخْتِرَاعُ وَلَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الْاِبْتِدَاعُ خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ
مُتَوَحِّدًا بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ وَلَا تَبْلُغُهُ
الْأَوْهَامُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَ
كَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ
بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ **شرح** این عبارات منقول خواهد شد از امام رضا علیه السلام با اندک تغییر
در اول از کتاب التوحید در حدیث سیوم باب دوم: الاختراع و الانشاء آفریدن چیزی بی ماده

قدیم

٥

قدیم: الابتداع و الابتداء کردن کاری که پیشتر از آن کاری دیگر اصلا از فاعل آن صادر نشده باشد: بقدرته
نظر است باخترع و حکمته نظر است بابتدعها و این اعلام خیالی جبریست که میگویند اگر شیئی از عدم این چنین
کاری کند باید تعطیل لازم می آید لا من شیء نظر است باخترع و لا لعلة نظر است بابتدعها اول برای ابطال مذهب
شاییین [illegible] است و دوم برای ابطال مذهب اکثر [illegible] است و بیان می شود در کتاب التوحید در شرح کلام
مصنف برای توضیح حدیث اول باب جوامع التوحید العلة [illegible] با لفظ و تشدید لام و در روایت دیگر
دیگر و مراد اینجا غرض با لام است بعد از ایجاد چیزی و افنای آن لام در لفظ برای وقت و در روایت دیگر
الحقیقة ضد مجاز و مراد اینجا صفات است: الربوبیة صاحب کل اختیار چیزی بودن: الضبط بضرورت آوردن
: الاوهام جمع وهم یعنی چیزی که کاری باطل کند و آن را فاطر نیز نامند: الصفات صفات اینجا جمع صفت است یعنی
مصدر است و جمع مصدر جایز است اگر مراد بیان انواع آن باشد و استعمال صفت بر دو قسمت اول با حرف
حرکه صفت آن باشد ایجاد و تنبا و در این قسمت که مراد بیان چیزی بسیم [illegible] حرکت و بلور [illegible]
وصف غیر صوره و تنبا در دو تقسیم نسبت که مراد بیان چیزی مطلق باشد [illegible] زاید بیان اسماء و صفات الهی
را بر رجوع بر رسل و ائمه ایشان مذکور شده در شرح علامه فاضل تا آخر: الحجاب در این جا فاصله میان دو چیز
و دیوار و امثال آن دو ستاره است: الصورة پیکر یعنی بدن آدمی و مانند آن که مجوف است یعنی اختراع کرد الله تعالی
همه چیز را بی ماده اختراعی عجیب و ابتداع کرد آنها را ابتدایی عجیب بقدرت خود اختراع کرد یعنی ابتدا کرد بقدرت
او احتیاج بماده نداشت و بحکمت خود ابتداع کرد یعنی با حکمت او اگر اقتضای ترک چیزی کند تعطیل نیست
چنانکه در دعا وارد شده که یا کریما با اعطائه و منعه چه صدور آن چیزها را از ماده نشده تا دروغ شود
اختراع او و نه برای عیوب کامل یا کار شده تا دروغ شود ابتداع او چه آفرید هر چه خواست چنانکه خواست
در حالتی که بنهایت یگانه است با آن آفریدن بود تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را و تا ظاهر کند که صاحب کل
اختیار و مالک خود است بیان شده بر صفت او و هر چه کار در آن میکند تا ایشان را عقل نگویند که آن چیزها

دیگر اعتبار است ضبط نمیکند کنه ذات او را وهمها یا مراد اینست که معرفت او و صفات دیگر او اختلاف در آنها بود در دلیل
آنها بوده و ضروری بجهت کمال نیست و نمیرسد بکنه ذات او احیای خاطرها یا مراد اینست که معرفت او و آن صفات دیگر
نیز حاصل نمیشود کسی را به وحی به انبیا و رسل و در تحقیق بیا و را دیدهای عقلها و ادراکها و فکر نمیکرد او را تفکر که
از جمله اجسام است چه اجزا شده نرسیده بکنه ذات او بیان و کنه نشده نرسیده تشخص او دیدهای عقلها و دلها
ذکر شده در او اقسام بیانها او بعلم مخفی مر کسانی که را او را بحس صفه چه دور شده از بلیغه در بیان که برای
آن در بیان در بیان دیگر نمیکند و پوشیده شده از نما پرده که برای آن پرده پرده دیگر نمیکند بس بلیغه بلیغ او
باطنت اشارت بآنست که مرتبهای بسیار در باز شناختن اصل بنا بواسطه تعدد حجاب و پرده میباشد نیز
اشارتست بر رد روایت مخالفان که می آید در حدیث معظم بابی نام کتاب التوحید که باب ابطال الرؤیة است
شناخته شده بصفات ربوبیت نه بدیدن و بیان کرده شده ذات بحدیکه منافی مکرمت و ثنا کرده شده بحدیکه
منافی جسم است نه بسبب اینکه بعد از خویش شکل یافته باشد چنان خواص او کرده شده نه بسبب اینکه جسم است بیان برده شد
بلند منزلت مستغنی عبارت عطا او که بزرگی غایت بلند مرتبه است **اصل** ضلّت الأوهام عن بلوغ كنهه وذهلت
العقول أن تبلغ غاية نهايته لا يبلغه حدّ وهم ولا يدركه نفاذ بصر وهو
السميع البصير **شرح** گم شده است خاطرها از رسیدن بکنه ذات او و غافل شده است عقلهای اهل هوش
اینکه برسند بغایت تشخص او و مثل مقدار و کیفیت بیان این الخ نمیرسد بذات او تندی خاطری و تعیین نمیکند
او را که زاد حسی او دست و بس نشنوای بینای شنیدن و دیدن دیگران بسبب شنیدن و دیدن او بصحت و اشتباه
در آنها بسیار واقع میشود و شکلها و در او دیده میشود که همه حکمی بیشتر اطلاق غایة بر آن باعتبار است که
مانند علم و رسانکه هست اطلاق نهایة بکمترین بر تشخص باعتبار اینست که آخر چیزها هست که در موجود
معتبرست **اصل** احتجّ على خلقه برسله وأوضح الأمور بدلائله وابتعث الرسل مبشّرين
ومنذرين ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حيّ عن بيّنة وليعقل العبا

عن

عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيته بعد ما أنكروه ويوحّدوه بالإلهية بعد ما أضدّوه
شرح الله تعالى راه عذر خواهی بسته بر بندگان بجهت فرستادن رسولان بجمیع بشر که در روز قیامت نتوانند گفت
که راه علم باحکام رب العالمین بسته بود و سکوت جمیع بندگان در هر مسئله غیر معلوم معتبر نبود اطلاع مخصوص
در بعضی مسائل غیر معلوم که در دستگاه ربوبیت که معلوم ما نبود شنیدیم و طاهر ساختند که ما را و حکمها حق خود را ابراهیمای
که محل تواند معصوم نیستند چه جمیع احکام الله تعالی از این دو چیز معلوم میشود در هر زمان از جهت ماده
در آن زمان نشنوند و تابع نشوند و الله تعالی الحجة بجهت فرستادن رسولان مخصوص حکمت رعایت کرد زیرا که حجة
مردم را بر الله تعالی حجتی بعد از انقطاع رسل از دار دنیا باین رسولی که فرستاد رسولان را بشارت دهند کان
حق را با وحی حق و ترسانندگان از دوزخ و عذاب بر مخالفان او و مضمون اشارت بآیت سوره نساء است
مبشرین ومنذرین لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل تا عذاب کرده شوند کسیکه بعذاب گرفتار شود از
روی دلیل باشند که راه عذر خواهی او را بسته دید و ربوبیت معلوم هر طفلیت که کید غیر رسیده بخند و راه افتراق
بر ربوبیت مسدود است چه رسول او وحی اگر طاهر نشود راه علم باحکام کسی نیست و اگر معلوم و مستور است
خالی از سکوت در هر مسئله غیر معلوم معتبرست و نجات یافتن کسیکه نجات یافته از روی دلیل بجهت راه
اعتراض هلاک کننده و اگر این تفاوت از جهت ستر و اشارت بآیت سوره انفالست و نا علم یقینی که
بندگان از صاحب کمال خبر حق را که نه اشته اند و بآن احتیاج دارند بسبب شناسند صاحب کمال حقیقی خود
با اینکه صاحب کمال اختیار هر کسی هر چیز و هر علم هر زمان هست بعد از شناختن شان او را و نیاز دهند او را احتیاج
عبادت بعد از آنکه برای او بیخشم قرار داده باشند اشارت بآنست که هر کس قبل از بلوغ و کمال خرد باسیر ضلالت میکند
انفضال و برای نظر جایز خواهد بود بسبب معرفت نداره و بیخشم قرار نیست بعد از فرستادن رسولان بیشتر بعضی از ضرورت ها
در آنچه اختلاف در آن شود حکم نظر حق میکرده اند و بواسطه احتیاج خلایق بکسیکه قطع نزاع کنند بسبب این بعضی معبود
مناسب این مقام است تعلیمی که آن معلوم میشود که مخالفان سعی نمیکنند در اطاعت جمیع رسولان کرده اند

بیان این آنست که ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری که آنرا فتح الباری نام کرده نقل کرده از نووی شارح
صحیح مسلم که گفته اتفق العلماء على أن قول عمر حسبنا كتاب الله من قوة فقهه ودقيق نظره
لأنه خشي أن يكتب أموراً ربما عجزوا عنها فاستحقوا العقوبة لكونها منصوصة
وأراد أن لا ينسد باب الاجتهاد على العلماء یعنی اتفاق کرده اند جمیع علما بر اینکه گفتن
عمر بس است ما را کتاب خدا و این در روزی بود که اراده نمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بگذارد وصیت نماید و طلبید
دوات و قلم را و در جواب آنحضرت عمر منع کرد که دوات و قلم بیاورید از روی کمال دانائی عمر و باریکی فکر او
بود و بواسطه آنکه ترسید که در وصیت نامه چیزی چند نوشته شود که شاید علما عاجز شوند [illegible]
عذاب شوند در مخالفت آن [illegible] اراده کرده عمر که بسته نشود در پیروی ظن
بر [illegible] **اصل** أحمده حمداً يشفي النفوس ويبلغ رضاه ويؤدي شكر ما وصل إلينا
من سوابغ النعماء وجزيل الآلاء وجميل البلاء **شرح** حمد میکنم الله تعالی را حمد کردنی که شفا کند
دلها را و برساند حمد کننده را به خوشنودی الله تعالی [illegible]
حمد و شکر آنچه را که رسیده [illegible] **اصل** وأشهد
أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهاً واحداً صمداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً وأشهد
أن محمداً صلى الله عليه وآله عبده انتجبه ورسوله ابتعثه **شرح** و گواهی میدهم که نیست سزاوار
عبادت مگر الله تعالی [illegible] در استحقاق عبادت [illegible]
خلق عالم روا کننده حاجات [illegible] برای خود زنی و نه فرزندی و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وآله
بنده او است که برگزیده او را از خلایق و فرستاده ایست که فرستاده او را الله تعالی **اصل** بعثه
على حين فترة من الرسل وطول هجعة من الأمم وانبساط من الجهل واعتراض من
الفتنة وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق واعتساف من الجور وامتحاق من الدين **شرح**

رابعه

۷

این عبارات [illegible] آمده در کلام امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] کتاب العقل [illegible]
[illegible] جواب از اول [illegible] الاجتهاد [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible] الانتقاض [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
الله تعالی [illegible] الاعتساف [illegible] الجور [illegible]
حق کردن الامتحاق [illegible] الدین [illegible] الله تعالی [illegible]
دوست **یعنی** در وقت [illegible] رسولان [illegible]
[illegible]
که الله تعالی [illegible] رسولان [illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خلایق [illegible]
[illegible]
[illegible] الله تعالی **اصل** وأنزل إليه الكتاب
فيه البيان والتبيان قرآناً عربياً غير ذي عوج لعلهم يتقون قد بينه للناس ونهجه
بعلم قد فصله ودين قد أوضحه وفرائض قد أوجبها وأمور قد كشفها لخلقه
وأعلنها فيها دلالة إلى النجاة ومعالم تدعو إلى هداه فبلغ صلى الله عليه وآله
ما أرسل به وصدع بما أمر وأدى ما حمل من أثقال النبوة وصبر لربه وجاهد
في سبيله ونصح لأمته ودعاهم إلى النجاة وحثهم على الذكر ودلهم على سبيل

الهدى من بعده بينا هم ومداع استن للعباد اساسها ومنابر رفع لهم اعلو

مها الكيلا يضلوا من بعده وكان بهم صلى الله عليه وآله رؤفا رحيما تمّ

مضمون این عبارت منقول خواهد شد از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب الحجة در باب التاریخ در مولد

النبی صلی الله علیه وآله که در کتاب الکافی از او ... زیاده ... و حدود حقها اللّنا

وبيّنها البيانا ظاهر ساختن و این اشارتست بآیت سوره آل عمران هذا بيان للناس التبيان بيان

ظاهر ساختن و این اشارتست بآیت سوره نحل تبيانا لكل شيء القرآن خواندن و مراد اینجا خوانده شده

است و این عبارت در سوره ... هست التقوى ترسیدن از الله تعالی ترک ... و ... ترک حق

پسندی و خود رای النجح ظاهر ساختن راه جزو العلم دانستن و آن ... است که احتمال خلاف آن در دل

هیچ نباشد مثل اعتقاد ... واعتقاد ... که احتمال خلاف آن در دل هست ظن میگویند

از روی خواهش طبع باشد مثل اعتقاد ... که جزی که در بازار ... واعتقاد ... میگویند اگر از روی

خواهش طبع باشد مثل اعتقاد اکثر عوام با ... مذهب پدران خود حقیقت و ... آوردن در ... را

علم میگویند بلکه ... میگویند ... کردن ... را نیز علم میگویند بلکه تصور میگویند و مراد ... اینجا ...

وان مضمون آیات محکمات قرآنست التفصيل جدا کردن بسیار چنانچه در عقد مروارید ... که ...

هر جواهر آن ... و مراد اینجا بسیار آوردن آیات محکمات قرآنست که در آنها ... از شرک و ...

از روی ظن و مانند آن هست و جدا کردن آنها از هم ... تا احتیاج با امام ... بینات ... آیات ...

و حجت بر مخالفان ... تمام شود چنانچه الله تعالی در سوره اعراف گفته ولقد جئناهم بكتاب فصلنا

على علم و هر آیه ... تحقیق داریم ... ظن ... که ... حق ... و ... بسیار ...

کردیم مضمون آن کتاب ... که در آن کتاب علم ... کتاب محکم قرآنست که در آن ...

از اختلاف از روی ظن ... و ... ظن ... در ... و ... آن ... در سوره هود گفته

كتاب احكمت آياته ثم فصلت این قرآن کتابیست که عمده آیات آن محکمات ... با وجه محکم ...

بسیار مکرر بیان شده مضمون آنها عبارتهای گوناگون و جدا کرده شده از هم ... الذین اشتقاق ...

آدمی ... آن ... و ... حضرت ... در آن ... دین ... الله تعالی ... و ... علم ...

شریکی برای الله تعالی قرار دهند ... که مردم را احتیاج ... و ... اختلاف ... و ... دلیل آن

رود و محکم ... الله تعالی که هر آیه از روی علم ... بوده ... در آن ... بسیار از آیات قرآن ...

اشراک شده و مراد ... الفرائض جمع فریضه ... الله تعالی بر خلایق ... محکمات قرآن لازم ...

الامور جمع امر ... که ... و مراد اینجا مضمون ... محکمات ... که در آن ... اهل الذکر ...

باصار ... از اختلاف و پیروی ظن ... و مانند آنها صریح و مکرر شده ... تخصیص ...

زیرا که آنها از جمله فرائض ... العالم جمع ... بفتح ... و سکون ... و فتح لام ... آنها ...

معلوم شد الدعا خواندن کسی را بسوی چیزی ... تا ... تنوین برای تعظیم ...

... العهد ... راه راست الصوح ... جز ...

... آمده و مراد اینجا ... کلام ... که ...

الانفال جمع نفل ... و مراد اینجا ... حضرت رسول صلی الله علیه وآله ... از منکران ...

مانند ... النبوة ... آدمی ... الله تعالی ... آدمی ...

... و مرتبه خدا ... و آن ... که ... اختلاف ...

آن ... احتیاج ... الجزو ... احتیاج ... و مانند آنها ...

... و مرتبه ائمه معصومین علیهم السلام و مانند آن ... فاطمه علیها السلام

... آن ... آمدن ... وقت ... آن ...

... کتاب الحجة ... باب ... بیان ...

لیلة القدر تعبیرها است بآنکه هر سال در شب قدر می‌رسد نزد امام زمان می‌آیند و خبر او چیزهایی را که
که خدا می‌کند و اراده دانستن احوال آینده از قرآن بآن قدر دیگر و با این برتر از مرتبه تحدیث مرتبه الهی که
مرتبه جامع جوابها و برکات و آن اند اخفی الله تعالی بخبر را … کسی … حاجت آنکس … آن جز بی
واسطه سخن کسی دیگر المثانی … جمیع … را جمع کرد در ظاهر و مراد اینجا محکمات قرآن است که عبارتهای گونا
گون دارد و هر که … شناخت امام مفترض الطاعه در هر زمان الداعی جمیع داعیه چیزهایی که … نشد
کسی را بسوی … مراد اینجا متشابهات قرآن است که چون … اختلاف در معنی آنها بسیار …
مردم را باواز باحتیاج بامام مفترض الطاعه در هر زمان و الا … اصل
و بیان الاساس اصل دیوار و مراد اینجا محکمات است چه آنها اصل متشابهات است المنار جمع منار …
بر بالای بلند … مثل کوه و مانند آن در گاهها آتش می‌افروختند تا راه گم کردگان راه یابند
یا دوانی و مسافران محتاج بآن باشند … و مراد اینجا گفتارها و کردارهای حضرت رسول علیه السلام است که
دلالت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کنند یعنی والله تعالی فرو فرستاد بسوی محمد علیه السلام کتابی را که
بیان و تبیان هست چه در آن آیات محکمات هست و بعضی آنها که مضمون آن مکرر نیست بیان بعضی چیزهای
ضروریست و در بعضی دیگر که مضمون آن مکرر است مثل نهی از اختلاف از روی ظن تبیان همه چیزهاست
چه دلالت … بر امام در هر زمانی می‌کنند و بواسطه امام می‌توان معنی متشابهات قرآن و هرچه خلایق
بدانستن آن محتاجند معلوم کرد و در حالیکه آن کتاب قرآن بزبان عربیست که فصیحترین زبانهاست
… صاحب کجی نباشد بابی حیثیت که در راه دانستن معانی قرآن اشتباهی حاصل نیست این فرود …
وجه اشتباه کردن بواسطه آنست تا شاید مردم ترس خدای تعالی ورزند دلیل بر عدم اشتباه در راه قرآن …
… تحقیق کرد الله تعالی معنی متشابهات قرآن را برای خلایق و ظاهر ساخت راه دانستن متشابهات قرآن را …
… آثار السبیل … رفتهای گوناگون و در میان آنها متشابهات را … و سبیل اسلام …

انرا وجب

آنرا و جلیده از خلایق چه آن دین منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن بسبب تعلیمها
هیچ بجز چیزی که لازم ساخت آنها را بسبب کارهای … از جمله فرایض که بوده و از آنها برتر نیست برای …
و روشن ساخت آنها را چه در آنها راهنما بسوی نجات از عذاب جهنم … نهاده است که می‌خوانند …
بسوی وادیان عالمیان … بسوی راه مراد الله تعالی که بسوی امام حق و امام بجمیع متشابهات است …
بیان این در شرح و خطبه … تا آخر خطبه پس رسانید محمد صلی الله علیه و آله هر چه را که فرستاده
شده بود بآن و هیچ کرد هر چه را که فرموده شده بود و بجا آورد هر چه را که بار کرده شده بود
تکلیفها … و صبر کرد برای رضای صاحب کل اختیار رنجها و جنگ کرد با مشرکان در راه او …
است خود را و خواند ایشان را بسوی چیزی که نجات در آنست و حرص فرمود ایشان را بیاد آوردن …
رب العالمین که امام عالم بجمیع احکام باشد در هر زمانی با … قرآن و منع ایشان از راه …
بعد از خود که علی علیه السلام باشد و بیان نموده فرزندانش … راهها … آیات …
و گواه نهاد … که استوار کرد برای بندگان پایه آنها را و … اعلامها … برای
بندگان که … آنها را تا همه کس ببینند و … تا بندگان گمراه نشوند بعد از او
و بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان مشفق مهربان چه بیان … ایشان چیزهای
سهل البیان … که … بتعیین خلیفه گذاشته باعث …

اصل فَلَمَّا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ تَوَفَّاهُ اللَّهُ وَقَبَضَهُ إِلَيْهِ وَهُوَ
عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ عَمَلُهُ وَافِرٌ حَظُّهُ عَظِيمٌ خَطَرُهُ فَمَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَخَلَّفَ فِي أُمَّتِهِ كِتَابَ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ صَاحِبَيْنِ مُؤْتَلِفَيْنِ يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّصْدِيقِ

شرح پس چون بسر آمد عمر او و باخر رسید روزگار او میرانید او را الله تعالی و قبض روح

او لیوی حجت حفظ کرده او در این حال نه الله تعالی نیکو کار به نواب عالیشان بعد پس رفت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا و ابس گذاشت در امت حفظ قرآن را و جانشین
حفظ پادشاه مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران را صلوات الله علیه در حالیکه قرآن و جانشین
با هم بعد الفت تمام داشتند چه گواهی میدهد هر یک از این دو برای دیگری راستی
کردن هر یک دیگر را با بنحویکه اگر امام غیر علی یازده فرزندش علیهم السلام بوده باشند قرآن
باطل خواهد بود چه در آیات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن بسیار صریح شده و هر گاه
امامی معصوم عالم بجمیع احکام نباشد علاجی بغیر اختلاف از روی ظن نخواهد بود و قرآن
باطل میشود و اگر قرآن نمیبود علی و اولادش علیهم السلام عاجز میشدند از اثبات و حکم
از روی علم در هر چه به مکابره خلاف کنان و در دلیل آن رود و بیانش اینست که می آید

اصل يَنطِقُ الإِمامُ عَنِ اللهِ فِي الكِتابِ بِما أَوجَبَ اللهُ عَلَى العِبادِ مِن طاعَتِهِ
وَطاعَةِ الإِمامِ وَوِلايَتِهِ وَواجِبِ حَقِّهِ الَّذي أَرادَ مِنِ استِكمالِ دينِهِ وَإِظهارِ
أَمرِهِ وَالِاحتِجاجِ بِحُجَجِهِ وَالِاستِضاءَةِ بِنورِهِ في مَعادِنِ أَهلِ صَفوَتِهِ وَمُصطَفى
أَهلِ خِيَرَتِهِ **شرح** الولایه بفتح و کسر واو دوستی و نزدیکی الحق چیزیکه کسی از دیگری طلب
داشته باشد و می آید در کتاب العقل در حدیث هفتم باب دوازدهم که حق تعالی بر بنده گانش
آنست که گویند آنچه دانند و نگویند آنچه ندانند الاستکمال کامل کردن چیزی روز بروز
الامر کاری که معتد به باشد و مراد اینجا مضمون کتاب الهی است الاحتجاج حجت آوردن
بر خصم الحجج حجت و مراد اینجا رسولانند الاستضاءه کسب روشنی کر
دن با آتش گیرانه النور روشنی و مراد اینجا کتاب الله تعالی است المعدن
جای که در آن الله تعالی طلا و مانند آن گذاشته و مراد اینجا جانشین رسولست

که رسول هر چه بوحی الهی دانسته بود بسپرده الصفوة بفتح و کسر و ضم صاد و سقط خالص و مراد اینجا
جزئیست که رسول پیدا شده از آن جزء همجنس از انسان و واسطه بعثت و اهل صفوه رسولند
المصطفی برگزیده و مراد اینجا کسیست که رسول علیه السلام او را بامر الله تعالی برگزیده بجانشینی
الخیرة بکسر خاء با نقطه و سکون و فتح یاء دو نقطه در پایین اسم اختیار یعنی برگزیدن و مراد اینجا
برگزیدن الله تعالی است کسی را از جمیع خلایق و اهل خیره محمد است صلی الله علیه و آله یعنی جانشینان
تصدیق هر کدام دیگری را آنست که گویا میشود امام حق میان خلایق در هر چه بمکابره اختلاف
در آن و در دلیل آن رود نه بعقل خود بلکه از جانب الله تعالی نازل شده در دل او
و الا نمیخواهد بود بلکه معلومات امام از جانب الله تعالی آمده در قرآن و وحی بر رسول علیه السلام
شده و او تعلیم امام کرده این گویایی امام بی شرط نیست بلکه در آن شرطیست چیزی که واجب
ساخته الله تعالی آن را بر بندگان که اگر نکنند امام گویا نخواهد بود خواه ظاهر باشد و خواه پنهان
و با وجود این چون تقصیر از بندگانست که شرط بجا نیاورده اند عذر خواهی ایشان در روز
قیامت بواسطه اختلاف از روی ظن معقول نخواهد بود آن واجب که شرطست آنست که
فرمان بردن الله تعالی را و فرمان بردن امام را و دوستی الله تعالی در زند و آنچه را که
واجب بعد دست از جمله حق الله تعالی که ترک اختلاف از روی ظن باشد بجا آورند و این ترک
اختلاف آنقدر عمده است که آنست مطلوب اصلی الله تعالی از کامل ساختن دین خود
بوحی بمحمد علیه السلام روز بروز و از ظاهر ساختن مضمون کتاب خود بوحی بعد رسول
و بحدیث در شبهای قدر و از حجت گرفتن الله تعالی بر خلایق بفرستادن رسولان
تا راه عذر عاصیان که اهل اختلاف اند بسته شود و از روشنی دل بکتاب الله تعالی در سینهای
امامان که خزینهای رسولانند و در سینه امیر المؤمنین علیه السلام که برگزیده بعد رسول است

اگر گوئی شرط گویا امام اگر فرمان برداری کامل خلافت بیابیست که هیچ امامی گویا نشود و اگر فرمان بردار
بعضی بس بیابیست که صاحب الزمان علیه السلام ظاهر نشد چه شیعه دوازده امامی در میان مردم بسیارند
گوییم شرط آن فرمان برداری جمعیست که توانائی دارند و مدار دنیا بر ایشانست و شیعه بر سه قسمند اول
جمعی که باعتقاد از شیعه اند و در کردار مخالفت میکنند دوم جمعی که در اعتقاد و کردار از شیعه اند امام
علیه السلام از آن میدانند که اگر ظاهر شود مخالفت میکنند سیوم مخلصان و اینها کمند و ضعیفند
و سکوت ایشان در آنچه بیکار برد خلاف دان در دلیل آن رود و نداشند مدار دنیا بسته نمیشود و اگر
بسیار و توانا شوند امام علیه السلام ظاهر گویا میشود و الا مدار دنیا بسته میشود اصل ان اوضح
الله تعالى بائمة الهدى من اهل بيت نبينا عن دينه وابلج بهم عن سبيل منا
هجه وفتح بهم عن باطن ينابيع علمه وجعلهم مسالك لمعرفته ومعالم
لدينه وحجابا بينه وبين خلقه والباب المؤدي الى معرفة حقه شرح یعنی
این و بعد از این می آید در حدیث دوم باب پانزدهم کتاب الحجة الايضاح ظاهر ساختن الابلاج
با ریک نقطه و جیم روشن ساختن السبيل راه و مراد اینجا باعث گوناگون بودن عبارت محکمات قرآن
و مناسب هر یکی بمقام حجیت با وجود آنکه مطلب آن از یکیست که دلالت بر احتیاج بامام مفترض الطاعة است
در هر زمانی المنهاج جمع منهج راه پیدا ظاهر و مراد اینجا آیات محکمات قرآنست الينابيع جمع ينبوع
چشمها آنچه مراد اینجا متشابهات قرآنست المعرفة شناختن و مراد اینجا شناختن الله تعالی
است باین صفت که حاکم هر نزاعیست و مالک هر چیز است المعالم جمع معلم نشانها یکه بآنها راه
معلوم میشود الحجاب بکسر حاء بی نقطه و تشدید جیم جمع حاجب دربانان یعنی چون هر یکی از قرآن دو
اگر بیابند دیگری باطل میشود پس دانسته شد که الله تعالی آنها را ساخته و پرده برداشته بامامان راسخین
از خانواده پیغمبر ما که دوازده امامند از دین اسلام دوازده و روشن محکمات قرآن و از روی چشمهای علم

رفه

حقه چه یعنی متشابهات قرآن را ایشان میدانند و پس گردانید ایشان را بجهای شناخت حق
و نشانهای اسلام که اگر یکی از ایشان نباشند اسلام بر طرف شود و دربانان میان او و میان
مردم و دوری کرد ساختند دست مردم را سوی شناخت حق او که بیان شد در شرح خطبة الامام
تا آخر اصل اطلعهم على المكنون من غيب سره كلما مضى منهم امام نصب لخلقه
من عقبه اماما بينا وهاديا نيرا واماما قيما يهدون بالحق وبه يعدلون شرح
المكنون آنچه در پس پرده گذارند تا غیر خاصان بر آن مطلع نشوند الغيب چیزی که معلوم ... اختلاف در آن
و در دلیل آن رود و در چشم و گوش و مانند اینها دانسته نشده باشد السر آنچه معلوم همه کس نباشد و با
این است که علم الله تعالی بر دو قسم است اول آنچه آن را همه عاقلها بفکر میتوانند دانست خواه بمحض عقل
مثل اینکه دو نصف چهار است و خواه بآلتی چون چشم و گوش و مانند آنها مثل اینکه آفتاب مستضیء است
و آن را یقین مینامند و ضروری و بدیهی نیز مینامند دوم آنچه آن را همه عاقلها بفکر نمیتوانند دانست و آن را
نیز مینامند و سر بر دو قسم است اول آنچه علم بآن از بینات عقل کسب شده و آن را علوم نظری مینامند
دوم آنچه علم بآن از بینات کسب نشده و آن را غیب مینامند و توفیقی نیز مینامند و غیب بر دو قسم
اول آنچه در محکمات قرآنست که هر که زبان عرب میفهمد آن را معلوم میتواند کرد از قرآن مثل ...
قیامت می آید دوم آنچه در متشابهات قرآنست که آن را غیر رسول و ائمه هدی علیهم السلام کرد الله تعالی
انبیا را بوحی بوسیله تربیت ملائکه در شب قدر و مانند آن بر رسولش مطلع ساخته بر جمیع حج
الیه از معنی قرآن کسی بفهمد اند از قرآن مگر آنچه از ایشان بشنود و آن مکنون غیب سر است الامام
بکسر همزه پادشاه و عکس الامام بفتح همزه آنچه جلو از چیزی که تر باشد البين ظاهر مشهور القيم
در دوار سیدن بچیزی ایستاده کننده الحق بکار آمد فی نفس الامر چیزیکه در قرآنست العدل طرف
کیری نکردن در معامله یعنی و دیده و در کرده الله تعالی امامان راسخین را بر مکنون از جمله غیب آن جمله

هر وقت که از دنیا رفت از ایشان پادشاهی تعیین کرد الله تعالی برای مردم در بدل او کسی پاک که بعد از

رفتن او بمرتبه رسیده مشهور باشد و راهنمای ایشان باشد پادشاه است که کننده هر کار در قرآن و در حدیث باشد

راهنمایی میکنند امامان راستی فاعتبروا الشبهات ایشان قرار داده و به سنت قرآن عدالت در دین

بکنند اصل حُجَجُ اللهِ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ يَدِينُ بِهُدَاهُمُ الْعِبَادُ وَيَسْتَهِلُّ

بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ جَعَلَهُمُ اللهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ وَمَصَابِيحَ لِلظَّلَامِ وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ

وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ وَجَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَتَمَامَ فَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عَلِمُوا

وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جَهِلُوا شرح النظام رشته که در آن مروارید و مانند آن کشند که پراکنده نشود

التمام بی نقصان بودن یعنی امامان رستند حجتهای الله تعالی بر مردم چه اگر یکی از ایشان در زمانی

باشد دیگری او پیرو ظن امام باشد اهل اختلاف که مشرکان و عاصیان شدند غالب میشود بر الله

و در گفتگو حکایة الله تعالی از ایشان نقل کرده در سوره انعام که گفته سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ خواهند گفت جمعی که بیگانه

شمرده اند الله تعالی را و پیروی ظن کرده اند اگر الله تعالی تکلیف میکرد ما را بترک پیروی ظن در

مسائل فروع میبایست که جمیع مسائل را در محکمات قرآن بیان کند یا در محکمات قرآن راهنمایی کند

بامامی دانا بجمیع مسائل چنانچه نشد ما پیروی ظن کنیم و نه پیشوایان و پیروان ما و حرام نکنیم بظن خود هیچ

چیز را چنانچه جمعی میگویند که طریقه اخباریین در اعمال شرعیه حرام است زیرا که واجب است اجتهاد

یا تقلید مجتهد حی طریقه ایشان شق ثالث است و امامان راستی خوانند که آن اوینه مردم را

باسلام دشمنان او بیند بر مردم که شیطان چون گرگ ایشان را از پایه بدین اسلام می آیند برای

ایشان بنده ها و گشاده میشود برگشتن ایشان شهرها که ربانیدا الله تعالی ایشان را از خوک مردم

چنانچه می آید در کتاب الحجه که در بعض احادیث باب مجمع که باب ان الارض لا تخلو من حجة

اگر یکی

اگر یکی از ایشان در زمانه باشد زمین بقرار خود نماند و گرداند ایشان را جوابها برای یک کلید

برای گفتگو چه بکسب علم از ایشان که گفتگو در چیزی که بجا بره اختلاف در آن و در دلیل آن رو دو در

محکمات قرآن و متواترات دین باشد جایز نیست و می آید در باب الحجة بحفظ الله ان ارکان

الایمان و الکفر که امام محمد باقر علیه السلام گفته که هرگز نبود شیعیان ما گذر لالان یعنی در زمان

تعطیل می نمایند و گرداند ایشان را ستونهای اسلام چه چنانچه خیمه باستون بر قرار است همچنین

از ایشان باعتبار یافت و گرداند الله تعالی رشته طاعت مردم و تمامی نماز و روزه و مانند

آنها از واجبات را دو چیز که قبول سخن ایشان در مسئله که معلوم باشد سخن ایشان در آن خواه

بخصوص آن مثل جواز شعر و وجوب مسح پا در وضو و خواه بعموم آن مثل جواز عمل بگمان

صحیح و دیگر واگذاشتن حکم بایشان در مسئله که دانسته نشده باشد سخن ایشان در آن بیخبر

از ائمه هدی پرسند اگر خبر باشد و الا خود را نگاه دارند از تصرف در آن اصل وَحَظَرَ عَلَى

غَيْرِهِمْ إِلَّا تَتَبُّعَهُمْ عَلَى الْقَوْلِ عَلَى اللهِ بِمَا يَجْهَلُونَ وَمَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ

وَالْحَقِّ لِمَا أَرَادَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْتِنْقَاذَ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلَمِ

وَمُشْتَبِهَاتِ الْبُهَمِ شرح الغرض جزئیکه بر چند صفت چیز دیگر باشد چنانکه الله تعالی حکایت

کرده در سوره یونس ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا بیار قرآن دیگر که این تکلیفها در آن نباشد

اینجا آن است خلیفه گمراه خلفای بنی امیه و مانند ایشان است در هر زمان که باشند التهجم بی باکانه

داخل شدن در چیزی حضرت الملمات بلاها یکه در زمانه حادث میشود و مراد اینجا روایات

مخالفات در فضیلت امامان حضره الظلم جمع ظلمت تاریکیها و مراد اینجا جهل اصنیاهای مردم جاهل

از مواضعهای دروغ مکی الفاظ المشتبهات مشتبهات پنهان و مراد اینجا مصلحتها در مظهری

امامان راستی در رواج دکان امامان گمراهست البهم جمع بهمه مشکلها یعنی و دوام کرد الله تعالی

در محکمات قرآن بر همچنان امامان راستند در هر زمان که بکشند و بر برابر افترا بر الله تعالی بگفتن آنچه
نمیدانند که حقیقت چه این افتراست چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب
مجالست اهل المعاصی که باب صد و شصت و سیوم است و نسخ کرد الله تعالی در محکمات قرآن همچنانکه از انکار
چیزی که نمیدانند از جمله حق این اشارتست بدو آیت که بیان میشود در شرح فقد بهم تا آخر در خطبه
حرام کردن و منع کردن در محکمات قرآن بواسطه چیزیست که اراده کرده الله تبارک و تعالی آنرا و آن خلاف
جمعیت که خواسته است الله تعالی خلافا آنچه از جمله خلایق از حیرت که بسبب ابتهای در وضع مخالفا
و بسبب [illegible] سر مطلوبی راستی در رواج دکان امامان گمراه در زمانهای دور و دراز بهم
میرسد وان جمع در این زمان شیعه دوازده امامند بیان این آنست که چون خود منند صاحب انصاف
که بظاهر مبنی از حق معلوم بمجملات قرآن غافل نمیشوند و از بیرون در حیرانی خلاص میشوند چه هر آنچه
از رسول علیه السلام که خلاف محکمات قرآنست و در حدیث و فضول [illegible] تحقیق سر قضا و قدر با معرفت
و توقف در مقتضای محکمات قرآن بواسطه ندانستن سر مذکور معقولتر و با [illegible] اشارت شده
در قول الله تعالی در سوره حدید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ الله تعالی آنکسیست که فرو میفرستد بر بنده خود
محمد علیه السلام آیتهای محکم را که معنی آنها ظاهرست بر هر که زبان عرب داند و احتمال نسخ شدن
در آنها نیست تا بیرون برد شما را از ظلمت حیرت بسوی نور معرفت و البته الله تعالی شما
ولیس هر آینه مشفق مهربانست **حکایت** در مدینه منوره میان فقیر و سید محمد کبریتی که افضل علمای
آنجا و مدرس مسجد رسولست گفتگو شده در حضور جمعی از علمای عرب و عجم در منزل سید احمد از سادات
گفت حیرت دارم در خلافتیکه در امت بعد از پیغمبر علیه السلام واقع شده و خلاص نمیتوانم چه هر طایفه
طایفه موافق خود نقل میکنند طایفه دیگر آنرا افترا میدانند مذهب پادشاه و پدر و مادر را اهل

اعتقاد

اعتقاد دانسته اید **گفتم** خلاص بسیار آسانست بر صاحب انصاف اما گمان میبری که الله تعالی پیغمبر
آخر زمان را بجمیع خلایق فرستاده و کتابی با او فرستاده و گفته که در این کتاب بیان واضح هر چیز
شده و [illegible] هست و مع هذا این مسئله را که مدار حل مشکلات بر آنست در اشکال گذاشته
مهملست **گفت** من راه خلاص را نمیدانم اگر هست بیان کن **گفتم** الله تعالی خود طریق خلاص را بیان
کرده در سوره آل عمران که گفته هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ
هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ الله تعالی آنکسیست که فرو فرستاده بر تو الکتاب قرآن را
حالیکه بعضی از قرآن آیتهای محکمه است هر که لغت عرب میفهمد میداند معنی آنها را بی آنکه احتیاج
داشته باشد بعلم کسیکه حجت باشد و احتمال نسخ شدن در آنها نیست این محکمات مادر قرآن اند کسیکه آنها
را بواسطه فهمیدن آن و عمل بآن باقی قرآنرا میتواند فهمید و باقی آیتها متشابه است که محکمات که
در معنی آنها اشتباه و غلط واقع شود و این بسبب ندانستن محکمات در هر زمانی بعد از پیغمبر تا روز
قیامت **گفت** چون بسبب میشود چون معلوم میشود معنی متشابهات از محکمات **گفتم** بسبب این بواسطه
آنست که از جمله آیات محکمات آیات بسیار هست که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن در احکام
واقع شده و در آیات محکمات بیان شده که جمیع رسولان بواسطه آن فرستاده شده اند که حکم
الله تعالی را در آنچه میان مردم اختلاف در آن بود و دلیل آن نبود بخلایق رسانند تا اختلاف در آن
نکنند و تو میدانی که دو طایفه که نزاع در امامت با هم دارند نهایت دعوای سلسله امامان یک طایفه برای حفظ
در نهایت دعوای بعضی ایشان برای ایشان آنست که در احکام الهی بروی ظن میکرده اند و اختلاف
جایز میشمرده اند مثل آن سه خلیفه و خلفای بنی امیه و مانند ایشان و دعوای سلسله امامان یک طایفه
دیگر با بعضی ایشان آنست که اختلاف از روی ظن جایز نیست بلکه هر مسئله را و هر آیت متشابه را
میباید بعلم یقینی از خدا و رسولش دانست تا حکم جایز باشد و از این معلوم میشود تا روز قیامت که حق

باکدام امام وکدام طائفه نسبت دکدام امام وکدام طائفه رسول الله تعالی را بدروغ نسبت داده اند وعلمات
کتاب جعلی انشنیده والکاشته اند وتاویلات نامعقول بهوا وهوس کرده اند معلوم شد معنی متشابهات
سبب محکمات واسطه آنست که کسی که محکمات دلالت میکند بر آنها وحجت او در هر زمانی تا روز قیامت
بجمیع تاویلات متشابهات قرآن قبول او دربا ویل آنها حجت طلبی محکمات بیان امام میکند وامام بیان تاویل
متشابهات میکند اگر محکمات عمل محض اطاعت کنند وبرسند چنانچه در حدیث واقع شده که هر که عمل کند
بانچه میدانند میدهد الله تعالی او را دانش آنچه ندانسته وبیان کننده وبیان کننده جز بیان کننده
آنچه نباشد واین مضمون هرگیت نقد هو محمد صاحب الکشاف در آیت سوره بقره شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی قرآن پس جمیع آیات قرآن واز محکمات
سبب امام حق ومحکم قرآن زیرا که هدی بهره دیا بمعنی هادی است ودر استعمال مصدر در اسم فاعل
برای مبالغه است ودوم عبارتست از امام عالم بجمیع متشابهات قرآن وبینات بعض آیات واحکام
ونص برای سببیت زمان عبارتست از محکم کفت الخ کفی حقیقت لیکن طائفه که تجویز
اختلاف وحکم بظن مینمایند استدلال میکنند بران بآیات قرآن اگرچه آن آیات متشابهات است
کفت امت بعد از رسول علیه السلام چهار طائفه شدند اول پیشوایان اهل بدعت ونفاق
بنای غلط در تاویل متشابهات نهادند دوم اهل زیغ یعنی کج طبعان که پیروان آن پیشوایان شدند
بکفته آن پیشوایان در تاویل متشابهات کردند بسبب میل دل ایشان باختلاف آرا ودر اجتهادات
وبسبب میل دل ایشان بتاویلات آن پیشوایان که پیروی ایشان کفتن کج ورای کج سیوم راسخان
در علم چهارم اولوا الالباب والله تعالی برای ابطال طریقه طائفه اول ودوم در بعضی آیت
سوره آل عمران بعد از آنچه خوانده شد کفته فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله بر اما طائفه

در دل ایشان کجی هست یعنی زیغ میشوند آنچه را که غلط از پیشوایان واقع شده در تاویل آن صحیح قرآن
بسبب میل دل ایشان باختلاف آرا واجتهادات که منافی است با محکمات ومتمسک بغرض تا فعده باطل اهل
نامعقول است بسبب میل دل ایشان نه بلکه پیشوایان ایشان برای فتنه کرده اند وعالم الحکم
تاویل متشابهات میداند ودر وقت نزول آن مکر الله تعالی با جمعیکه غیر رسول احتیاج تعلیم رسول دارد
وانزال ملائکه وروح وکه حدیث در شب قدر ومتن آن برای بیان متشابهات است بی واسطه
رسول احتیاج بوحی دارد ودر معرفت تاویل متشابه چنانچه گفته در سوره قیامه فاذا قرأناه
فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه کفت اینکه گفتیم ظاهر است وتا حال شنیده بعدم جان
طائفه دیگر اصحاب می آید در حدیث دوازدهم کتاب العقل ز شرح وقال والراسخون
فی العلم تا آخر وتوضیح بسیار می آید در حدیث دهم باب [illegible] دوم ودر حدیث چهارم باب
هفتم کتاب الحجه ودر حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر وبیان اینکه قرآن عبارت
از محکم قرآنست می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب [illegible] دهم که باب النوادر است
اصل وصلی الله علی محمد واهل بیته الاخیار الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا شرح ودر رحمت کامل الله تعالی بر محمد وخانواده او که بیکانه نداشت
امنیت که بر طرف کرده الله تعالی از ایشان هر کنه را واین بسبب آنست که بزبان رسول علیه السلام
خطاب کرده در سوره احزاب که از خانه خود بیرون مروید پس معلوم خلایق [illegible] گناه
از عاینه نیست نه از خانه واده رسول پس کسی در حق ایشان شک میکنند ودر نظر خلایق هر کس
و پاکیزه کرده ایشان را از گناه پاکیزه کردنی بزرگ به توفیق داده ایشان را که معصوم باشند
اصل اما بعد فقد فهمت یا اخی ما شکوت من اصطلاح اهل دهرنا
علی الجهالة وتوازرهم وسعیهم فی عمارة طرقها ومباینتهم العلم واهله حتی

ويضيعوا

كاد العلم معهم ان يأرز كله وتنقطع موادّه لما قد رضوا ان يستندوا
الى الجهل ويضيعوا العلم واهله شرح الشكاية به اظهار دلتنگی از چیزی. الجهالة بفتح جیم
نادانی و نافهمی و مراد این جا پیروی حکم غیر الله تعالی است در مسئله که بیکباره اختلاف در آن
ودر دلیل آن رود مثل معنیهای آیات متشابه خواه آن با گزاف ودعوی علم بریاضت وصفای
باطن باشد وخواه نه وخواه از روی ظن باشد چنانکه الله تعالی نقل کرده در سوره یونس از اکثر
مشرکان وخواه به پیروی اعتقاد دیگری از خواهش نفس باشد وخواه حکم کننده وپیروی کننده
یک کس باشد وخواه متعدد. ان یأرز بتقدیم رای بی نقطه بر زای نقطه دار فراهم کردن
بتقدیم رای بی نقطه برای با نقطه از باب نصر وضرب وعلم کوچک وپنهان شدن. برادر
شکایت کرده بعد شیخ کلینی رحمه الله تعالی از جوانان و بزرگان در آن زمانه که محکمات
قرآن را دیده ومفید مخالفت کرده اند از روی ظن در عبادات حقه وبعد از آن در چیز
رسیده بعد چون شیخ کلینی نزدیک بمکان صاحب الزمان علیه السلام بعد [illegible] بعداً
برادر در ری یا جای دیگر دور بعد والتماس تصنیف کتاب کافی و تأکید آن التماس کرده بعد
چنانکه هر یک مذکور میشود یعنی آنچه بعد از حمد الله تعالی وصلوة بر رسول علیه السلام است اینست که
تحقیق دانستم ای برادرم در دین آنچه را که شکایت کردی و آن اتفاق مشهور آن زمانه است
بر اختلاف از روی ظن و بسته هم کردن ایشان وجدان ایشان در آبادانی راستهای آن [illegible]
بآن راهها آسان روند و بیکبارگی ایشان علمی که حاصل میشود از محکمات قرآن با اینکه اختلاف از
روی ظن حرام است واهل علمی که محکمات قرآن دلالت بر حجت رعیت با ایشان میکنند
زمانی تا آنکه نزدیک شده که علمی که از محکمات قرآن وسنت حاصل میشود بسبب این جاهلان
پنهان شود بیکبارگی وبریده شود از نظر التفات خلایق اصلاً آن علمی که آن اصل محکمات

قرآن

قرآنست وچند مسئله از اصول فقه که تواتر آنها در زمان غیبت امام علیه السلام [illegible] و میانه ظهور
امام علیه السلام چنانکه می آید در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب شصت و دوم وحدیث سیزدهم
هفتاد و دوم که ای لو اعلم ان العلم یأرز کله و لا تنقطع مواده بعد راضی شده اند که
نمایند بر ظن وخوار دارند علمی که از محکمات قرآن حاصل میشود واهل علم را که [illegible]
چه مبالغه کدی بسیار دیده اند که گفته اند یقینیات مثل اینکه نماز واجبست ودخل فقه نیست چون
اعتماد بر ظن در آنها نشده پس علم بجمیع احکام مثل ایشان فقه نیست وکار دنیا را نسق میکنند
باعتقاد حقه بقرار احتیاج با امامی که گویا هر یک از ایشان امام خودند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
این شکایت کرده از اهل زمانه خود ودر نهج البلاغه مذکور است در خطبه که اولش اینست اما
بعد فان الله لم یقصم جباری دهر الا بعد تمهیل ورخاء اصل وسألت هل
يسع الناس المقام على الجهالة والتدين بغير علم اذ كانوا داخلين في
الدين مقرين بجميع اموره على جهة الاستحسان والنشوء عليه والتقليد
للآباء والاسلاف والكبراء والاتكال على عقولهم في دقيق الاشياء
وجليلها شرح الوسع گنجایش یعنی مستحق عذاب اخروی نبودن در کاری الناس مردم
ومراد اینجا جمعیت از شیعه امامیه که محکمات قرآن را نفهمیده تابع [illegible] شده اند در
از روی ظن ولهذا شکی نکرده این برادر در بدی اهل دهر وشک کرده در بدی [illegible]
اهل دهر بسیار [illegible] چنانکه ظاهر میشود در کتاب الایمان والکفر در باب فی علامة المعار
بخلاف [illegible] المقام بفتح میم ماندن بر حالی یا در جایی التدین کاری کردن باعتقاد آنکه
مقتضای دین اسلام است. الاستحسان چیزی را خوب شمردن بعقل خود. النشوء بضم نون وشین
با نقطه و واو ساکنه وهمزه بر آمدن بر صفتی. التقلید نیک وبد کار کسی را پیروی کردن دیگری [illegible]

بقبول کفتهٔ او در آن کار به طلب دلیل الاسلاف جمع سلف پیشوایان و پیشینیان یعنی و بزرگی
آیا کیجایش بارد عوام الناس و مانند ایشان تا آنکه باستند به اختلاف از روی ظن و عبادت
کنند بی علم یا بنکه آنچه میکنند موافق حقیقت باین عذر که بعد اندیشیدن از رسیدن تکلیف داخل ان در
دین اسلام اقرار کنند کان همه کارهای عمده این دین مثل نماز و روزه و زکوة و مانند آنها
و آنها را هر دو بابت دین میدانستند از راه استحسان و از راه برآمدن بر این دین یا برآمدن به
استحسان و از راه تقلید پدران از آنجا که اکثر عوام میکنند و هر پیشوایان را جایکه بعضی عوام
میکنند و هر بزرگان و پادشاهان را جایکه بعضی دیگر عوام میکنند و از راه اعتماد بر عقلهای
پدران و پیشوایان و بزرگان یا اعتماد بر استحسان عقلهای خود در کوچک چیزها که کردن
واجبها و ترک حرامها و مانند آنها باشد و در بزرگ چیزها که داخل شدن در دین اسلام باشد
حاصل عذر اینست که عوام الناس ندانستند حقیقت دین اسلام را و اینکه حقیقت
دین اسلام منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن اصل فاعلم یا اخی حماک
الله ان الله تبارک و تعالی خلق عباده خلقة منفصلة من البهائم في
الفطن و العقول المرکبة فيهم محتملة للأمر و النهي و جعلهم جل
ذکره صنفين صنفا منهم أهل الصحة و السلامة و صنفا منهم
أهل الضرر و الزمانة فخص أهل الصحة و السلامة بالأمر و النهي
بعد ما أكمل لهم آلة التكليف و وضع التكليف عن أهل الزمانة
و الضرر إذ قد خلقهم خلقة غير محتملة للأدب و التعليم و جعل عز و جل
سبب بقائهم أهل الصحة و السلامة و جعل بقاء أهل الصحة و السلامة
بالأدب و التعليم شرح مراد مصنف رحمه الله تعالی از این چند فقره بعد از این جان بجز

چندست

چندست که از آن معلوم شود که کدام کدام از عوام الناس معذورند در جهالت و کدام معذور
نیستند و مدد شود در فهمیدن معنی اعتراضی که می آید در باب الاضطرار الی الحجة از کتاب
الحجة العصمة یعنی ... السلامة ... التکلیف طلب الله تعالی ادب بار کسی الادب
بفتح همزه و فتح دال روشی برگزیده خواه باعتبار فضل باشد خواه باعتبار ترک کسی التعلیم یاد دادن
و مراد اینجا یاد دادن ادب است یعنی پس بدان در جواب این سوال ای برادرم بیامرزاد ترا
الله تعالی از آنکه به تحقیق الله تبارک و تعالی آفریده بندگان خود را نوعی از آفریده که جدا شده آن
نوع از ستوران در زیرکیها که بعضی ایشان دارند و ستوران ندارند و عقلها که جابجا داده شده
در بعض ایشان و در ستوران نیست تا به بار شوند امر و نهی را یعنی امر الله تعالی ایشان را با ادب و نهی
از ضدان و گردانیده الله تعالی این بندگان را دو قسم قسمی را از ایشان بی عیب در خرد و قسمی را از ایشان
با عیب در خرد مثل شخصی که کر و گنگ و لال باشد یا کور و ابله باشد پس مخصوص کرد الله تعالی بی عیبان در
خرد را بفرمودن تکلیفها و منع کردن از بدیها تا ادب حاصل کنند بعد از آنکه به بلوغ کامل ساخت
برای ایشان خرد را که در کار است در تکلیف چه الله تعالی داناست بحال ایشان میداند که اگر قبول
ادب نمایند از روی هوا و هوس خواهد بود و معذور نیستند و واگذاشت تکلیف را از اهل عیب در
خرد به تحقیق آفریده ایشان را قسمی از آفریده که تاب نمی آرند ادب آموزانیدن ادب را و این منافات
ندارد با آنکه ایشان تابع امر و نهی غیر الله تعالی دانسته باشند در بعضی چیزها چه از من که جمیع کارها یا اکثر
خوب باشد و گردانید الله تعالی باعث زنده که اهل عیب در خرد در دنیا بی عیبان در خرد را و گردانید
زنده که بی عیبان در خرد را بسبب ادب و آموزانیدن آن با جمعیکه آموزانیدن الله تعالی ادب
را به رسولان و رسانیدن رسولان ادب را به جانشینان ... آدمی زاد زنده می مانند و این منافات ندارد
با آنکه بعضی بی عیبان در خرد فرمان برداری پیغمبران یا امامان نکنند و ادب یاد نگیرند و با وجود

زنده کنند **اصل** فلو كانت الجهالة جائزة لأهل الصحة والسلامة لجاز وضع التكليف عنهم وفي جواز ذلك بطلان الكتب والرسل والآداب وفي رفع الكتب والرسل والآداب فساد التدبير والرجوع إلى قول أهل الدهر **شرح** فايده

بیان نیست نه برای قرینت الآداب بهمزه والف ودال بی نقطه والف جمع ادب یعنی روشهای خوب

برگزیده رسولان که برای ادب خلایق مقرر شده انه التدبیر رعایت مصلحت در فعل یا ترک

ماخوذات از دبر بضم دال وضم یا سکون وباء ابجد باعتبار اینکه در رعایت مصلحت عاقبت

مانند و آن اخلاق نیز می مند مثل ولان سئلتهم من خلقهم لیقولن الله فانا یؤفکون ومثال

در شرح و فقال الله عز وجل الذي من شهد بالحق تا آخر در خطبه و آنرا اجتبار نیز

یعنی بیان این آنکه با عیبان در خرد معذور نه در ماندند به جهالت بی عیبان در خرد

معذور نیستند در آنچه اگرچه از مسبود جهالت بی عیبان در خرد را هر آینه جایز بسبود الله تعالی

را و گذاشتن تکلیف تحصیل علم از ذوی دو آنها از ایشان جهت سابق و در آن منظور نیست

بر دی حکم غیر الله تعالی در مسئله که اختلاف در آن و در دلیل آن بود انکار ربوبیت رب

العالمین است خواه در یک مسئله و خواه در هیچ مسائل و حال آنکه در جایز بودن آن بر الله تعالی

لازم می آید عبث بودن او یا بیکه ایشان تعلیم کرده الله کتابها ی الله تعالی و رسولان الله تعالی

و اوصیای ایشان با نتیجه اگر الله تعالی کتابها و رسولان بشارت دهنده با وصیا نفرستد

فساد لازم نیاید و حال آنکه در بر طرف کردن کتابها و رسولان آداب لازم می آید بر طرف

بودن تدبیر الله تعالی در فعل آنها و زمین دارمیان و مانند آنها و بازگشت بسوی گفته دهریه

که فاعل این جا از روی اختیار متغیر نشد بنابر زعم ایشان که تخلف معلول از علت تامه محالست

که ما هي الا حياتنا الدنيا نموت ونحيا وما يهلكنا الا الدهر حکایت در سوره الجاثیه

آن است که زنده که مگر زندگی ما که و نبات حسی ست غیر سم و زنده میشویم و نمی میرانند ما را مگر زمانه

و بطلان این ضروری دین اسلام است و مفصل میشود در کتاب التوحید حدیث اول باب اول از شرح

إن الذين يذهبون إليه ويظنون أنه الدهر تا آخر **حکایت** فرستاد گفت معجزات محمد

صلى الله عليه وآله و نبوت او بجمیع ثابت نیست و اعتماد بر نقل نمی نماییم گفتیم اگر بعد از آنکه

با شما گوییم چه خواهید گفت جواب ما است پس عیسی است آدم علیه السلام که سجود لایق نیست که این گفتن

با ما گوید و اگر ایشان گویند جواب است که این جهان به صاحب کمال اختیار که عادل حکیم باشد و اگر را

بر اختلاف و سبیل ایشان باشد چنانکه ما و هر که غیر شیعه دوازده امامی است در دین خود قرار داده

چون این با صاحب کمال اختیار رعادل حکیم خواهد بود و لازم می آید رجوع بقول دهریه **اصل** فوجب

في عدل الله عز وجل وحكمته أن يخص من خلق من خلقه خلقة محتملة للأمر والنهي

بالأمر والنهي لئلا يكونوا سدى مهملين وليعظموه ويوحدوه وليقروا له بالربوبية

وليعلموا أنه خالقهم ورازقهم إذ شواهد ربوبيته دالة ظاهرة وحججه نيرة

واضحة وأعلامه لائحة تدعوهم إلى توحيد الله عز وجل وتشهد على أنفسها لصانعها

بالربوبية والإلهية لما فيها من آثار صنعه وعجائب تدبيره **شرح** مقصود مصنف

رحمه الله تعالی از گفتن این توضیح سابق و کمال احتیاط و غمخواری مردم است که مبادا غافل شوند

از دلیلی که گفته شد الوجوب ثابت و محقق شدن السدى بضم سین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه

و الف منقلبه از یا کلمه ای است بمعنی المهمل جبر که آن بنده از نیز الربوبیه مالک جبر بودن و مراد

اینجا آنست که کسی صاحب کمال اختیار هر کسی و هر چیز باشد پس در هر مسئله که حاجت خلایق بیان

و بیکار بودن اختلاف در آن و در دلیل آن بود حکم حکم او خواهد بود و کسی را نمیرسد که شریک شود با او

کردن در آن العلم دانستن و مراد اینجا گرویدن و ایمان آوردن است إذ در اینجا برای بیان دلیل است

و میتوانند بود که برای ظرفیت بشند و لشکر می باید محافظت اتفاق کنند و مراآنجا که مکان کتابی الحجی

در آنها نیز از اختلاف و پیروی ظن صحیح شده و باعث علم رغبت بحجت در زمانست غیر مرجوح در آنها

راجح نشواند است یا راجح بجمیع شواهد و حجج و اعلام است بنا بر اول یا دوم وجه عالیه است و داد

در و اعلام عاطفه بر جمل عالیه است و بنا بر دوم واو در وجه نیز عاطفه است الا اعلام جمع علم بفتح عین

و فتح لام نشانها که در جنگگاه و مانند آن میباشد و از انها مطلب معلوم میشود الحجج جمع حجت

اما مایکه عالمان نشد بجمیع ادوات الکلی معطلان سایر خلایق آید و هر کدام از ایشان در زمانست خواه تنها

و خواه و هی بنی الصنع اینکه کسی کار برا تواند کرد و تواند نکرد و کند بواسطه رعایت مصلحت

آنکه اسباب کردن را فراهم آورد **یعنی** پس لازم شد باعتبار در عدالت الله عز وجل در رعایت او

مصلحت را در هر چیز اینکه مخصوص کند هر کرا که آفریده از جمله مخلوقان خود نوعی از افرید که

تا سبب امر و نهی آنکه دارد و با امر و نهی خود تا بنا شد سر داده شده که از داکر امر شده که او و تابع که

شمرند الله تعالی را پرستش و تنها او را پرستند با پیغمبر که پیروی ظن خود نکنند که خود را پرستیت

و پیروی ظن مانند خود کنند که مانند خود پرستیت دارد اقرار کنند برای الله تعالی بانکه صاحب کل

اختیار هر کس و هر چیز است و تا ایمان آورند بانکه الله تعالی آفریننده ایشانست تا بنده پیرو دوز

رسان ایشانست زیرا که گواهان صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن او راهنمائی طی چراغ‌ها

در زمین و مانند اینها بر حالیکه امامان او تنها بابان انکار زند بنور علم بجمیع اداب و محکمات کتاب او

در خشانست بیان این الکهان که آنها میخواهند مخلوقات را بسوی پرستیدن الله عز وجل تنها

و گواهی میدهند بزبان حال بر خود برای سازنده خود صاحب کل اختیار بودن و مستحق پرستش

آن خواندن و گواهی دادن برای هر چیز که در گواهان رحمت از اثرهای صنع الله تعالی در زمین آید

که حاصل شده از تدبیر او مثل اینکه آفتاب و ماه و ستارها و آسمانها هر کدام مقداری در جای و مسقی

و از جهت چنین شده و بلکه کسیکه گویند که درست چنین کرده **اصل** فقد جعل الله

لا ینبغی لهم ان یجهلوه ویجهلوا دینه واحکامه لو ان الحکم لو یبح

للجهل به والانکار لدینه فقال جل ثناؤه الم یؤخذ علیهم میثاق

الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا

بعلمه **شرح** چون مصنف رحمه الله تعالی فارغ شد از بیان اینکه واجب است بر الله

تعالی اینکه تکلیف کند بندگان را و باز دارد از ترک اختلاف از روی ظن شروع کرد

در بیان اینکه تکلیف واقع شده است و معلوم است از قرآن التذنب خواندن کسی را

بسوی کاری از روی جد المعرفة شناختن و مراد اینجا اعتراف کردن و گرویدن

تمام و لست بر بوبیت الله تعالی که شناخته شده است الجهل نادانی و مراد اینجا

ضد معرفت است بسبب اختلاف از روی ظن الدین بکسر دال منقوط و سکون یاء

و نقطه در پایین فرمان برداری و دین الحق عبارت از اسلام است آن

مضمون ترک اختلاف از روی ظن است چنانچه گفته در سوره آل عمران ان

الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا

من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم الا نکار نشناختن و آن ضد

اعتراف است **یعنی** پس خواند الله تعالی بندگان را و باز داشت بسوی اعتراف و

او تنها را ترک واجب کرده و روا داشته بنده برای ایشان اینکه اعتراف

نمایند بربوبیت او و اعتراف نمایند بدین او و حکمهای او و در بیان

تکلیف و به کارها چه رعایت کننده مصلحت هر چیز تا ترک واجب نکنند

اعتراف نکردن بر بوبیت او را و روا ندارد که انکار کنند دین او را

این اشارت بآنست که کسیکه اختلاف از روی ظن نماید اعتراف بربوبیت
الله تعالی نکرده و منکر دین او و احکام او شده بدلیل الله تعالی در سورهٔ اعراف
که آیا گرفته نشده در توریة بر جهودان که اختلاف از روی ظن نکنند
در احکام الهی چنانکه گرفته شده در هر کتابی از کتابهای الهی که فرود آمده بر رسولی
از رسولان الهی که فرستاده شده بسوی امتی از زمان آدم تا آخر الزمان و آن
چنان نیست که نگویند جهودان و غیر ایشان بر الله تعالی با چیزیکه [illegible] درباره
خانهٔ الهی را نکنند و در چیزیکه بیچاره اختلاف دران و در دلیل آن رو دهد که
از پیش خود نکنند بلکه آن گویند که حقیقت آن چیزیکه دانند که موافق علم الهیست
چه اگر ظن داشته باشند باطل خواهد بود نه حق چنانچه الله تعالی در سورهٔ یونس و سورهٔ
النجم گفته إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بدرستیکه ظن جای بکار آمدن
دیگری را اصلا خواه موافق واقع باشد و خواه مخالف واقع و خواه در مضمون باشد و خواه
در عمل حق و الله تعالی در سورهٔ یونس در سر رسالت چنین میگوید محمد افترا کرده قرآنرا
گفته او افترا نکرده بلکه ایشان دروغ میشمارند چیزی را که بی تعلیم دیگری فرو گرفته
اند به دانستن تفصیل آن و هنوز بتعلیم دیگری نیامده نزد ایشان بیان مشکل آن
ست **اصل** فكانوا محصورين بالامر والنهي مأمورين بنقل الحق
غير مرخص لهم في المقام على الجهل امرهم بالسؤال والتفقه
في الدين فقال فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا
في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون
وقال فاسألوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون **شرح** [illegible]

هستند

هستند [illegible] در خود در حصار امر و نهی الهی که یکی از ایشان بیرون جست از آن حصار
و هستند فرموده شده با گفتن حق رخصت داده نشده برای ایشان در ماندن بر جهالت
که اختلاف از روی ظن باشد چه الله تعالی [illegible]
در خود سعد در ماندن در جهالت امر کرده ایشانرا بپرسیدن الحجه نداشته و بعلم
بمسائل در عبادت الله تعالی بیان این آنست که گفته در سورهٔ براءة وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ
لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ بیهوده که مؤمنان بربوبیت رب العالمین حرکت
کنند از وطنهای خود همگی و الا تکلیف باین چنین بیش جواز نشسته از هر اهل مرز جایگاه
علیحده هست از جملهٔ اعراب جمعیکه حرکت از وطن خود از ایشان آید تا طلب علم بمسائل
کنند در عبادت الله تعالی و تا اعلام مسائل کنند بعنوان ترسانیدن از ترسانیدن
از عذاب الله تعالی بر مخالفت جماعت باقی حقوق رسیدن که برگردند بسوی ایشان و
شاید که آن اعراب همه حذر کنند از عذابیکه الله تعالی قرار داده در روز قیامت
برای تغافل کنندگان از طلب علم دین مخفی نماند که این آیت دلالت میکند
بر اینکه هر گاه ترک طلب علم کنند معذب شوند و دعوی ایمان ایشان بربوبیت رب العالمین
باطلست چنانچه می آید در کتاب العقل در حدیث هفتم و هشتم باب دوم و در کتاب
الحجة در احادیث باب پانزدهم (?) و در کتاب الایمان و الکفر در باب چهاردهم
و الله تعالی در سورهٔ نحل و سورهٔ انبیا بهر امتی گفته پس از پیغمبر بپرسید چه نمیدانید از
اهل کتاب الله تعالی اند بتحقیق و اما جمیع کتاب الله تعالی اند خواه محکمات و خواه
متشابهات اگر نمیدانسته باشید چیزی را چه اختلاف از روی ظن در آن بجز فروغ دانستن (?)
جمیع هنر است و استدلال باین آیت می آید در حدیث دوم باب هفدهم کتاب العقل

مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که هر که از نه عیبان در خود اقرار نکنند که الله تعالی را رسولی

یا امامی که بسبب وی ظن نکنند هست موس جنت خواه آوازه آن رسول یا امام بگوش ایشان رسیده

باشد و خواه نه و خواه قدرت بر طلب آن رسول یا امام داشته باشند و خواه معذور باشند

و آنکس یا عناد صریح کرده یا عقل را بازی داده الحق از آدمیان می آید که عقل را بازی داده

در جهنم اندازند چنانچه تجربه شده و الله تعالی در سوره انعام گفته در بیان حال جمعی از اهل

عذاب که عذر خواهی میکنند در جهنم بنابر سخن بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل

ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه بلکه صریح شده ایشان را آنچه نهان میکردند از خود

و اگر برگردانیده شوند بدنیا باز بر میگردند بآن چه میکردند پس عذر ندانستن مقبول نیست

اصل فلو کان یسع اهل الصحة والسلامة منه القیام علی الجهل لما امرهم بالسؤال

ولم یکن یحتاج الی بعثة الرسل بالکتب والآداب وکانوا یکونون عند ذلک

بمنزلة البهائم ومنزلة اهل الضرر والزمانة ولو کانوا کذلک لما بقوا

طرفة عین شرح مضمون این فقرات می آید در حدیث اول باب اول کتاب الحجة

یحتاج بصیغه معلوم است و مراد احتیاج بسوی بعثت رسل وجوب بعثت است باعتبار وجوب

رعایت مصالح و دفع اعتراض از خود و این مضمون صریح است در الله تعالی چنانچه در سوره نساء

گفته رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان

الله عزیزا حکیما شرح فرستادیم رسولان را بشارت دهنده کان بهشت مر عقل را بادوستیا

حقه که عالم بجمیع آداب باشند و ترسانند کان از عذاب لعنت اوصیا مانند باشند مردم را

بر الله تعالی اعتراض وارد بر عباد هر رسول تا آمدن رسول دیگر و همیشه بود الله تعالی

رعایت کننده مصالح الآداب بهمزه و الف و دال و الف در نسخهای برگزیده و دو کلمه

الخ باعتبار تعدد رسل است و مشتمل بوده که تعدد افراد مرتبعث هر رسولی نیز در آن منظور شده

یعنی پس معلوم شد از این گفتها که اگر گنجایش مندوحت نه عیبان در خود را معذور بر اختلاف

از روی ظن هر آینه امر نمیکرد ایشان را بسؤال و نمیبود آنچه محتاج شود الله تعالی در دفع

اعتراض از خود بسوی فرستادن رسولان بخلایق با کتابهای آسمانی و آداب بجهة بندگان

عیبان در خرد در آن وقت که فرستاده رسولان نباشند مانند ستوران و مانند معیوبان

در خرد و این محالست چه اگر نه عیبان در خرد چنین میبودند هر آینه باقی نمیماندند بهشت

زیرا که اگر حکمت تکلیف و منع از اختلاف از روی ظن نبودی خلق او میان درندگان و آدمیان نبود

تعالی منزه است از عبث اصل فلما لم یجز بقاؤهم الا بالادب ودلیل ومبشر وآمر

وناه وادب وتعلیم وسؤال ومسألة شرح چنانچه گفته افحسبتم انما خلقناکم

عبثا پس چون جایز نیست ماندن خلایق مگر بقرار دادن الله تعالی ادب برای نه عیبان

در خرد و آموزانیدن الله تعالی آن ادب را بر رسولان و امر رساندن رسولان صحیح المنقد عبارت است

از فاعل تکلیف از جهت رعیت هر یک از مؤدب دلیل و مبشر و آمر و ناهی عبارت است از امام

زمان عالم بجمیع آداب آسمانی خواه نبی و خواه وصی الالف اشاره به برون آوردن مسئل از کنز و چون

این استعمار کننده برای بیان آداب فالص و آداب و تعلیم اشارت است بقسمی از ادب

یعنی از سؤال تعلیم آن کننده و در کلمات کتاب آسمانی و سؤال و مسئله اشارت است بقسمی دیگر از

ادب که در کلمات کتاب آسمانی نیست و حاجت بسؤال اهل کردن از جهت مسئله بعضی علم

مکلفان برای کثرت است و مراد آنجا کثرت است که قابل این باشند که خلایق در مشکلات رجوع بایشان کنند

بسبب علم او بجمیع آداب آسمانی و ذکر این اینجا برای آنست مبادا مردم سؤال کنند میدوال

ظن را باهم در مسئله قضیه مشکل است از امام دین و ذکر این اینجا برای آنست مبادا مردم سؤال

کسنند هر دان ظن را با مراد لمسئله قضیه مشکلست از اعلام دین و دیگر این اینجا برای حیثیت که
بود مردم سوال کننده از آنچه صاحب سوال از ان بهشند خواه باعتبار اینکه لغو باشند مثل اکثر
مسائل فلاسفه و مانند این و خواه باعتبار اینکه معلوم میشده باشند از محکمات قرآن یا بدلیل
عقلی محض که سهل الاخذ باشند بغیر اد برای تشنیان حق ثابت شد اینکه نا جایزست هر چه جیب
در خود مایع را از طلب ادب آموزد راهنما و معلمان آموزد و فره بیند که نیک و سخ کننده از بد
و نا جایزست او را از علم ادب الهی و باز دادن ادب او را و نا جایزست او را از بر سیدن سنة
واز تعیین محل سوا اینکه حلال مشکلات باشد اصل فاحق ما اقتبسه العاقل والتمسه المتدبر
الفطن وسعی له الموفق المصیب العلم بالدین ومعرفة ما استعبد الله به خلقه
من توحيده وشرائعه واحكامه وامره ونهيه وزواجره وآدابه اذا كانت الحجة
ثابتة والتكليف لازما والعمر يسيرا والتسويف غير مقبول شرح فا برای تفریع ست
الاقتباس کسب چیزیکه نا بان بهشند مثل چراغ الدین بکسر دال منقط وسکون یاء دو نقطه دار
با این مصدر باب ضرب فرمان برداری الله تعالی ومراد اینجا حکم کنی فرمان برداری او
آنرا کیش مینامند و معرفت معطوفست بر العلم یا بر دین ما استعبد ست من بیانیه ست اضافه
در توحیده از قبیل اضافه مصدر بمفعولست التوحید یگانه شمردن الله تعالی در صفات
ربوبیت مثل حکم از پیش خود در مختلف فیه و توضیح این میشود در شرح لان الذی یؤدی
تا آخر وشرائعه عطف ست بر ما موصوله پس تقدیر معرفة شرائعه ست وعبدیت که عطف
بر توحید بهشند بقرینه اینکه این معطوفات بر این فعل الله تعالی ست بخلاف توحید الرابع
جمع شریعت آنچه با یکه مردمان دران شریک میشند ومراد اینجا قرار دادهای الله تعالی ست
در فرایض و واجبات و مستحبات ومراد با احکام قرار دادهای الله تعالی ست در معاملات

وعدو

وحدود و قصاصات و مانند آنها ظاهر افراد در امره و نهیه باوجود انکه سابق ولاحق فقط
جمع ست حیثیت که مراد با مره و نهیه امرا و بجز ز نهی او از همان جزئیست باعتبار دو وقت
چنانکه در ناسخ و منسوخ پیدا شده خواه امر مقدم باشد بر نهی و خواه بر عکس باشد در قرآن و احادیث
رسول الله صلی الله علیه و آله مشتمل بر این قسم نیز هست چنانکه ظاهر میشود از آنچه می آید در ترکیب
العقل در حدیث اول باب حجت و دوم که ورجل الشی سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا
امر به ثم نهی عنه وهو لا یعلم او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به وهو لا یعلم تا قول او که فان امر النبی صلی
الله علیه و آله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ تا آخر الزجر منع کردن از بدی ومراد بنا جوید
عذابست بر اهل معصیت و در حکم آنهاست عذابهائیکه بر عاصیان فرود آمده و در قرآن
نقل شده الاداب جمع ادب بفتح همزه و فتح دال روشهای برگزیده و اینجا استعاره شده
برای وعدهای ثواب برای اهل طاعت و در حکم آنهاست نعمتهائیکه بمطیعان داده شده و در قرآن
نقل شده یعنی پس سزاوارتر نوریکه کسب کرده آنرا خردمند و طلب کرده آنرا صاحب
شعور و سعی کرده برای آن صاحب توفیق رسیده کتی دانش تکلیف اسلام است که شناخت چیزیست که
طلب شده کرده الله تعالی بآن آفریدگان خود را که توحید اوست در صفات ربوبیت وشناخت
قرار دادهای اوست در عبادات و قرار دادهای او در غیر عبادات و امر او و بجز ز نهی او و انعامات
جزء وعدهای او و دلیل این سزاواری حیثیت که هست حجت الله تعالی بر بندگان در خرد باینده و
تکلیف الله تعالی مر بندگان در خود را واجب بر الله تعالی و واقع همیشگی و هست عمر آدمی کم و هست کار
امروز بفردا انداختن ناخوش آینده نزد الله تعالی اصل والذی اخبر الله جل ذکره بما استعبد به
خلقه ان یؤدوا جمیع فرائضه بعلم ویقین وبصیرة لیکون المؤدی لها محمودا عند ربه
مستوجبا لثوابه وعظیم جزائه شرح واو عاطفست بر جمله کانت الحجة تا آخر یا حالیست

وحاصل بهره گرفت الشرط بفتح شین با نقطه و سکون را بی نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب نصر و
الزام چیزی در معامله و الزام چیزی در معامله و مراد اینجا معنی اول است و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است
والشرط مبتدا است و خبرش ان يؤدي است التأدية رسانیدن چیزی بسوی کسی و مثل بجا آوردن
عمل برای رضای کسی الفرايض جمع فريضة بريده شده و مراد اینجا واجبات است که وعید عذاب
جهنم بر ترک آنها وارد شده بعلمه علم متعلق بان يؤدي است و مراد علم ببراءت ذمه از فریضه
است پس منافات ندارد با جواز عمل مجتهد بشروط مقرره زیرا که برهان دال بر جواز
آن افاده علم براءت ذمه به آن میکند و این احتراز است از تادیه بظن براءت ذمه مثل
تادیه فریضه صیام شهر رمضان بصیام یوم الشک بدلیلی از خارج که دلالت بر مجزی بودن
کند و مثل پیروی یکی از دو کس که دعوی امامت کنند بی علم بانکه او بخصوص امام مفترض الطاعة
و شاید که مراد بیقین استقرار و طمانینه خاطر است به چیزی و ذکر یقین بعد از ذکر علم
اشارت است بانکه علم مستعمل میشود در اعم از یقین و آن شامل ظن میباشد و اینجا
مراد نیست و آن مجاز لغویست اگرچه موافق اصطلاح منطقیین است مراد ببصیرة دیده دل است
و ذکر بصیرة بعد از ذکر یقین اشارتست بانکه یقین گاهی مستعمل میشود در آنچه مخصوص اوایل
از مقتضای آن میکند مثل آیت سوره نمل و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم و مراد از
آن نفیت و آنچه گفتیم ظاهر میشد که عطف در و بیقین و بصیرة از قبیل عطف تفسیر نیست
یعنی ولازم کرده شده از جانب الله تعالی در آنچه بنده که فرموده بان آفریدگار خلق
که توحید او و در ربوبیت و تصدیق ثواب و عقاب روز قیامت است اینست که بسوی او
رسانند جمیع مفروضات او را از روی علم ببراءت ذمه و قرار خاطر و دیده دل پس باید
رسانند که آنها پسندیده شده صاحب کمال اختیار خود و سزاوار باشند ثواب او و بزرگی جزای او اصل

لان

لان الذي يؤدي بغير علم وبصيرة لا يدري ما يؤدي ولا يدري الى من يؤدي واذا
كان جاهلا لم يكن على ثقة مما ادى ولا مصدقا لان المصدق لا يكون مصدقا
حتى يكون عارفا بما صدق به من غير شك ولا شبهة لان الشاك لا يكون له
من الرغبة والرهبة والخضوع والتقرب مثل ما يكون من العالم المستيقن
شرح این استدلالیست بدلیل عقلی بر شرطیکه مذکور شد و این دلیل عقلی راجع میشود بآنچه الله تعالی
احتجاج بان کرده در آیات بسیار مثل آیت سوره الم السجده که الله الذي خلق السموات والارض
وما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش ما لكم من دونه من ولي ولا شفيع
افلا تتذكرون بنابر آنکه ولی بمعنی پیشوا و امام است و شفیع بمعنی جمعنده و بر دست
آیت سوره زخرف که ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فانى يؤفكون یعنی
شرط برای آنست که آنکس که میرساند فریضه را بی دانش و دیده و ری نمیداند که چه میرساند
از فریضه یا غیر آن و نمیداند که بسوی که میرساند الله تعالی یا کسی که بجای او معبود است و غیر الله تعالی است
در ربوبیت نمیداند و چون نداند این دو را اگر خواهد بعد بر خاطر جمعی از آنکه رسانید و ثواب بعد کرده ثواب
و عقاب روز قیامت و بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت یعنی صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز بودن زیرا که
گرویده بان نمیباشد گرویده بان مگر وقتیکه بعد بشناسد بچیزیکه گرویده بان بی شک و بی شبهه زیرا
کسی که شک داشته باشد در ثواب و عقاب روز قیامت و وحدانیت الله تعالی در ربوبیت نمیباشد او را
از امید ثواب روز قیامت و بیم عذاب روز قیامت و زاری پرستش الله تعالی و طلب تقرب بسوی الله تعالی
آنچه میباشد از کسیکه دانای صاحب یقینست بثواب و عقاب و بوحدانیت الله تعالی مراد از آنکسیکه
بروی ظن حقه یا ظن دیگری کند در براءت ذمه از فریضه که بآنها طمع ثواب الهی و ترس عذاب الهی
بهشت حقه را کرده و شریکی در حکم از جنس خود برای الله تعالی قرار داده و این منافی عبودیت و تصدیق

بتواب عقب بوده آیت اندیختکم در بوجبت است پس آن طبع و ترس او بارها است نه حقیقی چنانچه در سوره فاطر
گفته إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و بیان میشود در حدیث دوم باب ششم کتاب العقل اصل
وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ فَصَارَتِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً لِعِلَّةِ
الْعِلْمِ بِالشَّهَادَةِ وَلَوْلَا الْعِلْمُ بِالشَّهَادَةِ لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً شرح چون بیان کرد که علم از آداب
ذمه شرط است در عمل فریضه شروع کرد در بیان اینکه طریق آن علم منحصر است در یکی از دو قسم اول علم بحکم
الله واقعی مثل علم امام مفترض الطاعه که شاهد است بر هر زمان دوم علم بشهادت یعنی بر دین شاهد بر یکی
بشد اینکه فتوای او غیر شهادت و غیر یقینی نباشد خواه فتوای او معلوم بشد خواه بایتو خواه بمنقول
بجز او ما بشد شروط مقرره تا ظاهر شود که پیروی فتوای اهل ظن و اجتهاد جایز نیست و باعث بر این ذکر
میشود توضیح این بحث میشود بذکر چهار آیت از سوره زخرف و بیان آنها بوجهی که موافق کلام مصنف
تعالیست و از آن ظاهر میشود عارف باسالیب کلام بلغا و متتبع تفاسیر جهان که اکثر مفسران در تفسیر آنها
خطا کرده اند اول وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
دوم وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ سیم وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ
قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ چهارم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الَّذِينَ عبارتست از
روسای اهل ضلالت از جمله این است مثل خلفای ثلثه و مجتهدین اربعه و امثال ایشان تا آخر و آنها
ضمیر یدعون راجع بالذین است الدعا و الدعوة خواندن کسی مردم را بسوی چیزی یعنی فتوی دادن در مسائل
شرعیه برای عمل مردم بآن مثل آیت سوره نوح قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ
يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا مفعول یدعون محذوفست برای افاده عموم بتقدیر یدعون الناس الی
تقلیدهم من بمعنی فی است و دون ظرفست یعنی پیش از رسیدن بچیزی و ضمیر دونه راجع بالله تعالیست
پس من دونه یعنی بغیر اذن الله تعالی الشفاعه مفعول لا یملک است و مراد بآن حقیقت شدن یعنی

کسی کردن

کسی کردن است و آن بر چند قسم است از آنجمله قبول فتوای آن کسی و عمل بآن چنانچه گفته در سوره مدثر فما
تنفعهم شفاعة الشافعین و در سوره بقره و لا تنفعها شفاعة و از آنجمله در خواست گناه
آن کس چنانچه گفته در سوره بقره مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ و در سوره انبیا وَلَا يَشْفَعُونَ
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و مراد اینجا قسم اول است و مراد بعدم مالکیت داعیان شفاعت شافعان را عدم جواز
شفاعت شافعان و اثبات آنست یا مراد عدم انتفاع داعیان بشفاعت شافعان مراد انیاز است و حاصل
هر دو یکیست یکی قول مصنف فصارت الشهادة مقبولة تا آخر موافق ترتیب با اتصال اول الآیة
استثنای منقطع است بقرینه آیت سوره حج ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ
دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ خواه ما مصدریه باشد و خواه موصوله شهد الشهادة عبارتست از روی علم و یقین
اقرار در دین شهدا شارتست باینکه این شاهد غایب کما اینست اگرچه هیچ زمانه خالی از امامی که شاهد
بود نیست بالحق برای طالبست الحق بکار آمده و مراد اینجا رعایت مصلحت است در شهادت
است باینکه شهادت در موضع وجوب تقیه مشتمل بر نوعی از باطلست واو در وهم حالیست و ضمیر راجع بشفعاست
که مفهوم است از لفظ الشفاعه و ایضا مفعول یعلمون است که محذوفست برای افاده عموم یا ضمیر راجع بالذین
است برای اشارت باینکه ایشان می دانند که شفعا و پیروان باشند و جایز نیست که داعیان باشند و مراد بعلم
که آن دعوت شهادت بحق است و از روی ظن نیست و بجا نیز نیست مخفی نماند که این آیت دلالت میکند
عمل کسی بفتوای دیگری بر سه قسم است اول اینکه آن فتوی از روی یقین بحکم واقعی باشد دوم اینکه از روی
بحکم واقعی باشد اما اینکه تجویز کند که باشد سیوم اینکه از روی یقین بحکم واقعی باشد و آن کس و اعتمادا آن از
روی یقین بحکم واقعی است و در قسم اول آن فتوی مقبول نیست و عمل آن جایز نیست و در قسم سیوم مقبول است
و عمل بآن جایز است و چنین است حاصل کلام مصنف در تفسیر این آیت دوم جمله معترضه است میان معطوف
و معطوف علیه برای تقویت سابق بدلیل عقلی و حاصل دلیل عقلی اینست که تا دیگران یقین بعلم شهادت

دارد بالتصدیق بوحدانیت الله در ربوبیت و اشارت باین معنی در کتاب التوحید در حدیث
دوازدهم باب … که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است که سالت ابا جعفر علیه السلام ما معنی
الواحد فقال اجماع الالسن علیه بالوحدانیة کقوله و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله
و بیان میشود … در سالتهم راجع بشفعاء است یا راجع بالذین یدعون است یا راجع بهر دو است
همه یکیست و مراد اهل ضلالت از جمله منسوبان باسلام است بقرینه اینکه در غیر ایشان … هستند
چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث … باب … که ان الذین یذهبون الیه و یظنون
انه الدهر … و دهریه … صنف چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب … و صنف
ششم که باب وجوه الکفر است و دهریه اقرار باینکه الله تعالی خالق ایشان است نمیکنند بسبب تصدیق و خدا
الله تعالی در ربوبیت ندارند و قیله در آیت سوم در قرارت عاصم و حمزه مجرور و عطف بر الحق است
که در آیت اول است و در قرارت ابن کثیر و ابن عامر و نافع و کسائی و ابو عمرو منصوب و مفعول …
و در قرارت … شاذه مرفوع و مبتداست و جمله یا رب … اول و دوم مفعول قیل است و … سوم
خبر مبتداست و جمله مرکبه از مبتدا و خبر معطوف است بر جمله هم یعلمون و حاصل همه یکیست و بر هر تقدیر
قید راجع بمن موصول است و مراد این است که چون شهادت … در موضع وجوب تقیه از مخالفان
نیست در الموضع عذر خواهی میکنند نزد الله تعالی باینکه ایشان مؤمن نیستند تا من …
نزد ایشان نیز … فسنانذر الیه هؤلاء اهل اصرار بر عدم اجابت ما دام که اصرار داشته باشند از
از جمله این امت با اطلاق خطاب فاصفح متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله است باعتبار
اهل ضلالت در ایجاب … و در که عهد بر اصرار بر ضلالت متعلق است اند چنانچه در سابق این
گفته که ثم ابرموا امرا فانا مبرمون و او وصیای او در حکم او میند و … محصل ایشان در حکم
است تا آخر الزمان سلام خبر مبتدای محذوف است تقدیر هذا اسلام و مراد این است که با هیچ یکی از این اهل …

بعدم ایمان … مقتضای قدر الهی و عدم ایمان ایشان نظیر آیت سوره بقره
فلله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و بیان میشود در کتاب الحجه در …
دوم … باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است فسوف یعلمون
وعید … یا وعید بجزای روز … قیامت است و بر هر تقدیر مراد علم ایشان …
است یا مراد علم ایشان بجزای … است ترجمه و مستحق نمیشوند هیچ یکی از این امت که میخوانند سوی …
مردمان را باذن الله تعالی بهره وری بهروان را لیکن مستحق بهره وری بهروان میشود خواننده که خبر یقینی
داده باشند با رعایت مصلحت … آن بهروان … که … خبر یقینی با رعایت
است و هر آینه اگر بپرسی آن اهل ضلالت از این امت را که آفرید ایشان را از روی …
هر آینه میگویند البته که الله بس … از مقتضای توحید … اقرار آن میکنند و …
آن … که این … [illegible] … زبان اقرار …
بس … ازیشان … که این … [illegible] … زمانی …
یعنی و تحقیق الله تعالی گفته برای بیان طریقه علم و ابطال عمل بهروان اهل ظن و اجتهاد در سوره زخرف
که لیکن مستحق بهره وری بهروان میشود کسی که فتوای از روی علم و یقین داد با رعایت مصلحت …
آن بهروان … باشند … که فتوای او خبر یقینی است با رعایت مصلحت … این آیت
خبر یقینی … مردمان بسبب علم ایشان باینکه آن خبر یقینی است و اگر نبود علم ایشان باینکه آن خبر
یقینی است … آن خبر یقینی … ایشان … که آن خبر یقینی …
و اجتهاد است اصل و الو مرنی … المودی بغیر علم و بصیرة الی الضرر …
علیه فیقبل عهده و ان شاء رد علیه لان الشرط علیه من الله ان یودی الامر بعلم …
و یقین کیلا یکون ممن وصفه الله فقال تبارک و تعالی و من الناس من یعبد الله

عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا دَاخِلُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ **شرح** بدانکه مکلفان بهر زمان بر [illegible] قسمند چنانکه در سوره فاتحه اشارت بان رفته
اول مؤمنان حقیقی که گرویده اند تمام دل بربوبیت الله تعالی ورسالت رسول صلی الله علیه وآله واذعان
میکنند آنکه گرویده اند وامیدی ظن نمیکنند الذین انعمت علیهم عبارت از ایشانست **دوم** کافران
حقیقی خواه صریح که نگرویده اند اصلا وخواه منافقان که گرویده اند در زبان نه در دل المغضوب
علیهم عبارت از ایشانست یا مخصوص یهود ونصاری است مثلا اگر مقام اهل نزاع باشد **سیوم** اهل
شک [illegible] والضالین عبارت از ایشانست وضالین بر چند قسمند **اول** اهل شک
دوم [illegible] قسم اول بر سه قسمت **اول** من یعبد الله علی حرف **دوم** مُعَارُونَ که مذکور
میشوند در خطبه **سیم** المؤلفة قلوبهم وقسم دوم بر چهار قسمت **اول** اهل خلط عمل صالح وسیئ
دوم مرجون لامر الله **سیم** مستضعفون **چهارم** اصحاب الاعراف چنانکه بیان میشود در کتاب
الایمان والکفر در باب اصناف الناس واین هفت قسم ضالین هر یکی بیان میشود در بابی علیحده در
کتاب الایمان والکفر مگر اهل خلط که مذکور میشوند در باب اصحاب الاعراف برای کمال مناسبت ومصنف
رحمه الله تعالی در بیان اینکه اهل شک وحظ دارند که در قیامت ودیگری در دنیا [illegible] اکتفا و بیان
واضح میشود احادیث باب الشک که باب صد وچهاردم است از کتاب الایمان والکفر الشرط اسم ان [illegible]
وخبرش آن یؤدی است تقریر آیت می آید در کتاب الایمان والکفر در باب صد وچهاردهم که باب
قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف است **یعنی** کار در کسیکه صاحب شک باشد در شهادت
دوازده
ودیگر آوردن نموده باشد فریضه را چه دانستن ودیدن وری ببراءت ذمه از فریضه مثل کسیکه اعتقاد امامت
امام دوازده [illegible] باشد اما یقین تا آن عمل در قیامت اگر خواهد الله تعالی بمحض فضل بخشش میکند برای [illegible] قبول

نداشته باشد هم

اومیکند

او میکند ونقص سهلست واگر خواهد بمحض فضل ببخشد بر میگردانند بر او وفرهیاها اورا وقبول نمیکند عملها را
واین منافی عدالت الله تعالی نیست چه بیان بر آنکس از الله تعالی است که بجا آورد فریضه را با دانستن
ودیدن وری یقین نه منافات ندارد آنکس از حضور جاییکه بیان کرده الله تعالی از تشنیع انبیا نزد در ضمن بیان [illegible]
ودر دنیا بابر [illegible] گفته در سوره حج که واز مردمان کسی است که پرستش میکند الله تعالی را بر کناره
بروی ظن میکند ومیدانند که اقرار بربوبیت الله تعالی جهت وپیروی رسول وجانشینان او کرده است
پس اگر رسید او را خوبی در دین حق بسیل [illegible] چنانچه نمود در این پرستش بسبب آن خوبی واگر رسید او را
آزمودنی مثل افلاس وبی اعتباری بر میگردد وکنایه است که صریح بران راهی که در باطن دارد که شک در توحید
وبی یقینی بهشت بزبان داده آنکس وسنا را جهت افلاس ومانند آن دارد وعوض زیان کرد دو آخرت را چه عذاب
آتش را البته در می یابد آن زیانکاری دنیا وآخرت زیانکاری ظاهر که در آن شک نیست اینکه گفتیم
آنکس از جهت این جهت میشود وبواسطه آنست که آن زیانکار دنیا وآخرت در آمده در دین حق بی بینش وبی یقینی
پس بواسطه این گرویدن بیرون شدن صریح او از دین حق بسبب ستم وبی یقینی نمی ماند که این شرح که کردیم
ظاهر میشود که باء در بغیر علم در اول برای مصاحبت است ودر دوم برای سببیت است **اصل** وقد قال العالم
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بِعِلْمٍ ثَبَتَ فِيهِ وَنَفَعَهُ إِيمَانُهُ وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ
كَمَا دَخَلَ فِيهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ رَدَّتْهُ الرِّجَالُ
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ **شرح** العالم در اینجا مراد
امامی مخصوص صاحب الزمان صلوات الله علیه وآله است چه توسط سفرا یا بی توسط یا مراد دیگری از دوازده
امام است یا مراد خصوص امام موسی کاظم علیه السلام است **یعنی** وتحقیق گفته در بیان آن شرح که گفتیم
علیه السلام هر کرا داخل شود در گرویدن بربوبیت الله تعالی ورسول صلی الله علیه وسلم با دانستن آیات آن کرده

نیامده در گرویدن و فایده میرساند باو گرویدن او و هر که داخل در گرویده شد باو کسی بیرون میرود از آن
با نوشتی که داخل شده بجهت اینکه زود و باشد که یعنی بیرون میرود چه متعارف است که کسی که در جائی
بسیار ماند تغییری در او بهم میرسد تا وقت بیرون رفتن و گفته اند که فرا گیرد دین خود را از محکمات
کتاب خدای تعالی که قرآن باشد و بیان پیغمبر خدا یعنی که دانند فایده قرار دادن الله تعالی دین را بعلی زاعطای
از روی بیان است که در محکمات قرآن و حدیث رسول بیان شده که بجا از جای خود بیرون و بجای خود قرار یافت
سبت یعنی زائل کسی از دین بدر رود یا بجهت هر که این کس از دین خود بیرون رود و هر که فرا گیرد دین خود
از دهنهای مردان یعنی بیرون صحبت بگردانند او را از دین مردان و بگیرد یا بدرک یا یعنی که منکر پیغمبر
پیغمبر منیبو یا منکر امامی و همین پیغمبر شنید و گفته هر که نشناسد کار رعیت و مدارک امام بودن دوازده امام
باشد از محکمات قرآن و دور باشند از آن صور و با سبق اینکه زود و باشد که یعنی که رجا منیبو
با پیغمبر و زود باشد که دوازده امام از محکمات قرآن که در بیان باشد اصل وَلِهٰذِهِ العِلَّةِ
انْبَعَثَتْ عَلَى اَهْلِ دَهْرِنَا بُثُوقُ هٰذِهِ الوِدْيَانِ الفَاسِدَةِ وَتِلْكَ المَذَاهِبِ المُسْتَشْنَعَةِ الَّتِي
قَدِ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الكُفْرِ وَالشِّرْكِ كُلَّهَا شرح این جمله معطوف است در بیان سبب
آمده بواسطه یاد فی بیان سبب خلل در دین بی علم و از این سبب جاهل و هر دو اهل در محل سوال
هستند چنانکه بیان شد در شرح وَسَالَتْ هٰذِهِ تا آخر العد جاری و باعث عز و مراد
داخل شدن است را بیان هدوا سخن آنکه آنست و فتن ان بابت یعنی و بواسطه این قسمت بیل
کشوده شده بر بی نوایان و علمای زمانه ما رخنهای سیلاب این دینهای باطل که در باب امامت دارند
و مذهبهای بی مرزه که بعد از اظهار اقرار بامام حق دارند مذهبهائیکه بتحقیق تمام گرفته شرطهای
گرویدن بالله تعالی و شریک برای الله تعالی قرار دادن را همه آن شرطها را نه یعنی را حاصل آنکه
هر دینی و مذهبیکه از محکمات قرآن گرفته نشده نه بواسطه و نه بواسطه دوازده امام که آنها ایشان

از محکمات قرآن گرفته شده چنانکه مکرر بیان شد آن دین و مذهب محمدیست که هر که ترک کند
و صاحب آن مستحق عذاب دائمی قیامت مگر آنکه زود توبه کند یا از عوام الناس باشد و بخشش الهی او را
دریابد چنانکه در شرح والامر الی آخر بیان شد اصل وَكَذٰلِكَ بِتَوْفِيقِ اللهِ وَخِذْلَانِهِ
فَمَنْ اَرَادَ اللهُ تَوْفِيقَهُ وَاَنْ يَكُونَ اِيمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا سَبَّبَ لَهُ الاَسْبَابَ
الَّتِي تُؤَدِّيهِ اِلَى اَنْ يَاْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ
وَبَصِيرَةٍ فَذَاكَ اَثْبَتُ فِي دِينِهِ مِنَ الجِبَالِ الرَّوَاسِي وَمَنْ اَرَادَ اللهُ خِذْلَانَهُ
وَاَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَارًا مُسْتَوْدَعًا نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهُ سَبَّبَ لَهُ اَسْبَابَ الاِ
سْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّاوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ شرح چون جمله معطوف است تمام شد
باز بر سر سخن اول رفت التوفیق مهربانی کردن الله تعالی با کسی بعد از دادن توانائی بر هر یک از
طاعت و معصیت با کسی یعنی دادن جمیع آنچه در طاعت در کار است و طاعت بی آن محالست
و آن جمیع را علت تامه طاعت مینامند و دادن جمیع آنچه در معصیت در کار است و معصیت بی آن
محالست و آن جمیع را علت تامه معصیت مینامند الخذلان بکسر خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه
مهربانی نکردن الله تعالی با کسی بعد از دادن توانائی بر هر یک از طاعت و معصیت با کسی یعنی
معصیت که بیان شد و چون این مهربانی داخل علت تامه طاعت نیست ترک این مهربانی داخل علت تامه
معصیت نیست پس اهل معصیت توانائی بر طاعت دارند و طاعت نمیکنند و اهل طاعت توانائی
بر معصیت دارند و معصیت نمیکنند و حجت الله تعالی در ثواب اهل طاعت و عذاب اهل معصیت تمام است
و اینها گاهی وسوسه میافکنند که چه مصلحت است که بعضی مهربانی کرد و اهل طاعت شدند و بعضی
نشدند و جواب آن نتیجه ای باید کرد با آنچه در احادیث دوازده امام علیهم السلام وارد شده که از این
پیغمبران نیز خاموش شدند چه سر این کار که چه حقیقت معلوم غیر الله تعالی نیست و حاصل کردن علم آن

از نوادر خلایق بر دولت طلب علم تا این فضول و مجتبی بالله تعالی است و سر این کار رفع جهل و تعلیم مشغول
از آنچه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم کتاب التوحید در شرح علم منهم فعلا فهم الله العقل بیان آن
در این مقام آنست که الله تعالی دانست از ازل که با دادن وسعت و قدرت و عقوبات طاعت کرد
مشترک میان سعید و شقی است سعید باختیار خود طاعت میکند مگر آنکه الله تعالی کاری با او کند که عصمت
این شود که باختیار خود از آن طاعت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده با او مهربانی کرده خواه
مهربانیهای دیگر بعقوبات طاعت کند خواه نه شقی باختیار خود معصیت میکند مگر آنکه الله تعالی
کاری با او کند که عصمت این شود که باختیار خود از آن معصیت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده
با او نامهربانی کرده خواه نامهربانیهای دیگر بعقوبات معصیت کند و خواه نه هر یکی
اعاره و استیناف متعدی بشود بدو مفعول نیفزاید اینجا مفعول دوم نایب فاعل شده یعنی و او انقیاد
میان داخل در ایمان بعلم و داخل در ایمان بغیر علم تمیز میکند الله تعالی و آن توفیق اوست بیان این آنست که
هر کس که خواسته الله تعالی بدانا خود لطفها و توفیق او را و او نیز که بعد بنده کرده بدین او بیگانگی الله
و برسول او و رسولش و یکی نشیند امام حق مستحکم و برقرار و سلسله ساخته برای او باعثها را که میرساند
آن باعثها او را باینکه فرا گیرد دین خود را از قرآن و بیان رسول علیه السلام بر دانش و یقین و دیده
وری باینجا که فرا کرد از محکمات قرآن و محکمات بیان رسول چنانچه گذشت در شرح و خطاء علی غیرهم
تا اخوندی آنکس پاینده ترست در دین خود از کوههای پاینده که بجا بند که و بسیاری آغاز
را الله تعالی بر هوا و آب بلند کرده که بجنبند چه چون هوا و آب دور کوهها را گرفته اند بالغ
آنها بپا نشسته چنانکه بتجربت شده که کاغذ ناپیچیده از بالا بریزد دیرتر می افتد از پیچیده
پس هوا و آب مانع جنبیدن زمینند و چون نزد قیامت الله تعالی کوهها را از زمین بر میدارد
زلزله بهم میرسد در زمین و بعد از آن نیز ایمان این مومن پاینده است و هر کس که

الله تعالی

٢٧

الله تعالی بدانا خود لطفها و توفیق او را و اینکه بعد بنده دین آنکس عاریت داده شده و سپرده شده
وسیله ساخته برای آنکس باعثهای خود را بیراه و باعثهای قبول گفته مردم بیدلیل او باعثهای کفش یعنی آیات
منسوخات به دانش و دیده وری راجع معنی آنها را کسی غیر از الله تعالی نمیداند مگر رسولش و دوازده امام
و هر که خواهد بر اندازه ایشان باید برسد اصل فَذٰلِكَ فِي الْمَشِيَّةِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی تَمَّمَ
اِيمَانَهُ وَاِنْ شَاءَ سَلَبَهُ اِيَّاهُ وَلَا يُؤْمَنُ عَلَيْهِ اَنْ يُصْبِحَ مُؤْمِنًا وَيُمْسِيَ كَافِرًا
اَوْ يُمْسِيَ مُؤْمِنًا وَيُصْبِحَ كَافِرًا لِاَنَّهُ كُلَّمَا رَاٰی كَبِيرًا مِنَ الْكُبَرَاءِ مَالَ مَعَهُ
وَكُلَّمَا رَاٰی شَيْئًا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ قَبِلَهُ شرح بس بیان توفیق در دنیا نیز در خواست الله
است باینکه کسی غیر الله تعالی نمیتواند دانست به درستی که ایمان کسی و تا آخر عمرش میماند یا نه اگر خواهد
باقی میدارد ایمان کسی را تا آخر عمرش و اگر خواهد بر طرف میکند از او ایمان کسی را و خاطر جمع کرده
برادر انیکه در صبح مومن کسی باشند و در شام کافر صریح یا در شام مومن کسی باشند و در صبح کافر
صریح برای آنکه هر گاه که دید بزرگی از بزرگان دنیا از اهل باطل بر دنیا میل نماید و مانند ایشان میشود
با او میرود و هر گاه که دید چیزی را که خوب شمرده ظاهر آن چیز را قبول میکند چنانچه حضرت شیخ
نماز جماعت در اول وقت در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مانند آن اصل وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَی النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ اِلَّا اَنْبِيَاءَ وَخَلَقَ
الْاَوْصِيَاءَ عَلَی الْوَصِيَّةِ فَلَا يَكُونُونَ اِلَّا اَوْصِيَاءَ وَاَعَارَ قَوْمًا اِيمَانًا فَاِنْ
شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَاِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ اِيَّاهُ قَالَ وَفِيهِمْ جَرٰی قَوْلُهُ تَعَالٰی فَمُسْتَقَرٌّ
وَمُسْتَوْدَعٌ شرح میتواند بود که در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد چه این حدیث نقل
خواهد شد از امام موسی کاظم علیه السلام در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب المعارین و بجای
بجای وخلق الاوصیاء علی الوصیة فلا یکونون الا اوصیاء چنین است وخلق المؤمنین

عَلَی الْإِیمَانِ فَلَا یَکُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِینَ و چنین بهشت وعدهٔ المؤمنین خبر و خلق بعضی
المؤمنین است ایا بعضی ... سلیم است یعنی میگویند بدل اشتمال ضمیر سلیم است و بیان مستودعا
در شرح باب المعارین از کتاب الإیمان والکفر یعنی و تحقیق گفت دانا بجمیع کتاب خدا و احکام او علیه السلام
در بیان آنکه گفتیم تحقیق الله تعالی آفریده پیغمبران را رسیده به پیغمبری پس نباشند پیغمبران مگر با پیغمبری
و آفریده بعضی مؤمنان را رسیده به ایمان چه ایمان خود را از محکمات کتاب خدا و سنت
رسول خدا گرفته اند پس نباشند آن مؤمنان مگر با ایمان خواه اوصیای انبیا باشند و خواه غیر ایشان و عاریت
داده ضعیف ایمان پس اگر خواهد باقی میدارد ایمان را برای ایشان و اگر خواهد بر طرف میکند از ایشان
ایمان را یعنی که با آن توانائی ایشان باقی نمیکند گفت چنین دانا که در حق این جماعت مؤمنان کرده شنید
یکی حقیقی و یکی مجازی واقع شده گفته الله تعالی در سورهٔ انعام وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ و الله تعالی کسی است که ابتدا کرده تمام شما را از یک بدن که آدم باشد
باعث ترک اختلاف بسبب پیروی ظن نشد بعض شما جای استقرار و استحکام ایمان است و بعضی دیگر
جای امانت گذاشتن ایمان است که هر گاه خواسته شود و پس گرفته شود مخفی نماند که سبکه
ایمان رسمی تفاوت است بر نفعی از آن نیز و پس آن را عاریت میتوان گفت چنانکه در حدیث
است بواسطه اشارت منفع کم آن و امانت نیز میتوان گفت چنانکه در آیت است بواسطه آنکه
یکی نفع آن بجای که گویا نفعی ندارد و معنیهای دیگر برای این آیت گفته اند و در این حدیث اشارت
بآن هست که آنها خوب نیست اصل وَذَكَرْتَ أَنَّ أُمُوراً قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ لَا تَعْرِفُ
حَقَائِقَهَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ فِيهَا وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اخْتِلَافَ الرِّوَايَةِ فِيهَا
لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَأَسْبَابِهَا وَأَنَّكَ لَا تَجِدُ بِحَضْرَتِكَ مَنْ تُذَاكِرُهُ وَتُفَاوِضُهُ
مِمَّنْ تَثِقُ بِعِلْمِهِ فِيهَا شرح چون فارغ شد مصنف رحمه الله تعالی از جواب سؤال اول که

مذکور

مذکور شد چنانکه بیان شد شروع کرد در بیان سؤال دوم که آن برادر کرده تا جواب آن نیز گوید
و این سؤال در باب عمل اینکس است یا حادثه که بعضی آنها با بعضی دیگر منافات دارد و در باب
عبادات و مانند آنها واقع شده چه اگر در فتوی مضمون آن احادیث بکند یا آن احادیث را باب
دو از میان مردم بکند چنانکه مصنف خواهد گفت بوافق جست این مذاکره عبارت از سفرای صاحب
الزمان علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی مجاور ایشان بود در بغداد و حوالی آن پس در تحقیق
ابتدا ایشان است پس تتبع عبارت از صاحب الزمان علیه السلام میکند یعنی و گفتی ابر الکاری چند که
عمده است مشکل شده بر تو نمیدانی بکار آمد چیزهای آنکار را بواسطه منافات حدیثها از دوازده
امام علیهم السلام در آن کارها و اینکه میدانیکه منافات حدیثها در آن کارها برای منافات علتهای
و سببهای آن حدیثهاست مثل تقیه و بیان واقع نه برای آنکه بعضی از دوازده امام علیهم السلام بر بعضی
ظن کرده باشند و در فتوی و اینکه نمییابی در پیش خود کسی را که در باب این کارها گفتگو کنند با او که
از جانب آنکه خاطر جمع باشی بدانائی او در آن کارها که چه باید کرد اصل وَقُلْتَ إِنَّكَ تُحِبُّ
أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يُجْمَعُ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ
وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْآثَارِ
الصَّحِيحَةِ عَنِ الصَّادِقَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا
الْعَمَلُ وَبِهَا يُؤَدَّى فَرْضُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح الفنون جمع فن اقسام جزء علم الدین دانستن مسائلیست که معتبر مردم را دانستن
آن باید کرد و بدون آن بجای روز جزا بکار آید و آن مسائل بر دو قسم است اول مسائل
اصول دین و آن مسئله چند است که منکر آنها بحقیق آن انکار کافر است و همیشه در عذاب
جهنم است مثل اینکه الله تعالی یگانه است دوم مسائل فقه و آن مسئله چند است که در آنها

بواسطه بیان حلال و حرام افعال تخفیف شده است و از اصول دین نیست پس منکر کلی از آنها یعنی آن
انکار کافر نیست اگرچه کافر میشود بواسطه آنکه آن از ضروریات دین باشد و انکار آن لازم
داشته باشد انکار یکی از اصول دین را مثل آنکه حج واجبست بر هر که استطاعت داشته باشد
سیم مسائل اصول فقه و آن مسئله چندیست که در آنها بیان حلال و حرام افعال تخفیف شده
مثل اینکه واجبست در مسئله فقه ندانسته عمل کردن بظاهر قرآن بی فتوی و قضا به عمل کردن
بظاهر قرآن معلقست کلی با این مسئله میتوانیم دانست هر فعل شخصی را که در بیان آن ظاهر قرآن
ببینیم و بیان این سه قسم بوجهی بهتر می آید در حدیث اول باب صفة العلم از کتاب العقل
بدانکه اگر گویند ان باصول دین و دانستن اصول فقه کسی را حاصل شود و میشود که عمل و
بظاهر قرآن و مانند آن موافق شرط و بجا نباشد که الله تعالی بر ... که ان حذف کرده و بعضی
رحمه الله تعالی در جواب سوال اول بیان آن شرط کرده با آن عمل علم و یقین و بصیرت هست
و اگر حاصل نشده باشد مخالف آن شرط خواهد بود و مسائلی که از این سه قسم بیرون باشد
و متعلق دانسته نیست بمسائل فقه محل حکم شرعی میباشد مثل اینکه قبله در فلان شهر بطرف
کدام کوهست و مثل اینکه فلان کس عادلست یا نه و مانند اینها از مسائلی که بیشتر مردم را احتیاج
بدانستن آن نیست و اختلاف از روی ظن در محل حکم شرعی جایز است نه در نفس حکم شرعی
الاثار جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء ... لفظ جز با الصحیحه ... رازی که راجح و با عیب باشد
با شیئیکه در هر نیه و فروحت آنرا رد میکنند و مراد اینجا جزئیست که شیعه دوازده امام
قبل آن عمل میشوده باشند از زمان ظهور دوازده امام و در آن نمیکرده باشند جزئیکه
ندانند که البته راستست و جزء دو قسمست اول جزئیکه بسیاری نقل کننده آن کذبه باشند
که عقل جایز ندارد دروغ بودن آنرا مثل اینکه مکه موجودست و آنرا متواتر مینامند دوم

جزئیکه

جزئیکه بسیاری نقل کننده آن باین حد نرسیده باشد و آنرا خبر واحد مینامند و بعضی صحیح از آن بود ... باشند
و بعضی میگویند که خبر واحد گاهی بقرینها معلوم میشود که دروغ نیست و این اشکالست که شیخ طوسی
و سید مرتضی رحمهما الله تعالی اینرا اعتقاد ندارند از نهایت ندانستن جمیع سنت راه و روشهای خبرها و مراد اینجا
مسائل اصول فقه است القائم کسیکه قوی باشد و کار سازی ضعیفان کنند و مراد اینجا از قائمه
مسائلی است که دانسته شده و بکار می آید در مسائل ندانسته المفترض ... بیان خبر و حجه کردن
و مراد اینجا بیان مسئله فقه است یعنی و کیفیتیکه واجبست مقداری که لعبه باشند گناه و رسانکه
فرو گرفته باشند از همه قسمهای دانستن مسائل این قدر را که قناعت کنند آن قدر کسیکه جواب
دانستن بعد ظهور امام علیه السلام ممکن نیست باز گشت کنند باین قدر کسیکه جوابی راه رسالت باشند
برای عمل حفظ و فراگیر دازان قدر کسیکه میخواهد دانستن مسائل دین را و عمل حفظ را باین سبب
جزئهای با عیب نقل شده از امامان راستگو و بسبب مسائل اصول فقه که آن مسائل کار رسانی در مسائل
فقهی که نمیتوان دانست میکنند اینجا آن مسائل اصول فقه که بر آنها است عمل شیعه دوازده امام
از زمان ظهور امامان و بسبب علم باین مسائل بجا آورده میشود قرار داد الله تعالی در حلال
و حرام و بیان پیغمبرش آنرا بعضی آنکه بدانستن آن مسائل مرا عفو شرط الله تعالی و رسول
در عمل باحادیث صحیح حاصل میشود چنانکه مذکور شد الحال محقق نماند که از این شرح که کردیم ظاهر
میشود که کلام جمعیکه میگویند لفظ با الآثار الصحیحه دلالت میکند بر آنکه هر حدیثیکه در کتاب
کافی هست البته راستست باطلست باینکه ما را در آن علم بهم میرسد که از امام صادر شده و خوب نیست
و این ظاهرتر خواهد شد از شرح فهما کان فیه من تقصیر تا آخر خطبه اگر گوئی بنابرین اصول مسائل
اصول فقه که در کتاب کافی نیست دانسته نمیشود بجز خبر واحد است و کیفیتیکه بی دانستن آنها
عمل جایز نیست گوئیم یک مسئله از مسائل اصول فقه که حاکمست بر باقی مسائل آن دانسته میشود بتواتر

باید که تتبع احادیث و آن مسائل است که بظاهر قرآن و حدیث صحیح عمل میتوان کرد و در مسائل اصول فقه
در نوشتن این بجای والسنن باز مسائل اصول فقه است که علیحده دانسته شده باشد و مناسب معنی کلام
بعد از این مسئله اصل وَقَدْ قُلْتَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا يَتَدَارَكُ
اللهُ بِمَعُونَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَأَهْلَ مِلَّتِنَا وَيُقْبِلُ بِهِمْ إِلَى مَرَاشِدِهِمْ شرح
و گفتی اگر باشد کتابی کافی امید دارم که بعد باشد این کتاب وسیله نجات شیعه دوازده امام از
حیرت در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام چه در میابد الله تعالی بمدد خود و توفیق خود برادران
ما را و همدینان ما را و رو آور میکند ایشان را بسوی چیزها بیکه جای راستی ایشان است یعنی اینکه ایشان را
در زمان غیبت امام در حیرت محض نمیگذارد از پس کتاب تو وسیله باشد بهتر است مخفی نماند که این تقریر
مبنی بر آنست که جمله یتدارک استیناف بیانی سابق باشد و میتواند بود که دعا باشد از ان برای
برای شیعه دوازده امام یعنی اینکه دریابد الله تعالی برادران ما را و رو آور کناد ایشان را و میتواند
بود که صفت سبباً باشد مگر آنکه ضمیر بمعونته راجع بسبب باشد با آنکه ضمیر توفیقه راجع بالله [illegible]

اصل فَاعْلَمْ يَا أَخِي أَرْشَدَكَ اللهُ أَنَّهُ لَا يَسَعُ أَحَدًا تَمْيِيزُ شَيْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَ الرِّوَايَةُ فِيهِ
عَنِ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرَأْيِهِ إِلَّا عَلَى مَا أَطْلَقَهُ الْعَالِمُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْرِضُوهَا
عَلَى كِتَابِ اللهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ
اللهِ فَرُدُّوهُ وَقَوْلِهِ دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ
وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَنَحْنُ
لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقَلَّهُ وَلَا نَجِدُ شَيْئًا أَحْوَطَ وَلَا أَوْسَعَ
مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَى الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ
بِقَوْلِهِ بِأَيِّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ شرح اطلاقه بتقا فت والف لام العالم برای

عهد

عهد خارجیست و مراد بالعالم هر دو جا صاحب الزمان علیه السلام است که در نقل سؤال آن برادر نیز بود
بلفظ [illegible] بعلاقه الاطلاق رها کردن اسیر و مانند آن از بند و این اشارتست با آنکه صیغه امر
در اعضو و نظایر آن در این باب قول که منقول از صاحب الزمان علیه السلام است برای محض تجویز
است مثل اذا حللتم فاصطادوا و این منافات ندارد با مکروه بودن طلب آن بسه وجه
در جائیکه از قبیل عبادات و مانند آنها باشد یا جائیکه در آنجا میان دو کس نزاعی که رفع آن
بمحاکمه قاضی است نباشد و شاید که این قول المصنف رحمه الله تعالی حفظ از صاحب الزمان علیه السلام
شنیده باشد و این قصد العلوم کرده باشد و موافق سیاق کلام مصنف در کتاب الصیام در آخر
و چهارم که باب الرجل یجامع اهله فی السفر او یقدم من سفره فی شهر رمضان است که
مصنف رحمه الله تعالی بخدمت امام علیه السلام رسیده باشد و میتواند بود که سفرای صاحب الزمان
علیه السلام که این قول المصنف رحمه الله تعالی رسانیده باشند و این قصد و اراده را
نیز رسانیده باشند و نظیر این گفتگو از مصنف رحمه الله تعالی می آید در کتاب الطهارة در ذیل
حدیث نهم با حضرت [illegible] که باب صفة الوضوء است که بعد از دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة
که قول او که ولو لم یطلق علیه السلام فی الثنتین لکان سبیلهما سبیل الثلاث زیرا که آن
فقرات برای بیان مکروه بودن شستن اعضای وضو دو بارست و در اینجا استعمال
اطلاق در رخصت در مکروه شده و استعمال احوط در ترک مکروه شده یعنی چون
سؤال عام کردی پس بدان در جواب آن ای برادرم راه نماید ترا الله تعالی که نمیرسد کسی را
انتخاب بعضی از آنچه مختلف شده نقل در آن از دانایان علیهم السلام یعنی دوازده امام علیهم السلام
باشند به پیروی ظن خود چه جای ظن دیگری مخفی نماند که این سخن مصنف بنابر آنست که احتمال
داده که آن برادر در سؤال عموم تجویز کرده باشد عمل بظن را بنجا مانند عمل بظن محل حکم

شرعی باشند و داخل در احتیاط و حرام نباشند لیکن می‌رسد او را انتخابی که جایز آن باشد که هر یک را از سند او
آن را صاحب الزمان علیه السلام بگفته او علیه السلام که بسنجید آن دو نقل مختلف را با قرآن پس هر کدام که
موافق قرآن باشد قبول کنید آن را و هر کدام که مخالف قرآن باشد رد کنید آن را و بگفته او علیه السلام که وا
گذارید از این دو نقل مختلف آن را که موافق مذهب مخالفان شیعه امامیه باشد چه بهبود رشد که راستی
در مخالفت آن مخالفانست و بگفته او علیه السلام که فرا گیرید و بجسپید از این دو نقل مختلف آن که
نقل کننده آن بهتر است چه بهبود رشد که آنچه نقل کننده آن بهتر است شکی در آن نیست که بهتر باشد
و ما که در زمان غیبت امامیم علینا السلام از جمیع صور آن سه وجه ترجیح مگر کمتر آن را با یقینی که حق
معلوم نمیتوانیم کرد در اکثر محل اختلاف روایات موافقت و مخالفت قرآن را زیرا که محکمات در آنها
بغایت نادر است و علم بظاهر متشابهات بغایت مشکلست و حفظ تغییر لفظ در طلب آن بغایت نادرست
و ایضا علم بموافقت و مخالفت مخالفان نادر بجهت کثرت اختلافات میان ایشان بغایت
و مع هذا تتبع مذاهب ایشان خطر عظیم دارد و خوف وقوع در باب ضلالت ایشان در آن بجهت
چنانچه می‌آید در کتاب العقل در حدیث هفتم باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء و ایضا علم
بجمیع علیه در محل اختلاف روایات بغایت نادرست در این زمان که سند اکثر روایات
طول بهم رسانیده و لهذا مصنف رحمه الله تعالی گفته و ما نیابیم چیزی را که احتیاط در آن بیشتر باشد
و نه چیزی را که فراخی در آن بیشتر باشد از وا گذاشتن دانش همه صورتهای اشکال این برادر که
صورتهای اختلاف روایات در غیر محل تنازع و کسی در دین و میراث و مانند آنهاست
سوی صاحب الزمان علیه السلام و قبول فراخ کردن او یاره کار را در آن صورتها بگفته
او علیه السلام که بهر کدام از آن دو نقل مختلف که بجسپید و آن را فرا گیرید در عوض عمل به
شما را اگر آن فرا گرفتن از در قبول حکم امام مفترض الطاعه باشد انشاء است با یکا کار

از در انتخاب

از در انتخاب یکی از آن دو یکی از آن سه وجه ترجیح سابق باشند کرده و یا دعوت میشود اگر ترجیحات
دیگر باشد حرام میشود مخفی نماند که چون این تخییر در عبادات و مانند آنهاست منافات ندارد
و با اینکه بعضی این ترجیحات مذکور باشد در منازعات چنانچه می‌آید در کتاب العقل در حدیث
آخر باب اختلاف الحدیث و ایضا این تخییر منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث دهم باب نهم
باب اختلاف الحدیث که در صورت اختلاف دو روایت از دو امام عمل بقول امام آخر را ترجیح
میباید داد و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الرجلین یوصی الیهما فینفرد کل
واحد منهما بنصف الترکة مستند بان ترجیح شده زیرا که این تخییر منقول از امام دوا
زدهم است که آخر ائمه است و دلالت میکند بر اینکه آن ترجیح در زمان احتمال بقای تقیه
و بقای دولت ظالم زمان امام آخر است و در زمان غیبت امام علیه السلام جاری نیست والله
اعلم اصل وَقَدْ یَسَّرَ اللهُ وَلَهُ الْحَمْدُ تَأْلِیفَ مَا سَأَلْتَ وَأَرْجُو أَنْ یَکُونَ بِحَیْثُ تَوَخَّیْتَ
شرح این در مقابل سخن برادرست که گذشت در ضمن و قلت انک تحب آخره یعنی
و تحقیق میسر کرد الله تعالی و او راست ستایش نوشتن این توفیق با پرسش تو بهم آورده
کتاب کافی را که طلبیدی و امید میدارم که بجنبه باشد که خواستی و دوست داشتی تحقیقی
این عبارت تنها دلالت بر آن میکند که مصنف رحمه الله تعالی خطبه را بعد از تمام کردن تصنیف کافی
نوشته است اصل فَمَا کَانَ فِیهِ مِنْ تَقْصِیرٍ فَلَمْ تُقَصِّرْ نِیَّتُنَا فِی إِهْدَاءِ النَّصِیحَةِ
إِذْ کَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا مَعَ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَکُونَ مُشَارِکِینَ
لِکُلِّ مَنِ اقْتَبَسَ مِنْهُ وَعَمِلَ بِمَا فِیهِ فِی دَهْرِنَا هٰذَا وَفِی غَابِرِهِ إِلَی انْقِضَاءِ الدُّنْیَا
إِذِ الرَّبُّ جَلَّ وَعَزَّ وَاحِدٌ وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ
وَالشَّرِیعَةُ وَاحِدَةٌ شرح التقصیر دادن جزئی بکار نیامده و ترک عذری که معنی اول

انجا مناسب تر است چه غالب استعمال آن در معنی عموم بدلی می باشد و نیز اگر معنی عموم مراد می بود بجای اذ کانت واجبة

اذ کان واجبا می گفت یعنی پس هر چه باشد در کتاب کافی از تقصیر پس کوتاهی نیست در تقصیر نکردن در نصیحت و قصد ما در

فرستادن [illegible] بسوی [illegible] مراد [illegible] آن تقصیر اگر از ما است از روی خطا واقع شده و اگر از راویان

[illegible] از ما نیست [illegible] تقصیر [illegible] که از [illegible] آید برای برادران

ما و اهل دین ما که شیعیان دوازده امام اند پس [illegible] در خالص [illegible] با ملت

داریم که باشیم شریکان در ثواب هر کس که [illegible] حق کند از این کتاب [illegible] عمل کند [illegible] و در این کتاب است

در زمان ما که حاضر است و در آینده آن تا سر آمدن دنیا و این امید ما بر این است که حق تغییر نمی یابد

[illegible] عالم [illegible] یکیست که اگر دو معبود ممکن بود [illegible] شریعت محمدی حق شده و رسول که محمد است صلی الله

علیه و آله آخر پیغمبرانست که اگر پیغمبری دیگر می آمد ممکن بود که خلاف شریعت محمدی حق شود و شریعت محمد یکیست

اگر متعدد می بود موافق [illegible] بعضی اهل اجتهاد [illegible] ممکن بود که خلاف این شریعت حق شود

ما حصل آنکه هرگاه در ترک نصیحت بیم عذاب آخرت [illegible] امید [illegible] ثواب [illegible] تقصیر

واقع شده باشد [illegible] این عبارات [illegible] دعوی علم [illegible]

کتاب کافی [illegible] مراد از تقصیر [illegible] **اصل** وحلال محمد حلال وحرامه حرام الى يوم

القيامة **شرح** مانند این عبارت می آید در حدیث نوزدهم باب البدع از کتاب العقل **یعنی** [illegible]

در میان [illegible] حلال [illegible] آن کرده [illegible] حرام [illegible] تا روز قیامت [illegible]

آن [illegible] این [illegible] امید است که مذکور شد **اصل** ووسعنا قليلا كتاب الحجة وان لم

نكمله على استحقاقه لانا كرهنا ان نبخس حظوظه كلها وارجوا ان يسهل الله جل

وعز امضاء ما قدمنا من النية ان تأخر الاجل صنفنا كتابا في الحجة اوسع

واكمل منه نوفيه حقوقه كلها ان شاء الله تعالى وبه الحول والقوة واليه الرغبة

في الزيادة

في الزيادة في المعونة والتوفيق والصلوة على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين الاخيار

شرح الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو مصدر باب [illegible] و مراد اینجا [illegible] عزم [illegible] آن از

کار [illegible] مقابل آن [illegible] **یعنی** [illegible]

[illegible] در آن مذکور شده احادیث [illegible] امام [illegible]

که [illegible] کتاب [illegible] لایق آنست [illegible]

[illegible] لایق آنست [illegible] تصنیف کتاب [illegible]

[illegible] آسان کند [illegible] عمل آوردن آن قصد [illegible]

تصنیف کنیم [illegible] احادیث [illegible] از این کتاب [illegible] آن کتاب [illegible]

[illegible] سلسله [illegible]

[illegible] طاعت [illegible]

[illegible] باب السعادة والشقاوة و باب الاستطاعة

[illegible] توفیق [illegible]

[illegible] **اصل** واول ما ابدأ به وافتتح به كتابي

هذا كتاب العقل وفضائل العلم وارتفاع درجة اهله وعلو قدرهم ونقص الجهل

وخساسة اهله وسقوط منزلتهم اذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار

وبه يحتج وله الثواب وعليه العقاب **شرح** العقل [illegible] شرط تکلیفات و آن صفتی است

[illegible] مقابل [illegible] اول مقابل باعتبار [illegible] و آن صفتی

است [illegible] باطل میکند و این دو مقابل [illegible] دوم مقابل باعتبار [illegible]

جنون [illegible] محل عقل و محل جنون [illegible] و در بعض آیات و احادیث [illegible] عقل [illegible]

شده باعتبار آنکه مقتضای آن بد رویست و در بعضی که اثبات عقل برای بد باطل شده باعتبار آنست
باینمعنی که قابل تکلیف است و نظر این آنست که در بعضی آیات و احادیث نفی علم از کسی شده باعتبار آنکه ثمره
علم عملست و در احادیث چنانکه می آید در حدیث دوم باب سیزدهم کتاب العقل و در بعضی دیگر اثبات علم
برای او شده باعتبار اینکه اصل علم در او هست و عقل باعتبار اول معتقد و صاحبش ست و آنرا محمود میدانند
میدانند و ادب نیز مینامند و عقل باعتبار دوم و تفاوت در آن شدت و ضعف معتقد و صاحبش
هست چنانکه می آید در حدیث هجدهم باب اول کتاب العقل و فضائل عطف بر العقل است مثل اهلا ازل
راجع بالعلم است جهل مقابل علم است و بسیار در بعضی که مقابل عقل باشد و حاصل هر دو یکیست و لهذا عقل
در بعض احادیث بجای علم مستعمل شده زیرا که علامت بیرون حق اقبال در مواضع اقبال و ادبار در
مواضع ادبارست چنانکه بیان میشود در شرح حدیث اول باب اول کتاب العقل و اقبال و ادبار
لازم دارد و علم مشکلات را آن مقتضی عملست بس عدم ثمره علم لازم دارد عدم ثمره عقل را و بر عکس
بفتح میم مصدر میمی است حصر مفهوم از تقدیم ظرف در به بتحجیج باعتبار احتجاج او است بس منافات ندارد
با آنچه می آید در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل که با مضمون ان الله علی الناس حجتین
تا آخر تحجیج بصیغه مجهولست مراد آنکه حق مند باطلست و مراد بحق بکار آمدنیست و مراد بباطل بکار نیامدنیست
آنچه الله تعالی حقیقت و معبودان دیگر باطلند یعنی آنکه پرستش ایشان بکار نیامدنیست و آنچه الله تعالی
میکند حقیقت مثل آفریدن آسمان و زمین و ثواب اهل طاعت و عذاب اهل معصیت و آنچه اهل معصیت میکنند
باطلست و علم دین حقیقت و علمهای دیگر و ظن و اعتقاد مبتدا باطلست و بیان این آنست که اعتقاد
بر سه قسمست علم و ظن و اعتقاد مبتدا و ظن بر سه قسمست اول ظنیکه صاحبش اقرار میکند که
علم نیست و آنرا ظن صریح مینامند دوم ظنیکه صاحبش اقرار نکند که علم نیست و آن ظن خلاف واقع است
و آنرا جهل مرکب مینامند سیوم ظنیکه صاحبش اقرار نکند که علم نیست و آن ظن موافق واقعست و آنرا تقلید مینامند

وهاله

و هر سه قسم ظن داخل باطلست چنانکه الله تعالی در سوره یونس و سوره النجم گفته اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی
مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا بدرستیکه ظن جای بکار آمدنی نمیگیرد اصلا و اعتقادیکه از روی خواهش طبع باشد
مثل اعتقاد هر کس از عوام النّاس باینکه دین پدرش حقیقت آنرا اعتقاد مبتدا میگویند و آن نیز
داخل باطلست بطریق اولی و آن نیز مانند ظن بر سه قسمست اعتقاد مبتدا صریح و جهل مرکب و تقلید
و گاه بر اعتقاد مبتدا ظن اطلاق میکنند مثل وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ
نَقْدِرَ عَلَیْهِ و یاد کن یونس را وقتی را که بیرون رفت از میان قوم خود غضبناک بر ایشان و بسبب غضب
گمان کرد که ما قضا و قدر بر سر او نخواهیم آورد آنچه را که آوردیم که برگشتن بمیان قوم خود بسبب قبول
توبه و ایمان قوم باشد مراد آنست که چون بسبب غضب این گمان خطا کرد و قصد سفر بسیار دور دست از
کرد و مبتلی شد بیعنی و اول چیزیکه ابتدا بآن میکنیم و کتب و سبب تالیف این کتاب کافی خود را کتاب
که در آن بیان میشود خرد و خوبیهای علم و بلندی مرتبه پیروان علم و بالاترین پایه ایشان و بیان بد
نادانی مثل ظن و زبونی پیروان ظن و پستی مرتبه ایشان بست ابتدا بعیان خود و آنچه نسبت بآن دارد
آنست که همه خود مانند منبع آسیا که بر آنست گردش آسیای فکر برای تحصیل علوم عقلیه و نقلیه
تحصیل سعدا و اشقیا یا آسیای جهان که مرکب از زمین و آسمانست زیرا که همه بطفیل خود مخلوق
شده و بسبب حجت گرفته میشود اولا بر مکلفان و برای صاحب آنست ثواب آنکه بمقتضای آن عمل کند
و بر صاحب آنست عذاب اگر مخالفت مقتضای آن کند اصل کتاب العقل شرح کتاب کافی مشتمل بر سی کتاب
است و اگر کتاب الروضه نیز جزو کافی باشد مشتمل بر سی و چهار کتابست و این کتاب اول از آنهاست
این عنوان اختصاری شده بقرینه و اول بابها ابتدا به تا آخر پس مراد کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع
درجه اهله و علو قدرهم و نقص الجهل و خساسة اهله و سقوط منزلتهم است و در این کتاب سی و سه
باب است اول باب العقل و الجهل دوم باب فَرْضِ الْعِلْمِ وَ وُجُوبِ طَلَبِهِ وَ الْحَثِّ عَلَیْهِ سیوم

باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء چهارم باب اصناف الناس پنجم باب ثواب العالم
والمتعلم ششم باب صفة العلماء هفتم باب حق العالم هشتم باب فقد العلماء نهم باب
مجالسة العلماء وصحبتهم دهم باب سؤال العالم وتذاكره یازدهم باب بذل العلم
دوازدهم باب النهي عن القول بغير علم سیزدهم باب من عمل بغير علم چهاردهم باب
استعمال العلم پانزدهم باب المستأكل بعلمه والمباهي به شانزدهم باب لزوم الحجة
على العالم وتشديد الامر عليه هفدهم باب النوادر هجدهم باب رواية الكتب والحديث
وفضل الكتابة والتمسك بالكتب نوزدهم باب التقليد بيستم باب البدع والرأي
والمقاييس بيست ويكم باب الرد الى الكتاب والسنة وانه ليس شيء من الحلال والحرام
وجميع ما يحتاج اليه الناس الا وقد جاء فيه كتاب او سنة بيست ودوم باب
اختلاف الحديث بيست وسيوم اصل باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب

باب اول اصل باب العقل والجهل شرح این باب در بیان خوبی خرد وبیان بدی ضد آن
ومقتضاهاست که در کتاب کافی [illegible] احتیاجی در شرح بذکر جمیع سند احادیث نیست (واختصار)
بعضی است مکرر در جاییکه توضیح معنی حدیث موقوف بر ذکر جمیع سند باشد مخفی نماند که آنچه در بیان
معنی آیات غیر محکمات میگوییم یا نقل از دیگریست یا محض اظهار احتمالست چه معنی آنها را غیر الله تعالی
ورسول ودوازده امام کسی نمیداند مگر آنکه از ایشان برسد وبیرونی [illegible] جایز نیست وبیان معنی (حدیث)
نیز چنین است در این باب سی وچهار حدیث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال
لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر
ثم قال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو احب الي منك ولا اكملتك الا فيمن
احب اما اني اياك آمر واياك انهى واياك اعاقب واياك اثيب شرح خلق [illegible]

۳۴ الاول

وتقدیر

وتقدیر وآن چنانچه در وقت بفعل آمدن مخلوق میباشد در وقت بالقوه بودن آن میباشد (ایضا)
ومراد اینجا دوم است زیرا که خلق عقل در وقت حدوث آنست که اول حوادث وماده باقی حوادث است
چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب بیست ونهم که باب العرش والکرسی است [illegible] استنطاق
وقول او اقبل وادبر بعنوان تقدیر است مراد بعقل خرد است که شرط تکلیف است یا خود [illegible]
یعنی عمل بمقتضای خود وپیروی حق [illegible] بنون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از باب افعال است ومراد باکمال اعطا قوت دادنست یا مراد بفعل آوردن چیزی [illegible]
بالقوه [illegible] احب بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعالست اما که [illegible] بکسر همزه وتخفیفه
والف مقصوره منقلبه از یاء [illegible] مرکب لفظ است الا [illegible] مصدر باب [illegible] شدن [illegible]
مثل آیت سوره احزاب غیر ناظرین اناه [illegible] مصدر منصوب است تقدیر او [illegible]
مثل [illegible] قدم الحاج [illegible] مفعول آمر ونظیر آن محذوف [illegible] در اکثر نسخ [illegible]
[illegible] دو نقطه [illegible] است وبنابراین ضمیر منصوب منفصل است ومفعول فعلست که بعد از آنست
عنوان مجاز زیرا که مأمور ومنهی ومثاب ومعاقب موصوف آنست چنانچه اشاره شد باین
در شرح کلام مصنف در آخر خطبه که ولها الثواب وعليها العقاب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت چون آفرید الله تعالی خرد را بسخن آورد آنرا یعنی که آنرا [illegible] بسوی حق کرد [illegible]
کند وکلام مقتضای آن عمل کند بعد از آن الله تعالی گفت [illegible] بسوی [illegible] بجزاء
ذکر بعضی [illegible] مثل بعض مسائل متعلقه بمعرفت اسما وصفات الله تعالی [illegible] بعد از آن گفت (اولا)
[illegible] از جمله [illegible] احتیاج [illegible] که در آن [illegible] (ودیگر)
[illegible] معلوم نشده [illegible] بهره [illegible] عقلی که خلاف [illegible]
در آن [illegible] چنانچه گفته در سوره شوری وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله ذلكم الله ربي

جعفر

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ پس از آن گفت خرد اقسام عزت و بزرگی خودم که بنا فرموده ام آفریده را
که آن محبوب تر نیست سوی من از تو باین معنی که هر چه عزت بطفیل تست و اینست معنی حدیث مشهور که
اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلُ و مضمون آن می آید در حدیث چهاردهم این باب که امر میکنم البته
ترا اگر در کسیکه دوست میدارم او را که انبیا و اوصیا و مانند ایشان نیست آنگاه پس بر یشیکه من در وقت
بخته شدن تو امر میکنم و در وقت بخته شدن تو نهی میکنم و در وقت بخته شدن تو عذاب میکنم بر
فرمانی و در وقت بخته شدن تو ثواب میدهم بر فرمان برداری مراد اینست که اگر وجود و بلوغ تو
نمیبود تکلیف نبایست و دوزخ نخواست بود چنانچه مصنف رحمه الله تعالی تقریر کرد و بیان شد در شرح
و اول و ابداً تا آخر مخفی نماند که عقل مخاطب نیست پس این کلام بر حقیقت نیست و در این تشبیهی است
و این قسم تشبیه را استعاره تمثیلیه می نامند و لهذا در حدیث چهاردهم این باب گرا و بار تمثیل
از اقبال سلبی مراد اینست که جمعیکه دعوی دانش در کنه غیبت بریاضت و صفای باطن به تنبیه
فهم میکنند اهل جهالتند و دروغ میگویند چنانچه توضیح می آید در کتاب الحجت در حدیث چهارم باب
اول که کانت اذن شریک رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر و الله تعالی
گفته در سوره نمل أَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ
مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ پس هر که او را دعوی الوهیت نیز رسد بلکه
در هر دعوی حق که اختلاف بجا بره در آن رو دربار عقلی یا نقلی او رد و اکتفا نکند باینکه این
بکا نسفه معلوم من شده و او شان دیگران قاصر است از ادراک آن و الا دروغ میگوید زیرا که غیب
معلوم غیر الله تعالی نیست و آن اهل جهالت محروم کرده اند خود را از انتفاع بکتاب الهی چون ایمان بغیب
ندارند چنانچه گفته در سوره بقره هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ دوم اصل عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ

٢٤ الثاني

وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ
الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالدِّينُ فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لِلْحَيَاءِ وَالدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَاهُ فَقَالَا يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ
قَالَ فَشَأْنَكُمَا وَعَرَجَ شرح روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر آدم
صفی صلی الله علیه پس گفت ای آدم بتحقیق من مامور شده ام از جانب الله تعالی باینکه مخیر کنم ترا که بگزینی
یکی از سه صفت را پس بگزین آن یکی را و بگذار دو را پس گفت آدم علیه السلام ای جبرئیل چیست آن
آن سه پس گفت جبرئیل آن سه خردمندی و شرم و طاعتست پس گفت آدم علیه السلام بتحقیق من اختیار
کردم خردمندی را پس گفت جبرئیل شرم و طاعت را که برگردید و بگذارید آدم را با خردمندی پس گفتند
بتحقیق ما ماموریم از جانب الله تعالی باینکه باشیم با خردمندی هر جا که باشد گفت جبرئیل علیه السلام پس
خود بشید و بالا رفت بمحل خود از آسمان مخفی نماند که در این حدیث نیز تشبیه است و مقصود
آنست که خردمندی اصل است و شرم و طاعت فرع آن میباشند سیوم اصل رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ
الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ
وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ شرح النکراء بفتح نون و سکون کاف و راء بی نقط
و الف ممدوده آنچه از آن باید که رعیت یعنی بالا برد راوی سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام
گفت راوی که گفتم امام را چیست خردی که ممدوح است و آن را خردمندی نیز مینامند گفت چیزیست که
پرستش کرده شده است بآن الله تعالی و بهم رسانیده شده است بآن باغهای بهشت گفت راوی
که گفتم پس آنچه بود در معاویه چه بود پس گفت امام علیه السلام آن بلا بود آن بد خواهی بود و آن مانند
خردمندی بود و خردمندی نبود چه پیروی حق نمیکرد و زیرکی دنیا و پس خردمندی نیست چهارم اصل

٢٣ الثالث

٢٣ الرابع

٣٣ الخامس

سمعت الرضا عليه السلام يقول صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله شرح شنیدم

از امام رضا علیه السلام که میگفت دوست هر کسی خردمندیش است و دشمن هر کسی نا خردمندیش است چه هر که

خردمندی دارد و پیروی حق دارد و دشمنی بمجلس یا و ضرر نمیرساند و دوستان دیگر نمیشوند و اگر نا خردمندی

دارد و پیروی باطل دارد و دوستی بمجلس یا و نفع نمیرساند و دشمنان دیگر بکار زند ترجمه اصل قلت

لأبي الحسن عليه السلام إن عندنا قوما لهم محبة وليست لهم تلك العزيمة يقولون

بهذا القول فقال عليه السلام ليس أولئك ممن عاتب الله إنما قال الله فاعتبروا

يا أولي الأبصار شرح گفتم امام رضا علیه السلام را که بتحقیق نزد ما جمعی هستند که ایشان را دوستی

با شما هست و نیست ایشان را آن همه که میباید در دوستی چه در ین حدود از محکمات قرآن بعلم و یقین و بصیرت

و اگر فرقه اند اقرار رسمی میکنند با آنچه باو اقرار میکنیم آیا آن مومن میشوند یا نه پس گفت امام علیه السلام

این قوم از خردمندانی که او بصیرت کرده اند ایشان را الله تعالی چه الله تعالی با این قوم خطاب نکرده و خطاب

خطاب کرده که گفته در سوره حشر پس عبرت گیرید ای صاحبان دیده و دریابید اگر چه این قوم داخل

مومنان حقیقی هستند یکبار اهل نمیکنند و کار ایشان با الله تعالی است چنانکه گذشت در شرح و الامر فیه الی الله

تا خود رجعه ترجمه اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة

٣٣ السابع

على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا شرح يداق بدال مهمله و تشدید قاف در صیغه مضارع

معلوم غایب باب مفاعله است العقل خرد و خردمندی و انجا مراد جمع ... است یعنی روایت است از امام

محمد باقر علیه السلام که گفت جزو این نیست که الله تعالی بر بندگان حساب نا خردمند حنفو در روز قیامت

مگر بقدر آنچه در دنیا با ایشان داده از خردهای خودشان که جزا باد و حجتها که ... خوب ... آنچه شنیده باشد

گرچه بیار از خردمندیهای خردمندان که جزا باد و حجتها که پیروان حق در میان ایشان

منسل ... و امامان و تابعان ایشان فرمان برداری کرده و پیروی باطل کرده بسی درجاها که ...

بمنزلت بلند

٢٦

٣٤ الثامن

منزلت بلند بر کاوران ... خدا کبری ... جنانکه عذاب زنان جعفر علیه السلام در زنان

حر بار عذاب زنان دیگر است ترجمه اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام فلان من عبادته

ودينه وفضله فقال كيف عقله قلت لا أدري فقال إن الثواب على قدر العقل

إن رجلا من بني إسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة

كثيرة الشجر ظاهرة الماء وإن ملكا من الملائكة مر به فقال يا رب أرني ثواب

عبدك هذا فأراه الله ذلك فاستقله الملك فأوحى الله إليه أن اصحبه فأتاه

الملك في صورة إنسي فقال له الرجل من أنت فقال أنا رجل عابد

بلغني مكانك وعبادتك في هذا المكان فأتيتك لأعبد الله معك فكان معه

يومه ذلك فلما أصبح قال له الملك إن مكانك لنزه وما يصلح إلا للعبادة

فقال له العابد إن لمكاننا هذا عيبا فقال له وما هو قال ليس لربنا

بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فإن هذا الحشيش يضيع فقال

له الملك وما لربك حمار فقال لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا

أثيبه

الحشيش فأوحى الله إلى الملك إنما أثيبه على قدر عقله شرح فلان مبتدا است

من بفتح میم و تشدید نون مرفوع و خبر مقدم بر مبتدا است عبادته مرفوع و مبتدای دوم است

عبادته خبر مبتدای دوم است المن انعام و مراد اینجا جزا است که بسبب انعام و توفیق الهی است

در مرتبه کمال است و مبتدا اند ... من بکسر میم و سکون نون حرف جر برای تبعیض باشد و ظرف خبر مبتدا

محذوف باشد بتقدیر کذا و کذا و این جمله خبر مبتدای اول باشد ... بکسر دال بر هیزکاری

الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه بخشش ... و مانند آن نضره بفتح نون و کسر ضاد با نقطه

است یعنی تازه و خرم آن بفتح همزه و سکون نون که مکسور شده برای التقاء ساکنین ...

اوی نقص معنی قال است تفضیح در اول بصیغه معلوم باب ... و در دوم بصیغه مجهول باب تفعیل است

شنیده اند بعد معنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فلانکس کامل است ... عبادت و پرهیزکاری

گفت چونست خردمندی وی پس گفتم نمیدانم گفت تحقیق ثواب آخرت بقدر خردمندی

حقیقت و دلالت ظاهر است باعتبار ... بیان این که مردی از فرزندان یعقوب ... موسی

عیسی بود طاعت میکرد در جزیره از جزیرهای دریا که سبز و خوش بسیار درخت پاکیزه آب

از فرشتها که ... گذشت بر او پس گفت فرشته الله تعالی را که ای صاحب کل اختیار

ثواب این بنده ... الله تعالی با او آن ثواب را پس ... فرشته آن ثواب را

آن مرد پس الله تعالی وحی فرستاد بسوی آن فرشته که با او باش ... حقیقت کار را ... آمد

شد آن مرد در صورت آدمی پس گفت آن مرد او را که چه کسی تو گفت ...

من مردی پرستش کننده ام رسید احوال جای تو و پرستش تو ... تا پرستش کنم

تعالی را ... پس بود فرشته با او آن روز چون صبح روز دیگر رسید گفت بآن مرد فرشته

جای تو ... پاکیزه جایست ... نمی شاید مگر برای پرستش گفت ...

گفت چیست آن عیب گفت آنکه نیست صاحب کل اختیار ما را خاری ... اگر میبود او را خری

آنرا در انجا چه گیاه ... بسیاری ضایع میشود پس فرشته گفت ... صاحب کل اختیار را

خر عابد گفت اگر میبود او را خری ... ضایع کنند ... الله تعالی وحی فرستاد

بسوی آن فرشته که ثواب ... خردمندی ... عابد ... ضعف

که ... فرض محال کرده ... اعتقاد ... الله تعالی ... نهم اصل

قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا بلغکم عن رجل حسن حال فی العبادة

فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله شرح گفت رسول خدای تعالی صلی الله علیه

و فتیکه ابلیس

٣٧

وفتیکه ابلیس ... از مردی ... در پرستش ...

کسی ... خردمندی ... آن مرد در قیامت

مگر بقدر خردمندی پس دهم اصل ذکرت لابی عبد الله علیه السلام رجلا مبتلی بالوضوء

والصلوة وقلت هو رجل عاقل فقال ابو عبد الله علیه السلام وای عقل له وهو

یطیع الشیطان فقلت وکیف یطیع الشیطان فقال سله هذا الذی یأتیه

من ای شیء هو فانه یقول لک من عمل الشیطان شرح حکایت کردم برای

امام جعفر صادق علیه السلام احوال مردی را که مبتلای وسواس ... وضو و نماز ... و گفتم

او مردیست خردمند پس امام علیه السلام گفت چه خردمندی او ... حال آنکه او پیروی

شیطان میکند گفتم چون پیروی شیطان میکند امام علیه السلام گفت اگر خواهی که بدانی از آن مرد

بپرس که این وسواسی که ... وضو و نماز می آید از چه باعث ... او ... خواهد گفت

از کار شیطان ... یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله

ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل

واقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبیا ولا رسولا

حتی یستکمل العقل ویکون عقله افضل من عقول جمیع امته وما یضمر النبی

صلی الله علیه وآله فی نفسه افضل من اجتهاد المجتهدین وما ادی العبد فرائض الله

حتی عقل عنه ولا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل

والعقلاء هم اولوا الالباب الذین قال الله وما یتذکر الا اولوا الالباب

شرح النبی ... الله تعالی ... آنکه ... و مراد انجا ...

که ... رسول ... نبی ... کمال ... رسالت ... و ... الله تعالی

بسیار بر یک سخن الرسول ان ذکر الله تعالی با او سخن گوید بی واسطه انسانی دیگر و فرستاده نشده باشد بغیر
خود بسوی مردم و مراد اخبار بسوی کیست که پیش از رسالت نبی باشند و تحقیق این می آید در شرح حدیث اول از باب
سیوم کتاب الحجة یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نصیب نکرده الله تعالی بندگان خود را چیزی
بهتر از خردمندی و پیروی حق چه ثواب یافتن خردمند و حق بهتر است از بسیاری کشیدن شب های
نا خردمند پیروی باطل در عبادت و ماندن خردمند پیرو حق در شهر خود بهتر است از سفر نا خردمند
پیرو باطل در عبادت مثل سفر حج و نفرستاده الله تعالی رسولی را فرستاده و بعد از نبوت او نه
رسولی ابتدا مگر برای طلب کمال خردمندی و پیروی حق از امت او و می باشد خردمندی و پیروی
حق در نبی و رسول کاملتر از خردمندی و پیروی حق در همه امت او و آنچه قصد میکند نبی بعد از
خود و بجای آورد بواسطه عذری کاملتر است از تعب کشیدن هر تعب کشنده غیر نبی در عبادت
و بجا نیاورده بنده الله تعالی فرایض داده های الله تعالی را مگر وقتیکه فرا گرفته باشد علم آنها را از نبی
و پیروی ظن نکرده باشد یا مراد آنست که فرا گرفته باشد علم آنها را از الله تعالی بسبب وحی یعنی نبی باشد
هر دو یکی است و نرسیده همه طاعت کنندگان نیز فرا گیرندگان علم از نبی در کمال طاعت خود به نه
رسیده با آن فرا گیرنده علم از نبی و فرا گیرندگان علم از نبی ایشان اند صاحبان خردمندی که
بیان ایشان کرده الله تعالی در چند سوره و می آید در حدیث آینده و کی خاطر جمع باشند چند
آنرا که گفتیم در صفت فرا گیرندگان علم از نبی مگر صاحبان خردمندی با محقق مانند که چون در قرآن
لفظ و ما یتذکر نیست با تنبیه و شنیدن شرح ظاهر تر میشد اگر چه میتواند بود که نقل معنی یا قرائت غیر مشهور
باشد دوازدهم اصل عن هشام بن الحکم قال قال لی ابو الحسن موسی بن جعفر
علیهما السلام یا هشام ان الله تبارک وتعالی بشر اهل العقل والفهم فی کتابه
فقال فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین

۳۳ العقل

هداهم

هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب شرح این حدیث چون دور و دراز است بجا نرسید
تنبیه العقل خردمندی الفهم هوشمندی و فرق میان این دو آنست که خردمندی سبب هوشمندی است
چه بکار بردن خرد باعث آن میشود که تمیز حق و باطل کنند احسنه عبارت از مضمون آیات محکمات که
در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و وعید بر مخالفت آن بصریح شده و بهتر بودن آن برای آنست
که دال اقرار نیکی و بر امکان عمل آنها مگر بتوجه بسوی امام عالم بجمیع قرآن و جمیع احکام الهی و تصدیق
بوجود او در هر زمان پس آنها وسیله معرفت امام حق اند یعنی امام حق وسیله معرفت همه آیات قرآنست
و مراد بمحکم آیتیست که معنی آنرا میفهمد هر که زبان عرب میداند و تامل در آن میکند و منسوخ نشده
و آیت غیر این قسم را متشابه میخوانند و الله تعالی در سوره زمر بعد از این آیت برای تفسیر احسنه گفته الله نزل
احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم
تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء ومن
یضلل الله فما له من هاد التنزیل فرو فرستادن بکر مثانی تمییز متشابها و آن جمع
مثناة بفتح میم و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون و الف و تاء تانیث است که اسم مکان است یعنی جای
تکرار و صیغه منتهای جموع برای مبالغه در کثرت است و تنکیر برای اینست که اگر معرف الف لام میبود
الی متشابه مشعر بمعرف باضافه میبود و نا علی مثنا بها مفهوم میشد این میکرد که جمیع مثانی آن
متشابهست و این جز نیست زیرا که بعض محکمست چنانکه تنزیل دلالت بر آن وارد الذین یخشون
عبارت از علماست چنانکه گفته انما یخشی الله من عباده العلماء ذکر الله عبارتست از امام
عالم بجمیع قرآن چنانکه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله اشار الیه ذلک احسن
الحدیث یا ذکر الله است و حاصل هر دو یکیست ترجمه الله تعالی مکرر فرو فرستاده بهتر
گفتگو را که کتابیست که خودش محکم است اما بسیاری از مواضع مکرر آن متشابه است بمعنی

با وجود آنکه مضمون آن هر گاه در آیات محکمات مکرر شده و در بسیاری از آیات متشابهات
نیز مکرر شده میشود از آن مکتوب پوستهای حقی که میدانند که خلق آسمانها و زمین و آن دو و هر چه میان آن دو است
بلکه فرو ای علت و کشنده از عذاب [illegible] کل اختیار خود برای آن شکال [illegible] آن مکتوب در [illegible]
در اول [illegible] بعد از آن زخم [illegible] پوستهای انسان و واهای انسان [illegible] امام علیه السلام
بجمیع قرآن که بیان کل شیء است [illegible] رهنمای [illegible] مردم را در [illegible]
آن سر را که میخواهد که توفیق دهد و هر که خدا نا اهل کند و را الله تعالی بس بسبب [illegible] و توفیق و منع [illegible]
و موافق [illegible] قول الله تعالی در سوره الرعد الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی روایت است
از هشام بن الحکم که گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام ای هشام بدرستی که الله تعالی
مژده داد صاحبان خردمندی و هوشمندی را در قرآن باین روش که گفت در سوره
زمر والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد [illegible]
دوری میکنند از پرستش امام باطل و یقین امام را بازگشت [illegible] و اهتمام [illegible] ایشان از دست
پس مژده [illegible] بهشت [illegible] ای محمد [illegible] جهان [illegible] کان که گوش میدهند
[illegible] این گفته را که قرآن باشد پس پیروی میکنند بهترین آن [illegible] کان و پس کسانند
که هدایت و توفیق راه نموده ایشان را الله [illegible] ایشان و پس [illegible] [illegible] دوازده امام
علیهم السلام [illegible] میکنند و فضول [illegible] و تقصیل [illegible] گذشت در شرح خطبه [illegible]
و آن [illegible] کان و پس صاحبان خردمند [illegible] که محکمات [illegible] از این [illegible] فهمند
[illegible] که [illegible] که میدانند [illegible] امامی که [illegible]
کمال خردمندی [illegible] اصل یا هشام ان الله تبارک وتعالی اکمل للناس الحجج بالعقول
ونصر النبیین بالبیان ودلهم علی ربوبیته بالادلة فقال والهکم اله واحد

لا اله

لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک
الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیی
به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین
السماء والارض لآیات لقوم یعقلون شرح ای هشام بدرستیکه الله تبارک و تعالی
و تعالی کامل ساخت [illegible] مردم حجتهای [illegible] اختیار هر کسی [illegible] معجزه‌ها که [illegible]
میشوانند [illegible] این جهان [illegible] برای [illegible] زادن و [illegible] و مردن [illegible]
بلکه [illegible] برای [illegible] بسبب [illegible] میباید رفت و
[illegible] کرده الله تعالی معجزه‌ها [illegible] پیغمبران [illegible] کردن [illegible] معجزه‌ها
[illegible] قرآن مردم را [illegible] اختیار هر کس [illegible] دلیلها [illegible]
گفت در سوره البقره و سزاوار پرستش شما [illegible] سزاوار پرستش [illegible] سزاوار پرستش
[illegible] ایشان [illegible] آنچه را که لایق [illegible] بیان این [illegible]
[illegible] در آفریدن آسمانها و زمین [illegible] شب و روز و کشتیها [illegible] دریا
فایده میدهد آن [illegible] مردم را [illegible] از بالا [illegible] آب [illegible] کرد [illegible]
[illegible] زمین [illegible] زمین که [illegible] و تغییر [illegible]
[illegible] از مشرق و [illegible] از مغرب [illegible] از جنوب [illegible] از شمال [illegible] از میانه [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] دلیلهاست برای [illegible] خردمندی [illegible]
[illegible] سبب [illegible] انگه این کارخانه [illegible] آفریدگار [illegible] حکیم [illegible] و آن [illegible]
[illegible] پیغمبران و [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] اختلاف و [illegible] کرد [illegible]

از پیغمبران و کتابهای الهی و امامان حق سعی باید کرد **اصل** یا هشام قد جعل الله ذلک دلیلا علی
معرفته بانّ لهم مدبّرا فقال وسخّر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم
مسخّرات انّ فی ذلک لآیات لقوم یعقلون **شرح** ای هشام تحقیق گردانیده الله تعالی
آنها را که آیات سابق مذکور شد باعتبار شناخت عقلا او را نه بعنوان تشخص نه بعنوان کنه ذات بلکه
بعنوان اینکه مردم را تدبیر کننده بزرگی هست و آنها همه را برای منافع ایشان آفریده پس صریح کرده اینها را
و گفته در سوره نحل بعد از شمردن پاره نعمتها که بجهت مردم آفریده و بکار کشش شما کرده الله تعالی شب و روز
و آفتاب و ماه و ستارها همه بکار کشنده برای شما بکار زیرا که الله تعالی میداند و بس بدرستیکه در این
بکار کشش کردن اینها دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان باینها اقرار میکنند که آفریدگار
زیستن دنیا و بهشت بلی اختلاف از روی ظن نباید کرد و تابع رسولان و کتابهای ایشان و امامان که
اوصیای ایشان اند باید بود **اصل** وقال هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من
علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدّکم ثم لتکونوا شیوخا ومنکم من یتوفّی
من قبل ولتبلغوا اجلا مسمّی ولعلّکم تعقلون **شرح** این عطف است بر فقال و الّذی
تا آخر نه بر فقال و سخّر تا آخر **یعنی** و گفت در سوره مؤمن الله تعالی کسی است که آفرید شما را از
خاک بعد از آن از آب منی بعد از آن از خون بسته بعد از آن بیرون می آورد شما را از شکم مادر یک طفل
یک طفل چه از یک شکم دو طفل یکبار بیرون نمی آید بلکه اگر دو کس در یک شکم باشند هر یک پس بیرون می آیند
که شما را مادر تاب نیاورد بعد از آن باقی میدارد شما را تا برسید بقوت خود هنگام آن از زمان
بلوغ میباشد و می آید در باب آخر کتاب الحجه صبی که آن یک سال در هر دو گاهی سیزده سال تمام است
این تمام است اما در اکثر پانزده سال تمام نباشد چنانکه می آید در کتاب الصیام در حدیث دوم
باب چهل و پنجم که باب صوم الصبیان و متی یوخذون به است بعد از آن باقی میدارد بعضی شما را

تا بلند

تا بلند سنه پیران و بعضی شما فوت میشود پیش از پیری و اینرا در اینجا گفت نه پیشتر برای آنکه بتعلق
پیش از بلوغ فوت نمیشود و اینها همه شده تا هر یکی از شما در رسید با جل معین از زمانها تحقیق
را و تا شاید خردمندی کنید باقرار باینکه اینها برای زیست دنیا بس نیست بلی و ترتیبی که به
اختلاف از روی ظن نباید کرد بلکه طلب علم از رسولان و کتابهای الهی و اوصیای رسولان باید کرد
اصل وقال انّ فی اختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من السماء من
رزق فاحیی به الارض بعد موتها وتصریف الریاح لآیات لقوم یعقلون
شرح مضمون این آیت در سوره جاثیه است اما لفظ موافق نیست بلکه میتواند بود که نقل بمعنی
شده باشد نه لفظ یا این قرائتی غیر مشهور باشد یا کاتبان کافی غلط کرده باشند بهر حال آنچه
را که اینجاست شرح میکنیم **یعنی** و الله تعالی گفت بدرستیکه در آمد و شد شب و روز و آنچه
فرو فرستاد الله تعالی از بالا که رزق خلایق باشد چه باران سبب رزق است پس زنده کرد با آن
باران زمین را یکباره بعد از مردن آن زمین بسبب گیاهی و در گردانیدن بادها از مشرق بمغرب و عکس آن
و مانند آنها هر آینه دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند و در شک و بد اختلاف از روی ظن نمیکنند
بلکه اقرار باحتیاج برسولان و کتابهای ایشان و اوصیای ایشان میکنند **اصل** وقال یحیی الا
رض بعد موتها قد بیّنّا لکم الآیات لعلّکم تعقلون **شرح** و گفت در سوره
حدید زنده میکند الله تعالی زمین را بعد از مردن آن تحقیق صریح ساختیم برای شما دلیلهای
ربوبیت خود را تا شاید شما خردمندی کنید و در شک و بد اقرار باحتیاج برسولان و کتابهای
ایشان و اوصیای ایشان کنید **اصل** وجنّات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان
یسقی بماء واحد ونفضّل بعضها علی بعض فی الاکل انّ فی ذلک لآیات لقوم
یعقلون **شرح** و گفت در سوره رعد وفی الارض قطع متجاورات وجنّات

ودر زمین بارهای پهلوی هم هست که هر یکی خاصیتی وصفتی ضد آن دیگر دارد مثل آنکه یکی گرم

ودیگری بسیار سیرست واز یکی چشمه آب گرم بیرون می آید واز دیگری آب سرد ودر یکی کوه هست

ودر دیگری نبات ودر یکی معدن هست ودر دیگری زمین یکی قابل دمیدن گیاه است ودیگری نیست

ودر زمین یا در بارهای پهلوی هم باغها هست از انگورها وزراعت هست ودرختان

خرما هست بعضی آنها درختان دوشاخه از یک بیخ وبعضی دیگر غیر آنها که درختان یک تنه باشند

واین غیر آنها آب داده میشود بیکروش ودر بسیاری وکمی بار وجود این بهتر میکنیم بعضی آن ثمرها

وزراعت ودرختان را بعضی آن بارهای پهلوی هم را از بعضی دیگر در خوردن بدرستیکه

در آنچه مذکور شده هر آینه دلیلهاست بر صاحب کمال اختیار هر کسی جز بودن مارا

جمعی که خردمند که بروی حق میکنند **اصل** وقال ومن آیاته یریکم البرق

خوفا وطمعا وینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان

فی ذلک لآیات لقوم یعقلون **شرح** وگفت در سوره روم واز دلیلهای صاحب

کمال اختیار هر کسی جز بودن الله تعالی آنکه مینماید شمارا برق درحالیکه ترسان خردمندید

نفعید وفرو میفرستد از بالا آنچه پس زنده میکند بآن آب زمین را بگیاه بعد از مردن آن

زمین گیاهی بدرستیکه در آنچه مذکور شد هر آینه دلیلهاست بر صاحب کمال اختیار هر کسی جز

بودن الله تعالی برای جمعیکه خردمندی وبروی حق میکنند **اصل** وقال قل تعالوا

اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا ولا

تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش

ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلکم

وصاکم به لعلکم تعقلون **شرح** در این آیت از سوره انعام چند امثالست

از الجمله اینکه چون سوره انعام از جمله سور مکیه است وچندانکه رسول علیه السلام در مکه بود

غیر از شرک چیزی باعث عذاب آخرت نبود چنانچه می آید در حدیث اول باب سیم کتاب الایمان والکفر

در حرم ربکم یعنی قرار دادن عذاب بر چیزی باشد وعلیکم اسم فعل باشد وان ناصبه ولا نافیه واو عاطف

جمله بالوالدین احسانا بجمله تعالوا باشد وظرف متعلق بمحذوف باشد بتقدیر واحسنوا بالوالدین

وجایز نیست که متعلق باحسانا باشد چه معمول مصدر مقدم بر آن نمیشود ومراد بوالدین پدر ومادر

نسبی باشد یا مراد دو دراینه علم باشند که یکی محکمات کتاب الهی باشد ودیگری امام عالم بجمیع

الهی واحکام الهی است چه محکمات ام الکتاب وکتاب تبیان کل شیء است وامام عالم بجمیع کتاب

واحکام اگر نباشد محکمی نیکه در آنها نهی از پیروی ظن هست ضایع میماند مانند زن بی شوهر

چنانچه در اواخر خطبه السلابه منقولست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت لا تخلو الارض

من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما خائف مغمور لئلا یبطل حجج الله وبیناته وعلی

ابراهیم در تفسیر سوره انعام گفته الوالدین رسول الله وامیر المؤمنین ووالدین بودن

نسبت بیاد الله بود ظاهرست چنانچه بیان میشود در حدیث ششم باب صد وشصت وچهارم

کتاب الحجه که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام است وبیان والدین در آیت سوره

لقمان می آید در کتاب الحجه در حدیث هفتاد وهشتم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی

الولایه ودر کتاب الایمان والکفر در باب بر الوالدین وذکر والدین در سوره بقره

ونساء وبنی اسرائیل وعنکبوت واحقاف نیز هست ولا در سه جای دیگر ناهیه معطوف

بر تعالوا باشد وما ظهر عبارت از حرام در محکم قرآن وما بطن عبارت از حرام در متشابه

قرآن باشد چنانچه می آید در اول کتاب الحج وهذه تحریم در حرم الله یعنی قرار دادن حرمت برای

چیزی باشد **معنی** وگفت برای امر خلایق بطلب علم نیکه بد از خودستایی پس برای تحمل کلاغ

بیایید تا بخوانم آنچه را که حرام کرده پروردگار شما بر شما آنکه همتائی برای حضرت کبریا
قرار ندهید اصلاً و نیکوئی کنید با والدین نیکوئی عظمی و مکشید فرزندان خود را از ترس مفلسی چنانکه
طایفه کنده از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند ما رزق میدهیم شما را و آن فرزندان را
و نزدیک مشوید به رسوائیها را خواه آنچه ظاهر باشد رسوائی آن از جمله رسوائیها و خواه آنچه پنهان باشد
و مکشید جانی را که حرمتی برای آن الله تعالی قرار داده و آنرا گرامی کرده مثل آدمیزاد که
گفته در سوره بنی اسرائیل وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ و هر آینه بتحقیق گرامی کردیم فرزندان آدم
مگر بعلم بخوبی آن کشتن مثل قصاص آنچه مذکور شد سفارش کرده الله تعالی شما را باین تا شاید
خردمندی کنید باجتناب از شرک و بموافقت کلمات حکمت **اصل** وَقَالَ هَلْ لَكُمْ مِمَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ **شرح** و گفت برای منع خلایق از
اینکه شریک شوند با او در حکم در یک جهت با بیرون است که به پیروی ظن تفرقه کنند در سوره روم
آیا شما را هستند از جمله غلام و کنیز شما شریکان در مالیکه روزی شما کرده ایم پس شما و غلام
و کنیز همه در تصرف آن مال برابر باشید با بیرون است که بترسید از غلام و کنیز خود چنانکه از هم بترسید
اگر شریک هم باشید در مالیکه مباح است شریک صفتی فی العقد ضعیفه خود کنند بی صلاح دید شما چنین بیان
مکرر میکنیم دلیلهای توحید و یگانگی خود را برای جمعیکه خردمندی میکنند چه ایشان اقرار
میکنند که هرگاه خود شان راضی باین نیستند که غلام و کنیز ایشان بی امر و نهی ایشان تصرف
در مالیکه ما بایشان داده ایم کنند پس الله تعالی چون راضی باشد که بندگان او در خود
به پیروی ظن تفرقه و حکمی در تمیز نیک و بد در کارخانه او که دیگری با او نداده کنند **اصل**
یَا هِشَامُ ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَرَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ **شرح** ای هشام
الله تعالی اکتفا بکامل کردن حجتها بخود تا وعده در قرآن بیان و دلیلها کرد بلکه بعد از بیان
همه بیداد خردمندان را و حرص و شوق ایشان را در خانه که بعد از زندگی دنیاست باین زندگی
در جواب جمعیکه گفتند نیست زندگی مگر همین زندگی دنیا گفت در سوره انعام حیث گفتا
کردن ما بزندگی دنیای شما مگر بازی و غفلت و ما بازیگر و غافل نیستیم و هر آینه خانه که بعد از
زندگی دنیاست بهتر است برای جمعی که از عذاب الهی بپرهیزند و خردمندی میکنند آیا پس جمع
اینها خردمندی نمیکنید بطلب علم بیشک بعد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامیکه
پیروی ظن نکند **فصل** این معنی را در سوره انبیا نیز بیان کرده و گفته وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ
مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا
هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان
آنهاست در حالیکه بازیگر باشیم که به پیروی ظن و اختلاف کنند و هیچ نگوییم اگر بر فرض محال
میخواستیم که بسازیم بازیچه و مشغولی ای که اختلاف از روی ظن باشد هر آینه در کتابهای
خود بر رسولان خود بیان قاعدهای آن میکردیم از پیش خود و بعقل مردم وا نمیگذاشتیم
اگر بر فرض محال بازیگری میکردیم و حال آنکه در کتابهای ما و گفته رسولان ما این نیست
بلکه میگوییم در کتابهای خود بآیات محکمات که در آنها نهی صریح از اختلاف و پیروی ظن است
بر باطل که اختلاف و پیروی ظن باشد پس باطل را سر شکسته و پریشان و داغ میکنیم
بر شما سبب اینکه از پیش خود قاعدهها قرار داده افترا بر الله تعالی میکنید **اصل** یا هشام
ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ شرح ای هشام الله تعالی
اکتفا باین نکرد بلکه بعد از آن ترسانید جمعی را که خردمندی نمیکنند از عذاب خود بانچه سرزنش
که گفت در سوره صافات بعد از حکایت لوط و اهلش مگر پیرزنی هلاک کردیم دیگران را دیگر بدرستیکه
شما ای اهل مکه هر آینه میگذرید در سفر شام بر جای قوم لوط در روز و شب آیا با وجود اینها فرو
رمنده میکنید بجای علم نیک و بعد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن
نکنند و می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث علی بن الحسین مع یزید لعنه الله که گذشتن
غیر اهل مکه بر جای قوم لوط آنست که در خواندن قرآن در روز و شب بحکایت قوم لوط
سرزنش ایشان نیز باید که عبرت گیرند اصل وَقَالَ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ شرح و الله تعالی حکایت سخن فرشتها با لوط کرده
گفت در سوره عنکبوت بدرستیکه ما فرود آورنده ایم بر مردم این شهر بلاده که سدوم
باشد و اهلش قوم لوط بودند عذابی از آسمان بسبب آنکه سرکشی میکردند از حکم الله تعالی
و پیروی رسول و کتاب او نمی نمودند تا اینجا سخن فرشتهاست و هر آینه بتحقیق واگذاشتیم از
آنجا دلیلی ظاهر بر ربوبیت و یکتائی خود برای جمعیکه خردمندی میکنند چه ایشان آن سبب اقرار
میکنند بانکه سهل انکاری نمی باید کرد در پیروی رسول و کتاب او و بر فکرهای خام پیروی
نمی باید کرد ای هشام بدرستیکه خردمندی با پیروی علم است نه با پیروی ظن چه پس از آن
آیت که گذشت در سوره عنکبوت گفت وآن مثلهای عنکبوت و مانند آن مثلها
لایق است میزنیم آنها را برای مردم پیرو ظن که خود پرستی و مانند پرستش میکنند و نگرد خردمندی

و اینکه آن مثلها را کسی نمی فهمد مگر جمعیکه پیرو علمند و پیرو ظن نیستند چه جمعیکه نخواهند که ترک
پیروی ظن کنند این مثلها را مانند اینها را محمل بر منفعت بت پرستان ظاهر میکنند
اصل يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ فَقَالَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا
يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ وَقَالَ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي
يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شرح
ای هشام الله تعالی اکتفا بترسانیدن از عذاب خود نکرد بلکه بعد از آن سرزنش کرد
جمعی را که خردمندی نمیکنند بانچه سرزنش که در سوره بقره اینها را دو قسم کرد تابعان و پیشوایان
و در بیان تابعان گفت و چون گفته شود بایشان که تابع شوید آنچه را که الله تعالی فرو
فرستاده در محکمات قرآن که نهی از اختلاف از روی ظن باشد گویند بلکه تابع میشویم
پیشوایان و پدران خود را آیا تابع میشوند پیشوایان و پدران را هر چند که آن پیشوایان
و پدران خردمندی نکرده باشند اصلا یا مراد آنست که بخردمندی فرا گرفته باشند
چیزی را و حاصل هر دو یکیست و راه نیافته باشند آن پیشوایان و پدران بعلم بلکه پیرو اختلاف
از روی ظن مانده باشند و در بیان پیشوایان گفت در صفت آن جماعت که کافر شده اند
و تابع رسول و قرآن نشده مردم را براه باطل خوانده اند صفت کسیست که فریاد میزند
بگوسفندیکه براه سلاخ خانه میروند و نمیشنوند مگر طلبیدن و فریاد زدن را چه نمی‌فهمند سخنی
را که از آنکس سر زند و صریح نمیشند که این راه سلاخ خانه است و اینها را گفتن چیزیم این
تابعان و پیشوایان مانند کران و لالان و کورانند پس ایشان خردمندی نمیکنند اصل
وَقَالَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا

لا یعقلون شرح در مقامیکه حضرت رسول علیه السلام غصه میخورد که چرا این ناخردمندان
گوش نمی نهادند با براهین و امتحانات از محکمات قرآن و غیر آنها براه آمد لیقه تعالی جهة تسلی
رسول خود سرزنش ناخردمندان کرد و گفت در سوره یونس بعضی از ایشان گوش فرا میدارند
و براه نمی آیند و باوجه این غصه میخوری آیا پس تو میخواهی کر از اهل اخبر چند که کار شان این است که
خردمندی نکنند این اشارت است باینکه کسیکه گوش اندازد بقصد قبول نکردن مانند کر است
در نفع نیافتن از سخن مخفی نماند که یستمع در سوره انعام و سوره محمد است و محمد موافق است در سوره
یونس یستمعون است پس شیوان بود که از کاتبان کافی غلطی شده باشد یا این قراءة غیر مشهور بالفعل
معنی باشد اصل وقال ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم
الا کالانعام بل هم اضل سبیلا شرح و گفت جهت تسلی رسول علیه السلام و سرزنش
ناخردمندان در سوره فرقان بلکه گمان میبری ای محمد اینکه بیشتر این جماعت که گوش شنوا ندارند
اگر گوش دارند میشنوند یا اگر نشنوند خردمندی میکنند و پیروی حق میکنند و عناد صریح نخواهند
کرد نیستند اینها همه یا آن بیشتر مگر مانند چارپایان در نشنیدن غیر آواز بلکه گمراه تر ند چه چارپا
عناد نمیکنند در ترک پیروی حق نه صریح و نه غیر صریح و اینها عناد میکنند هم غیر صریح و هم صریح اصل
وقال لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر بأسهم بینهم
شدید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون شرح و گفت
در سرزنش ناخردمندان در سوره حشر جنگ نمیکنند جهودان همه با شما مگر در دیههای استوار کرده
شده بخندق و مانند آن یا در پس دیوارها چه از هم بسیار میترسند گمان میبری که باهم اتفاق
دارند و حال آنکه دلهای ایشان مختلف است و این اختلاف بسبب آنست که خردمندی نمیکنند که ترک اختلاف
از روی ظن کنند تا باهم دوست شوند و بیرون آمده جنگ کنند و از برای هم در راه حق جانبازی کنند اصل

وقال

وقال و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون شرح و الله تعالی در سوره
بقره در سرزنش ناخردمندان گفته بجهودان یا بامت محمد علیه السلام اتأمرون الناس بالبر و تنسون
آیا میفرمایید مردم را بنیکوییکه پیروی حق باشد و فراموش میکنید خود را که پیروی ظن میکنید و
و حال آنکه شما میخوانید حق را که علمست ببیان باطل که ظنست و شما میخوانید کتاب الله تعالی را که توریة باشد یا
قرآن آیا با وجه خواندن کتاب و دانستن محکمات که در آنها منع صریح از پیروی ظن هست خردمندی نمیکنید
و پیروی ظن میکنید اصل یا هشام ثم ذم الله الکثرة فقال وان تطع اکثر من
فی الارض یضلوک عن سبیل الله شرح ای هشام الله تعالی اکتفا بسرزنش ناخردمندان
نکرد چون دانست که پیروان ظن بسیار خود را دلیل حقیقت خود میکنند سرزنش کرد الله تعالی
بیشتر مردم را نیز و گفت در سوره انعام و اگر تابع شوی بیشتر مردم روی زمین را گمراه
میکنند ترا از راه الله تعالی که پیروی علم و ترک پیروی ظن باشد اصل وقال ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون
شرح این آیت در سوره لقمان است لیکن بجای لا یعقلون لا یعلمون است پس شیوان بود که
معنی باشد یا از کاتبان کافی غلطی شده باشد یعنی و گفت در سرزنش بیشتر مردم و هر آینه اگر
بپرسی جمعی را که تابع ظن و هوا اند و پیرو ظن و مقلد خواهند شد تا بگفته ای که
که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه میگویند البته که الله تعالی آفریده بگوای محمد که ستایش الله
راست که بجا نیاوردند بلکه بیشتر مردم روی زمین خردمندی نمیکنند که گفته خود را
با آنکه آفریننده آسمان و زمین را میدانند این باعث نشود برای آنکه هر چه در آسمانها و زمین
از الله تعالی است و کسی به پیروی ظن شریک در حکم شنوند با الله تعالی و برای این مستحق عذاب
میشوند مخفی نماند که زخرف سوره زمر صدر این آیت نیست و تفسیر آن می آید در کتاب الحجة در حدیث

دوم باب صد و هشتم که باب فیه نتف و جوامع فی الولایة است و در کتاب الایمان والکفر نیز هست
سیوم باب سیوم و در حدیث چهارم باب ششم **اصل** و قال ولئن سألتهم من
نزل من السماء ماء فاحیی به الارض من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله
بل اکثرهم لا یعقلون **شرح** و گفت در سوره عنکبوت جهت سرزنش بیشتر مردم و
هر آینه اگر بپرسی و گوئی جهیر که گردیده اند بباطل که بازیچه باشند و آن اختلاف از روی ظن است
اینکه فرو فرستاد از بالا آبی زنده کرد با آن آب زمین را بعد از مردن آن زمین هر آینه
میگویند البته الله فرو فرستاد و بگوی ای محمد ستایش الله تعالی راست که بجا غداب میکنند بلکه بیشتر
اهل زمین با وجود دانستن این خردمندی میکنند و بباطل میگروند و برای آن مستحق عذاب
میشوند **اصل** با هشام ثم مدح القلة فقال و قلیل من عبادی الشکور
و قال و قلیل ما هم و قال و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم
ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قال و من آمن وما
آمن معه الا قلیل **شرح** ای هشام الله تعالی اکتفا بسرزنش بیشتر نکرد چون داشت
که پیروان کمی بی اعتباری مخالف خود را دلیل بطلان ایشان میکنند تا که بلکه دعوی اجماع
میکنند بواسطه این کمی ولی اعتبار نواز نشان اهل حق کرد با کمی ایشان با نیرو نش که گفت در سوره
سبا و کمی از بندگان من شکر گزارست و گفت در سوره ص و کم کمند ایشان ایمان و عمل
صالح دارند و گفت در سوره مؤمن و گفت یک مرد مؤمن از خویشان فرعون که از ترس پوشیده
میداشت ایمان خود را آیا میکشید مردی را مراد موسی است بهمین گناه که گوید صاحب اختیار
من الله تعالی است و بس مراد حق است که در تبیین کتب و بدا احتیاج بوحی او برسولی اهلیت و به
ظن شریک و نیشوان شد در حکم و گفت در حکایت نوح در سوره هود و برداران نوح

هر کرا که ایمان آورده از غیر اهلت نیز و ایمان بنا نیاورد با نوح مگر جمعی اندک گفته اند از غیر اهلش
هفتاد و دو مرد و زن بودند و از اهلش هفت بودند زن مسلمش و سه پسرش سام و حام
و یافث و زنان ایشان **اصل** و قال و لکن اکثرهم لا یعلمون و قال
و اکثرهم لا یعقلون **شرح** یا هشام علیه السلام برسر بیان حال بیشتر مردم رفته و فرمود
و گفت الله تعالی در سوره دخان نیافریده ایم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست
در حالیکه بازیگر باشیم تا مردم بیهوده مشغول بوده بروی ظن کنند و هیچ نگوییم نیافریده ایم
آنها را مگر بحق تا اینکه مردم بروی علم کنند و لیکن بیشتر مردم روی زمین بر روی ظن کار
میدانند آنچه را که میکنند و میگویند و مانند این آیت در سوره یونس و سوره قصص
نیز هست و گفت برای مذمت بروی مشهور میان مردم بی اینکه نفی از الله تعالی
باطلیه او و ران معلوم باشد در سوره مایده و لکن الذین کفروا یفترون علی الله
الکذب و اکثرهم لا یعقلون و به شهرت بعض قواعد میان مردم نفس الحکم نیست الکن
منکران افترا میکنند بر الله تعالی دروغ را بر جهتیکه بظن خود حکم میکنند چنانچه بیان میشود
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که باب مجالسة
اهل المعاصی است و بیشتر مردم خردمندی میکنند که تعبیر کنند افترا را از غیر افترا بس
بر فتنها مشهور میشود و سنتها متروک میشود چنانچه بعد از این آیت گفته که و اگر گفته شود
بایشان که بیائید بسوی قرآن و بسوی رسول گویند بس است ما را آنچه بر آن یافته ایم
پیشوایان و پیران خود را **اصل** و قال و اکثرهم لا یشعرون **شرح** و گفت بیشتر
امت هر رسولی بی شعوری کرده پنداشتند که مدد کردن الله تعالی ایشان را بمال و فرزندان از آنست
میکند برای اینکه الله تعالی بایشان خیر خواهی میکند با آنکه خلاف قول هر رسولی کرده اختلاف

ازروی ظن مسکنت نمی نمایند کہ این لفظ در قرآن نیست و در سورهٔ مؤمنون چنین است بل ... یشعرون
پس میتواند بود کہ نقل بمضمون آن شده باشد یا اشارت شده باین کہ مراد خبر امت بعد رسولست ع
چه بعض ... و رسول کہ بایشان آمده انکار کرده اند و راه خلاف ازروی ظن پیش گرفته اند **اصل**
بالحسام ... ذکر اولی الالباب باحسن الذکر وحلاهم باحسن الحلیة فقال یؤتی الحکمة
من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب **شرح** الحکمة
بکسر حاء وسکون کاف خودداری در گفتار و در کردار از بدی ظن و مشتق است از حکمه بفتح حاء
وفتح کاف بمعنی دهنهٔ لجام کہ چارپا را نگاه میدارد از حرکات بد و مراد اجتناب نفسانی است کہ ذرات
سابق براین مذکورست کہ الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه
وفضلا والله واسع علیم و نفس حکم بخیریت علم تابان چنانکہ بیان میشود در شرح حدیث اول
باب پانزدهم کتاب الحجة و تفسیر حکمة بفهم و عقل می آید در این حدیث و می آید در حدیث
چهاردهم این باب کہ والحکمة وضدها الهوی و می آید در کتاب التوحید در کلام مصنف ره ...
چهاردهم کہ والحکمة وضدها الخطا و حاصل همه یکیست ذکر مضاجع دروس نبوت و ذکر فقد ...
... در فضاء و فی ... تکراره الله برای اشعار باینست کہ خیر کثیر مقدم است بر حکمت
و باعث آنست چنانچہ حکمت مقدم است بر مغفرت و فضل باعث آنهاست ... اجتناب ...
کہ مذکورست از آیت سابقه براین و آن در اصل مال است مثل آیت سورهٔ العادیات وانه
لحب الخیر لشدید و مراد اینجا جاری مجرای مال داری و بهتر از آنست چنانچہ بیان میشود در کتاب
الدعاء در شرح حدیث اول باب نوزدهم کہ باب من ابطات علیه الاجابة است و تفسیر خیر
کثیر بطاعة الله ومعرفة الامام می آید در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب معرفة کہ باب
معرفة الامام والرد الیه است و تفسیر آن بمعرفت امام و اجتناب ... می آید در حدیث

نوزدهم باب صد و دوازدهم کتاب الایمان والکفر کہ باب الکبائرست و حاصل همه یکیست **یعنی** این سخن ...
اکتفا بصبر ... و نوازش ... کہ گذشت نیز نمیکرد بلکه ... وجه آن یاد کرد صاحبان خردمند بعد ...
بادی ... و زبور داد ... باین ... کہ گفت در سورهٔ بقره ... میدهد الله ...
... حفظ نگاهداری ... از حکم ظن ... کہ خواهد ... کہ داده شود نگاه داری ...
پس تحقیق داده شده ... بسیار و در ... خاطر ... باین خیر کثیر را کسی مگر صاحبان
خردمند ... و دیگران ... مال و جاه دنیا ... این خیر کثیر را ... **اصل**
وقال والراسخون فی العلم ائمه معصومین است چنانچہ می آید در کتاب الحجة در باب
ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام یعنی راسخ در علم فتوی و قضاء ...
با اختلاف کہ باشی از حکم ازروی اجتهاد و ظن ... چنانچہ بیان میشود در کتاب الحجة در حدیث
اول باب شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیر آن در شرح فان قالوا من الراسخون
فی العلم فقل من لا یختلف فی علمه ... حدیث دوم باب ان الراسخین فی العلم
هم الائمة علیهم السلام است کہ ... یعنی ... از خطا در تاویل متشابه
قرآن باشند و این موافق است با آنچہ می آید در کتاب التوحید در حدیث آخر باب ...
و در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و میتواند بود کہ ...
کرده باشد ضمیر ... راجع ... چنانچہ می آید در کتاب الدعاء
در باب ... کہ باب الدعاء ... قرائت القرآن است ...
... راجع ... وما یعلم تأویله الا الله باشد و حاصل همه یکیست **یعنی** و گفت در سورهٔ
آل عمران بعد از آنچہ گذشت در شرح ... در خطبه ...
میکوییم ... [illegible] ... متشابه قرآن ... معلوم ...

قرائنه

تا بیان بشد که خطا در تاویل متشابه قرآن نکردیم یا مراد حدیث که کردیم یا بکنه علم تاویل متشابه قرآن
در وقت نزول آن نمیدارد و لهذا الله تعالی بیان این آنچه بهره میکنیم در تاویل متشابه بتحقیق ذکر نمایند
از جانب نبی صاحب کل اختیار است بر سائل علیحده برای بیان متشابهات چنانکه گفته در سوره
قیمه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و چون طرفه قرار رسید هر فرق میان تاکو …
نیچوایان اهل زیغ و تاویلات راسخان در علم را کسی مگر صاحبان خرد مند یعنی که مسلمان
وا بود در معتقد دو اشتغال ایشان باشند از اهل قلوب سلیمه و افهام مستقیمه حکایت یکی از
منسوبان بر شیخ گفت تاویلاتی کرد را حادیث که نه منقول شده بل بمجیده و تاویلات
زمخشری و بیضاوی بدل معجبه گفتم ذلک هدی الله یهدی به من یشاء ومن یضلل الله
فما له من هاد **اصل** وقال ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار لآیات لاولی الالباب **شرح** و گفت در سوره آل عمران بدرستیکه در آفرینش
آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز هر آینه دلیلها بر ربوبیت الله تعالی هست برای صاحبان
خرد مند یعنی ایشان اقرار میکنند که اینها عبث و بازیچه آفریده نشده و پیروی ظن نکرده
سعی در طلب علم دین از الله تعالی بسبب تدبران میکنند **اصل** وقال افمن یعلم انما
انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب
شرح و گفت در سوره رعد آیا آنکس که میداند و اقرار میکند که قرآنی که فرو فرستاده شده
بسوی محمد از صاحب کل اختیار تو در بیان آنچه بجا بر اختلاف در آن و در دلیل آن
رو بکار آمده است و بس دیگر بیان که در قرآن نشده بوجه و بکار رفتاید شده
کسی هست که او کور است و اقرار باین نمیکند بجا طرف خود جامعه بر این اقرار را
با تفاوت میان این دانا و آن کور را کسی مگر صاحبان خرد مند یعنی که شیعه دوازده امام

بلشند

٤٧

بشند **اصل** وقال امّن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة
ویرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب **شرح** ابوبکر بن ابی قحافه فتنه ساخت با نیرو لشکر که عمر بن خطاب و ابو
عبیده بن جراح و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمن بن عوف و مغیرة بن شعبه را در
زمان حیوة حضرت رسول علیه السلام و در درون کعبه جمع کرد و همه قسم شده و کاغذی نوشتند
که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را با علی و سایر اهل بیت محمد وا نگذارند چنانچه می آید در کتاب
الروضه پس از حدیث قوم صالح و الله تعالی خبر داد رسول خود را از این آنها از آن فتنه
و خبر داد از که فرزندان ابوبکر و علی زمان خلافتش چه سال بعد چنانکه می آید در کتاب الحجه در
شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة
است و مشهور در سال چهار ماه یا سه ماه و نه روز زیست و خبر داد از راه خلاف شیعیان
دوازده امام از آن فتنه تا روز قیامت و گفت در سوره آل عمران افان مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم آیا پس اگر بمیرد بجای که با هم کردند منافقان که محمد بمیرد یا کشته شود
بر میگردید بر پاشنهای خود یعنی اینکه مرتد میشوید از ایمان بخدا و رسول و دعوی …
مانند کسیکه برگردد از جای با نیرو … که پاشنه را پس برگردد این قسم برگشتن را قهقری
مینامند و رسول علیه السلام خبر داد زن خود زینب را از این فتنه و گفت از روی اضطراب
لا اله الا الله وای بر عرب از شر و فساد دیگه نزدیک شده گشوده شد امروز از سد یاجوج و ماجوج
اینقدر و انگشت شست خود را با انگشت پهلوی آن حلقه کرد چنانکه مذکور است در آخر نصف
اول صحیح بخاری در باب قول الله تعالی ویسئلونک عن ذی القرنین ام در اینجا یعنی
بلکه و استفهام انکاری است **یعنی** و گفت در سوره زمر وجعل لله اندادا لیضل عن سبیله

قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار امن هو قانت وکردند
مردی برای الله تعالی مانندها که امامان باطل باشند چه بر حضرت الله تعالی فرمان بردار ایشان
نیستند پس معبود ایشان خواهند بود نامردم را بعد از رسول صلی الله علیه وآله گمراه کنند و گمراه اند
از راه الله تعالی که بیروی امامان حق باشند بگوای محمد بهره‌مند شو بکفر خود اندکی زمانی بعد
تو از اهل جهنمی بلکه گمان بری که از اهل جهنم کسی هست که او بجا آورنده طاعت در ساعتهای شب
خواه در حال فروتنی و مظلومی و خواه در حال ایستادن بکار امامت چه دین خود را باز بیچ
گرفته و پیروی ظن نکنند و میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب کل
اختیار خود را این اشارت بآنست که هرکه قبول نکند امام حق را که فرستاده نبی یا ابوبکر
و نا بجا نشین که فرزند یا علی بن ابی طالب و نا بجا نشین که فاطمه و حسن و حسین تا آخر دوازده امام
باشند چه مخالفان اقرار کرده‌اند که علی علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا شش ماه و بعد از
فوت فاطمه و زیاده که بد سلوکی همراهان ابوبکر لا علاج بیعت کرد چنانچه در صحیح
بخاری مکرر نقل شده و می آید در کتاب ... بعد از حدیث قوم صالح اینکه مراد از آن
مرد بآن مرد ابوبکر است و مراد بمن هو قانت تا آخر علی علیه السلام است بگوای محمد آیا
برابر میشوند جمعیکه میدانند جمیع مسائل دین را و جمعیکه نمیدانند این اشارت بآنست
که تا روز قیامت اشتباهی نخواهد بود نزد صاحب انصاف و فرق ظاهر خواهد بود میان سلسله
امامان باطل و سلسله امامان حق که دوازده امام باشند که نظر خود جا نمیدهند باین فرق
را کسی مگر صاحبان خرد مند بیا می آید در کتاب حجت در باب حجت و بکم که باب ان من وصفه الله
تعالی فی کتابه بالعلم هو الائمة علیهم السلام است اینکه ما آن جمعیم که میدانند و دشمنان
ما آن جمعند که نمیدانند و شیعه ما آن خرد مندانند اصل وقال کتاب انزلناه

الیک

الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب شرح و گفت در سوره
ص این قرآن کتابیست بر فایده که فرو فرستاده ایم آنرا بسوی تو ای محمد تا مردم فکر
کنند آیتهای آنرا و محکم آنرا از متشابه جدا کنند و تا نگاه خود جا دهند فرق میان آن
آیتها را صاحبان خرد مند یا چه ایشان اقرار میکنند باینکه اول از پی محکمات میباید
رفت تا امام حق معلوم شود و بعد از آن متشابهات را از و باید پرسید و بر و نان نباید
کرد اصل وقال ولقد آتینا موسی الهدی واورثنا بنی اسرائیل الکتاب
هدی وذکری لاولی الالباب وقال وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
شرح و گفت در سوره مؤمن جهت تسلی پیغمبر علیه السلام تا صبر کند بر نگرویدن تا خود
باد و ایشان را سهل شمرد و هر آینه تحقیق دادیم بسبب وحی موسی را راستی که آداب
آگاهی باشد و دادیم بعد از اعتمای پیغمبران سابق بر موسی فرزندان یعقوب را که
امت موسی بودند کتاب که توریه باشد این دادن برای راه نمودن بحق و بیاد انداختن
حق مر صاحبان خرد مند بیا را بعد مراد آنست که جمعیکه ایمان نمی آورند تا خرد مند نشوند
نزد الله تعالی اعتباری ندارند و الله تعالی گفته در سوره ذاریات و بیاد انداز مردم
را حق چه بدرستیکه بیاد انداختن حق فایده میرساند گروندگان بخدا و رسول او مراد
آنست که مؤمنان در این آیت واولی الالباب در آیت سابق یک جماعتند و غیر
ایشان بی اعتبارند نزد الله تعالی اصل یا هشام ان الله تعالی یقول فی کتابه ان
فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی عقل شرح ای هشام بدرستیکه الله تعالی
میگوید در کتاب خود در سوره ق بدرستیکه در بیان احوال اهل بهشت و اهل جهنم
هر آینه بیاد انداختن حقیقت برای کسیکه [illegible] باشد او را ولی امام علیه السلام گفت

یعنی خردمندی چه ناخردمند مانند کسی است که دل ندارد **اصل** و قال و لقد آتینا
لقمان الحکمة قال الفهم و العقل **شرح** و گفت در سوره لقمان و هر آینه بتحقیق دادیم
لقمان را حکمت امام علیه السلام فرمود مراد از حکمت هوشمندی و خردمندیست نه پیغمبری **اصل**
یا هشام ان لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس و ان الکیس
لدی الحق یسیر یا بنی ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر فلتکن
سفینتک فیها تقوی الله و حشوها الایمان و شراعها التوکل و قیمها
العقل و دلیلها العلم و سکانها الصبر **شرح** الحق بکار آمده نه بباطل جا
نیامده است و هر جا که حق و باطل استعمال کنند این دو معنی منظور است و مراد اینجا کی
آداب است که الله تعالی در کتاب خود به پیغمبر هر زمانه فرستاده السکان بضم سین
بی نقطه و تشدید کاف جمع ساکن و مراد اینجا دنباله کشتی است که مانند چوبیست
برای کشتی باعتبار اینکه هر کشتیکه آنرا ندارد مسافران دریا در آن ساکن نشینند **یعنی**
ای هشام بدرستیکه لقمان حکیم گفت به پسرش فروتنی کن برای احکام کتاب الله تعالی تا
باشی خردمندتر مردم و بدرستیکه خردمند نزد حق کمست چه بیشتر مردم کتاب الهی را
گذاشته اند از پی شبهه ها میروند و ندای پسرک من دنیا دریاییست نه دار بتحقیق فرو رفته
و هلاک شده اند در دنیا جمعی بسیار پس باید که باشد کشتی نجات تو از این دنیا
پرهیزکاری و ترس الله تعالی و باشد متاع کشتی تو گرویدن بخدا و رسولش و باشد
بادبان کشتی تو واگذاشتن کار خود بخدای تعالی که آنچه او گوید که بکن کنی و آنچه گوید که
مکن نکنی یا مراد آنست که طلب حاجتهای خود از او کنی و باشد کار فرمای کشتی تو خرد
مندی و باشد معلم کشتی تو علم که اول از جمله محکمات کتاب الهی روی تا متشابهات

معلوم شود

معلوم شود و بدی ظن نکنی و باشد سکان کشتی تو صبر که چیزی که ندانی نگویی که مبادا کشتی
از راه راست بدر رود **اصل** یا هشام ان لکل شیء دلیلا و دلیل العقل التفکر
الصمت و لکل شیء مطیة مطیة العقل التواضع و کفی بک جهلا ان
ترکب ما نهیت عنه **شرح** المطیة بفتح میم و کسر طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در زیر
چارپای تندرو که سوارش را زود بمنزل میرساند و مراد اینجا مددکار است **یعنی** ای هشام
بدرستیکه هر چیز را راهنمایی هست که بآن راهنما آن چیز بمطلب میرسد و راهنمای خردمندی
فکر است در عاقبت کارها و راهنمای فکر خاموشی است و بدرستیکه هر چیز را مددکاریست
و مددکار خردمندی فروتنی است چه تکبر و دعویهای گزاف خردمند را از راه و میدارد
و بس است ترا در ناخردمندی اینکه کنی چیزی که الله تعالی ترا نهی از آن کرده و آن مخالفت
چه این دلیل ظاهر است بر ناخردمندی **اصل** یا هشام ما بعث الله انبیاءه
و رسله الی عباده الا لیعقلوا عن الله فاحسنهم استجابة احسنهم
معرفة و اعلمهم بامر الله احسنهم عقلا و اکملهم عقلا ارفعهم
درجة فی الدنیا و الآخرة **شرح** ای هشام نفرستاده الله تعالی رسولان بزرگ
بیش از رسالت مدت نبوت داشته اند و رسولان دیگر را سوی بندگان خویش مگر برای
اینکه خردمندی فرا گیرند از الله تعالی علم را در هر چه بکار برود و اختلاف در آن و در دلیل
آن رود و احتیاج مردم بدانستن آن شود پس هر که از مردم بهتر پیروی رسولان
میکند داناتر مردم است این اشارتست به بطلان سخن جمعی که عوام را باز میدارند
و میگویند دانش بریاضت و صفای باطن بهم میرسد یا میگویند از پیروی کتاب و احادیث
فلاسفه میرسد و داناتر مردم بکار الله تعالی که بر رسولان وحی کرده داناتر مردمست و ...

وبهتر مردم در خردمندی باشند بپایه برتر در دنیا و آخرت اما در دنیا برای آنکه لذت رضا
بقضای الهی و بردباری حق از همه بالاتر است و اما در آخرت برای بسیاری ثواب **اصل** یا هشام
إنّ لله على الناس حجّتين حجّة ظاهرة وحجّة باطنة فأمّا الظاهرة فالرسل
والأنبياء والأئمّة وأمّا الباطنة فالعقول **شرح** ای هشام بدرستیکه الله
تعالی راست بر مردم دو حجت که بآنها غالب میشود در روز قیامت بر جمیعکه پیروی ظن
کرده باشند یکی آشکار و دیگری پنهان اما حجت آشکار پس رسولان و پیغمبران و امامان
و اما حجت پنهان پس خردهاییست که مردم عاصی دارند و خردمندی نمیکنند **اصل**
یا هشام إنّ العاقل الذي لا يشغل الحلال شكره ولا يغلب الحرام صبره
شرح می آید در کتاب الدعا در حدیث هشتم و نهم باب الدعاء للرزق که باب بیست و سیوم
است آنکه حلال قوت شیعیان و مصطفین است یا بیعنیکه متبادر از حلال زینت که
بقدر سد رمق باشد **معنی** ای هشام بدرستیکه خردمند کسیست که بر نمیگرداند کمی
حلال شکرش را چه قدر حلال را میداند هرچند که کم باشد و شکر آن البته میکند و خراب
نمیکند بسیاری حرام صبرش را چه ضرر حرام را میداند و تصرف در حرام نمیکند هرچند که
بسیار باشد **اصل** یا هشام من سلّط ثلاثًا على ثلاثٍ فكأنّما أعان على هدم
عقله من أظلم نور تفكّره بطول أمله ومحا طرائف حكمته بفضول كلامه
وأطفأ نور عبرته بشهوات نفسه فكأنّما أعان هواه على هدم
عقله ومن هدم عقله أفسد عليه دينه ودنياه **شرح** ای هشام هر که
مسلط کرد سه چیز را بر سه چیز پس گویا مدد کرده بر خرابی خردمندی خود یکی آن
این آنکه هر که تاریک کرد روشنی فکر خود را بسبب درازی آرزوی خود و برطرف کرد

سخنهای

سخنهای خوش آینده را که از روی خواهش نفس باشد بسبب مشغول شدن بسخنهای زیادتی بیهوده فراموش
کرد چراغ عاقبت اندیشی خود را بسبب خواهشهای نفس خود پس گویا مدد کرده خواهش نفس خود را
بر خراب کردن خردمندی خود و هر که خراب کرد خردمندی خود را ضایع کرد بر خود آخرت و دنیا را
اصل یا هشام كيف يزكو عملك وأنت قد شغلت قلبك عن أمر ربّك
وأطعت هواك على غلبة عقلك **شرح** ای هشام اگر خردمندی نکنی چون پسندیده
درگاه الهی میشود طاعت تو و حال آنکه تو گردانیده ای دل خود را از کار صاحب کل اختیار خود
قرآن باشد چه طلب علم مشکلات بسبب قرآن و رسول یا امام نکرده ای و الله تعالی گفته باید
بیند در طلب علم بسوی الله تعالی و رسولش پس از رسول بسوی دانایان بجمیع قرآن که دوا
زده امام باشند و فرمان بردی خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود **اصل**
يا هشام الصبر على الوحدة علامة قوّة العقل فمن عقل عن الله اعتزل
أهل الدنيا والراغبين فيها ورغب فيما عند الله وكان الله أنسه
في الوحشة وصاحبه في الوحدة وغناه في العيلة ومعزّه من غير
عشيرة **شرح** ای هشام صبر کردن بر تنهایی نشان توانایی خردمندیست پس هر که
بخردمندی فرا گیرد علم را از الله تعالی بسبب قرآن و رسول و امام کناره میگیرد از دنیا داران
و دل بستگان بدنیا و دل می بندد بآنچه نزد الله تعالی است که بهشت باشد و هست الله
تعالی دل خوشی او در وقت بیکانگی او از مردم و رفیق او در وقت تنهایی و مال
دار او در وقت مفلسی و عزت او بی حاجت بخویشی و قوم **اصل** یا هشام
نصب الحقّ لطاعة الله ولا نجاة إلّا بالطاعة والطاعة بالعلم والعلم
بالتعلّم والتعلّم بالعقل يعتقل ولا علم إلّا من عالم ربّاني ومعرفة العلم بالعقل **شرح**

آرب صاحب کل اختیار چیزی و در استعمال آن در غیر الله تعالی نمیکنند مگر با قیدی و مجاز نیست و آنچه
منسوب برب است بزیاده الف و نون برای مبالغه و مراد کسی که بتمام دل گرویده باشد بر ربوبیت
رب العالمین یعنی آنکه در مسئله که بیکباره اختلاف در آن بود در دلیل آن رود و از خود حکم نکنند
خواه از علما باشد و خواه از متعلمین و بیان این می آید در شرح حدیث اول باب یازدهم کتاب
فضل العلم است یعنی ای هشام و وا داشته شده بکار امده که آن قرآن باشد میان مردم تا
فرمان برداری الله تعالی کنند و نباشد خلاصی مردم از عذاب الهی مگر باین فرمان برداری
و این فرمان برداری بدانستن است نه بظن و دانستن چیزی که بیکباره اختلاف در آن بود و در دلیل
آن رود به یاد گرفتن از کسی بهم میرسد نه بریاضت یا فکر و یاد گرفتن بخردمندی تمیز
کرده شود از طلب جهل مرکب و بیان این آخر آنست که دانش چیزی که بیکباره اختلاف آن
و در دلیل آن رود نباشد مگر دانشی که بانکس رسد از دانائی که آن دانا الله تعالی را رب العالمین
داند بتمام دل و خود دانش باشد اصلا مثل رسول و وصی رسول چه بوسیله دیگران شبهه بهم میرسد
نه برهان چنانچه الله تعالی در سوره مؤمنون گفته وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا
بُرْهَانَ لَهُ بِهِ و شناختن دانائی آن دانا و فرق کردن میان او و گمراهان گمراه کننده
بخردمندیست و این اصل نجات خردمندان باشد اصل یَا هِشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ
الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ شرح
ای هشام طاعت هر چند کم باشد از دانائی که پیروی ظن در آن نکرده پسندیده الهیست و ثواب
آن چندین برابر است و طاعت هر چند بسیار باشد از صاحب خواهش و ناخردمندی
ناپسندیده الهیست اصل یَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ
الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا فَلِذَلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ شرح

ای هشام

ای هشام بدرستیکه خردمند راضی شده بمرتبه پایین از دنیا در حالیکه با خردمندی و هوشمندی
باشد و راضی نشده بمرتبه پایین از خردمندی و هوشمندی در حالیکه با جمیع دنیا باشد بجای
بعض آن پس برای این دادن بسیار دنیا و ستدن بسیار خردمندی و هوشمندی صاحب نفع
شده سودای خردمندان چه فایده بهشت جاودانی در این سوداست اصل یَا هِشَامُ إِنَّ
الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبَ وَتَرْكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ
وَتَرْكُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ شرح ای هشام بدرستیکه خردمندان ترک کرده
اند طلب زیادتیهای دنیا را پس چون گناهان از ایشان سر زند و حال آنکه ترک زیاد
تیهای دنیا از جمله بهتریهاست و ترک گناهان از جمله واجبات مراد بزیادتی دنیا چیزیست
که از بجا آوردن نه واجبست و نه سنت پس ترک آن بهتر است چه زیادتی مال و اعتبار
فریبنده است حکایت شخصی گفت حبابیت الله تعالی بمن مال بسیار بدهد تا بدانم
که چه قسم خیرات خواهم کرد گفتم چون میدانی که خواهی کرد گفت در دل منست چنان
بتو خاطر نشان کنم گفتم اگر تو خاطر نشان نمیتوانی کرد من میتوانم کرد رضا بقضا
دادن واجبست و واجب ترک کرده و خیال سنت است از خواهش نفس اصل یَا هِشَامُ
إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِا
لْمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ
بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا شرح ای هشام بدرستیکه خردمند نگاه کرد بسوی دنیا و بسوی دنیا
داران پس دانست که دنیا دریافته نمیشود از بیش دنیا داران مگر بکفای بسیار و نگاه
کرد بسوی آخرت پس دانست که آخرت دریافته نمیشود مگر بکفای بسیار پس طلب کرد بکفای
بسیار آخرت را که پایدارتر این دو است اصل یَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهِدُوا

فی الدنیا و رغبوا فی الآخرة لو انهم علموا ان الدنیا طالبة و مطلوبة و الآخرة
طالبة و مطلوبة فمن طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یستوفی منها رزقه
و من طلب الدنیا طلبته الآخرة فیأتیه الموت فیفسد علیه دنیاه و آخرته
شرح ای هشام هر آینه خردمندان حرص نورزیدند در دنیا و حرص ورزیدند در ثواب
آخرت برای آنکه ایشان دانستند که دنیا خواهنده است و خواسته شده است و آخرت نیز خواهنده
است و خواسته شده است پس هر که بخواهد ثواب آخرت را خواهش میکند او را دنیا تا
تمام دریابد از دنیا رزق مقدر او و هر که خواهش کند دنیا را خواهش میکند او را آخرت پس میرسد
مرگ او را پس ضایع میشود بر او دنیای او و ثواب آخرت او پس دیگر طاقتی برای ثواب آخرت
نمیتواند
اصل یا هشام من اراد الغناء بلا مال و راحة القلب من الحسد و السلامة
فی الدین فلیتضرع الی الله فی مسألته بان یکمل عقله فمن عقل قنع بما یکفیه
و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغناء ابدا
شرح ای هشام هر که خواهد بی نیازی را بی مال و خلاصی دل از حسودی را و باقی ماندن حقیقت
اسلام را پس باید که زاری کند بسوی الله تعالی در خواستن حاجتهای خود باینکه کامل کند
کامل کند خردمندی او را پس هر که خردمندی کند قناعت میکند با آنچه او را بس است پس
بی نیازی بی مال دارد و هر که قناعت کند با آنچه او را بس است چشم بر مال هر دم ندارد
خلاصی دل از حسودی دارد و هر که قناعت نکند با آنچه او را بس است در نمی یابد
نیازی را هرگز هر چه بهم میرسد با آنکه از آن میخواهد اصل یا هشام ان الله حکی
عن قوم صالحین انهم قالوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حین علموا ان القلوب تزیغ

ونعود

ونعود الی عماها و رداها انه لم یخف الله من لم یعقل عن الله شرح مراد بقوم
صالحین اولوا الالباب است در قول الله تعالی و ما یذکر الا اولوا الالباب ربنا
لا تزغ عبارت از سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است قالوا بلفظ ماضی بمعنی
تعقیب ایشان نقل شده باین نقل است چه مذکور بلفظ مضارع است و ربنا بتقدیر قائلین ربنا است و ربنا لا
تزغ قائل آنکه کسی است قبل از وقت وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که لست زمان نزول آیه مستقبل و نسبت بزمان قال الامام
ماضی است الا انه ظاهر کرده شده آن زمان بوجه حقانی بیان بسوی کیفیان او ظرف است عبارت از زمان حیوة
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و مضارع بعد بمعنا چه آن زمان نسبت بزمان نزول آیه مستقبل است عبارت از امام حق از جمله
اهل البیت است چنانکه می آید در کتاب الحجة و در حدیث سیم و چهارم ...
... الولایة است چنین ... معلوم ... الامام الحق
... جمعی از اصحاب است که امیر المؤمنین علی علیه السلام را امام اول نشمرند بین
زیغ و ... حالت ... یعنی ای هشام با انجام حقیقت اسلام تا آخر عمر مطلق برگشت
چه هر آینه الله تعالی در سوره آل عمران بعد از آنچه بیان شد در این حدیث در شرح و قال داود الی
غیر ... تا آخر نقل کرده از جماعتی صالحین آنکه ایشان گفته اند بزاری بسوی الله تعالی ای صاحب کلام ...
مانکردان ... از حقیقت اسلام بعد از زمانی که راه نمودی ما را بسبب رسول ... بار
جانب خود رحمتی هر آینه تو بسیار بخشنده این گفتن ایشان وقتی بود که دانستند که دلهای ...
از اصحاب بسبب بی توفیقی میگردند از ایمان و باز میگردند بسوی کوری خود ...
دعوای ایمان ... هر آینه ایشان ... رسیده از توفیق الله تعالی ... خردمندی ...
... از الله تعالی احکام او را ... کرده با فراگرفته مراد او را ... آیات فصل
... این علم حاصل شده ... قوم صالحین در زمان حیوة رسول ... رسول علیه السلام ... زیغ

وتعود برای استقبال باشد و برین تقدیر میتواند بود که تَعْقِلُوا بصیغه مجهول باب تفعیل باشد و مخفف
اعتراف باین مضمون کرده اند و تغافل میکنند بیان این آنکه در صحیح بخاری در باب تفسیر سورة
المائده روایت شده از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت بعد از بیان بعض احوال قیامت اَلَا وَاِنَّهُ
یُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِی فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَاَقُولُ یَا رَبِّ اَصْحَابِی فَیُقَالُ
اِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا اَحْدَثُوا بَعْدَکَ فَاَقُولُ کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَکُنْتُ
عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ فَیُقَالُ اِنَّ
هٰؤُلَاءِ لَمْ یَزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلَی اَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ آگاه باشید و بدرستیکه
در روز قیامت آورده میشوند فوجی از امت من پس برده میشوند بجانب جهنم
پس میگویم ای صاحب کل اختیار من اینها اصحاب منند که مهربانی با ایشان میکردم چرا
بجهنم برده میشوند پس گفته میشود بدرستیکه تو نمیدانی آنچه کار کردند بعد از وفات تو
پس میگویم چنانکه گفت بنده صالح عیسی بن مریم علیه السلام که بودم بر ایشان مطلع چندانکه
باقی بودم در ایشان پس وقتی که قبض کردی مرا تو بودی و بس نگهبان بر ایشان
پس گفته میشود بدرستیکه ایشان تا وقت مرگ تو همیشه بودند مرتدان قهقری که با وجود ارتداد
وعدهٔ ایمان میکردند مانند کسیکه از جای خود برگردد بر پاشنه یعنی رو واپس از [illegible]
شده با ایشان اصل وَمَنْ لَمْ یَعْقِلْ عَنِ اللهِ لَمْ یَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَی مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ یُبْصِرُهَا وَیَجِدُ
حَقِیقَتَهَا فِی قَلْبِهِ وَلَا یَکُونُ اَحَدٌ کَذٰلِکَ اِلَّا مَنْ کَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَسِرُّهُ لِعَلَانِیَتِهِ
مُوَافِقًا لِاَنَّ اللهَ تَبَارَکَ اسْمُهُ لَمْ یَدُلَّ عَلَی الْبَاطِنِ الْخَفِیِّ مِنَ الْعَقْلِ اِلَّا
بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ شرح و هر کس که بجز و مسندی فرا گرفته از الله تعالی مراد او را
در امثال این آیات نبسته دل خود را بر شناختن او بربوبیت الله تعالی که آن شناختن

باینده

باینده بلکه و بنده آنکس آن شناختن را در دل خود و بیابد آنکس لذت آن شناختن را و نیابد
کسی صاحب این شناختن مگر کسیکه پیروی ظن نکند تا بنده باشد که گفته الله تعالی در محکمات
قرآن کرده آنکس را ستایش کننده و بنده باشد و مسندی در وقت آنکس با گفتهٔ انکار رای الله تعالی
در محکمات قرآن موافق هم چه الله تعالی راهنمائی نکرده مردم را به دروغ نهانی که خردمندی
بنده مگر بمحکمات قرآن که هویداست بسبب معجزات رسول که از الله تعالی است و حجت
میکوید از جانب الله تعالی بنهی از اختلاف و پیروی ظن اصل یَا هِشَامُ کَانَ اَمِیرُ
الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ مَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ شرح ای هشام
امیر المؤمنین علیه السلام میگفت پرستیده نشده الله تعالی بطاعتی بهتر از خردمندی
توضیح این میشود در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداءست
اصل وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّی یَکُونَ فِیهِ خِصَالٌ شَتَّی الْکُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ
وَالرُّشْدُ وَالْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَکْفُوفٌ
وَنَصِیبُهُ مِنَ الدُّنْیَا الْقُوتُ لَا یَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ الذُّلُّ اَحَبُّ اِلَیْهِ مَعَ اللهِ
مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَیْرِهِ وَالتَّوَاضُعُ اَحَبُّ اِلَیْهِ مِنَ الشَّرَفِ یَسْتَکْثِرُ قَلِیلَ الْمَعْرُوفِ
مِنْ غَیْرِهِ وَیَسْتَقِلُّ کَثِیرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ وَیَرَی النَّاسَ کُلَّهُمْ خَیْرًا
مِنْهُ وَاَنَّهُ شَرُّهُمْ فِی نَفْسِهِ وَهُوَ تَمَامُ الْاَمْرِ شرح حکمت که این از تتمهٔ سخن
امیر المؤمنین باشد حکمت که تمام آن نباشد یعنی کامل نمیشود خردمندی مرد مگر وقتیکه
بعض باشد در او صفتی چند اول آنکه از کردن او کفر او را و رسیدن شر از او خاطر جمع باشند
دوم آنکه براستی و نیکی او امیدوار باشند سیوم آنکه مال زیادتی او در راه الله تعالی داده
باشد چهارم آنکه سخن زیادتی نگفته باشد پنجم آنکه زیاده از قدر قوت بدن نخورده باشد

ششم آنکه سیر نشود از دانش همه عمر یعنی مراد آنست که حرص در دانستن مسائلی که ضرور خود است نزد وی

دانسته باشد پس منافات ندارد با آنکه حق تعالی آیه در اول باب السادس کل یعلمه و الباب ... حرص در طلب علم

بدتست چه مراد ... طلب علم غیر ضرور است که طلب آن مانع شود از طلب علم ضروری و امیدوار و هفتم

آنکه خوار کی به پرستش الله تعالی باشد پسندیده تر باشد پیش او از عزت که با پرستش غیر الله تعالی حاصل شود

نزد او و در میر و کی ایشان هشتم آنکه فروتنی پسندیده تر باشد پیش او از اظهار بزرگی نهم آنکه

بسیار شمرد اندک نیکی مردم را با او و کم شمرد بسیار نیکی خود را با مردم دهم آنکه با مردم سلوک

کسی نماید که گمان می برد که مردم همه بهتر اند از وی و او بدتر مردم است در دانستن چه عاقبت کار معلوم

کسی غیر الله تعالی نیست باکار و نیکه دانستن خوب باشد و نیز مومن شود به توفیق و صیام مومنی که

بد باشد و کافر شود به توفیق چنانکه گذشت در شرح یا هشام من اراد الغنا تا آخر و این صفت

دهم تمامی کار عقل است با خصلتیکه از همه بزرگتر است یا با خصلتیکه آخر همه است و دیگر چیزی نمانده

اصل یا هشام ان العاقل لا یکذب وان کان فیه هواه شرح ای هشام هر آینه مرد

خردمند دروغ نمیگوید هرچند که در آن خواهش طبعش باشد اصل یا هشام لا دین

لمن لا مروة له ولا مروة لمن لا عقل له وان اعظم الناس قدرا الذی لا

یری الدنیا لنفسه خطرا الا ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها

بغیرها شرح المروة بضم میم و ضم راء بی نقطه و سکون واو و همزه که گاهی منقلب میشود ... مصدر باب

حسن مروانگی و ان ثبت الخطر بفتح خاء با نقطه و فتح طاء بی نقطه و راء بی نقطه گرو در دو انیدن است

و مانند آن یعنی ای هشام ثواب آخرت نیست ... کسی را که مروانگی نیست او را و مروانگی نیست

کسی را که خردمندی نیست او را و با درستیکه بزرگترین مردم از روی مرتبه کسی است که نمی بیند دنیا را

برای خود نشستی و خطر را بدنیا نپنداشت و شما آگاه باشید به درستیکه بدنهای شما را نیست که بدنیا مفروشید

گرو با چیزیکه دو دین او برای دنیا نهند

اصل

اصل یا هشام ان امیر المؤمنین علیه السلام کان یقول ان من علامة العاقل ان یکون

فیه ثلث خصال یجیب اذا سئل وینطق اذا عجز القوم ویشیر بالرای الذی

یکون فیه صلاح اهله شرح ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام میگفت به درستیکه یکی از علامتهای

خردمند آنست که بوده باشد در او سه صفت اول آنکه جواب گوید وقتیکه پرسیده شود یا چیزیکه جواب

گفتن بکار دیگری برابر پرسنده دوم آنکه سخن گوید اگر حاضران عاجز شوند از جواب و اقرار بندانستن کنند

و او داند یا چیزیکه اگر پرسیده شود و گمان جواب گفتن دیگری داشته باشند زود جواب گوید سوم

آنکه در آن جواب نماید راهی را که باشد در آن راه خیر حال هرکه بآن راه رود اصل فمن لم یکن

فیه من هذه الخصال الثلث شیء فهو احمق ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لا

یجلس فی صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال الثلث او واحدة منهن فمن

لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق شرح این تتمه سخن امیر المؤمنین است بر که پیش

حاصل آنست با بیان دلالت و دلیل بر اینکه مراد امیر المؤمنین آنست که یکی از نشانها مجموع آن صفت

ست و هر یک نشانها یکی از دو آن صفت است و چون هیچ یکی از نشانها چیز دلالت بر نبود

آن چیز دارد پس ... برای بیان آن فرعیت یعنی بیان سخن امیر المؤمنین علیه السلام آنست که هرکه نبود

باشد در او از این صفت هیچ چیز پس او نا خردمند است زیرا که در او صفتی از آن سه نبود

بدلیل آنکه در سخنی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام گفت میباید که نشیند در بالای مجلس مگر مردیکه در او

باشد این صفت یا یکی از این سه پس هرکه صفت در او و یکی از آنها او نشست در بالای مجلس

او نا خردمند است یا نشسته او این سخن معلوم میشود که صاحب بعضی آن صفت خردمند است

و لایق بالای مجلس میشود اصل وقال الحسن بن علی علیهما السلام اذا طلبتم

الحوائج فاطلبوها من اهلها قیل یا ابن رسول الله ومن اهلها قال

الذین قص الله فی کتابه وذکرهم فقال انما یتذکر اولوا الالباب قال
هم اولوا العقول **شرح** وگفت امام حسن پسر امیر المؤمنین علیهما السلام اگر درخواست کنید حاجتها
ی خود را که آموختن علم و مانند آن باشد درخواست کنید از جمعی که قابل درخواست آن
حاجتها باشند در مجلس گفته شد ای فرزند رسول خدا کدامند جمعی که قابلند گفت آن جمعند که
حکایت کرده الله تعالی حال ایشان را در کتاب خود قرآن و ثنا گفته ایشان را با بهترین ثنایی که
گفته در سورهٔ رعد که ای خاطر خود جا نشینید هر فرق را میان کسیکه داند که حق در قرآن است و
کسیکه کور باشد و اندرانند مگر صاحبان خردمندیها و گفته در سورهٔ زمر که ای خاطر خود جا نشینید
فرق را میان امامان دانا و امامان نادان مگر صاحبان خردمندیها امام حسن علیه السلام گفت
آن جمع که قابلند با مراد بلفظ اولوا الالباب صاحبان خردمندیها اند **اصل** وقال
علی بن الحسین علیهما السلام مجالسة الصالحین داعیة الی الصلاح وآداب
العلماء زیادة فی العقل وطاعة ولاة العدل تمام العز واستثمار المال
تمام المروة وارشاد المستشیر قضاء لحق النعمة وکف الاذی من کمال
العقل وفیه راحة للبدن عاجلا وآجلا **شرح** وگفت امام زین العابدین
علیه السلام همنشینی خوبان باعث خوبیست و دیدن روشهای دانایان که با مردم چون
سلوک میکنند یا در مشکلها چون بدر رو میکنند باعث زیادتی خردمندیست و فرمان برداری
پادشاهان عادل شعار باعث کمال عزتست و بهره بردن از سرمایه بسود او مانند آن جهت
نفقهٔ عیال کمال مردیست چه با آن احتیاج بگدایی و آزار کردن مردم نمیشود و راه نمودن
کسیکه مشوره کند بجا آوردن شکر نعمت الله تعالی است که او را قابل مشورت کرده
و باز داشتن آزار خود از مردم از کمال خردمندیست و در این بی آزاری فراغت تن را

فهمیده با نعمت المستشیر آنکس را م

در دنیا

در دنیا برای آنکه کم دشمن بهم میرسد و اعتماد آخرت برای خلاصی از عذاب ستم آنکس و از جواب
تلافی ستم مردم بر آنکس **اصل** یا هشام ان العاقل لا یحدث من یخاف تکذیبه
ولا یسأل من یخاف منعه ولا یعد ما لا یقدر علیه ولا یرجو ما یعنف
برجائه ولا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه **شرح** ای هشام هر کسیکه
خردمند حکایت نمیکند با کسیکه میترسد که آنکس او را دروغگو شمارد و نمیطلبد چیزی از کسیکه
میترسد ندادن آنکس را و وعده نمیکند چیزی را که توانایی بر آن نخواهد داشت و امید نمیدارد
چیزی را که سرزنش کرده میشود با امید آن مثل خیالهای خام مردم و آرزوهای دور و دراز
ایشان و رو نمی آورد به چیزی که میترسد فوت شدن آن از سبب عاجز شدن او از آن **سیزدهم اصل**
قال امیر المؤمنین علیه السلام العقل غطاء ستیر والفضل جمال ظاهر
فاستر خلل خلقك بفضلك وقاتل هواك بعقلك تسلم لك المودة
وتظهر لك المحبة **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام خردمندی پرده ایست پوشاننده
و بخشش مال خوبیست نمایان اگر بد اندامی از تو سر زند بپوشان از آن بخشش خود و جنگ کن
با خواهش نفست بخردمندیت که مبادا دیگر بد اندامی از تو سر زند تا بخشش باعث برای تو دوستی
بعض مردم ترا و نمایان شود برای تو دوستی ظاهری مردم ترا مخفی نماند که در اواخر نهج البلاغه
منقول از امیر المؤمنین علیه السلام چنین است الحلم غطاء ساتر والعقل حسام قاطع
فاستر خلل خلقك بحلمك وقاتل هواك بعقلك **چهاردهم اصل** عن سماعة قال كنت
عند ابی عبد الله علیه السلام وعنده جماعة من موالیه فجری ذکر العقل والجهل
فقال ابو عبد الله علیه السلام اعرفوا العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا
قال سماعة فقلت جعلت فداك لا نعرف الا ما عرفتنا فقال ابو عبد الله علیه السلام

الثالث عشر

فاستر م

الرابع عشر

إنّ الله عزّ وجلّ خلق العقل وهو أوّل خلقٍ من الروحانيين عن يمين العرش
من نوره فقال له أدبر فأدبر ثمّ قال له أقبل فأقبل فقال الله تبارك
وتعالى خلقتك خلقاً عظيماً وكرّمتك على جميع خلقي قال ثمّ خلق الجهل
من البحر الأجاج ظلمانياً فقال له أدبر فأدبر ثمّ قال له أقبل فلم يقبل
فقال له استكبرت فلعنه شرح روایت از سماعه که گفت بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام و نزد او جمعی از شیعیان او بودند پس گذشت در مجلس یاد خردمندی و ناخردمندی
پس گفت امام علیه السلام بشناسید خردمند را و لشکر آنرا و ناخردمندی را و لشکر آنرا
تا راه یابید پس گفت سماعه پس گفتم قربانت شوم نشناسیم مگر آنچه شناسانی ما را پس گفت امام علیه السلام
بدرستیکه الله عزّ و جلّ آفرید خردمند را و آن اوّل آفریده است از نفسها آفرید آنرا در دست راست عرش
خود از نور خود مراد بعرش حکومت پادشاهی الله تعالی است و می آید در کتاب التوحید در باب
باب العرش والکرسی که عرش علمیست که وحی شده بر رسل و مراد بدست راست عرش نیکوکاران
و آنچه نسبت بایشان دارد و پس بدکاران و آنچه بایشان نسبت دارد دست چپ شمرده شود
نور الله تعالی آب خوش گواریست که از آن آفریده شده بهشت و اهل طاعت چنانکه می آید در حدیث
هیجدهم و بیست و پنجم و گفته در سوره هود و کان عرشه علی الماء پس گفت الله تعالی عقل را
برو و حقه بیان بی احتیاج بوحی آنچه را که غیب است پیش عقل نیست بعد از آن گفت عقل را پیش آی
و بوحی بیان آنچه را غیب است پیش عقل آمد پس گفت الله تعالی آفریدیم ترا آفریده بزرگ و سرافراز کردم
ترا بر جمیع آفریدهای خود امام گفت بعد از آن الله تعالی آفرید ناخردمندی را از دریای شور تلخ که
از آن آتش جهنم و بدکاران آفریده شده اند آفرید آنرا و حال آنکه تاریک بود پس گفت الله تعالی ناخردمندی را
برو و حقه بیان بی احتیاج بوحی آنچه را که غیب است پیش تو نیست بعد از آن گفت ناخردمندی را پیش آی

و بوحی

و بوحی بیان آنچه را که غیب است پیش تو نیست نیامد آن ناخردمندی پس الله تعالی گفت ناخردمند را بزرگی
سری کردی پس دور کرد او را از رحمت خود نفرین نمود که این سخن بر حقیقت خود نیست و در آن تشبیهی هست
چنانچه گذشت در حدیث اول این باب اصل ثمّ جعل للعقل خمسةً وسبعين جنداً
فلمّا رأى الجهل ما أكرم الله به العقل وما أعطاه أضمر له العداوة فقال
الجهل يا ربّ هذا خلقٌ مثلي خلقته وكرّمته وقوّيته وأنا ضدّه ولا قوّة
لي به فأعطني من الجند مثل ما أعطيته فقال نعم فإن عصيت بعد ذلك أخرجتك
وجندك من رحمتي قال قد رضيت فأعطاه خمسةً وسبعين
جنداً شرح بعد از آن الله تعالی گردانید برای خردمندی هفتاد و پنج چیز را که لشکر او باشند پس
چون دید ناخردمندی آنچه را که گرامی کرد الله تعالی بآن خردمند را و آنچه را که بخشید الله
تعالی خردمند را در دل گرفت دشمنی خردمند را پس ناخردمندی گفت الله تعالی را
ای صاحب کل اختیار من این خردمندی آفریده ایست بجنس من او را بنیکی
آفریدی و سرافراز کردی و با وجود این او را توانا نیز کردی و من هیچکدام ایم و نیست مرا
توانائی او پس بده بمن از لشکر مانند آنچه دادی او را پس الله تعالی گفت آری میدهم بشرطیکه
آنرا راه عذر خواهی خود نکنی پس اگر نافرمانی کنی بعد از آن لشکر بیرون کنم ترا و لشکر ترا
از رحمت خود ناخردمندی گفت بتحقیق راضی شده ام باین شرط پس داد او را
پنج جزء که لشکر او باشند محقق نماند که این سخن نیز بر حقیقت نیست و در آن تشبیهی هست
و مراد آنست که بیاید صفتی چند آفریده شود که نصف آنها باعث قوت خردمندی
باشند و نصف دیگر باعث قوت ناخردمندی تا آزماید الله تعالی مردم را بتکلیف
باشند و فرمان بردار قابل بهشت شود و نافرمان قابل جهنم شود اصل فكان ممّا أعطى

العقل من الخمسة والسبعين الجند الخير وهو وزير العقل وجعل ضده الشر وهو
وزير الجهل والإيمان وضده الكفر والتصديق وضده الجحود والرجاء وضده
القنوط والعدل وضده الجور والرضا وضده السخط والشكر وضده الكفران
والطمع وضده اليأس والتوكل وضده الحرص والرأفة وضدها القسوة
والرحمة وضدها الغضب والعلم وضده الجهل والفهم وضده الحمق وا
لعفة وضدها التهتك والزهد وضده الرغبة **شرح** چون که لشکر یکی شمرده
میشود برای هر کدام ضدی ... نیست لیکن میتواند بود که از بسیاری ... یکی از آنها ... آنها
بحساب شده باشد یا از کاتبان کافی غلط شده باشد و ما هر یا ... آنها را جدا جدا شماره کرده ایم تا ظاهر تر شود
الخیر بهترین خصلتها الشر بدترین خصلتها و مراد بخیر اینجا دین داری است چنانکه ظاهر میشود از حدیث
سی ام این باب ... مراد ... دینی است ... گذشت در شرح حدیث ... ابو ... و حدیث
دوم باب ... کتاب الایمان و الکفر که باب المؤمن و علاماته و صفاته است که ان العلم خلیل
المؤمن والحلم وزیره والصبر امیر جنوده والرفق اخوه واللین والده **یعنی** ...
ان الله تعالی ... خود ... از ... که لشکر خود ... دین داری و آن ... خود
در همه کار و کردن ... آن ... و ضد آن ... بودن ... است و راستگو شمردن ... راستگو
چنانکه الله تعالی گفته در سوره توبه و کونوا مع الصادقین و ضد آن دروغگو شمردن راست
گو است امید داری از الله تعالی ثواب فرمان برداری را و عوض آزار را و ضد آن نا امیدی از ثواب و عوض
... و عدالت و ضد آن ظلم است و راضی بودن بقضای الله تعالی و ضد آن نارضائی و خشم است و شکر
نعمت و ضد آن ... و چشم داشتن بخشش از الله تعالی زیاده بر ثواب فرمان برداری و عوض
آزار و ضد آن چشم ... داشتن است کارسازی ... و ضد آن حرص ... است ...

کارسازی

کارسازی و نرم دلی و ضد آن سخت دلی است و گذشتن از آزار کردنست و دانش و ضد آن نادانی است
و فهمی و ضد آن کودنی است و پرده بر عیب خود پوشیدن و ضد آن پرده خود دریدن است و ...
دنیا در نظر اندک و ضد آن میل و بنا داشتن است مخفی نماند که ... شیخ بهاء الدین محمد عاملی ...
گفته رجاء و طمع که در این باب ... است یکیست و گفته که فهم که در این باب ... است ... که در سیوم
است یکیست و گفته که ... که در باب ... سیوم است ... که در باب ... پنجم است یکیست و گفته که ...
غلط کرده اند **اصل** والرفق وضده الخرق والرهبة وضدها الجرأة والتواضع
وضده الكبر والتؤدة وضدها التسرع والحلم وضده السفه والصمت
وضده الهذر والاستسلام وضده الاستكبار والتسليم وضده
الشك والصبر وضده الجزع والصفح وضده الانتقام والغناء وضده
الفقر والتذكر وضده السهو والحفظ وضده النسيان والتعطف
وضده القطيعة والقنوع وضده الحرص **شرح** و خوش نرمی با مردم و ضد آن
درشتی است و ترس از بدی و ضد آن بی باکی است و فروتنی و ضد آن دعوی بزرگیست
و آهستگی در کار و سخن و ضد آن شتابست و بردباری و ضد آن دشنام است و خاموشی و ضد آن بیهوده
گوئیست و با به خود را نگاه داشتن و ضد آن زیاده سریست و اقرار با آنچه ... کتاب الحجة
در ... آن کرده مثل امامت ... امام چنانکه گذشت در شرح ... خطبه و ضد آن
... در آفت و ... دن در بلاها و ضد آن بی تابیست و چشم پوشانیدن از گناه کسی
و ضد آن بازیافت کردنست و بی نیازی از آنچه در دست مردم است و ضد آن حاجت آوردن ... نظر
داشتن ... و ضد آن غافل شدنست و بیاد داشتن ... و ضد آن فراموشی است و مهربانی کردن با خویشان
و دوستان و ضد آن دوری از ایشانست و قناعت با آنچه بس است و ضد آن زیاده طلبی است **اصل**

والمواساة وضدها المنع والمودة وضدها العداوة والوفاء وضده الغدر
والطاعة وضدها المعصية والخضوع وضده التطاول والسلامة وضدها
البلاء والحب وضده البغض والصدق وضده الكذب والحق وضده
الباطل والامانة وضدها الخيانة والاخلاص وضده الشوب والشهامة
وضدها البلادة والفهم وضده الغباوة والمعرفة وضدها الانكار
والمداراة وضدها المكاشفة شرح ومدد کردن محتاجان بمال ومانند آن وضد آن
ندادن چیزی بکسی است ودوستی مردم در دل نگاه داشتن وضد آن دشمنی کسی در دل گرفتن است
دوست بجان بود وضد آن بجان سرکشی است وفارغ داشتن خود از بامنهای بد مخل
مصاحب بود وضد آن مبتلا کردن خود بآنهاست ودوستی ظاهر با مردم وضد آن دشمنی کی
ظاهر کردن است در استگوی وضد آن دروغگوی است وکردن بکار آمدنی وضد آن کردن
بکار نیامدنی است ورعایت سپرده وضد آن تصرف بیجا در سپرده است وبی غرضی سخن
گفتن وضد آن غرض آلوده گفتن است وتندی تصور چیزها بجای کردن خود از موانع
آن وضد آن کودنی است وتندی فکر بجای کردن خود از موانع آن وضد آن بی
فکری است وشناختن قدر اهل حق وضد آن ناشناسی است وتغافل از بد کسی وضد آن
بروی کسی آوردن است اصل وسلامة الغيب وضدها المماكرة و
والكتمان وضده الافشاء والصلوة وضدها الاضاعة والصوم و
ضده الافطار والجهاد وضده النكول والحج وضده نبذ الميثاق
وصون الحديث وضده النميمة وبر الوالدين وضده العقوق
والحقيقة وضدها الرياء والمعروف وضده المنكر والستر وضده

التبرج

والتبرج والتقية وضدها الاذاعة والانصاف وضده الحمية والتهيئة
وضدها البغي والنظافة وضدها القذر شرح ودر حاضر وغایبانه کسی یکروش
بودن وضد آن دو رو بودن است وراز خود نگاه داشتن وضد آن برملا کردن راز است ونماز
گزاردن وضد آن ضایع کردن بروی سابقان وامامان آل محمد علیهم السلام است چنانچه می آید در کتاب
الحجة در حدیث سی وششم باب صد وهفتم که بابیست که نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است
وروزه داشتن وضد آن شکم پرستی است وجنگ با دشمنان دین وضد آن سرباز زدن از
جنگ است وحج کردن وضد آن بدور انداختن پیمان الهیست که گرفته شده در کتاب الحج بر
جمیع مردم اینکه نگویند بر الله تعالی مگر حق را اشارتست بآیت از الحج در سورهٔ الحج
واذن في الناس بالحج يأتوك واعلام کن در مردم بحج تا آیند نزد تو که امامی پس
اصل تکلیف حج برای ملاقات امام هر زمان وطلب علم دین وترک سیره خلفست ولهذا
گفته میشود نزد حجر اسود که امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة وسخن
را نگاه داشتن وضد آن سخن چینی است ونیکوی با پدر ومادر وضد آن نافرمانی پدر
ومادر است وبجا آوردن فرمان چنانچه میباید وضد آن محض صورت فرمان بجا آوردن است
دانسته شده نکوبی در هر عقل ماموربه در هر شرع که تقدیم محکمات کتب الهی
بر متشابهات باشد وضد آن اختلاف از روی ظنست بتقدیم متشابهات بر محکمات بجهة
در آنچه نفی صریح از اختلاف ازنی دو طریقست این اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ آل
عمران يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ودر سورهٔ اعراف وأمر بالمعروف
واعرض عن الجاهلين وحفظ خود را از نا اهل پنهان داشتن وضد آن اظهار خود
است پیش نا اهل ودین خود را از مخالف پنهان داشتن از ترس آزار وضد آن

بی‌باکیست باظهار دین نفس مخالف سلوک مردم چنانچه از ایشان میخواهد وضدان آن طلبیدن تفاوت
اختلاطست به وجه در رضا از دشمن که صلاح هر دو طرف در آنست وضد آن زیاده روی است
بکریه وضدان جرکیست **اصل** والحياء وضده الخلع والقصد وضده العدوان
والراحة وضدها التعب والسهولة وضدها الصعوبة والبركة
وضدها المحق والعافية وضدها البلاء والقوام وضده المكاثرة والحكمة
وضدها الهوى والوقار وضده الخفة والسعادة وضدها الشقاوة
والتوبة وضدها الإصرار والاستغفار وضده الاغترار والمحافظة
وضدها التهاون والدعاء وضده الاستنكاف والنشاط وضده ا
لكسل **شرح** وشرم وضدان بیشرمیست وصیانه روی وضدان از حد گذشتن است
وسلامت روی بزرگ از آزار مردم وضد آن خود را بزحمت داشتن است وسهل انگاری
آنچه نیست وضدان بر خود مشکل گرفتن با چیزیست وصرف مال در جای خود مثل صدقه و
ضدان صرف مال بجاست مثل بادفا بیغ بودن از ضرر یا بنتهای بدی مثل بدو گره و
خویشان بدخواه وضدان [illegible] بنیا بودنست وخود را بهجو دیگران شمردن وضدان
لاف زدنست وخود داری در خواهشهای نفس وضدان از پی خواهش نفس رفتن است
وتمکین وضدان سبکیست ونشان عاقبت بخیرست وضدان نشان عاقبت بخیریست و [illegible]
شدن از بد وضدان بجد بودن در بدیست وطلبیدن آمرزش گناه وضد آن بازی خوردن
نعمتهاست وجهه [illegible] ونگاه داری جانب امر ونهی الهی وضد آن سهل انگاری [illegible]
وطلبیدن حاجتها از درگاه الهی وضدان سرباز زدن از آنست وطلبی در فرمان برداری
وضدان کاهلیست **اصل** والفرح وضده الحزن والالفة وضدها الفرقة و

والسخاء وضده البخل **شرح** وخوشحالی در فرمان برداری وضدان دلگیری در رسیدن
ومشقت باهل صلاح وضدان جدائی از ایشانست وکرم [illegible] وضدان بخیلیست
اصل ولا تجتمع هذه الخصال كلها من اجناد العقل الا في نبي او
وصي نبي او مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان واما سائر ذلك
من موالينا فان احدهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه
الجنود حتى يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند ذلك يكون في الدرجة
العليا مع الانبياء والاوصياء وانما يدرك ذلك بمعرفة العقل
ومجانبة الجهل وجنوده وفقنا الله واياكم لطاعته ومرضاته **شرح**
وجمع نمیشود این صفتهای خوب همه از لشکر خردمندی مگر در پیغمبری یا کسیکه پیغمبر او را
بحکم الله تعالی جانشین خود ساخته کرده باشد یا شیعه که بتحقیق خالص کرده باشد
الله تعالی بتوفیق خود دل او را تا شیعه باشد واما باقیمانده از شیعیان ما پس
بدرستیکه بعضی ایشان خالی نیست از آنکه بوده باشد در او بعضی هر یک از این ده لشکر
خردمندی و ناخردمندی تا وقتیکه کامل کند خود را و پاک شود از لشکرهای ناخردمندی
پس در آن کامل کردن و پاک شدن میباشد در پایه بلند با پیغمبران و جانشینان ایشان
و دریافته نمیشود این پایه بلند مگر بشناختن خردمندی و لشکرهای آن و بدور
جستن از ناخردمندی و لشکرهای آن توفیق دهاد الله تعالی ما را و شما را برای فرمان
برداری او و فعلی که جای بسیاری رضای اوست **یازدهم اصل** عن ابي
عبد الله عليه السلام قال ما كلم رسول الله صلى الله عليه وآله العباد بكنه عقله
قط وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا معاشر الانبياء

أُمِرْنا أَنْ نُكَلِّمَ النّاسَ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ شرح مراد بعباد و غیر او صیانت جنابکه
حدیث اول باب اختلاف حدیث است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت سخن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که با بندگان الله تعالی تمام خود حق حیاء ایشان
نفهمید ترجمه را بواسطه بسیاری مقدمات زیرا که او و اوصیای او موید برروح من
امرنا چنانکه می آید در کتاب الحجه در باب الروح التی یسدد الله بها الائمه علیهم السلام بخلاف
مردم و امام علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ما گروه پیغمبران فرموده
شده ایم از جانب الله تعالی باینکه سخن گوییم با مردم براندازه خردهای ایشان شانزدهم اصل
قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ اِنَّ قُلُوبَ الْجُهّالِ تَسْتَفِزُّها الْاَطْماعُ وَ تَرْتَهِنُها
الْمُنى وَ تَسْتَعْلِقُها الْخَدائِعُ شرح تستفز بفا و تشدید زای نقطه دار بصیغه مضارع معلوم از باب
باب استفعال است المنى بضم میم و فتح نون و الف منقلب از یا جمع منیه بضم میم و سکون نون آرزو
تستعلق بعین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم غایبه باب استفعال است یعنی گفت
امیر المؤمنین علیه السلام بدرستیکه دلهای ناخردمندان مانند جانور شکاری است از جا در می آرد
ایشان را طمعها و مانند گرو نگاه میگیرد ایشان را آرزوهای دور و دراز و بدام می اندازد
ایشان را فریبهای شیطان و دنیا هفدهم اصل قالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَکْمَلُ النّاسِ عَقْلاً
اَحْسَنُهُمْ خُلُقاً شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام کاملترین مردم در خردمندی
کسی است که بهترین مردم باشد در خوش سلوکی با الله تعالی و مردم این است زیرا که کسیکه
خود را خردمند داند میباید که فسق و ظلم نکند هجدهم اصل عَنْ اَبی هاشِمٍ الْجَعْفَریِّ
قالَ کُنّا عِنْدَ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ فَتَذاکَرْنَا الْعَقْلَ وَ الْاَدَبَ فَقالَ یا اَبا هاشِمٍ
الْعَقْلُ حِباءٌ مِنَ اللهِ وَ الْاَدَبُ کُلْفَةٌ فَمَنْ تَکَلَّفَ الْاَدَبَ قَدَرَ عَلَیْهِ

ومن

السادس عشر

السابع عشر

الثامن عشر

وَمَنْ تَکَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ یَزْدَدْ بِذلِکَ اِلّا جَهْلاً شرح روایت از ابو هاشم که
از اولاد جعفر طیار است گفت بودیم نزد امام رضا علیه السلام پس در میان خود یاد کردیم تفاوت
مردم را در خرد پس امام گفت ای ابو هاشم خرد بخشیده است از جانب الله تعالی هر کسی را قدری
از آن داده و باختیار آنکس نیست چه بعضی زیرک آفریده میشوند و بعضی کودن و خردمندی اختیاری
نیست پس هر که خود را بر خردمندی وادارد و هر که خود را بر خرد و دعوی زیاده فهم دارد و کسب علم
از علما باید از خود کنند زیاده نمیکنند برای خود مگر نادانی و ناخردمند را مثل کسیکه موید بروح
من امرنا باشد چنانکه بیان شد در شرح حدیث پانزدهم و دعوی امامت کند نوزدهم اصل
عَنْ اِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِداکَ اِنَّ لی
جاراً کَثیرَ الصَّلوةِ کَثیرَ الصَّدَقَةِ کَثیرَ الْحَجِّ لا بَأْسَ بِهِ قالَ فَقالَ یا اِسْحاقُ کَیْفَ
عَقْلُهُ قالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ لَیْسَ لَهُ عَقْلٌ قالَ فَقالَ لا یَرْتَفِعُ بِذلِکَ
مِنْهُ شرح روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم
امام را قربانت شوم بدرستیکه مرا همسایه است بسیار نماز بسیار تصدق بسیار حج
عیبی ندارد اسحق گفت که پس گفت امام علیه السلام ای اسحق چونست خردمندی او
بجروی ما میکند باید اسحق گفت گفتم قربانت شوم نیست او را خردمندی اسحق گفت
پس گفت امام علیه السلام گفت فایده در روز قیامت نمیبرد با آنچه میکند بواسطه
ناخردمندیش بیستم اصل عَنْ اَبی یَعْقُوبَ الْبَغْدادیِّ قالَ قالَ ابْنُ
السِّکّیتِ لِاَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلامُ لِماذا بَعَثَ اللهُ مُوسَى بْنَ عِمْرانَ بِالْعَصا
وَ یَدِهِ الْبَیْضاءِ وَ آلَةِ السِّحْرِ وَ بَعَثَ عیسى عَلَیْهِ السَّلامُ بِآلَةِ الطِّبِّ وَ بَعَثَ مُحَمَّداً
صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ عَلى جَمیعِ الْاَنْبِیاءِ بِالْکَلامِ وَ الْخُطَبِ فَقالَ اَبُو الْحَسَنِ علیه السلام

التاسع عشر

العشرون

انّ الله لما بعث موسى علیه السلام كان الغالب على اهل عصره السحر فاتاهم من عند الله
بما لم يكن في وسعهم مثله وما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة عليهم وانّ
الله بعث عيسى عليه السلام في وقت قد ظهرت فيه الزمانات واحتاج الناس
الى الطب فاتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله وبما احيى لهم الموتى وابرأ
الاكمه والابرص باذن الله واثبت به الحجة عليهم شرح الزمانه بفتح زای با نقطه
آفتی که استمرار میدارد و احتیاج بسوی طبیب کما ثبت از ناهر شدن دران علم برص بفتح بای یک نقطه
وفتح را بنقطه سفیدهاست که در ظاهر پوست بهم میرسد از پخته نشدن بلغم در باطن آن
و فرق میان آن و بهق سفید همینست که موضع برص فرو رفته میباشد مانند موضع داغ
و براق میباشد و چون سوزنی دران فرو برند نه خون ازان ظاهر میشود و نه خوناب بخلاف بهق
سفید و شاید که نکته در ذکر ابرص و عدم ذکر اجذم این باشد که برص چون از برودت
معلوم است که سرایت نمیکند و لهذا صحبت آن در میان اهل حرفه میباشند سالها و با
ازانها سرایت نمیکند پس ابرص نفع پادشاه حاضر میتوانسته شد برای امتحان معجزه عیسی
علیه السلام بخلاف اجذم زیرا که جذام از حرارت است و توهم سرایت دران بسیار است یعنی
در حدیث از ابی یعقوب بغدادی آنکه گفت که گفت ابن السکیت که همه جادوها را فرو برد
و با دست خود شکم جانی میبرد و سفید و تابان بیرون می آمد و با چیزهای دیگر که مانند
جادو بود و جادو شبه و جواب فرستاد الله تعالی عیسی علیه السلام را به پیغمبری با چیزی که مانند بود
بدوا فرمودن به بیماران و دوا فرمودن شبه و جواب فرستاده به پیغمبری محمد را صلوات الله
الله تعالی براو و بر جمیع پیغمبران با سخن و چیزی که مانند سخنهای جماعت عرب بود و شعر بود
و آنها شبه مخفی نماند که معجزات محمد علیه السلام بسیار بود لیکن چون معجزه قرآن معجزه از انها تماما متواتر

تا چند انکه

تا چند انکه دین محمد علیه السلام باقیست پس معجزه آنها و چیزیکه باقیست ابدا تا روز قیامت معلوم شود
که قرآن است کفایت کرد پس در جواب گفت امام علی النقی علیه السلام و بدرستیکه الله تعالی وقتیکه فرستاد
موسی را بعد کار بیشتر پیشوایان زمانه او جادوگری و یاد گرفتن آن پس داد موسی را نشانه از نزد
الله تعالی چیزیکه نبود در توانائی ایشان مثل آن و چیزیکه برطرف کرد بسبب آن جادوهای ایشان
را و چاره باعث اعتقاد بکار دانستند و ثابت ساخت موسی بسبب آنچه داد حجت الله تعالی
را بر ایشان حجت تا اگر بیرون احکام الهی کنند مستحق جهنم شوند و بدرستیکه الله تعالی فرستاد
عیسی را در وقتیکه فاش شده بود دران وقت آفتهای سخت و محتاج شده بودند مردم
بدوا فرمودن و یاد گرفتن آن پس داد عیسی را نشانه از نزد الله تعالی چیزیکه نبود نزد ایشان
مثل آن و آن زنده کردن مردهاست برای ایشان و بینا کردن کور مادرزاد است و خوب
کردن صاحب برص برخصت الله تعالی است و ثابت ساخت عیسی بسبب آنچه آورد
حجت الله تعالی را بر ایشان حجت تا اگر بیرون احکام الهی کنند مستحق جهنم شوند اصل وانّ
الله بعث محمدا صلى الله عليه وآله في وقت كان الغالب على اهل عصره
الخطب والكلام واظنه قال الشعر فاتاهم من عند الله من مواعظه
واحكامه ما ابطل به قولهم واثبت به الحجة عليهم قال فقال ابن
السكيت تالله ما رأيت مثلك قط فما الحجة على الخلق اليوم فقال
عليه السلام العقل تعرف به الصادق على الله فتصدقه والكاذب على الله فتكذبه
قال فقال ابن السكيت هذا والله هو الجواب شرح و بدرستیکه
الله تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله در زمانیکه بود کار بیشتر پیشوایان آن زمانه
سخنها در چیزهای نثر و نظم و سخن شعر مثل آنچه نقل کرده از ابو یعقوب میان نقل حدیث

گفت و گمان میبرم که امام بی‌بی الکلام الشو گفته یعنی پس داد انبیا را از جانب الله تعالی
از بندهای الله تعالی و حکمهای او چیزی که باطل و بی فایده کرد بسبب آن چیز که گفته انبیا او آن چیز را نیست
و نایب ساخت محمد بسبب آنچه حجت الله تعالی را بر ایشان حجت تا اگر بیروی احکام الهی نکنند مستحق
جهنم شوند ابو یعقوب گفت که چون ابن السکیت آن جوابها از امام علیه السلام شنید گفت
از روی تعجب بخدا قسم که ندیدم مثل ترا در علم هرگز پس بگو که چیست حجت الله تعالی برای امام
بر خلایق در این زمان که محمد صلی الله علیه وآله رفته و دین او باقی مانده و امام از جانب الله تعالی
استدلالی آورده چیزی که موسی یا عیسی یا محمد آورده ابو یعقوب گفت پس امام علیه السلام
جواب گفت آن حجت خرد ست چه میشناسی آن معاذ ملاحظه محکمات قرآن امام را شکوا
در چیزی که از جانب الله تعالی صبر کرد الله تعالی را بامامت بر هست پس او را شکو بشمار
و میشناسی آن امام در دو گویدران چیز پس در دو گو بشماری او را ابو یعقوب گفت که چون
ابن السکیت این جواب شنید گفت بخدا قسم که جواب حق همین ست و پس و تفصیل این
گذشت در شرح و خطبه عقل تا آخر در خطبه **حاصل** آنکه در محکمات قرآن نهی از اختلاف
از روی ظن هست اگر امام بابیروی آن محکمات حکم در میان خلایق میکند پس دعوی
امامت راست گو ست و اگر نه در دو گو پس چون خرد هست قرآن محمد علیه السلام برای
امام نیز پس شناخت احتیاج بمعجز تازه ندارد **حدیث و یکم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ
وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ **شرح** و کملت از باب نصر و حسن و علم عطف ست بر
وضع الاحلام بر وزن اعلام بمعنی عقول ندارد و قارها و با نیغ حلم بکسر حاء و سکون لام
و معنی اول اینجا مناسبتر ست روایت از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون بکار

الحادي والعشرون

وجمع

امامت

٦٢

امامت مستند قائم آل محمد مراد صاحب الزمان علیه السلام ست که اراده الله تعالی دست رحمت و توفیق
خود را بر سر بندگان خود پس جمع کرده شود بآن که اینقدر خردمندیهای ایشان مراد هست که اتفاق
میکنند باهم در بیروی امام حق و در همه کارها و قوی شود بسبب آن که اینقدر جمع کردن بر دانایی
ایشان در جمعیت ست که هر مؤمنی قوت چهل مرد هم میرساند **حدیث و دوم اصل** عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ
الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت حجت الله
تعالی بر بندگان ظاهر پیغمبر صلی الله علیه وآله ست که معجز قرآن آورده و حجت الله تعالی
بر بندگان نهان در میان که میان ایشان ست و میان الله تعالی خرد ست که بآن بشناخته
میشود محکمات قرآن که در آنها نهی از بیروی ظن هست و بیان این شد در شرح حدیث
بیستم این باب **حدیث و سوم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ
وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ
وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِماً
حَافِظاً ذَاكِراً فَطِناً فَهِماً فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَلِمَ وَحَيْثُ وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ
وَمَنْ غَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ وَأَ
خْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ تَعَالَى وَالْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ
مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ وَوَارِداً عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَلِأَيِّ
شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَإِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ
الْعَقْلِ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام ستون خوبیهای آدمی خردمندی ست
و خردمندی چیزیست که از آن بهم میرسد چهار چیز **اول** بی بردن بعیب اماره بباطل بسبب

الثاني والعشرون

محکمات

محکمات قرآن دوم فهمیدن بابه امامان حق سیوم نگاه داشتن حد خود در متشابهات قرآن
و مانند آن چهارم یاد گرفتن مسائل دین از امامان حق و بخردمندی کامل میشود آدمی و این
خردمندی راهنمای آدمیست و چراغیست که آنست دیده وری اوست و کلید کار رستگاریست
پس اگر شد مددکاری خردمندی آدمی از جانب برهان عقل شواهد ربوبیت و محکمات
قرآن که هریک دالست بر حاجت در هر زمان بامامی که بروی ظن نکنند چنانکه گذشت در شرح
خطبه شد دارا بمسائل دین نگاه دارند خود را کوسی امامان حق عیب کوی امامان باطل
فهم کننده بابیه امامان حق سبب شد دارا بسبب آن صفتها بانکه چون شد حال این امت
بعد از پیغمبر علیه السلام وانکه چرا چنین شد که راه باطل پیش گرفتند مراد جنت کرسبب ایثار
حیوة دنیا بر آخرت شد چنانکه الله تعالی خبر از آن داده در سورة الاعلی یا بسبب نفاق منافقان
نفاق شد چنانکه بیان میشود در حدیث اول باب بیست و دوم که باب اختلاف الحدیث
ست و دلالت بر آن میکند الخ منقولست در صحیح مسلم از عمار از حذیفه از رسول صلی الله
علیه وآله در اوائل عشر دهم در باب صفات المنافقین و انکه امامت بحق در جای کیست
که محکمات قرآن دلالت بر امامت او کند و شناخت امامی که راه حق مینماید او را و امامی که
راه باطل مینماید او را پس وقتیکه آدمی شناخت آنها را که گفتیم بشناخت سلوک خود را کسی
را که باو باید پیوست و کسی را که از وجدائی باید کرد و خالص کرد یکایکی را برای الله تعالی
بسبب ترک بیروی ظن در احکام الهی چه آن شریک قرار داشت برای الله تعالی در حکم
و خالص کرد اقرار بفرمانبرداری خود را برای الله تعالی و رسولش و جانشین رسولش بسبب
ترک بیروی ظن پس وقتیکه آدمی بجا آورد این اخلاص را شد نفاق کننده الخ را که بر طرف شده
از میان اکثر مردم و آن اتباع محکمات قرآن است و سر راه گیرنده جهد دشمنی که در کار آمدنست بر

راوان

اوان دشمن شیطان و تابعان او از مخالفان است به بشناسد آن آدمی مذهبی را که او در آنست و بشناسد
اینرا که برای چه او در آن مذهب است مراد جنت که بدلالت شواهد ربوبیت و محکمات قرآنست
و بشناسد اینرا که از کجا و کدام راه آن دشمن می آید او را و بشناسد اینرا که باز گشتن آن دشمن بسوی
جهت از شبهات و اینها که مذکور شد همه بسبب مددکاری خردمندیست او را پس مراد آنست که
بسبب مددکاری محکمات قرآنست خردمند شود حدیث و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال العقل دليل المؤمن شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خرد
راهنمای گرونده بخدا و رسولش است حدیث و پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه
وآله يا علي لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل شرح لا برای
نفی جنس است فقر یعنی بر نخست است مرفوع و خبر لاست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله یا علی هیچ بی چیزی سخت تر از نا خردمندی نیست و هیچ دارائی بر فایده تر از خردمندی نیست
حدیث و ششم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال لما خلق الله العقل قال له اقبل
فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال له وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا
احسن منك اياك آمر واياك انهى واياك اثيب واياك اعاقب شرح
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب حدیث و هفتم اصل عن اسحق بن عمار
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل آتيه واكلمه ببعض كلامي فيعرفه كله
ومنهم من آتيه فاكلمه بالكلام فيستوفي كلامي كله ثم يرده علي كما
كلمته ومنهم من آتيه فاكلمه فيقول اعد علي فقال يا اسحق وما تدري
لم هذا قلت لا قال الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كله فذاك
من عجنت نطفته بعقله واما الذي تكلمه فيستوفي كلامك ثم يجيبك

٣٣ الرابع والعشرون

٣٣ الخامس والعشرون

٣٣ السادس والعشرون

٣٣ السابع والعشرون

على كلامك فذاك الذي رُكّب عقله في بطن امّه واما الذي تكلّمه بالكلام
فيقول اعِد عليّ فذاك الذي رُكّب عقله فيه بعد ما كبر فهو يقول
لك اعِد عليّ **شرح** روایتست از اسحق بن عمار که گفت گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام
مردیست که نزد او می آیم و میگویم با او بعض سخن خود را پس تمام نکرده همه را میفهمد و بعضی از مردم
کسیست که نزد او می آیم پس با او میگویم تمام سخن خود را پس آنرا میفهمد و جواب میگوید چنانکه
گفته ام با او و بعض مردم کسیست که نزد او می آیم پس با او میگویم تمام سخن خود را پس چون
نمیفهمد میگوید باز گو سخن خود را با من پس امام علیه السلام گفت ای اسحق آیا نمیدانی که چرا چنین
است این گفتم نه گفت آنکه سخن را تمام نکرده میفهمد کسیست که خمیر کرده شده آب منی او از عقل حاصل
شده با خودش و پر نسبت بدو و آنکه تمام سخن خود را با او میگویی پس همه را میفهمد پس آن جواب
میگوید چنانکه گفته تو است کسیست که جا داده شده خرد او را در شکم مادرش و آنکه تمام سخن خود را
با او میگویی پس میگوید باز گو کسیست که جا داده شده خرد او را و بعد از بیرون آمدن از
مادر پس او میگوید ترا باز گو با من مراد اینست که این تفاوت باعتبار غیر الله تعالی نیست

الثامن والعشرون

حدیث بیست و هشتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا رأيتم الرجل كثير
الصلوة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله **شرح** گفت رسول
خدا صلى الله عليه وآله وقتی که ببینید مرد را بسیار نماز بسیار روزه پس مباهات مکنید با آن تا فکر کنید که

التاسع والعشرون

چونست خردمندی و پیروی حق او **حدیث بیست و نهم اصل** عن مفضل بن عمر عن ابي
عبد الله عليه السلام قال يا مفضل لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم
وسوف ينجب من يفهم ويظفر من يحلم والعلم جنة والصدق عز
والجهل ذل والفهم مجد والجود نجح وحسن الخلق مجلبة للمودة

شرح يفلح بفا و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است ينجب بنون و جیم و بای یکنقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است يظفر بظا و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غایب باب علم است يحلم بحا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است جُنّة بضم جیم و تشدید
نون است نجح بفتح نون و سکون جیم و حاء بی نقطه مصدر باب نصر است مجلبة بفتح میم و سکون جیم و فتح
لام و باء یکنقطه و تاء تانیث بصیغه اسم مکان باب نصر و ضرب برای کثرت است **یعنی** روایتست از
مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ای مفضل نجات از عذاب آخرت نمی یابد کسیکه
خردمندی نمیکند و خردمندی نمیکند کسیکه پیروی ظن میکند و طلب علم دین از علما که دوازده
امام اند نمیکنند یا مراد آنست که گوش نمیکند محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست نمیکند
تا علم حاصل کنند بعضی آنها چون در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعضی از شوکت اهل
کافران و منافقان مسلمانان را از اذل و ذلیلان میشمردند میگفتند که مسلمانان زر و کی
ندارند و خود را انجب و عزیز میشمردند چنانکه الله تعالی در قرآن خبر داده میان
شیعه دوازده امام نیز بعد از رسول صلی الله علیه وآله پیروی کافران و منافقان کرده شیعه را از اذل
و ذلیلان میشمردند و خود را انجب و عزیز میشمردند و شیعه علم ورزیده میکنند تا زمان ظهور
صاحب الزمان علیه السلام پس امام علیه السلام اشارت بآن کرده خبر داده از ظهور صاحب الزمان با خروشش
که گفت و خواهد آمد بعد از این زمانی بسیار زمانیکه زاد که در کتاب بهم ساند با قرار مخالفان
هر که میفهمد محکمات قرآن امامان حق را ظفر بر دشمنان یابد کسیکه حلم میکند مانند نوح که و آزار
دشمنان را بعد از آن اشارت کرد امام علیه السلام بجواب بیجای مخالفان و گفت دانستن محکمات
قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست و جواب بیجای کافران و منافقان صبر است که با آن رفع تشنیعات
مخالفان و ضرر شیطان میشود و راه شکوه کسی در اطعام الطافی چنانکه مردم ایمن شوند از خطای او

وزشت نه بزرگی دنیا این اشارت است بجواب که الله تعالی منافقان را داد چه گفته در سوره منافقین ولله
العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون زیرا که امام در حقیقت برای عزت
است و مراد بمؤمنین ائمه است چنانچه مروی است در کتاب الحجة در حدیث ۴ هم مولد ابی محمد الحسن بن علی
علیهما السلام و مراد این است که عزت سروری ملوک الله تعالی است پس و ه بشارت برای رسولش و برای ائمه
کننده کان برادران الله تعالی نمی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء ولیکن
منافقان نه رسان است که گوش بحجت نمیکنند نادانند [illegible] حصندی جواریست نه بی اعتباری دنیا
و حقیقت امام دانا بر زکیبت زنی و درد ادن شنگ جاری امام نادان برای بزرگی دنیا فی بعض زمان
امام علیه السلام اشارت کرده باینکه منافقان گوش بحکایت قرآن اگر نکنند تقیه باید کرد با نیروی
گفت و بخشش مال بطلب رسیدن است جهان دفع ضرر دشمنان میتوان کرد و خوشنودی جای گشتن بسیار است
و دستی باطنی را **اصل** والعالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس **شرح** و دانا باحوال اهل زمانه
حفظ و زیر آورد و بر او شبهها اشارت بجواب گفتگوهای مخالفان است که میگویند چون میشود
اصحاب رسول علیه السلام که در جنگها همراه بوده و شب و روز در صحبت بودند بسیار بزرگ
او کردند از دین او مرتد شوند و ترک وصی او کنند مگر چهار بلکه جواب این است که کسیکه مشهوران
از اهل زمانه حفظ می بیند که چون دنیا دو بایشان کنند بی تاب شده از حال حفظ میکنند باکی از زمانه
شبهها و پرده نا ندارد و بر گشتن امت اکثر جماعت یکی و در نمی انکار ر ه می آید در کتاب
حدیث نوح والله ما اعجب ممن هلك کیف هلك ولکن اعجب ممن نجا کیف
نجا یعنی قسم که تعجب نمیکنم از جمعیکه گمراه شدند بعد از رسول صلی الله علیه و آله که چون گمراه شدند ولیکن
تعجب میکنم از آن جمعیکه از این فتنه نجات یافتند در بر گفته رسول ایستادند که چون نجات یافتند
و حکومت را ترک کردن برای رضای الله بسیار مشکل است بر بیشتر مردم **اصل** والحزم مساءة

الظن **شرح** و ما به کار آنست که از ظاهر مردم باری نخورند و بد گمان باشند تا خلاف مس معلوم شود
چه باطن اکثر مردم بد است **اصل** وبین المرء والحکمة نعمة العالم والجاهل شقی بینهما
شرح و وصلت مرد و خردمندی نعمت امام دانا است و امام نادان آرزوی وصلت مرد و خردمندی
است چه امام دانا دوست میدارد که هر مردی خردمند باشد تا دین اسلام رواج گیرد و امام نادان
میخواهد که هر مردی بی خردمندی باشد تا شرک رواج گیرد در صورت اسلام از این تقریر ظاهر
میشود که بین مرفوع و مبتدا است المرء مضاف الیه است والحکمة عطف بر المرء نعمة مرفوع
تا و خبر مبتدا است العالم بکسر لام مضاف الیه است والجاهل مرفوع و مبتدا است شقی مرفوع و خبر
مبتدا است بین مجرور است و مضاف الیه است و ضمیر هما راجع بالمرء والحکمة است **اصل** ولله
ولی من عرفه وعدو من تکلفه **شرح** و خدای تعالی دوست کسی است که خدا بربوبیت
بشناسد و بر روی ظن نکند و دشمن کسی است که بر خلاف خدا شناسی را داد و ارباب العالمین نفرموده
بر روی ظن میکند چه قبول کردن شرک است برای الله تعالی **اصل** والعاقل غضوب والجاهل
ختول وان شئت ان تکرم فلن وان شئت ان تهان فاخشن ومن
کرم اصله لان قلبه ومن خشن عنصره غلظ کبده ومن فرط تورط و
من خاف العاقبة تثبت عن التوغل فيما لا يعلم ومن هجم على امر بغير
علم جدع انف نفسه **شرح** و خردمند بخشنده بی ادعا است و نا خردمند فریب دهنده
است اظهار بخشش میکند و در دل میگیرد اگر خواهی گرامی داشتن مردم ترا پس نرمی کن با
مردم و اگر خواهی خوار داشتن مردم ترا پس درشتی کن با مردم و هر که خوب است فاک او کردار
افزوده شده نرم است دل او و هر که بد است فاک او صاحب ... و بخوات بر مردم میکند
شتاب میکند در گفتن و کردن و در می افتد در بلا یکه و در می افتد در آن از نجات و هر که عاقبت

امر نیکی میکند خود داری میکند از دور افتادن در آنچه نفهمیده اند و هر گاه در آمد کاری بعد از آن پیروی نمی
خود را و خود را بیباک کرد اصل ومَن لم يَعلَم لم يَفهَم ومَن لم يَفهَم لم يَسلَم ومَن لم يَسلَم
لم يُكرَم ومَن لم يُكرَم يُهضَم ومَن يُهضَم كان ألوَم ومَن كان كذلك كان أحرى
أن يَندَم شرح لم يَسلَم ببا بنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است لم يُكرَم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب افعال است يُهضَم بتشدید ضاد و با نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب
باب تفعل است ألوَم بفتح همزه و سکون لام و فتح واو افعل التفضیل برای مفعول است أحرى
بحا بی نقطه و را بی نقطه و الف منقلب از یا بصیغه افعل التفضیل باب علم است أن
بان است يندم بنون و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است یعنی و هر که گوش
کند محکمات قرآنها تا داند آنها را نفهمد یقین که امام حق کیست چه بیند از آنکه کسیکه پیروی ظن
کند امام میتواند بود و هر که آن را نفهمد سلامت نمییابد از شبهها چند که فی الفاظ [illegible] شبیه [illegible] میکنند
و هر که از این سلامت نماند عزیز نیست نزد الله تعالی و هر که عزیز نیست نزد الله بی توفیق میشود و هر
بی توفیق باشد میشود سرزنش کرده شده تر مردم در روز قیامت و هر که چنین میشود
سزاوارتر مردم باینکه پشیمان شود از کرده خود سی ام اصل قال أمير المؤمنين عليه السلام
من استحكمت لي فيه خصلة من خصال الخير احتملته عليها واغتفرت فقد
ما سواها ولا اغتفر فقد عقل ولا دين لأن مفارقة الدين مفارقة الأمن
فلا يتهنأ بحياة مع مخافة وفقد العقل فقد الحياة ولا يقاس
إلا بالأموات شرح الاستحكام استوار و صاحب اعتبار شدن الخصلة بفتح خا با نقطه
صفت خوب یا صفت خواه خوب و خواه بد و اینجا مراد خوب است و مناسبت الحزو دین داری و تفسیر [illegible]
گذشت در شرح حدیث ششم این باب و گذشت در حدیث [illegible] هم این باب که [illegible]

٣٢ الثلثون

عقل است

عقل است پس چنانکه دو چهار صفت خوب از هیچ جز خود [illegible] یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه
استوار شود برای من در مرد یک صفت از صفتهای نیک از هیچ جز خواه که [illegible] عقل است قبول میکنم
او را که از شنیدن آن بسبب آن صفت که استوار شده و می بخشم استوار نبودن غیر آن صفت را
در او و نمی بخشم نبودن خرد مندی را که لازم دارد نبودن دین داری را زیرا که جدا شدن از دین داری
از امن بودن از عذاب الهی است پس [illegible] که [illegible] زندگی با ترس عذاب الهی و نبودن
[illegible] خردمندی [illegible] زندگی [illegible] خردمند مگر [illegible] مردگان چه [illegible] است
و پس [illegible] که در این گفتگو اشارت شده باینکه کسیکه عقل و دین ندارد هیچ حسنی در او [illegible]
[illegible] پس [illegible] حسنی را [illegible] در روز قیامت اعتبار نخواهد داشت سی و یکم
اصل قال أمير المؤمنين عليه السلام إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف
عقله شرح امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت خودپسندی مرد [illegible] بسستی خرد او و مراد [illegible]
[illegible] در مواضع [illegible] بیان شده در شرح حدیث [illegible] مراد [illegible] چنانکه گفته اند
[illegible] پس [illegible] چون خواهد بود سی و دوم
اصل عن الحسن بن الجهم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال ذكر عنده أصحابنا
وذكر العقل قال فقال لا يعبأ بأهل الدين ممن لا عقل له قلت جعلت
فداك إن ممن يصف هذا الأمر قوما لا بأس بهم عندنا وليست لهم
تلك العقول فقال ليس هؤلاء ممن خاطب الله إن الله خلق العقل
فقال له أقبل فأقبل وقال له أدبر فأدبر فقال وعزتي وجلالي
ما خلقت شيئا أحسن منك أو أحب إلي منك بك آخذ وبك أعطي
شرح روایت است از حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام حسن گفت که مذکور شدند نزد امام رضا

٣٣ الحادي والثلثون

٣٤ الثاني والثلثون

علیه السلام علامت یاران ما که شیعیان هستند و مذکور شد که نشان خردمندی آنست که بی واسطه علم بچیزی
حکم نکنند و عمل نیز نکنند در مسئله که در آن و در دلیل آن بیکار برده اختلاف بود خواه با دعوی
علم باین مسئله بکنند و خواه با اقرار بظن حسن گفت که پس امام رضا علیه السلام گفت اعتبار کرده
نشود نزد الله تعالی اهل فروتنی و طاعت از جمله جاهایی که خردمندی ندارند یعنی آنکه دین دارند
اما دین حق ندارند و اقبال و ادبار که مذکور شد در حدیث اول این باب میکنند گفتم قرابت
شوم مر پیشکار از جمله جاهایی که اعتقاد دارند ما با امت شما قومی اند که عیبی ندارند با عتقاد
ایشان از آن خردمند بجا میکنیم مراد آنست که خوار میکنند پس امام علیه السلام گفت در بیان
ایشان عیب بزرگ دارند نیستند این قوم از جمله جاهایی که الله تعالی ایشان را اعتبار کرده با
ایشان سخن گفت در ضمن سخن با خردمندی بیان این است که مر پیشکار الله تعالی آفرید خرد را
پس گفت با او پیش بیا بسوی ما و حکم مکن و عمل نیز مکن بی واسطه وحی به پیغمبران در آنچه غیبت
از مسائل پس در آمد مراد غیب خبریست که در آن و در دلیل آن اختلاف بیکار برده
و بخشیم بکوشش با مانند اجتهاد وابسته نشده و گفت او را که برو و حکم کن و عمل کن بی احتیاج
بوحی در آنچه غیبت پس او رفت پس الله تعالی گفت قسم بعزت و بزرگی خودم که نیافریدم
چیزی بهتر از تو و حسن نیکی کرد و گفت یا بجای بهتر از تو گفت محبوبتر بسوی من از تو بسبب تو
تو نعمت را از بعضی وا میگیرم و بعضی میدهم بیان این گذشت در حدیث اول این باب

۳۳ الثالث والثلثون

سی و سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَّا
قِلَّةُ الْعَقْلِ قِيلَ وَكَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ
رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعَ
مِنْ ذَلِكَ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نیست پرده میان ایمان

وکفر

وکفر یعنی نگاهدارنده که نگاه باز نگذارد که بر کفر غالب آید مگر کمی خردمندی راوی گفت که گفته شد
در مجلس که برای چه چیز این سخن ای فرزند پیغمبر خدا گفت برای آنکه بنده گاهی از کمی خردمند
راوی گفت که گفته شد در مجلس که برای چه چیز این سخن ای فرزند پیغمبر خدا گفت برای آنکه بنده
گاهی از کمی خردمندی میبرد حاجت خود را بسوی بنده دیگر پس اگر صاف سازد قصد خود
را برای الله تعالی و طلب آن حاجت خود را از آنچه میدهد او را الله تعالی آنچه میخواهد در
زمانی زودتر از زمان بردن حاجت بسوی آن مخلوق یا از زمان دادن
آن مخلوق اگر دهد مراد آنست که چون این نگاه طرف رسید گفتم از کمی خردمندی چنانچه

۳۴ الرابع والثلثون

این فساد می آید کفر نیز می آید که بدتر از آنست سی و چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَبِا
لْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ قَالَ
وَكَانَ يَقُولُ التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ
بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّةِ التَّرَبُّصِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که امیر المؤمنین علیه السلام میگفت در بیان آنکه خردمندی و خود داری
خواهشهای نفس هر کدام آن دیگر را کامل میسازد که بخردمندی پیدا کرده میشود نهایت
خود داری در خواهشهای نفس و بخود داری در خواهشهای نفس پیدا کرده میشود
نهایت خردمندی و بخوبی نگاهبانی خود حاصل میشود ادب خوبی که در قرآن
الله تعالی مردم را بآن تکلیف کرده امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگفت
امیر المؤمنین علیه السلام که فکر کردن در عاقبت کارها زندگی دل مرد بینا و درست
دانا مانند مشعلیست که میبرد در تاریکیهای شب آن مشعل مرد رونده با خوبی

از جاه و مانندان دگمی در رنگ در راه رفتن باب دوم اصل باب فرض العلم
ووجوب طلبه والحث علیه شرح این باب بیان لازم ساختن الله تعالی
ست علم دین را و واجب بودن طلب علم دین و تحریص کردن ائمه معصومین علیهم السلام
مردم را بر طلب علم دین در این باب ده حدیث ست اول اصل قال رسول الله

الاول

صلی الله علیه وآله طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب
بغاة العلم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طلب علم دین لازم ساخته
الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر مسلمان مراد آنست که بر هر کس طلب علم لازم است
و مسلمان فرمان برداری میکند آگاه باشید بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد
طالبان علم دین را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال طلب العلم فریضة

الثانی

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت طلب علم دین لازم ساخته
الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر کس سوم اصل سئل ابو الحسن علیه السلام

الثالث

هل یسع الناس ترک المسئلة عما یحتاجون الیه فقال لا شرح
پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که آیا گنجایش دارد مردم را نپرسیدن حکم
چیزی که حاجت می افتد ایشان را بآن چیز پس امام علیه السلام گفت چهارم اصل

الرابع

سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول ایها الناس اعلموا ان
کمال الدین طلب العلم والعمل به الا وان طلب العلم اوجب
علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه
عادل بینکم وضمنه وسیفی لکم والعلم مخزون عند اهله
وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه شرح شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام

میگفت

میگفت ای مردم بدانید که کمال فرمانبرداری الله تعالی طلب علم باحکام الهی و عمل بآن است آگاه
باشید و بدرستیکه طلب علم باحکام الهی واجب تر است بر شما از طلب رزق چه بدرستیکه
رزق قسمت کرده شده است میان و بضمان داده شده است برای شما بانبرد هش که
بتحقیق قسمت کرده رزق را عادلیکه الله تعالی است و ظلم و خلاف مصلحت در قسمت
نمیکند و ضامن شده این رزق را در قرآن و البته وفا بضامنی خود میکند و علم دین چنین
است بلکه در خزانه سینهای امامان کنج عا داده شده است و بتحقیق شما مامورید بطلب
آن علم از آن امامان کسبی برای شما ضامن نشده چنانچه در سوره انعام گفته وما انا
علیکم بحفیظ پس طلبید آن علم را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه

الخامس

وآله طلب العلم فریضة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طلب علم دین
لازم کرده الله تعالی است بر مردم در محکمات قرآن ششم اصل قال رسول الله

السادس

صلی الله علیه وآله طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا وان الله
یحب بغاة العلم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طلب علم دین لازم
کرده الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر مسلمان آگاه باشید و بدرستیکه الله
تعالی دوست میدارد طالبان علم دین را هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول

السابع

تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله
یقول فی کتابه لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا
الیهم لعلهم یحذرون شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
یاد گیرید مسائل را در فرمان برداری الله تعالی بواسطه آنکه بدرستیکه شان چنین است که هر که یاد نگرفت
از جمله شما مسائل را در فرمان برداری الله تعالی پس او مانند اکثر بادیه نشینان عرب است که

بطلب علم دین نیامده اند بدرستیکه الله تعالی میگوید در حق ایشان در قرآن در سوره براءة
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا ایشان این آیت گذشت در شرح
فکانوا محصورین تا آخر در خطبه هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالتفقه
فی دین الله ولا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه
یوم القیامة ولم یزک له عملا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
بر شما باد دریافتن مسائل در فرمان برداری الله تعالی و مباشید مانند اکثر بادیه نشینان
عرب که بطلب علم دین نیامده اند چه هر که یاد نگرفت مسایل را در فرمان برداری الله تعالی
کند [illegible] نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی او در روز قیامت و قبول نمیکند برا
او هیچ طاعتش را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لوددت ان اصحابی
ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت هر آینه دوست داشتم اینرا که شیعیان من زده شود سرهای ایشان تازیانها
تا طلب علم دین کنند مراد شکایت ست از شیعه دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال له رجل جعلت فداک رجل عرف هذا الامر لزم بیته
ولم یتعرف الی احد من اخوانه قال فقال کیف یتفقه هذا فی دینه
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت او را مردی [illegible]
شوم مردی که شناخته امامت شما را در خانه خود نشسته و در آشنائی برادران
مومن را بر خود نبسته راوی گفت که پس امام علیه السلام گفت چون طلب علم میکند این مرد
در آنچه فرموده الله تعالی او را مراد اینست که بدکرده چه این مخالف آیت سوره براءة
ست چنانچه گذشت در شرح فکانوا محصورین تا آخر در خطبه پس میباید بیرون آید آشنائی

الثامن
التاسع
العاشر

رکند

١٠ الاول

کند طلب علم دین کند باب سیوم اصل باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء
شرح این باب بیان شان عظمت که الله تعالی امر کرده و بیان فضیلت آن کرده و بیان
فضیلت علمای آن علم در این باب ده حدیث است اول عن ابی الحسن موسی
علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فاذا جماعة
قد اطافوا برجل فقال ما هذا فقیل علامة فقال وما العلامة فقالوا
له اعلم الناس بانساب العرب ووقائعها وایام الجاهلیة والاشعار
العربیة قال فقال النبی صلی الله علیه وآله ذاک علم لا یضر من جهله
ولا ینفع من علمه شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت داخل شد
رسول الله صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه پس ناگاه دید جماعتی دور مردی گرفته اند
پس گفت چیست این جمعیت یا این مرد پس گفته شد مردیست بسیار دانا پس گفت
چیست معنی بسیار دانا پس گفتند رسول را علیه السلام که این مرد دانا ترمردمست
بنسبهای عرب و تاریخ [illegible] و روزگار گذشته که پیش از ظهور پیغمبری شما بوده و شعرهای
عرب و قاعدها لیکه در زبان عربست امام گفت که پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
دانش این مرد هرزه ست دانشیست که ضرر نمیرساند بکسیکه نداند آنرا و نفع نمی
رساند بکسیکه داند آنرا دوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله انما العلم ثلاثة
آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو فضل
شرح [illegible] برین و مراد بفریضه اینجا مسئله فروع فقه ست چه در ان کار بآخر
رسیده و حکم اخبار شیعه معلوم شده العادل [illegible] السنة راه و روش و مراد
اینجا مسئله اصول فقه ست القایم کارساز ضعیفان و مراد اینجا مسئله معقولست

از اصول فقه که در مسائل غیر معلوم بکار آید یعنی بعد از آن گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست
دانشی که ضرر رساند کسی که نداند آن را و نفع رساند کسی که داند آن را مگر سه دانش اول
دانستن مضمون آیتی از قرآن که صریح باشد در معنی خود و معلوم باشد که نسخ نشده
پس اگر کسی صاحب تتبع باشد و گوید این آیت این معنی ندارد یا گوید نسخ شده و محکم آیه
صریح میکند با خود را بازی میدهد مثل آیتها که در آنها نهی از قرار دادن شریک برای
الله تعالی و اختلاف و پیروی ظن هست دوم دانستن مسئله که در آن مسئله قطع
و فصل الهی باشد یعنی معنیکه دران مسئله الله تعالی حکم افراد شخصیه فعل مکلف را
بیان کرده باشد بی واسطه بیان حکم افراد کلیه آن و آن مسئله عدول کرده باشند از
محکمات قرآن یا حدیثیکه در محکمات قرآن باشد مثل اینکه بر هر عاقل و بالغ واجب
است در هر وقت ظهر چهار رکعت و مستحب است در هر سحر یازده رکعت و مانند
آنها از مسائل فروع فقه چه مقصود بی واسطه از آنها دانستن حکم افراد شخصیه
نماز ظهر و نماز شب و مانند آنها سیوم دانستن مسئله که بیان راه و روش باشد یعنیکه
مقصود بی واسطه از آن دانستن حکم افعال کلیه باشد و آن مسئله کارسازی مسائل غیر دانسته
کند یعنیکه بواسطه دانستن آن مسئله افعال شخصیه که حکم الهی در آنها دانسته نشده کار آید
نمود مثل اینکه در مسئله نادانسته عمل بظاهر قرآن میتوان کرد بی فتوی و قضا و مثل اینکه
اگر در ظاهر قرآن نیز نباشد عمل بخبر واحد صحیح میتوان کرد در آن و مانند اینها از مسائل
که از اصول فقه است و قطع و فصل در آنها نشده یعنیکه بعد از دانستن آنها فایده
از آنها در افعال شخصیه نمیتوان برد بی احتیاج بانتظار سخنی دیگر در بیان حکم افعال شخصیه
مثل ظاهر قرآن و خبر واحد مصنف اشارت کرده باین قسم سیوم که گفت بالآثار الصحیحة

دران مسئله

والسنن القائمة بیان شد در شرح وقت الملک تحت تا آخر در خطبه و هر چه غیر این سه دانش
است دانستنی با آنها ندارد و زیادتست یعنی معنیکه هرزه است دانستن آن فایده ندارد و
ندانستن آن ضرر ندارد **دوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن العلماء
ورثة الأنبياء وذاك أن الأنبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وإنما
أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظا وافرا
فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولا
ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين **شرح**
الخلف بفتح خاء با نقطه و فتح لام جزئیکه از کسی ماند بعد از و و الانتحال چیزی را بخود نسبت دادن
مثل اینکه کسی گوید من دین اسلام دارم المبطل بضم میم و سکون با و کسر طاء بی نقطه
کسیکه کارش طلبست و مراد باطل بکار بندانیدنی است و آن پیروی ظنست التأویل
بیان معنی لفظی که آن معنی دران لفظ صریح نباشد الجاهل نادان و نافهمنده
اینجا مناسبست اول مناسبترست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
بدرستیکه دانایان میراثی اند بعد از پیغمبر خود و آن پیغمبر خود بیان این آنست که پیغمبران
بمیراث نگذاشتند برای امت خود زر نقره را و نه زر طلا را بلکه آنچه بمیراث گذاشته
اند برای امت خود سخنی چند است از سخنان ایشان و مراد سخنانیست که در بیان احکام
الهی است خواه در کتاب الهی صریح شده باشد و خواه صریح نشده باشد مثل آنچه
پیغمبر علیه السلام آن را صریح کرده در کتاب جامعه که بیانش می آید در حدیث
چهارم باب بیستم پس هر که دانشی بهم رساند بچیزی از آن سخنان پس فرا گرفته
حصه کاملی را از میراث اهل جهان از پدران و خویشان نسبت با آن سهلست پس

الثانی

وارث سید ای امت محمد علیه السلام این علم حضرت را که با حادیث پیغمبر تمام است از که طعن کنند
تا مبادا باهل باطل برخورید و چون در علم البته جنبه از ایشان قرار دهید که ظن کاذبست
و آن را بجای علم کذارید چه در میان ما خانه داده محمد علیه السلام در هر سخنی که محمد علیه السلام
در میان امت خود کفته است که امامان عادل هستند که بعد کتاب جامعه
بطرف میکنند از آن سخن تغییری را که زیاده و روان کرده اند و دعوی اسلام
که اهل باطل کرده اند و تاویلها که نادانان کرده اند در محکمات قرآن که در آنها نهی صریح
از اسراک با خلاف از روی ظن هست و کفته اند مراد نهی از بت پرستی است
در اصول دین از روی ظن و در آنها است بدلیل حیث چنانچه الله تعالی نقل کرده این
تاویل و این دلیل را از ایشان و کفته در سوره انعام سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ
شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا خواهند کفت مشرکان بجا نکه الله تعالی که اکر کفید از ما بجواب
الله تعالی و تکلیف میکرد که ما بروی ظن کسی نکنیم جمیع احکام خود را در محکمات

ثالث

قرآن می آورد پس ما بروی ظن نکردیم سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام که کفت وقتیکه خواهد الله تعالی برای بنده خود خیر و دولت را

رابع

توفیق دانش میدهد او را در فرموده الله تعالی چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الکمال

قَالَ الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ
الْمَعِيشَةِ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی کفت که کفت امام علیه السلام
خوب مندیه که آن همه خوب مندیست سه جزست دانش در فرموده الله تعالی
و صبر کردن بر آنچه پیش آید در دنیا از سختیها و میانه روی در خرج که نسبت بدخل

الخامس

نه تلف کاری بشده نه تحت کری پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعُلَمَاءُ
أُمَنَاءُ وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ شرح الاتقیاء جمع تقی پرهیزکاران
از کناهان بزرک دانایان در هر زمانی از زمانها بعد از محمد علیه السلام تا
روز قیامت مانند حصاری اند که از دشمنان باید نکاه داشت چنانچه حصاری
نگاهبان و سردار میخواهد ایشان نیز میخواهند تا از شر دشمنان که شیطان و تابعان
بشند ایمن شوند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت علما مانند
نگاهبانانند که بایشان سپرده شده جا بجای حصار در زمانی و پرهیزکاران مانند
حصارها اند در هر زمانی جمعی از ایشان حصار بند و جمعیکه پیغمبر علیه السلام ایشان را جانشین
خود کرده در امت خود سردارانند در هر زمانی یکی از ایشان سردارست در این
حدیث اشارت شده که جمعی که پرهیزکار نیستند از حصار بیرون شده و در زندان

السادس

خانه شیطان اسیرند ششم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ وَالْأَتْقِيَاءُ
حُصُونٌ وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ شرح و در روایتی دیکر از امام علیه السلام چنین است که
علما مانند جای بلندی که آتش در آنجا افروخته شده تا راه کم کردگان امت آن را
ببینند و صالحان امت مانند حصارها اند در هر زمانی حصاری و علمای خانه داده

السابع

محمد علیه السلام سرداران حصارها اند در هر زمانی سرداری هفتم اصل عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ
إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ احْتَاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتَاجَ إِلَيْهِمْ
أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ شرح روایت از بشیر روغن فروش
کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست خوبی در کسی از شیعیان ما که یاد نکیرد از ما

سائل و من رای این خبر پرسیده که مردی از شیعیان و فقیکه به جا نمیشود به اینش حقه بمعنی ای شکه
طریق شیعیان است محتاج میشود به مخالفان ما و بکتابهای ایشان بگمان اینکه این کتابها
میخوانیم آنچه حقست قبول میکنیم و آنچه باطلست قبول نمیکنیم پس وقتیکه محتاج بآن شد آهسته
آهسته داخل میسازند مخالفان ما او را در گمراهی ایشان و او نمیداند که داخل آن در
شده مراد به گمراهی پیروی ظنست چه آن در داخل همه گمراهیها میشود و نمیداند که
هنوز از شیعه است **هشتم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا خَيْرَ
فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله نیست خوبی در زندگانی مگر دو کس را دانائی که سخنش را بشنوند و عمل کنند یا شنونده دانا
و دانا که خوب در دل جا دهد آنچه را که بشنود **نهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَالِمٌ
يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت دانائیکه فایده برده شود در دین بدانائی او بهترست نزد الله تعالی از هفتاد هزار
عبادت کننده که فایده دانش بخودش برسد و بس **دهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ
رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُثُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَقُلُوبِ شِيعَتِكُمْ
وَلَعَلَّ عَابِداً مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرِّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ الرَّاوِيَةُ
لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ **شرح** گفتم امام جعفر
صادق را علیه السلام مردی هست بسیار روایت کننده حدیث شما که مشهور میکند حدیث
شما که مشهور میکند حدیث شما را در مردم و میپاید راست حدیث شما را در دلهای ایشان
و در دلهای شیعیان شما و مردی دیگر هست عبادت کننده شاید این قسم روایت بسیار را
نمیدارد راست حدیث شما در دلها نداشته باشد کدام از این دو مرد بهترست نزد الله تعالی گفت

الثامن

التاسع

العاشر

بسیار

بسیار روایت کننده حدیث ما که بر دلها پایدار میکند حدیث ما را در دلهای شیعیان ما بهترست نزد
الله تعالی از هزار عبادت کننده چنان مخفی نماند که تفاوت میان این حدیث و حدیث
نهم که در آن هفتاد هزار بوده آنست که عابد در حدیث نهم روایت حدیث نمیکند اصلا و عابد دهم
حدیث روایت میکند اما نه آنقدر که آنچنان که آن مرد میکند و در این جواب اشاره
هست باینکه با مخالفان گفتگو کردن در زمان تقیه خوب نیست چه در جواب اکتفا بدلهای شیعه کرد
و دلهای مردم دیگر را نگفت **باب چهارم اصل باب اصناف الناس شرح** این باب تقسیم
مردم است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و این باب چهار حدیث است **اول اصل** سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ آلُوا بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى ثَلَاثَةٍ
آلُوا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ وَجَاهِلٍ
مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرَهُ وَمُتَعَلِّمٍ
مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللهِ وَنَجَاةٍ ثُمَّ هَلَكَ مَنِ ادَّعَى وَخَابَ مَنِ
افْتَرَى **شرح** المعجب بضم میم و سکون عین بی نقطه و فتح جیم کسیکه خوشش آمده او را **معنی**
شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام میگفت بدرستیکه مردم بازگشت کردند در زمان بعد از
رسول الله صلی الله علیه و آله بی فاصله سوی سه قسم یعنی اینکه باین سه قسم قرار یافتند **اول** دانائیکه بر
راه راستست که از جانب حق تعالی باو رسیده و معصومست از جمیع احکام آگاهیش [illegible]
و این صفت امیر المؤمنین علیه السلام است **دوم** نادانی که دعوی دانش میکند بمسئله اصول فقه که جاهلان
قرار داده اند و آن هست که جایز است بودن ظن صفو باطن دیگری در احکام الهی [illegible]
چه این مسئله باطلست و اعتقاد کننده آن الله تعالی را نشناخته [illegible] در حکم [illegible]
و چیزی از احکام دین را نگذاشته خواه بیوجه کسیکه فرستنده رسول را نشناسد رسولش و حکمش

الاول

دادر حقیقت نداسته خواهد بود اصلا و نخبه شده است با آنکه نه او دست از فکرهای تو نخواهی برخ کرده
مصلحت مبنی بر نظم و نسق دنیا میکنند بتحقیق در صورتی که اهل جهت دیگر آرا دادن صفت انجا
او دست سیوم نادانی که اقرار بنادانی خود میکنند و از دانا یاد میگیرد آنچه را که نمیدانند بر راه راست
امامی است که راسته از جانب نبی صلی الله علیه و آله باو رسیده و بر نجات است از شیعیان
فی الفان و از عذاب الهی و این صفت شیعیان امیر المومنین علیه السلام است و بعد از آن زمان
حاجتی شد آنکه بجای ابوبکر نشست و دعوی امامت کرد و این صفت عمر است و بعقب رسید آنکه افترا
بر الله تعالی و رسولش بست و تغییر احکام قرآن کرد و این صفت عثمان است که بخواری در کنج خانه
کشته شد در شهری که امیر المومنین و اولادش علیهم السلام حاضر بودند و کشتندگان فرمان بردار ایشان
بودند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الناس ثلثة عالم و متعلم و غثاء شرح

ح ۲ الثانی

الغثاء بضم غین بانقطه و تخفیف و تشدید ثاء سه نقطه خار و خاشاک و مراد اینجا مردم بیهوده کار است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت مردم بر سه قسمند اول دانا بجمیع احکام الهی
که امام حق باشند دوم یاد گیرنده از امام حق بی واسطه یا بواسطه آنچه را که نداند از احکام الهی که
شیعیان باشند سیوم هرزه کار عمر ضایع کن که امامان ناحق و تابعان ایشان باشند سیوم اصل

ح ۳ الثالث

عن ابی حمزة الثمالی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اغد عالما او متعلما
او احب اهل العلم و لا تکن رابعا فتهلک ببغضهم شرح اغد بغین
بانقطه و دال بی نقطه صیغه فعل امر است از افعال ناقصه یعنی روایت است از ابی حمزه
ثمالی که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که میباش هر صبح یکی از سه قسم اول
دانا بجمیع احکام الهی دوم یاد گیرنده از دانا بجمیع احکام الهی آنچه را که نداند بی واسطه یا بواسطه
سیوم دوست دارنده آن دانا و آن دانا اگر آن دانا غایب باشند و نشان دوستدار آنست که هر صبح

دشنام

دشنام منتظر او باشند و بروی طعن کنند چنانچه دشمنان میکنند و نباشی قسم چهارم که دانا نباشد
و گر دانا حاضر است بپرسی و اگر غایب است انتظار نکشی و بیرون طعن کنید صفتی بیش دشمنان ایشان نشیم
حکایت نقلی گفت انکه شنیده در حق ما میگویند که ما دشمن علی بن ابی طالبیم علیهم السلام فرات
چون دشمن باشد کسی امام چهارم خود را که از انچه شنیده درست میداریم چه میگوئیم کسی که آن
نداشت که ما بعضی ستمها کنند و او تغافل کند گفتم آیا ترسایان که میگویند الله تعالی خدای سیوم است
دشمن الله تعالی اند یا دوست گفت دشمنند گفتم چون دشمن باشند کسی با خدای سیوم خود
گفت این جواب است که جان دارد گفتم آیا جهیکه دانند که الله تعالی جهت و مکان او
دهند نادانسته چنانچه الله تعالی گفته در سوره انعام فیسبوا الله عدوا بغیر علم دشمن
باشد گفت این هم مانند اول گفتم آیا جهودان در دعوی اینکه انبیای الله تعالی را دوست
میدارند و هیچکس مثل ایشان دوست نمیدارد چنانچه الله تعالی در سوره جمعه حکایت کرده راست
میگویند باعتقاد اهل اسلام یا دروغ گفت دروغ گفتم شما در دعوی دوستی دروغ گوئید
مانند ایشان زیرا که باعتقاد شیعه علی زیاده بر رسول علیه السلام و جمیع اصحاب نبی حق است که از دشمنان که
ترک نقار و برکت از صدیقه چون کفار سر برکشند زیاده بر الله تعالی حق است که مردم
احکام او را تابعه گذاشته انواع بی ادبی میکنند و میکشند زنده بیان بزرگ و گویا
غم او که علی علیه السلام از نصرت عثمان در وقت کشته شدن او بر ضد ایه تعاطی
نماید چهارم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول یغدو

ح ۴ الرابع

الناس علی ثلثة اصناف عالم و متعلم و غثاء فنحن العلماء و شیعتنا
المتعلمون و سائر الناس غثاء شرح روایت است از جمیل از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت هر صبح میباشند مردم بر سه قسم دانای مسائل حلال و حرام دنیا

کرنده و هرزه کار بیان این آیت کرمانا نداده جعفر علیه السلام آن [illegible] با بیم هر یکی [illegible]
با یکدیگر بند کافت و باقی مردم هرزه کارند باب بیست و پنجم اصل باب ثواب العالم والمتعلم شرح این باب
بیان ثواب ای مسائل دین و ثواب گیرنده مسائل دین است و درین باب شش حدیث است اول اصل

ع الاول

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله
به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر
لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله هر که برود براهی که طلب کند در آن راه علم دین را میبرد الله تعالی او را براهی بسوی بهشت
و بدرستیکه فرشتگان هر آینه میگسترانند بالهای خود را برای طالب علم دین تا قدم بران بالها نهد از جهت رضا
باو بانچه دوست میدارند او را و بدرستیکه از الله تعالی آمرزش میخواهد برای طالب علم دین هر که در آسمانست
از فرشتگان و ارواح انبیا و اوصیا و هر که در زمینست از آدمیان و جنیان و جنبندگان تا ماهی
در دریا و مخفی نماند که استغفار ماهی [illegible]
حالست و مراد آنست که برکت و فایده طالب علم دین بآنها نیز میرسد و این باعث آمرزش [illegible]
علم دین میشود پس گویا ایشان استغفار برای او میکنند اصل وفضل العالم علی العابد
کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء ان الا
نبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ
وافر شرح و زیادتی خوبی دانا بمسائل دین که مردم نفع از دانش او برند بر خوبی عبادت کننده که نفعش
بخود او میرسد و بس مانند زیادتی روشنی ماهست بر روشنی ستارهای دیگر در شب چهاردهم پس امام علیه السلام
مانند آفتاب در شب [illegible] که نفع را ذکر کرده اند مانند ماه در شب چهارده اند و عابدان راه حق [illegible]
باقی آسمان در شب و بدرستیکه دانایان مسائل دین وارثان پیغمبرانند و مراد [illegible] بیان این آنست که پیغمبر

برای امت خود نگذاشته اند نه زر طلا را و نه زر نقره را و لیکن گذاشته اند دانش مسائل دین
را نزد جانشینان خود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب بیست و نهم پس هر که فرا گیرد از دین دانش
چیزی را فرا گرفته و چنگ زده بهره ای بسیار از میراث وارثان جهان از پیران و خوبان ایشان علیهم السلام

ع الثانی

مثل این ثبت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الذی یعلم العلم منکم له اجر
مثل اجر المتعلم وله الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم وعلموه اخوانکم
کما علمکموه العلماء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستیکه آنکه یاد
میدهد علم دین را از جمله شما گروه شیعیان هست او را ثوابی در گرفته علم دین و فواید دیگر زیاده بر آن
ثواب چه ثواب یاد گرفتن را هر دو دارند و ثواب یاد دادن با شخص اختصاص دارد
و در ثواب یاد دادن آن شخص بر دیگران هر دو شریکند چنانچه می آید بعد ازین پس یاد گیرید علم
دین را از بردارندگان علم دین و یاد دهید آن علم دین را ببرادران مؤمن خود چنانچه یاد داده

ع الثالث

اند شما را دانایان علم دین بی زیاده و نقصان سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
من علم خیرا فله مثل اجر من عمل به قلت فان علمه غیره یجری ذلک له قال
ان علمه الناس کلهم جری له قلت فان مات قال وان مات شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که یاد دهد کسی را علم دین پس او راست مانند ثواب
کسیکه عمل کند بآن علم دین گفتم پس اگر یاد دهد آن کس نیز غیر خود را آیا بآن مرد اول میرسد
ثواب عمل آن نیز گفت اگر آن کس یاد دهد به مردم همه و عمل کنند ثواب هر یک باو میرسد گفتم
ثواب عمل هر یک گفتم پس اگر آن مرد اول بمیرد و آن کس یاد دهد بعد از مردن او بمردم
و عمل کنند باز ثواب بآن مرد میرسد گفت تفاوتی ندارد اگر بمیرد هم ثواب میرسد چهارم

ع الرابع

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به

ولا ينقص اولئك من اجورهم شيئا ومن علّم باب ضلال كان عليه
مثل اوزار من عمل به ولا ينقص اولئك من اوزارهم شيئا **شرح**
روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت هر كه ياد دهد بحثی راه راستی پس او راست مثل
ثواب هر كه عمل ميكند بآن و كم كرده نميشود از ايشان هيچ از ثوابهای عمل خود چيزی و هر كه ياد دهد بحثی راه
كجی پس بر وست مثل گناهان جمعيكه عمل ميكنند و كم كرده نميشود آن جمع از گناهان عمل خود چيزی **پنجم اصل**
عن علي بن الحسين عليهما السلام قال لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه
ولو بسفك المهج وخوض اللجج ان الله اوحى الى دانيال ان امقت عبيدي
الى الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم وان احب
عبيدي الى التقي الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع
للحلماء القابل عن الحكماء **شرح** روايتست از امام زين العابدين عليه السلام كه گفت
اگر ميدانستند مردم ثوابيرا كه در طلب علم دين است هر آينه طلب ميكردند آنرا هر چند كه
بريختن خونهای [illegible] كه مانع طلب علم شوند و فرو رفتن در [illegible] های آن [illegible] يعنی [illegible]
[illegible] باشد كه بدرستيكه الله تعالى وحی فرستاد بسوی دانيال پيغمبر كه بدرستيكه
دشمن ترين بندگان من در درگاه من نادانيست كه سبك ميشمارد قدر علمای دين را
ترك ميكند پيروی ايشان را و بدرستيكه دوست ترين بندگان من در درگاه من پرهيز
كاريست كه طلب كننده است ثواب بزرگ را كه ثواب آخرت باشد از علما جدا نميشود
پيروی كننده خردمندانست قبول كننده است سخن حكيم را كه خود را باز ميدارند از خواهش
نفس **ششم** قال لي ابو عبد الله عليه السلام من تعلم العلم وعمل به وعلم لله دعي
في ملكوت السماوات عظيما فقيل تعلم لله وعمل لله وعلم لله **شرح** گفت مرا امام جعفر

الخامس

السادس

صادق

صادق عليه السلام هر كه سه كار كرد براى رضاى الله تعالى **اول** آنكه ياد گرفت علم دين را **دوم** آنكه
عمل كرد بآن علم دين **سيوم** آنكه ياد داد علم دين را بديگران خوانده شد بزرگ در ميان فرشتهای
آسمانها كه آنرا [illegible] الله تعالى در ايشان ظاهر است پس گفته شد در ميان فرشتها كه ياد
گرفت علم دين را براى رضاى الله تعالى و عمل كرد بآن براى رضاى الله تعالى و ياد داد آنرا
بديگران براى رضاى الله تعالى **باب ششم باب صفة العلماء شرح** اين باب بيان نشانهای علما
صفتست و در اين باب هفت حديثست **اول اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ا
طلبوا العلم وتزينوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن طلبتم
منه العلم ولا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلكم بحقكم **شرح** شنيدم
از امام جعفر صادق عليه السلام كه ميگفت طلب كنيد علم دين را و زيور دهيد خود را با آن
بزيور خردمندی و آهستگی و فروتنی كنيد نزد كسيكه ياد ميدهيد او را علم دين تا خشنود شود
كنند در طلب علم با آنكه او اين صفت را [illegible] ياد كرده و فروتنی كنيد نزد كسيكه از او
ياد گرفته ايد علم دين را تا حق او را رعايت كرده باشيد و مباشيد علمای متكبر پس بيهوده كار
[illegible] شما بكار آمدنی شما را مراد آنست كه تكبر شما باعث اين ميشود كه مردم كسب علم از شما
كنند و از اين ثواب محروم شويد **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل
انما يخشى الله من عباده العلماء قال يعني بالعلماء من صدق فعله قوله
ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم **شرح** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام
در گفته الله عز وجل در سوره فاطر پس الله تعالى [illegible] ميترسند از بندگان او
[illegible] امام گفت [illegible] الله تعالى از علما كسى را كه موافقت كند كردار او
[illegible] و هر كه موافقت نكند كردار او با گفته او پس عالم نيست در عرف شرع علم [illegible]

الاول

الثاني

از جهلت مقابل بداهی است تعالی حب تو مسیح این شده در شرح و اول با ابدا به تا آخر در خطبه و نظر آن
می آید در حدیث پنجم باب چهاردهم **سوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام الا اخبرکم
بالفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله ولم یؤمنهم من عذاب
الله ولم یرخص لهم فی معاصی الله ولم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره
الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم الا لا خیر فی قراءة لیس فیها تدبر
الا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفکر **شرح** التخییر بسیار داناکردن کسی را بچیزی مثل
اینکه تنبیهای آن چیز را همه با آن کس با دو بند مراد بعلم در لا خیر فی علم آنست که مذکور است در
قول الله تعالی در سوره الرحمن خلق الانسان علمه البیان التفهم فهمیدن بتدریج **یعنی**
گفت امیر المؤمنین علیه السلام آیا بسیار دانا نکنم شما را بدانای مسائل دین که بکار آمدنی است
آن دانا کیست که چهار صفت داشته باشد که اشارت بآنها شده در سوره اعراف عذابی
اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون
ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون و بیان میشود در کتاب الحجة
در حدیث [illegible] و سیوم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة **اول** آنکه نا
امید نکند مردم را از رحمت الله تعالی که امام عالم بجمیع الاحکام الحقیقیة باظهار آنکه بغیر برهان
ظن جایز نیست **دوم** آنکه ایمن نکند مردم را از عذاب الله تعالی که امام جاهلست چه اطاعت
او موجب جهنم است **سیوم** آنکه تجویز پیروی ظن نکند که باعث رخصت مردم شود در
مخالفتهای الهی که آنرا بر دو قسم است اول عبادت از روی ظن و آن ضد تقوی است
دوم حکم و فتوی از روی ظن و آن ضد ایتاء زکوة است یعنی دادن خالص گفتگو تحقیق
نماند که اگر مراد با ایتاء زکوة در آیت اعراف اداء عبادت خالص شرک نمیباشد مراد

بمعانی قسم اول خواهد بود و لیس **چهارم** آنکه ترک نکند قرآن را بخیال آنکه علمی بکار آمدنی هست که در
قرآن نیست و در غیر قرآن هست مثل کتب فلاسفه و امثال ایشان و این اشارت بآنست که هر علم بکار
آمدنی خلایق با خودش صریح شده در محکمات قرآن یا اصلش صریح شده در محکمی بتکرار انما
نهی شده از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن و امر شده بسؤال اهل الذکر مصداق حجت
آلهمند و علم ایشان وسعت دارد بهر چیز که محتاج الیه شود و خلایق را احتیاج بسؤال از آن
شود و تعبیر از ایشان گاهی بقرآن میشود و گاهی بآیات الله میشود و گاهی بذکر الله میشود چنانکه
می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله آگاه باشید نیست خوبی
در دانشیکه در آن دانش نباشد فهمیدن محکمات و متشابهات قرآن بعنوان
تدریج و بوسیله سؤال اهل الذکر این اشارت بآنست که تدبر در قرآن راه دانستن
آنست برای قریش و امثال ایشان چون عالمند بزبان عرب و اسالیب مطالب اگر
تدبر کنند میتوانند که فرق کنند میان محکمات و متشابهات قرآن و تفهیم محکمات کنند
بخودی خود و تفهیم متشابهات کنند بسؤال اهل الذکر چنانچه گفته الرحمن علم القرآن و در سیاق
بیانان گفته خلق الانسان علمه البیان آگاه باشید نیست خوبی در خواندن قرآنیکه
در آن خواندن نباشد تامل در اسالیب غایات آن و ملاحظه سیاق و بنی آنها این اشارت
است بآنکه محکمات قرآن بغایت بسیار است و کسیکه عیار کلام بلیغ را داند و تامل کند معلوم
او میشود و لیس طلب علم از غیر قرآن و بتدبر خانه غیر آنها اخذ غیر رفتن برای طلب علم قرآن خوب
نیست آگاه باشید نیست خوبی در عبادتیکه نباشد در آن فکر آنکه این عبادت کیست آیا عبادت
شیطانست یا عبادت الله تعالی است بنا بر آنکه از روی ظنست چنانچه مصنف بیان کرده در خطبه
بقول او که لان الذی یعتقد بغیر علم تا آخر **چهارم اصل** فی روایة اخری الا لا

فی علمٍ لیس فیه تفهّمٌ الا لا خیر فی قراءةٍ لیس فیها تدبّرٌ الا لا خیر فی عبادةٍ لا فقه
فیها الا لا خیر فی نسکٍ لا ورع فیه شرح الفقه دانستن و دانستن چیزی با تحقیق آن
النسک بضم نون و سکون سین بی نقط مداومت کردن بر راه و روش خوب مثل تصدیق بوجوب امام عالم
بجمیع احکام و برهان یعنی و در روایتی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نیست آگاه باشید نیست خوبی
در علمی که نیست در آن فهمیدن بتدریج آگاه باشید نیست خوبی در خواندن قرآنی که نیست در آن تأمّل
در اسالیب آن آگاه باشید نیست خوبی در عبادتی که نیست در آن دانستن مسائل آن اشارتست بقول الله
تعالی للّذین یتّقون که مذکور شد در شرح حدیث سابق و مراد تقوی از برای المحکمات و اهل الظّنّ
آگاه باشید نیست خوبی در مداومت بر روش خوبی که نیست اجتناب از معاصی در آن اشارتست
بقول الله تعالی و یؤتون الزّکوة که مذکور شد در شرح حدیث سابق و مراد زکوة است که باعث است
بر اظهار مذهب شیعهٔ امامیه بر تقیّه ای از دو نان که ضدّ اتقیا و زکوة است خوب نیست پنجم اصل
عن ابی الحسن الرّضا علیه السّلام قال انّ من علامات الفقه الحلم و الصّمت شرح روایت
از امام رضا علیه السلام که گفت بدرستیکه از نشانهای علم دین دو چیز است اول بردباری یعنی کینه
بی ادبان از خود و باید نزاز جهد دوم خاموشی یعنی آنکه هرچه نداند نگوید و دانسته را نیز تا ضرور نشود نگوید
ششم اصل قال امیر المؤمنین علیه السّلام لا یکون السّفه و الغرّة فی قلب العالم شرح
الغرّه بکسر غین با نقطه و تشدید راء بی نقطه غفلت و بازی خوردن یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام
نمی باشد سبکی و بازی خوردن از شیطان که دلستیزی در دل دانای علم دین پس نزدیک زعالمی در غیر آنچه
ورزد و جواب هرچه پرسند نگوید هفتم اصل قال عیسی بن مریم علیهما السّلام یا معشر
الحواریّین لی الیکم حاجةٌ اقضوها لی قالوا قضیت حاجتک یا روح الله فقام
فغسل اقدامهم فقالوا کنّا نحن احقّ بهذا یا روح الله فقال انّ احقّ

الخامس

السادس

السابع

النّاس بالخدمة العالم انّما تواضعت هکذا لکیما تتواضعوا بعدی فی النّاس
کتواضعی لکم ثمّ قال عیسی علیه السّلام بالتّواضع تعمر الحکمة لا بالتّکبّر و کذلک
فی السّهل ینبت الزّرع لا فی الجبل شرح گفت عیسی بن مریم علیهما السلام ای جماعت
خاصان مرا سوی شما حاجتی است روا کنید آنرا گفتند روا کرده شده باد حاجت تو ای روح
خدای تعالی که بجا بی داده این اشارتست باآنکه هرکدام از کتاب الهی و رسل امام حق جان
خلایق است که اگر نباشد همه میمیرند در یک دم پس عیسی برخاست پس شست پاهای ایشانرا از گرد راه
پس گفتند ایشان ما سزاوارتر بودیم باین خدمت ای جان خدای تعالی پس گفت بدرستیکه سزاوارتر
مردم بخدمت داناست تا مردم تواضع یاد گیرند که مردم تواضع چنین را که برای آنکه تواضع
کنید بعد از جدا شدن از من در میان مردم مانند تواضع من برای شما بعد از آن گفت عیسی
علیه السلام بتواضع آباد میشود صفت حفظ داری از خواهش نفس نه بتکبّر و همچنین در
زمین هموار نرم میروید آنچه بکارند نه در کوه هشتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السّلام
یقول یا طالب العلم انّ للعالم ثلث علامات العلم و الحلم و الصّمت
و للمتکلّف ثلث علامات ینازع من فوقه بالمعصیة و یظلم من دونه
بالغلبة و یظاهر الظّلمة شرح امیر المؤمنین علیه السلام میگفت ای طلب کننده علم
دین بدرستیکه برای دانای که علم دین از و فرا میتوان گرفت سه نشانست اول دانستن
حدّ خود نشناسد داند از خود دوم بردباری یعنی کینه نا کشیدن بی ادبان از فرو باید تر از خود سیم
خاموشی یعنی آنکه هرچه نداند نگوید و دانسته را نیز تا ضرور نشود نگوید و نادان آنکه دانش علم دین
بر خود بسته سه نشانست اول آنکه در نزاع در می آید با بالاتر از خود به بی ادبی دوم آنکه ظلم میکند
بر فرو باید تر از خود بتندی و درشتی سیم آنکه مدد میکند مخالفانی را که ظلم برخانه واده پیغمبر

الثامن

گردد و موعظت بکند با ایشان به بردباری … باب هفتم اصل باب حق العالم شرح این باب
بیان رعایت حق دانا بمسائل دین است و در این باب یک حدیث است اصل كان امير المؤمنين
عليه السلام تقول إن من حق العالم أن لا تكثر عليه السؤال ولا تأخذ بثوبه
وإذا دخلت عليه وعنده قوم فسلم عليهم جميعا وخصه بالتحية دونهم واجلس
بين يديه ولا تجلس خلفه ولا تغمز بعينك ولا تشر بيدك ولا تكثر من قول
قال فلان وقال فلان خلافا لقوله ولا تضجر بطول صحبته فإنما مثل العالم
مثل النخلة تنتظرها حتى يسقط عليك منها شيء والعالم أعظم أجرا من الصائم القائم
الغازي في سبيل الله شرح امیر المؤمنین علیه السلام میگفت بدرستیکه از جمله رعایت حق دانا
بمسائل دین اینست که بسیار زحمت ندهی او را به پرسیدن مسائل بسیار و بیان این می آید در حدیث
چهارم باب هجدهم و در حدیث پنجم باب … و در حدیث اول باب بیست و دوم و اگر خواهد از مجلس برخیزد
دامن او نگیری که دیگر بنشین و وقتی که بمجلس او در آیی تو سلام کن بر اهل مجلس همه و مخصوص ساز
او را تنها بمعنی آنکه در حضور او دیگری از اهل مجلس را تنها مکن تحیات و در نشستن برابر او بنشین در پیش
سر او و در مجلس او اشارت مکن بچشم بر بعضی از ان و دست جنبانیدن بلکه بزبان بگو آنچه را که میخواهی
و اگر سخنی گوید مگو که فلان چنین گفته و فلان چنان گفته بقصد آنکه مخالفت گفته آن عالم اظهار کنی
و دلگیر مشو از دراز زمان همصحبتی او چه نسبت صحبت دانا مگر مانند صحبت درخت خرمائی که انتظار
کشی تا فرود آید بر تو از آن درخت چیزی اشارت باینست که اگر عالم حرف سخنی گوید که پخته نیست از آنچه
در جواب سائل گوید مانند درخت میوه که اگر از ان میوه خام فرود آید پخته تر خواهد بعد و اگر تو بجنبانی
خام و پخته در هست و دانای مسائل دین که مردم از دانش او فایده برند بزرگ تر است در ثواب آنچه از
کسیکه روزه دار است و بسحر خیز و جهاد کننده در راه خدا … باشند و مردم از دانش او فایده برند باب هشتم

اصل باب فقد العلماء شرح این باب بیان حال فوت شدن دانایان بمسائل دین است و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما من أحد يموت من المؤمنين أحب إلى إبليس من موت فقيه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نیست هیچ مرگ کسی از مؤمنان دوستر بسوی شیطان از مرگ دانا بمسائل دین که
مردم از دانش او فایده برند دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الإسلام
ثلمة لا يسدها شيء شرح ثلم بثاء سه نقطه بصیغه ماضی مجهول از باب ضرب یا باب تفعیل الثلم بفتح ثاء و سکون
لام و الثلمة بضم ثاء رخنه کردن یا بصیغه ماضی معلوم از باب علم است الثلم بفتحتین … و فتح لام … رخنه
شدن در حرف … الثلم بفتح ثاء … و سکون لام رخنه ثلمة منصوب مفعول مطلق است مثل … و ظرف …
فاعلست یا ثلمة مرفوع و نایب فاعل … برای مبالغه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
وقتیکه بمیرد مؤمنی که دانا بمسائل دین باشد و مردم از دانش او فایده برند رخنه کرده میشود در اسلام رخنه که نمی بندد
آن رخنه را چیزی بیان این می آید در حدیث آینده سیم اصل سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام
يقول إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله
عليها وأبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله وثلم في الإسلام ثلمة لا يسدها شيء
لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها شرح مؤمن در اینجا
المؤمن یعنی مؤمن فقیه است چنانچه در حدیث دوم تصریح باین شده کحصن خبر ان است و ظرف خبر دوم ان
است و حصون بکسر حاء … و فتح صاد … جمع حصنه بکسر حاء و سکون صاد و تاء و در نسخه …
و سد … این حدیث می آید در آخر … باب … بجای کحصن کحصون است و بر تقدیر
مراد حصار ها است که بهر کدام محیط … سور بضم سین … و سکون واو
… مصدر باب علم … ماند … مرفوع و مبتدا است …
حصن است و لام در لها برای سببیت است و ظرف خبر مبتدا است و ضمیر راجع بحصن است و فایده …

ح الاول
ح الثاني
ح الثالث

که حصن سوره المدینة اما وجه عزت اول بیان آنکه مجموع اسلام که صنف مجموع اهل اسلام است بمنزله شهریست که محلات
بسیار دارد و هر مؤمن فقیه بمنزله حصار محلی است از محلات آن زیرا که اسلام جمعی مخصوص از اهل اسلام
که از دانش او فایده میبرند محفوظ میمانند بسبب او دوم جمعی از حصارها در شهری که دشمن بسیار دارد و اگر یکی از آن
حصارها خراب شود آن شهر بی انتظام میشود سیم شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت و شنیدی که میمیرد مؤمن دانا
بمسائل دین گریه میکنند بر او فرشتگان و سرزمینهائیکه عبادت میکرد الله تعالی را در آنها و درهای آسمانی که
بالا میرفت از آنها عبادتهای او و رخنه که میشود در شهر اسلام رخنه که نمی بندد آنرا چیزی خواه مؤمن دانا و خواه
غیر آن چه مؤمنان دانایان بمسائل دین که مردم نفع برند از دانش ایشان حصارهای اسلامند مانند حصارهای
اند که بقای انتظام شهر برای آنهاست مراد اینست که هر مؤمن فقیه برای اسلام مانند مجموع قلعه ایست برای
محلی از محلات شهر بنا بر اینکه مؤمن فقیه کسی است که احاطه تامه بجزئی از اجزای اسلام که در آن شایان او است
کرده بمثابه واصلا خللی در آن نگذاشته باشد پس چنانچه اگر قلعه محله شهر بالکلیه خراب شود رخنه
دران شهر بهم میرسد که رخنه بندی نمیتوان کرد بلکه قلعه دیگر از نو میباید ساخت و پیش از ساختن
آن شهر بی انتظام میشود بسبب حضور دشمن بدو وجه اول اینکه عدم انتظام جزو لازم دارد عدم
انتظام مجموع من حیث المجموع را دوم اینکه اهل محلات یک شهر مانند اعضای یک بدن اند چو عضوی بدرد
آید از ما بکار دگر عضوها را نماند قرار همچنان مردن مؤمن فقیه بسعی نبندد و رخنه بندی ممکن نیست
بلکه مؤمن فقیهی از نو میباید و چون مؤمن فقیه کمیاب است پیش از قیام آن مؤمن در مقام مؤمن اول
شیاطین جن و انس اسلام را بی انتظام میکنند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من احد

الرابع

یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت نیست مردی که بمیرد از جمله مؤمنان محبوبتر بسوی شیطان از مردن دانا بمسائل دین که مردم نفع برند
از دانش او پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان ابی کان یقول ان الله عز و جل لا یقبض العلم

الخامس

بط

بعد ما یهبطه ولکن یموت العالم فیذهب بما یعلم فتلیهم الجفاة فیضلون
و یضلون و لا خیر فی شیء لیس له اصل شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه
پدرم امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستیکه الله عز و جل باز نمیگیرد از مردم دانش جمیع قرآن و جمیع
احکام الهی را بعد از آنکه فرو میفرستاد آنرا برای ایشان برسول صلی الله علیه و آله چه همیشه امام دانا بجمیع
آنها خواهد بود ولیکن میمیرد دانای این قاعده پس میبرد با خود این قاعده را که چه اند و دیگران
از او یاد نمیگیرند مراد اینست که کم میشوند در میان مردم دانایان این قاعده پس پیروی میکنند مردم
را جمعی که دوری میکنند از این قاعده و از محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده
و آنها را تاویل میکنند بخیال اینکه بغیر پیروی ظن علاجی نیست پس گمراه میشوند آن جفا کاران و گمراه
میکنند دیگران را و نیست خیری در چیزی از مختلف فیه که نیست اصل آن در محکمات قرآن یا در قرآن چنانچه می آید در
حدیث ششم باب [illegible] ششم اصل کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول انه یسخی نفسی
فی سرعة الموت و القتل فینا قول الله اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها

السادس

و هو ذهاب العلماء شرح الاطراف جمع طرف بفتحتین [illegible] امام زین العابدین علیه السلام
میگفت بدرستیکه [illegible] میکند مرا در رسیدن مردن و کشته شدن در ما علماء قول الله تعالی
در سوره رعد آیا [illegible] زنده [illegible] ما که وسیله علم بوجوب تکلیف و بعثت رسول
و تعیین وعده و وعید ثواب و عقاب آخرت است [illegible] خواهد [illegible] نمیدانستند که ما می آییم
و خراب میکنیم زمین را با بردن دانش که نقصان در زمین میکنیم از بردن خوبان زمین امام علیه السلام
گفت مراد از این خراب شدن نقصان بهم رسیدن در زمین مرگ دانایان بمسائل دین است مراد امام
اینست که هر گاه الله تعالی آمدن زمین را [illegible] میکند در وقت میرا شدن دانایان مانند
کسیکه باستقبال کسی آید از کمال حرمت و آنرا باعث خرابی و نقصان زمین و بی اعتباری دنیا

کفته باشند برای تعظیم و اما بیان لبسی را تا مضایقه در ترک کفته شدن حق نیست باید دانسته باشند **نهم اصل**

باب مجالسة العلماء وصحبتهم **شرح** این باب بیان خوب نشستن با دانایان بمسائل دین و همراه ایشان بودن

است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** لقمان لابنه یا بنی اختر المجالس علی عینک فان

رأیت قوما یذکرون الله جل وعز فاجلس معهم فان تکن عالما نفعک علمک

وان تکن جاهلا علموک ولعل الله ان یظلهم برحمته فیعمک معهم

واذا رأیت قوما لا یذکرون الله فلا تجلس معهم فان تکن عالما لم ینفعک

علمک وان کنت جاهلا یزیدوک جهلا ولعل الله ان یظلهم بعقوبة

فیعمک معهم **شرح** کفت لقمان حکیم پسر خویش را ای پسر کزین مجلسی چند را از مجلسهای

درس و وعظ و مانند اینها که بر بالای چشم منوجه دهی ان کنو یعنی آنها را با نیروی دانش بکزین که اکر دیدی

جمعی را در مجلسی که یاد الله تعالی جل وعز میکنند با ایشان از روی پسند و کرده و کفته ایشان منوّرست

با محکمات کتابهای الهیه و در آنها نیز اختلاف از روی ظن نیست پس بنشین با ایشان چه اکر دانا

باشی با آنچه میکویند فایده میرسانند ترا از دانش چه هر که چیزی داند از شنیدن سخنی که موافق

آن باشد و از روی دانش باشد خوشی میشنود و از فراموشی دور میشود و اکر نادان باشی آنچه را که

میکویند یاد میدهند ترا و راه دانش مینمایند فایده دیکر آنکه شاید الله تعالی در این وقت

فرود آورد بر ایشان جمع رحمتی پس ترا نیز فرو کیرد آن رحمت با ایشان برای نشستن با ایشان چه رحمت

آلهی بر جمعیت اهل حق بیشتر فرود می آید از تنها و اکر دیدی جمعی را در مجلسی که یاد الله تعالی نمیکنند

یا ان معنی که کفته شد پس منشین با ایشان چه اکر دانا باشی آنچه میکویند فایده نمیرسانند ترا از دانش

تو از شنیدن سخن ایشان چه هر چند که موافق باشند با ظلمت چون برون ظلمت و اکر نادان باشی

در آنچه میکویند بر تو چیزی زیاد نمیکنند مکر آنکه نادانی را نیز او بر تو زیاد کنند چه طبع آدمی بسیار عادت

بنحوه

سخن کفتن از روی ظن پس بهره که تو شنوی دیکر کفت آن دلیل تو نیز میشود و اکر کوید نادانی یا بر جا میشوی دو دو

فرو کیرد اکر شاید الله تعالی در این وقت فرو آورد بر آن جمع عقوبتی که ملعنت کند ایشان را پس ترا نیز

فرو کیرد آن لعنت با ایشان برای نشستن ایشان **دوم اصل** عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال محا

دثة العالم علی المزابل خیر من محادثة الجاهل علی الزرابی **شرح** روایت است از امام موسی

کاظم علیه السلام که کفت سخن کفتن با دانا بمسائل دین بر جاهای سرکین بهترست از سخن کفتن با نادان بر

فرشهای بی کمال **سیم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله قالت الحواریون لعیسی یا روح

الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویر

غبکم فی الآخرة عمله **شرح** کفت رسول الله صلی الله علیه وآله کفتند خاصان عیسی او را ای جان

خلایق که الله تعالی با ایشان فرستاده با که بنشینیم کفت با کسیکه الله تعالی را بیاد شما اندازد دیدن

او و شما را از الله تعالی دیدن او و زیاده کند دانش شما را سخن او و حرص فرماید شما را در ثواب آخرت

آنچه میکند **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله مجالسة اهل الدین

شرف الدنیا والآخرة **شرح** کفت رسول الله صلی الله علیه وآله هم نشینی جمعیکه دانا بمسائل

دین و عمل کننده بآنها باشند عزیزی دنیا و آخرت است **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول

لمجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من عمل سنة **شرح** شنیدم از امام محمد باقر

علیه السلام که میکفت هر آینه نشستن من با کسیکه دانا باشد بمسائل دین و اعتماد بر او داشته باشم

خوشترم می آید از عبادت یکساله **باب ششم اصل باب سؤال العالم وتذاکره** **شرح** این باب بیان

مسئله پرسیدن از دانا بمسائل دین و کفتکو با اوست در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن

ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مجدور اصابته جنابة فغسلوه فمات فقال

قتلوه الا سألوا فان دواء العی السؤال **شرح** الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است

الی آخر بس بلفظ و تشدید بار و بفقط در باب مصدر معقول العز بالله و معقل اللئام بالله یا بکلم کنبی و مراد اینجا
کنندی بهمین است یا دانای مسائل دین حق ... از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت برسیدم او را از این مسئله که
حجت آنکه بعد چیزی بشنود و بعد بپرسد که کسی ... و سبب این مرد گفت ایشان گفته اند او اهل بیت پرسید این
مسئله را از دانا چه میرسد که دانای مسائل دین در روایت که دوای نادان در جز پرسیدن **دوم اصل** قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فِي شَيْءٍ سَأَلَهُ إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ **شرح** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام حمران بن اعین را در جواب چیزی که پرسیده بود او را هیچ دانه مردم نیست مگر برای آنکه از دانا نمی
پرسند چیزی را که نمیدانند بروی یقین و طنی و دیگر را میکنند **سیم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
امام گفت بدرستیکه این دانش مسائل دین که خلاف در آن در دلیل آن میرود و جمله بره قفلی دارد که
بکلید پرسش گشوده میشود و کلید پرسش پرسیدنست از دانا مراد آنست که بریاضت یا بفکر خود گشوده نمیشود
چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا وَ يَتَفَقَّهُوا وَ يَعْرِفُوا
إِمَامَهُمْ وَ يَسَعُهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يَقُولُ وَ إِنْ كَانَ تَقِيَّةً **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت گنجایش نبود ازیرا مردم را هیچ حالی مگر آنکه بپرسند از دانای مسائل دین آنچه را که
ندانسته چنانچه در آیت سوره نحل و سوره انبیاست و دانش مسائل دین بهم رسانند چنانچه در آیت
سوره براءه است و گذشت بیان این دو آیت در شرح تکاثر الحصور بین تا آخر در خطبه و بشناسند
بعد از رسول امام حق را بدلالت محکمات قرآن و گنجایش دارد ایشان را آنکه عمل کنند به فتوای قضا
آنچه امام میگوید هر چند که احتمال تقیه داشته باشد **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
أُفٍّ لِرَجُلٍ لَا يُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدَهُ وَ يَسْأَلَ عَنْ دِينِهِ
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اف باد مردی را که خود را فارغ نسازد از شغل دنیا در هر روز آدینه

بادر بهره هفته

حد الثانی
حد الثالث
حد الرابع
حد الخامس

بادر بهره هفته روزی برای کار بعده آخرت خود تا در رسد آن کار و در پرسد مسائل خود را که ندانسته است و کار
آخرت او حاجت آید **ششم اصل** وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لِكُلِّ مُسْلِمٍ **شرح** و در روایت دیگر بجای مرد هر مسلمانی
واقع شده **هفتم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ
تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَى عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيْتَةُ إِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه الله عز و جل میگوید که گفتگو کردن بندگان در دانستن مسائل
دین باشد در میان بندگان من از جمله چیزهاست که بنابر آنها زنده میشود دلهای مرده اگر ختم
کنند در آن گفتگو بسوی فرمان من یا بسبب سؤال اهل الذکر کنند در مسائل مشکل چنانچه بیان میشود
در حدیث دهم باب نهم که باب النوادر است **هشتم اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا إِحْيَاؤُهُ قَالَ أَنْ يُذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ
الدِّينِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت رحمت کناد خدا
بنده را که زنده کرد دانش را مراد دانش بکار آمدنیست و آن سه دانش است که بیان شد
در حدیث اول باب سیوم راوی گفت که گفتم چیست زنده کردن آن گفت گفتگو کردن
بآن با جمعی که در علم آن خوض کنند و از گناهان پرهیزکار باشند تا در خاطرها بسیار شود **نهم اصل**
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَذَاكَرُوا الْعِلْمَ وَ تَلَاقَوْا وَ تَحَدَّثُوا
فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ
جَلَاؤُهُ الْحَدِيدُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله با هم آورید دانش بکار آمد را و با هم
ملاقات کنید و با هم نقل کنید حدیث را چه حدیث جلا دهنده دلهاست بدرستیکه دلها
هر آینه زنگ میگیرد چنانچه شمشیر زنگ میگیرد و جلا دهنده شمشیر آهن است این اشارت
بآنست که در حدیث آن میباشد که البته الکنی که با او همزبانی صحبت میکنید در باب تهمت باشد

حد السادس
حد السابع
حد الثامن
حد التاسع

العاشر

چنانچه آهنی که زنگ شمشیر میبرد در باب شمشیر چنین است دهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول تذاکر
العلم دراسة والدراسة صلوة حسنة شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بیاد هم
آوردن دانش بکار آمدنی ثوابی است یعنی این دارد و ثوابی است یعنی آن ثواب نماز نیست که قبول درگاه
الهی باشد اشارتست بر اینکه هر کسب نماز او قبول شود معذب نشود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث

دراسة

یازدهم باب قبول باب یازدهم اصل باب بذل العلم شرح این باب بیان حال آموختن علمست بمردم

الاول

و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قرأت فی کتاب علی
علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء
عهدا ببذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل شرح الجهال اهل اختلاف
در مسائل بسبب بروی ظن الف لام العلم برای عهد خارجیست مثل الف لام العلم در قول الله تعالی
در سورهٔ آل عمران ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءهم العلم چه این اشارتست بعلم قایم بالقسط که در آیت سابقه مذکور
است که واولوا العلم قائما بالقسط بنا بر اینکه قائما حال از مضاف الیه باشد و مراد بالقسط
محکمات باشد که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن شده و مراد بقیام بالقسط این باشد که
صاحب آن علم عهد گرفته شده از تمکین یا بعد و سؤال کنند چنان تعلیم کنند که هیچکس را احتیاج با
خلاف از روی ظن نباشد الف لام الجهل نیز برای عهد خارجیست و مراد آن اختلافیست که
مذکور شده در آیت آل عمران که ضد حقیقت اسلامست یعنی خلاف عهد الهیست یعنی دو حقیقت
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خواندم در کتابی که علی بن ابی طالب علیه السلام بخط
خود نوشته از گفتهای پیغمبر علیه السلام و آن نزد امام زمان می باشد چنانچه می آید در حدیث
چهاردهم باب سی و نهم که الله تعالی گرفته بر اهل اختلاف در مسائل بجواز الطلب الشی

۸۲

بکار آنکه گرفته بر آنکه که دانا باشند بجواز آموختن دانش خود آنچه نادانان از ایشان طلب علم قایم بقسط بعد
در هر عصری بعد بستن ارزان اختلاف در مسائل که خلاف عهد الهیست دوم اصل عن ابی

الثانی

عبد الله علیه السلام فی هذه الآیة ولا تصعر خدک للناس قال لیکن الناس
عندک فی العلم سواء شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در این آیت از سورهٔ
لقمان که دمیجان روی خود را که بهلوی رو را طرف هر کس برابر مردم امام گفت مراد اینست که باید که
مردم نزد تو در آموختن دانش برابر باشند چنان نشود که از بعضی رو گردانی و با دیگری آن

الثالث

بعض اهل باشند چنانچه می آید در حدیث چهارم سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
زکوة العلم ان تعلمه عباد الله شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چنانچه
از طلا و نقره و مانند آن زکوة واردست دانش مسائل دین نیز زکوة وارد و زکوة آن اینست که

الرابع

موز آنرا بجنبندگان الله تعالی چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قام عیسی بن مریم
خطیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها
ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
استاد عیسی پسر مریم در حالیکه وعظ و نصیحت کننده بود در میان فرزندان یعقوب پس گفت ای
فرزندان یعقوب سخن بلند مکنید با نا خردمندان با دانش و ستم نام کردن حجت بر ایشان که ستم
بران است و منع مکنید آنرا از خردمندان در غیر تقیه که ستم بر ایشان میشود باب دوازدهم

الاول

اصل باب النهی عن القول بغیر علم شرح این باب بیان نهی الله تعالی است از گفتن مسائل دین
بی دانش و در این باب شانزده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انهاک عن خصلتین
فیهما هلک الرجال انهاک ان تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا
تعلم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میکنم ترا از دو صفت که سبب آن دو هلاکی

شده نه مردان نهی میکنم ترا از اینکه کار برای خود بنهی جهنم است و ثواب آخرت از الله تعالی کم کنی بجز
بکار بنیاد فی مراد از بکار بنیاد فی بر روی ظن است چنانچه الله تعالی گفته در سوره یونس و سوره النجم
إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بدرستیکه ظن جایی کار آمد نمیگیرد و حاصل بسیار ظن بجا نیاورد
مدعیست هر چند موافق واقع شده نهی میکنم ترا از اینکه فتوی دهی مردم را بجز آنکه میدانی آنرا او بود
ظن میکنی دوم اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ
مَنْ هَلَكَ إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ شرح گفت
مرا امام جعفر صادق علیه السلام دوری کن از دو صفت که بسبب این دو صفت جهنمی شده هر که جهنمی
شده دوری کن از فتوی دادن تو مردم را بچیزی که نمیدانی و دانستن ثواب آخرت بسبب آنکه
مسئله فقه را و نه مسئله اصول فقه را و دین را بر ظن میکنی سیوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ
الْعَذَابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت هر که فتوی دهد مردم را بچیزی که از محکمات قرآن نباشد و بی راهنمائی کسی که معصوم
است بهدایت او را الله لعنت میکنند بر او فرشتهای رحمت که بر بهشت اند و مانند آن موکلند
و فرشتهای عذاب که بر جهنم و مانند آن موکلند و باو میرسد گناه هر که عمل کند بگفته او
نماند که مراد بمعنی آیت متشابه الله تعالی است و کسیکه بسبب اتصال ملائکه و روح و کرده است
در شب قدر و مانند آن دانسته باشد چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا
وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللهُ أَعْلَمُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ
يَخِرُّ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت آنچه دانید پس گویید و آنچه ندانید پس بالخصوص گویید که الله تعالی داناتر است بدرستیکه

فتوی

فتوی آن مرد میدهد بیان این آنکه بدرستیکه مرد هر آینه گاهی جدا میکند آیتی را از متشابهات
قرآن که تفسیر آن کند از پیش خود و پیرو ظن و حال آنکه می افتد در تفسیر آن آیت در جایگاه دور
تر است از میانه آسمان و زمین مراد این است که در جهنم می افتد که از او افتاده دور از آن چیز
از او دور تر است که از آسمان و زمین نیست پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ اللهُ أَعْلَمُ وَلَيْسَ لِغَيْرِ
الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت جایز است
دانای بعض جهات مسئله را چون پرسیده شود از جز از آن مسئله و او از آن نداند بگو
گوید در جای جواب که الله تعالی داناتر است و جایز نیست جاهل بالکلیه را آن ششم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ لَا
أَدْرِي وَلَا يَقُلِ اللهُ أَعْلَمُ فَيُوقِعَ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا وَإِذَا قَالَ الْمَسْؤُولُ
لَا أَدْرِي فَلَا يَتَّهِمُهُ السَّائِلُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اگر
پرسیده شود مردی از شما از مسئله که نمیداند صحیح جهة آنرا پس باید که گوید که نمیدانم و نگوید
الله تعالی داناتر است پس در دل پرسنده شکی اندازد که میداند بعض آنرا و قبیح گوید
نمیدانم پس تهمت دانستن و نگفتن نمیدارد او را پرسنده یا مراد آنست که باید که تهمت
ندارد او را پرسنده منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب
زیرا که این حدیث در جواب سوال است بخلاف حدیث چهارم و ایضا منافات نیست
میان این حدیث و پیش از آن حدیث پنجم این باب زیرا که این حدیث در حق
جاهل بالکلیه است هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ اللهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ
أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ شرح پرسیدم امام محمد باقر

٩ الثانی
٩ الثالث
٩ الرابع
٩ الخامس
٩ السادس
٩ السابع

سرزنش بنده‌ام را که حجت نمود حق الله تعالی بر بندگان نیست گفت الا که وقت حاجت که بنده چه
را که دانند و نگویند آنچه را که ندانند **هشتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا
مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ
لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَقَالَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ
وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ **شرح** خص بجای تخصیص و جای تخصیص ماضی معلوم مضاعف
باب تفعیل است ان لا یقولوا به تقدیر بای ان لا یقولوا است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت بدرستیکه الله مخصوص فرمود بندگان خود را به دو آیت از قرآن به دو چیز **اول** اینکه
نگویند چیزی را مگر وقتی که دانند **دوم** اینکه و انکار نکنند چیزی را که ندانند تفسیر این است که گفت
گفت در سوره اعراف در سرزنش جهودان آیا گرفته نشده بر ایشان پیمانی که در هر کتاب آسمانی آمده است
آن پیمان این است که نگویند در برابر الله تعالی با چنینکه اختلاف از روی ظن نکنند لیکن نگویند
حق را و گفت در سوره یونس در سرزنش جمعی بلکه دروغ میشمارند چیزی را که به تعلیم دیگری
فرو گرفته اند بدانش تفصیل آن و هنوز به تعلیم دیگری نیامده در نزد ایشان بیان مشکل آن **نهم اصل**
عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ قَالَ مَا ذَكَرْتُ حَدِيثاً سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
إِلَّا كَادَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا كَذَبَ أَبُوهُ عَلَى
جَدِّهِ وَلَا جَدُّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَايِيسِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ
وَمَنْ أَفْتَى النَّاسَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ

الْمُتَشَابِهِ

٩ الناس

٩ الناسخ

الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ **شرح** ناسخ و منسوخ گاهی مستعمل میشود در امام باقی و امام
ماضی و مانند آن چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب ... که باب العباد
است و می آید در کتاب المعیشة در باب ... علیه السلام و ...
میشود در کتاب ... در باب ... و گاهی مستعمل میشود در آیتی از قرآن که رفع حکم سابقی
کند و آیتی که حکمش مرفوع شود چنانچه می آید در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر **یعنی**
روایت است از عبدالله بن شبرمه که از علمای مخالفان بود و قاضی کوفه در تواریخ آن بود از جانب
منصور دوانیقی که گفت هیچ وقت بیاد نمی آید حدیثی که شنیده‌ام آن را از جعفر بن محمد علیهما السلام
مگر آنکه نزدیک است که بترکد دلم گفت جعفر بن محمد که روایت کرد پدرم از جدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله در میان این سخن ابن شبرمه گفت و من قسم میخورم به خدا که دروغ نگفت
پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول الله صلی الله علیه و آله باز ابن شبرمه بر سر نقل تتمه سخن اول
رفت که گفت جدم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که عمل کند به سببهای قیاس یعنی
موافق کردن حکم مسئله ... بحکم مسئله ... به واسطه مانند هم بودن آن دو مسئله بی تحقیق
شده و خبر کرده مردم را که تابع او شده اند و هر که فتوی دهد مردم را از هر چه بپرسند و او
نداند ... برطرف کننده را از برطرف شده و آیتهای صریح را که احتمال نسخ ندارد
جدا از غیر آنها پس تحقیق ... شده و ... کرده دیگران را ... بدانستی که ... از
به پیروی ظن در آیتهای صریح هست و آنها احتمال نسخ شدن ندارد چه در آنها هست که
... در هر کتاب آسمانی بوده و هیچ پیغمبری ... نشده مگر ... از اختلاف از روی ظن

باب سیزدهم اصل باب من عمل بغیر علم شرح این باب سرزنش کسی است که عمل کند بی علم
هر چند که فتوی ندهد مراد به دانش آن است که در حدیث اول باب صفة العلم گذشت و در شرح و قلت

الاول

تحت آنچه در خطبه بیان شد دراین باب سه حدیث است اول اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِاللهِ علیه السلام
یَقُولُ العامِلُ عَلی غَیرِ بَصیرَةٍ کَالسّائِرِ عَلی غَیرِ الطَّریقِ لا یَزیدُهُ سُرعَةُ السَّیرِ اِلّا
بُعداً شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت کسیکه عمل کند بی دیده وری و دانش
مسئله فقه یا مسئله اصول فقه مانند راه روی است که بر راه مطلب صحیح نیست چندانکه شتاب تیز
میکند از مطلب دور تر میشود

الثانی

دوم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِاللهِ علیه السلام یَقُولُ لا یَقبَلُ
اللهُ عَمَلاً اِلّا بِمَعرِفَةٍ وَلا مَعرِفَةَ اِلّا بِعَمَلٍ فَمَن عَرَفَ دَلَّتهُ المَعرِفَةُ عَلَی العَمَلِ وَ
مَن لَم یَعمَل فَلا مَعرِفَةَ لَهُ اَلا اِنَّ الاِیمانَ بَعضُهُ مِن بَعضٍ شرح المعرفة
شناختن و مراد اینجا گرویدن بصاحب کمال اختیار بودن الله تعالی است [illegible] در
قول و فعل لا در ولا معرفة برای نفی جنس است الایمان گرویدن و مراد اینجا مرکب از معرفت
و عمل است یعنی باعث آنکه معرفت گرویدنست و عمل لازم گرویدنست و در کثرت و قلت بر طبق
قوت و ضعف آنست چنانکه الله تعالی گفته در سوره بنی اسرائیل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ و
بیان میشود در باب بیست و هشتم کتاب الایمان والکفر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت قبول نمیکند الله تعالی از کسی طاعتی مگر با شناخت ربوبیت الله تعالی
بدانستن مسئله فقه یا مسئله اصول فقه و ترک پیروی ظن در آن و نمیباشد این شناخت
مگر با طاعت پس هر که شناخت دارد راهنمائی میکند او را بطاعت و کسیکه طاعت نمیکند
شناخت نیست او را آگاه باشید بدرستیکه بعضی اجزاء ایمان بسبب بعضی دیگر است

الثالث

سیم اصل
قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَن عَمِلَ عَلی غَیرِ عِلمٍ کانَ ما یُفسِدُ
اَکثَرَ مِمّا یُصلِحُ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که فرمان برداری کند بی دانش مسئله
فقه یا مسئله اصول فقه زیانکاری او در آن فرمان برداری بیش از نیکوکاری اوست بیان

این شد در حدیث اول این باب باب یازدهم اصل باب استعمال العلم شرح این باب بیان کار فرمودن
دانش است دراین باب هفت حدیث است

الاول

اول اصل سَمِعتُ اَمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام
یُحَدِّثُ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قالَ فی کَلامٍ لَهُ العُلَماءُ رَجُلانِ
رَجُلٌ عالِمٌ آخِذٌ بِعِلمِهِ فَهذا ناجٍ وَعالِمٌ تارِکٌ لِعِلمِهِ فَهذا هالِکٌ وَاِنَّ
اَهلَ النّارِ لَیَتَأَذَّونَ مِن ریحِ العالِمِ التّارِکِ لِعِلمِهِ وَاِنَّ اَشَدَّ اَهلِ
النّارِ نَدامَةً وَحَسرَةً رَجُلٌ دَعا عَبداً اِلَی اللهِ فَاستَجابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنهُ
فَاَطاعَ اللهَ فَاَدخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ وَاَدخَلَ الدّاعِیَ النّارَ بِتَرکِهِ عِلمَهُ وَاتِّباعِهِ
الهَوی وَطُولِ الاَمَلِ اَمّا اتِّباعُ الهَوی فَیَصُدُّ عَنِ الحَقِّ وَطُولُ الاَمَلِ یُنسِی
الآخِرَةَ شرح شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که حکایت میکرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنکه گفت پیغمبر در گفتگوئی که میکرد دانایان دو قسمند اول دانای کار فرمای دانش خود
پس این مرد نجات دارد در قیامت دوم دانای ترک کننده عمل بدانش خود پس این مرد
جهنمی است و بدرستیکه اهل آتش جهنم هر آینه در آزار شوند از بوی بد دانای ترک کننده عمل بدانش
خود و بدرستیکه سختترین اهل آتش جهنم از روی پشیمانی و حسرت مردیست که خوانده بنده را
بسوی فرمان برداری الله تعالی پس قبول کرد آن بنده گفته او را در فرمان برداری کرد پس داخل
کرد الله تعالی آن بنده را به بهشت و داخل کرد آن خواننده را به آتش جهنم برای ترک
او دانش خود را و پیروی او خواهش نفس را و درازی آرزوی او اما ضرر پیروی خواهش
نفس پس آنست که باز میدارد از کار آمدنی که پیروی محکمات قرآن باشد و پیروی ظن میشود
و ضرر درازی آرزو آنست که فراموش میسازد آخرت را و از تهدیدهای الهی غافل میکند

الثانی

دوم اصل عَن اَبی عَبدِاللهِ علیه السلام قالَ العِلمُ یَهتِفُ بِالعَمَلِ فَاِن اَجابَهُ وَاِلّا

مقرون الی العمل فمن علم عمل ومن عمل علم والعلم

ارتحل عنه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت دانشی که بنده الله تعالی اعتبار
دارد دانشی است که با عمل پایان همراه باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صفة العلماء پس هر که آن
دانش دارد عمل بان میکند و هر که عمل بدانش میکند آن دانش دارد و دانش مرد میطلبد عمل را پس اگر عمل آمد
دانش آن مرد ماند و صاحب اعتبار باشد و اگر نیامد دانش رفت از آن مرد با آنکه دانش بی اعتبار شد اصل سیوم
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب
كما يزل المطر عن الصفا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه دانا وقتیکه
عمل نکند بدانش خود پند میلغزد نصیحت او در دلها چنانچه میلغزد باران در سر سنگ هموار صاف اصل چهارم
جاء رجل الى علي بن الحسين عليهما السلام فسأله عن مسائل فاجاب ثم عاد ليسأل
عن مثلها فقال علي بن الحسين عليهما السلام مكتوب في الانجيل لا تطلبوا
علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم فان العلم اذا لم يعمل به لم يزدد
صاحبه الا كفرا ولم يزدد من الله الا بعدا شرح آمد مردی بسوی امام زین العابدین
علیه السلام پس پرسید او را از مسئله چند پس امام جواب انها گفت آن مرد بعد از رفتن برگشت
تا مسئله چند دیگر پرسد پس امام علیه السلام گفت نوشته شده در انجیل عیسی اینکه مطلبید
دانش چیزی که نمیدانید در حالیکه هنوز عمل نکرده اید بآنچه دانسته اید چه دانشی که عمل کرده نشود بان
زیاد نشد صاحبش مگر باعتبار کافری و زیاد نشد صاحبش نسبت بالله تعالی مگر باعتبار دوری
اصل پنجم عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له بم يعرف
الناجي قال من كان فعله لقوله موافقا فاثبت له الشهادة ومن لم
يكن فعله لقوله موافقا فانما ذلك مستودع شرح این حدیث با بعضی
باعث توضیح مثبت می آید در کتاب الایمان والکفر در باب علامة المعار که باب صد و شصت و دوم است

یعنی

یعنی روایت است از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام مفضل گفت گفتم امام را به چه چیز شناخته
میشود صاحب نجات فی الجمله از جمله شیعه امامیه یا از جمله جماعت دیگر فرقه است محمد صلی الله علیه و آله
یا از جمله فرقهای امت هر رسول امام گفت هر مدعی ایمان بوجوب امام مفترض الطاعة در هر زمانی
با بر تو نیست رب العالمین که کردارش با این گفتارش موافقت باشد بانچیکه [illegible]
ظن نیکو کند پس جزای حسنه که ثابت است برای او و دلیل بر نجات آخرت و هر مدعی ایمان که
کردارش با این گفتارش موافق نیست پس نیست او مگر مکان عاریت ایمان یعنی اینکه مومن [illegible]
نه حقیقی پس در خطر دارد چنانچه گذشت در شرح و ذلک بتوفیق الله تا آخر در خطبه اصل ششم
قال امير المؤمنين عليه السلام في كلام له خطب به على المنبر ايها الناس
اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون ان العالم العامل بغيره كالجاهل
الحائر الذي لا يستفيق عن جهله بل قد رأيت ان الحجة عليه اعظم والحسرة
ادوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتحير في جهله
وكلاهما حائر بائر شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای سخنی که نصیحت بآن
میکرد مردم را در بالای منبر ای مردم وقتیکه دانستید چیزی را پس عمل کنید بآنچه دانستید که شاید راه
یابید چه بدرستیکه دانائی که عمل بغیر دانش خود کند مانند نادان حیران است که هرگز بهوش
نمی آید و از نادانی خلاص نمیشود بلکه دیده ام در کتاب الهی اینرا که حجت کبری الله تعالی بر این دانا
بزرگتر است این اشارت بآیتی است که بیان میشود در حدیث سیوم باب [illegible] نهم
و پشیمانی پاینده تر است بر این دانای جدا از دانش خود از پشیمانی که بر این نادان است که
درمانده در نادانی خود و هر کدام ایشان حیران و هالک است با آنچه هر دو درمانده اند یکی در
نادانی و دیگری در فایده نبردن از دانشی که بهتر از نادانست و هر دو محجوب اند اصل [illegible]

تشكّوا ولا تشكّوا فتكفروا ولا ترخّصوا لأنفسكم فتدهنوا ولا تدهنوا في
الحقّ فتخسروا وإنّ من الحقّ أن تفقّهوا ومن الفقه أن لا تغترّوا وإنّ أنصحكم
لنفسه أطوعكم لربّه وإنّ أغشّكم لنفسه أعصاكم لربّه ومن يطع الله يأمن
ويرشد ومن يعص الله يخب ويندم شرح الادهن از باب تفعّل والادهان از باب افعال
نفاق ومراد اينجا سهل انگاريست يعني طلب نرمي ميكنيد در آنچه دانسته شده از محكمات قرآن كه تا فرو نگـ
ميكنيد در آن با نفسهاى خود را بازي ميديد و نرمي ميكنيد در آن كه گناه ميشويد و جهت ميكنيد نفسهاى خود
در خواهش خلاف برون ظن كه آخر سهل انگار ميشويد در آنچه در محكمات قرآنست سهل انگار ميشويد
محكمات قرآنست كه بنا بر انكار در آخرت ميشويد بدترين كسى از جمله آنچه انكار آمده است و در محكمات
قرآنست هست كرده و دانا مسائل دين ميشويد از جمله دانستن مسائل دين است كه بازي نخوريد از مكر
الله تعالى ... در دنيا چنانكه الله تعالى گفته در سورة اعراف فلا يأمن مكر الله الا
القوم الخاسرون پس خاطر جمع مشويد از فريب الله تعالى كه امان و طاعات را ضعيف ميكنند
مكر با انكار ان و بدترين كسى از جمله ... ترين شما با خود كسى است كه فرمان بردار ترست صاحب كل اختيار
خود را از آنكه ... شما حرام مشغول ميشود آخر خود را بعذاب الهى گرفتار كنند و بدافعال
شما با خود كسى است كه نافرمانى صاحب كل اختيار خود بيشتر ميكنند و خود را بعذاب الهى گرفتار ميكنند
نه كسيكه ترك كنند شماى حرام كرده فرمان بردارى صاحب كل اختيار خود كنند و آخر ثواب الهى را دريابد
و هر كه فرمان برد الله تعالى را خاطر جمع ميشود از عذاب الله تعالى و خوشحالى و اهل شدن ... است
و هر كه نافرمانى كند الله تعالى را ... مراد و پشيمان ميشود. **هفتم اصل**
سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إذا سمعتم العلم فاستعملوه ولتتّسع قلوبكم
فإنّ العلم إذا كثر في قلب رجل لا يحتمله قدر الشيطان عليه فإذا

السابع

خاصمكم

خاصمكم الشيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون فإنّ كيد الشيطان كان ضعيفا
فقلت وما الذي نعرفه قال خاصموه بما ظهر لكم من قدرة الله عزّ وجلّ
شرح شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام كه ميگفت وقتيكه شنيديد احاديث را و دانستيد مسائل دين را بگيريد
آن دانستن را و بايد كه فراخ شوند دلهاى شما و صاحب حوصله باشيد چه دانستن وقتيكه بسيار شود در دل
مردى كه حوصله آن ندارد شيطان دست بر وى مى يابد و در آخر و مسائل ميفرمايد پس اگر اين دشمنى كنند با شما
شيطان جهاد كنيد با او بآن چيزيكه ميشناسيد آنرا چه بدرستيكه حيلهٔ شيطان البته ضعيف است چنانكه در
سورهٔ نسا است راوى گفت كه پس گفتم چيست آن چيز كه ميشناسيم آنرا امام گفت دشمنى كنيد و جواب
گوييد شيطان را بآنچه معلوم شده شما را از قدرتست كه الله تعالى متعهد در آفريدن محمد و دوازده
امام عليهم السلام كه دانا باشند بجميع قرآن و جميع مسائل دين بنحويكه دانستن خود را با دانستن ايشان مقايسه كنيد
دانستن شما در نظر شما سهل نمايد و خود بسيار نكنيد **باب پانزدهم اصل المستأكل بعلمه والمباهي به شرح**
اين باب سرزنش كسيست كه دانستن احاديث را وسيلهٔ خوردن مال مردم كرده و كسيكه ميناز و بر فروختن
خود احاديث را ابن بابويه رحمة الله عليه در كتاب معاني الاخبار روايت كرده از امام جعفر صادق
عليه السلام كه گفت إنّما المستأكل بعلمه الذي يفتي بغير علم ولا هدى من الله عزّ وجلّ
ليبطل به الحقوق طمعاً في حطام الدنيا يعني كسيكه دانستن را وسيلهٔ خوردن مال
مردم كرده آنست كه فتوى ميدهد بسبب آن دانستن احاديث ... اصل مسئله را و انداز محكمات قرآن
و چه راهها كسيكه منسوخ آيات قرآن را دانند بلكه پيروى ظن ميكنند در فتوى تا آنكه محكمات قرآن را كه در آنها
نماز بر پيروى ظن هست منع انكار و بواسطه طمع در متاع دنيا در اين باب شش حديث است **اول اصل**
قال رسول الله صلّى الله عليه وآله منهومان لا يشبعان طالب دنيا و
طالب علم فمن اقتصر من الدنيا على ما أحلّ الله له سلم ومن تناولها من غير

الاول

حلها هلک الا ان یتوب او یراجع ومن اخذ العلم من اهله وعمل بعلمه
نجا ومن اراد به الدنیا فهی حظه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دو [illegible]
حریص هرگز سیر نمیشوند یکی حریص مال دنیا و دیگری حریص دانش پس هرکه قناعت کند از مال دنیا
به انچه حلال کرده الله تعالی برای او و حرام الطلبه سلامت میشود از عذاب الهی و هرکه در یابد مال
دنیا را به انکه حلال بشد البته بجهنمی میشود مگر انکه پشیمان شود یا برگرداند مالهای حرام را اصحابش
تا احتمال نجات باشد و اگر چنین نکند البته نجات نیست و میتوانند بعد که توبه در جای باید که حق الناس
نباشد مثل رباهای که تلف شده باشد و مراجعت در جائی باید که حق الناس باشد مثل [illegible]
بود که را [illegible] کرده باشد که امام علیه السلام گفت یتوب یا گفت یراجع پس هرکه [illegible] پشیمان شود
ست [illegible] پس [illegible] مال مردم درست [illegible] و هرکه فرا گیرد دانش احادیث را از اهل
دانش که رسول و دوازده امام باشند و خود عمل کند بان دانش و فتوی ندهد بسبب آن به پیروی ظن
نجات از عذاب الهی دارد و هرکه قصد بغیر از گرفتن دانش دنیا را تا اورا علامه گویند یا
بمنصب شیخ و قضا مال مردم بخورد و نه انکه خود عمل بآن کند پس همان دنیا فایده او است در آخرت
نصیبی ندارد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد الحدیث لمنفعة
الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب ومن اراد به خیر الآخرة اعطاه الله
خیر الدنیا والآخرة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هرکه طلب علم حدیث
کرد برای فایده دنیا مثل انکه منصب شیخ یا قضا یابد نیست او را در آخرت نصیبی و هرکه قصد
کرد بآن فایده آخرت را داد او را الله تعالی فایده دنیا و آخرت سیم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هرکه طلب علم حدیث کرد برای فایده دنیا نیست او را در آخرت

نصیبی

حـ الثانی

حـ الثالث

نصیبی چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رأیتم العالم محبا لدنیاه فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت اگر ببینید دانا با حادیث را دوستدار دنیای خود یا بجهتیکه آن [illegible] او [illegible] فتوی
با قضا کرده و پیروی ظن میکند پس اعتماد مکنید بر او در مسائل دین خود و از وی مپرسید
بدرستیکه هر دوست چیزی رعایت جانب آن چیز میکند اصل و قال علیه السلام اوحی الله
الی داود علیه السلام لا تجعل بینی وبینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک
عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما
انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم شرح و گفت امام علیه السلام
در بیان انچه گذشت وحی فرستاد الله تعالی بسوی داود پیغمبر علیه السلام که مگردان در وسط
میان من و میان خود [illegible] دانا را که گرفتار بدنیا باشند تا منع کنند ترا از راه دوستی
من چه ایشان راه زنان بندگان منند که قصد ثواب من دارند بدرستیکه سهل‌ترین چیزی که
من میکنم با ایشان اینست که بر میدارم لذت گفتگوی خود را از دلهای ایشان باینجهت که
ایشان التفات بمحکمات کتاب من نکنند و پیروی ظن در فتوی مینمایند با آنکه
ایشان لذت خواهش مطلبها [illegible] من [illegible] پنجم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله
وما دخولهم فی الدنیا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم
علی دینکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دانایان باحادیث امینان پیغمبرانند در احکام
ایشان مادامیکه داخل در دوستی دنیا نشوند گفته شد پیغمبر علیه السلام که ای رسول الله چیست
نشان داخل شدن ایشان در دوستی دنیا گفت همراه پادشاه غیر عادل بعد [illegible] کردن [illegible]

حـ الرابع

حـ الخامس

السادس

بسیر چیز بیا از ایشان که مبادا دین شما را ضایع کنند بعضی از امامان حق از روی بیرونی ظن جمعی از این
قسم مردم یا آن پادشاه همراهی میشوند اند کرد ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من
طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس
الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الرياسة لا تصلح الا لاهلها شرح
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت هر که طلب کند علم را تا مباهات کند با آن در مجلس
دانایان یا بحث کند با آن در مجلس بیهوده گویان یا آنکه بگرداند با آن روهای مردم را بسوی خود
بسبب منصب فتوی یا قضا پس گو فرا گیرد در جای خود از جاهای آتش جهنم مراد این است که البته
بجهنم میرود و جهت آنکه سرکرده جماعت اهل اسلام خوب نیست برای کسیکه دانا بجمیع مسائل دین
نباشد بلکه پیروی ظن کند کسیکه دانا باحادیث نباشد و اصل مسائل را نداند سرکرده گیر النیابه
باب شانزدهم اصل باب لزوم الحجة على العالم وتشديد الامر عليه شرح این باب بیان
پاینده بعضی حجت الله تعالى است بر دانا و بیان سختگیری الله تعالى کار را بر دانا بجهتیکه
هر که داند وعید الهی را بر فعل معصیت و وعده او را بر ترک آن و مع هذا آن معصیت را
کند حال او بدتر است از حال کسیکه نداند و کند اگر چه میداند معصیت است یا بجهتیکه هر که
داند محکمات قرآن را که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست و عمل با آنها نکند حال او
قیامت بدتر است از حال کسیکه آنها را نداند و پیروی ظن کند اگر چه هر دو خوب نیستند چنانکه

الاول

مصنف بیان کرده در خطبه در جواب سوال اول و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن
حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال یا حفص یغفر للجاهل سبعون
ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد شرح روایت است از حفص بن غیاث از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت ای حفص بخشیده میشود برای نادان هفتاد گناه پیش

از آنکه

الثانی

از آنکه بخشیده شود برای دانا یک گناه دوم اصل قال عیسی بن مریم علیه السلام ویل للعلماء
السوء کیف تلظى عليهم النار شرح گفت عیسی پسر مریم علیه السلام وای برد دانایان بد چگون
افروخته خواهد شد بر ایشان آتش دوزخ لفظ کیف در اینجا برای تعجب است پس مراد این است که

الثالث

بتحقیق افروخته خواهد شد سیم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا بلغت النفس
ههنا واشار بيده الى حلقه لم يكن للعالم توبة ثم قرأ انما التوبة على الله
للذين يعملون السوء بجهالة شرح در سوره نساء چنین است ان الله كان توابا
رحيما انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب
فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليما حكيما وليست التوبة للذين
يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا
الذين يموتون وهم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما يعني شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت وقتیکه رسید جان باینجا و اشارت کرد بدست
خود بسوی حلق خود نیست برای دانا بجرام بعدان چیزی که کرده باشد بعنوان اصرار و بوعید
بجهنم بران اینکه الله تعالى قبول کند توبه او را بعد از آن امام علیه السلام خواند گفته الله
تعالی را در بیان دوستداری خود قبول توبه بندگان را و در بی خود بر بندگان
نیست قبول توبه از کبیره که بعنوان اصرار واقع شده باشد پس تکلیف بر الله تعالى برای
بندگان که توبه ایشان را از کبیره قبول میکند مگر برای جمعی که میکنند کبیره را بسبب نادانی
ایشان بوعید بران و براخی توبه میکنند در وقتی که نزدیک بمردن نشده و جان
بحلق نرسیده است پس آن جمع چون اقتصار میکنند بر کبیره که وعید بران مجهول
ایشان قبول توبه میکند الله تعالى بر ایشان با وجه سختگیری آن بر الله تعالى نه

برده‌اند خود بعضی‌ها در رعایت حکمت خود برای ایشان با وجود شکّی مغفرت که الله تعالی آنرا کند در حقیقت
نیست پس حاصل آیت که هر که توبه کند پیش از وقتیکه جان بحلق رسد مقبول است رحمت الله تعالی
و نیست قبول توبه برای جمعی که میکنند بدیها را یعنی که در اصرار استغفار میکنند بر کبیره که وعید بر آن
مجهول ایشان باشد تا وقتیکه جان بحلق یکی از ایشان رسد گوید بدرستیکه من توبه کردم الحال مانند
فرعون و نه جمعی که در وقت جان بحلق رسیدن نیز توبه میکنند و میمیرند در حالیکه ایشان کافر باشند
سبب ارتکاب کبائر و عدم توبه اگر چه مشرکان نباشند و بعد از مردن توبه کنند خواه واقعا
و خواه ما دادن جان حال این دو جماعت اینست که مهیا کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک
تمکث محفی نماند که از تجا ظاهر میشود که توبه از اصرار بر کبیره که ما علم داشته باشند غیر آنکه یا در
بر چهار قسمت **اول** توبه پیش از حالت نزع و آن مقبولست بی شک **دوم** توبه نادان
عید بجهنم در حالت نزع و آن مقبولست با وجود شکّی **سیوم** توبه دانا بوعید در حالت نزع
و آن مقبول نیست **چهارم** توبه بعد از حالت نزع و آن نیز مقبول نیست اصلا و نیز ظاهر میشود که
چرا در جماعت اول التوبة بلفظ مفرد آورده و در جماعت بعد از آن السیئات بلفظ جمع آورده تفصیل
چان حال مرتکب کبیره ادنی از شرک می آید در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر
و بیان اینکه با استغفار کبیره بخشیده می آید در باب صد و چهاردهم کتاب الایمان والکفر
و بیان اینکه کفر بدتر از شرک است می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم کتاب الایمان
والکفر **چهارم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ
وَالْغَاوُونَ قَالَ هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ
إِلَى غَيْرِهِ **شرح** تفسیر این آیت می آید در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان
والکفر و بنابر آن میگوییم ضمیر قال هم راجع بمجموع مرجع ضمیر فکبکبوا و غاوون است قوم

عبارت

۱۵ الاول

۱۵ الثانی

۳ الرابع

عبارت از قوم محمد علیه السلام است که قریش باشد یا اصحاب یا امت اجابت باشند الوصف مصدر بمعنی فاعل و مراد
العدل توسط میان افراط و تفریط و مراد اینجا محکمات کتاب الهیست چه آن در هر امری میزان
عدالت که هم علمی و هم عملی ایشان باید سنجید بآن بسنجیدند بغیر عدالت و اشارتست باینکه آن اصل
قرآنست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در گفته الله تعالی در سوره شعرا در بیان حال
جمعی از قریش که بغیر حق امامت و حکومت یافتند و حال جمعی دیگر که گمراهی تابع ایشان شدند و
عبادت ایشان کردند پس انداخته شدند سر نشیب در جهنم آن معبودان و گمراهان که پرستش
ایشان کردند امام گفت آن سر نشیب انداخته شدگان قومیند که شناختند محکمات
کتابی از کتابهای الهی که بزبانهای ایشانست و بعد از آن مخالفت کردند و بسوی بردی ظن
رفتند با وجود آنکه محکمی چنانکه در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست مکرّرا صریحا نازل شده
بسبب **باب هفدهم اصل باب النوادر شرح** این باب احادیث خوش آینده متفرقه
است که نسبتی بکتاب عقل دارد و در این باب پانزده حدیث است **اول اصل** كَانَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ رَوِّحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكِلُّ كَمَا
تَكِلُّ الْأَبْدَانُ **شرح** میگفت امیر المؤمنین علیه السلام راحت فرمایید روحهای خود را
با حادیث خوش آینده متفرقه چه روحها مانده میشوند از کارهای دور و دراز چنانچه بدنها
مانده میشوند از کارها **دوم اصل** كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا طَالِبَ
الْعِلْمِ إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ
مِنَ الْحَسَدِ وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ وَلِسَانُهُ الصِّدْقُ وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ وَقَلْبُهُ
حُسْنُ النِّيَّةِ وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ وَيَدُهُ الرَّحْمَةُ وَرِجْلُهُ
زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ وَهِمَّتُهُ السَّلَامَةُ وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ وَمُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ

وقائِدُهُ العافِيَةُ ومَركَبُهُ الوَفاءُ وسِلاحُهُ لِينُ الكَلِمَةِ وسَيفُهُ الرِّضا وقَوسُهُ المُداراةُ
وجَيشُهُ مُحاوَرَةُ العُلَماءِ ومالُهُ الأدَبُ وذَخيرَتُهُ اجتِنابُ الذُّنوبِ وزادُهُ
المَعروفُ ومَأواهُ المُوادَعَةُ ودَليلُهُ الهُدى ورَفيقُهُ مَحَبَّةُ الأخيارِ **شرح** میگفت
امیر المؤمنین علیه السلام ای طلب کننده دانش بدرستیکه دانش بسیار چیزی است که بچند صفت خوب یکدیگر
بی عیب و تفصیل این گفت که سر دانش فروتنی است برای حق که محکمات قرآن گفته و گذشت در شرح یازدهم هشام
آن لقمان قال لابنه تواضع للحق تكن أعقل الناس بدرستیکه زیرک ترین مردم بقبول حق چشم دانش بیزاری است از باطل
حقست که محکمات قرآن دلالت بر وجوب پیروی ایشان میکند و ایشان در این امت دوازده امامند علیهم السلام
چنانچه الله تعالی گفته در سرزنش جمعی در سوره نساء أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
بلکه رشک میبرند مردم را بآنچه بخشیده الله تعالی ایشان را از فضل الهی بشنو بیان این آیت می آید در کتاب الحجة
در احادیث باب ان الائمة عليهم السلام ولاة الأمر وهم الناس المحسودون تا آخر است و گوش
دانش گفتن درست است بانچه از محکمات قرآن فهمیده از پیروی امامان حق پنهان نکنند و نگاه داری آن
و از رسیدن احادیث امامان حضرت معنی بر رسیدن مشکلها از ایشان اگر حاضر باشند و شنیدن از راویان
اگر غایب باشند و دل دانش خیر قصد است بانچه با آن قصد عمل بآن و ثواب آخرت باشند نه قصد دنیا و
مقدم دانش شناخت شبهه های امامان ناحق و کارهای ایشانست و دست دانش مهربانی با زیر دستان است و پای
دانش پایان و پای دانش بدیدن اهل دانش است و مقصد اصلی دانش سلامت از عذاب آخرت است و
لجام دانش پرهیز کاری از گناهان کبیره است و قرارگاه دانش نجات از فتنه گمراهانست و راهبر دانش
خلاص بعضی از شبهه های مخالفانست و جای سواری دانش بجا آوردن پیمان آنست یعنی عمل کردن بآن
و سراج جنگ دانش نرمی سخن است چنانچه الله تعالی بموسی و هارون گفته در سوره طه فقولا له قولاً
لينا لعله يتذكر أو يخشى یعنی بگوئید فرعون را گفتن نرمی شاید که بخاطر خود چاره بد خیال آرد یا بترسد

نهیه دن باید امامان حضرت بسبب
محکمات قرآن و در بابعده دانش ...

از باز خواست دنیا و آخرت و شمشیر دانش راضی بودن است بقسمت الهی در رزق و قضای الهی در چیزهای
دنیا و کمان دانش نگاه داشتن بوجه او سرزنشهای مخالفانست و لشکر دانش گفتگو کردن با دانایانست
تا دانش زیاد شود و سرمایه دانش یاد گرفتن آداب آن صحبت که بخوبی درست داده اند از رسول صلی الله علیه وآله برای یاد دانش
خلایق و نگاه داشته دانش برای روز سختی دوری کردن از گناهانست خواه کبیره باشد و خواه صغیره و توشه
سفر دانش احسان که هر روز در دفع شبهه های مخالفان بکار برده میشود یعنی از بردباری است که در عمل
هر چیز حقی متعارف بود و آشنایی دانش ترک صحبت با نیکوکاران و راهنمای دانش السابقت که الله تعالی
در قرآن بیان کرده چنانچه گفته در سوره بقره و انعام قُل إنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الهُدى گواه محمد که است
الله تعالی در کتاب خود بیان کرده گفت دین را سنتیکه بکار می آید و مصاحب دانش دوستی نیکانست **سیوم**

اصل قالَ رَسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وآلِهِ نِعمَ وَزيرُ الإيمانِ العِلمُ ونِعمَ وَزيرُ العِلمِ
الحِلمُ ونِعمَ وَزيرُ الحِلمِ الرِّفقُ ونِعمَ وَزيرُ الرِّفقِ العِبرَةُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
خوب مددکاری است برای گردیدن کجا و خوب مددکار دانش مسائل دین چه نادان زود ببر دین طرف که
فرگست می افتد و مددکار دانش بسیار ملکت و خوب مددکاری است برای دانش خودمندی و خوب مددکاریست
برای خودمندی همواری و ترک جدل با مردم و خوب مددکاریست برای همواری نظر کردن در عاقبت کار
جمعیکه ناهمواری کردند و بلا بر سر ایشان آمد **چهارم اصل** جاءَ رَجُلٌ إلى رَسولِ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ

وآلِهِ فقالَ يا رَسولَ اللهِ ما العِلمُ قالَ الإنصاتُ قالَ ثُمَّ مَه قالَ الاستِماعُ
قالَ ثُمَّ مَه قالَ الحِفظُ قالَ ثُمَّ مَه قالَ العَمَلُ بِهِ قالَ ثُمَّ مَه يا رَسولَ
اللهِ قالَ نَشرُهُ **شرح** ظاهر تقدیم انصات بر استماع موافق الجه می آید در کتاب الصلوة در حدیث
سیوم باب بیست و دوم که باب عزائم السجود است که الأذان يكون منصتا للقراءة مستمعا لها الخ که انصت
در آیت سوره اعراف وَإذا قُرِئَ القُرآنُ فاستَمِعوا لَهُ وأنصِتوا عطف بر فرا نباشند بلکه عطف جمله

از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد و در بعضی اماده قرائت قرآن بکنید تا زود شروع در آن نشود منقطع

یعنی آمد مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ای پیغمبر خدا چه چیز است که باید کرد تا دانش حاصل

و دانا شود گفت خاموشی در مجلس علم بقصد فرا گرفتن علم گفت بعد از آن چه چیز است گفت گوش انداختن بآن

دادن گفت بعد از آن چه چیز است گفت نگاه داشتن آن سخن بر خاطر یا در کتاب چنانچه فراموش و ضایع نشود

گفت بعد از آن چه چیز است گفت بجا آوردن آنچه یاد گرفته شده گفت بعد از آن چه چیز است ای پیغمبر خدا

گفت پراکنده کردن آن دانسته شده در میان خلایق تا مردم دیگر بهره برند متن اصل علی بن ابراهیم

الحديث الخامس ١٥

رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال طلبة العلم ثلاثة فاعرفهم باعیانهم وصفاتهم

صنف یطلبه للجهل والمراء وصنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه

للفقه والعقل شرح روایت کرد علی بن ابراهیم سندی که بالا برده تا امام جعفر صادق علیه السلام

که گفت طالبان علم بر سه قسمند پس بشناس آن اقسام را بقصدهای که در دل دارند و بصفتهای که در

ایشان ظاهر میشود قسمی طلب علم میکنند بقصد ستیزه و جدل کردن با مردم و رکیک قسمی طلب علم میکنند

بقصد تکبر و فریب دادن مردم تا مردم رو بایشان کنند در فتوی یا قضا یا مانند آنها و قسمی طلب علم میکنند

بقصد دانستن برای خود و بقصد خردمندی چه عمل بآن میکنند و داخل در صفت این دو قسم اول نمیشوند

اصل فصاحب الجهل والمراء موذ ممار متعرض للمقال فی اندیة الرجال بتذاکر العلم

وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من الورع فدق الله من هذا خیشومه

وقطع منه حیزومه شرح الاندیة جمع نادی بفتح نون و کسر دال بی نقطه و تشدید یا مجلسها

التسربل پیراهن کردن درستایش الصفة ثنای چیز گفتن الحلم بکسر حاء بی نقطه و سکون لام

و گذرانیدن بدی کسی و بردوامی مناسب است الخیشوم بفتح خاء بی نقطه و سکون یا دو نقطه

در پایین و ضم شین بانقطه بن بینی است که برای خشک مهیا باشد و مراد اینجا زبانه است که معرکه کرم باشد

بحق

یعنی قسم اول که قصد ستیزه و جدل دارد دو حال دارد اول آنکه آزار کننده و جدل کننده است در مجلسهای

غیر مردان دانای کامل دوم آنکه بر سر گفتگوی بیوجه خود می‌آید در مجلسهای مردان دانای کامل با ساختن خود

ستایش علم آن مردان کامل یعنی از شروع در بیوجه خود و ثنای علم آن مردان کامل تا بیوجه او را قبول کنند

و بردباری او گویند که بجهت تحقیق لباس بر خود پوشیده بفروتنی در مجلس ایشان و خالی شده از

از ترس الهی و پرهیزکاری پس کوفت الله تعالی بسبب این ساختگی و بیوجه گفتن او در مجلس مردان

کامل دماغ او را و برید بسبب این ساختگی و بیوجه گفتن زبان سوکه کبر او را یعنی آن مردان کامل

رسوا میکنند او را و قبول ساختگی او نکرده باطل کنند بیوجهای او را اصل وصاحب الاستطالة

والختل ذو خب وملق یستطیل علی مثله من اشباهه ویتواضع للا

غنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم ولدینه حاطم فاعمی الله علی هذا

خبره وقطع من آثار العلماء اثره شرح الخب بفتح خاء بانقطه و تشدید باء یک نقطه

پوست درخت و بکسر خا شورش در یاوه هرزه اینجا مناسب است یعنی قسم دوم که قصد تکبر و فریب

دارد دو حال دارد اول آنکه در مجلس طالبان علم صاحب سخنان بی اصل است که در مکالمات

الهی از روی انانیت با صاحب لاف و گزاف بر سر دستور است دوم آنکه در مجلس مالداران صاحب

تملق و ساختگی است بیان این دو حال آنست که تکبر میکند بسخنان بیوجه بر صاحب جهت از طالبان

علم و فروتنی میکند برای مالداران از فروتر از ایشان اظهار میکند که هیچکدام را در نماز شب از دعا

و ورع پیش نمیکنیم و فتواهای صحیح که موافق مطلب ایشان باشد پس بنا بر این طعامهای لذیذ مالداران

را هضم میکند و دین خود را میشکند پس پوشانید الله تعالی بنابر این سخن او را چه کسی از اهل حق

ستایش او نمیکند و برید از اثرهای دانایان که گفته‌های حدیث ایشان باشد اثر سخن او را چه کسی از اهل

حق گفته‌های او را اعتبار نمیکند اصل وصاحب الفقه والعقل ذو کآبة وحزن وسهر قد تحنک

فی بیته وقائم اللیل فی حندسه یعمل ویخشی ویحذر داعیا مشفقا مقبلا علی شأنه
عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله من هذا ارکانه واعطاه
یوم القیمة امانه **شرح** التحنک بکمال فرمان برداری وکرد انیدن عمامه بزیر زنخ واقل بنی حناب
زرت البرنس بضم با یکنقطه وسکون را بینقطه وضم نون وسین بینقطه کلاهی وجامه کله از جنبه بقصا
بلند الحندس بکسر حا بینقطه وسکون نون وکسر دال بینقطه وسین بینقطه تاریکی شب **یعنی** قسم سیوم که
مقصد دانشش برای خود و خدا مندی دارد صاحب پرسش نی ظاهر وانده در دل وبیداری شبها میکشد
بتحقیق بکمال فرمان برداری کرده ودر لباس که باس خود وبرخاسته در تاریکی شب برستش میکند و
میترسد که مبادا پرستش او قبول نشود برحالیکه دلش لرزانست ودعا کننده است وترسانست که مبادا
دعای او مستجاب نشود روی آورنده است برحال خود دانا است بکمال مردم زمان خود که اهل باطلند و
گریزانست از اعتماد بر برادران خود چه اعتماد بر هیچکس ندارد از بسکه بیوفائی دیده وبس استوار کرد
الله تعالی بسبب این پرهیزگاری اصول دین او را چه ایمانش بتوحید الله تعالی وعد التنی ورسولش
وامام حق درست است ودادا او را در روز قیامت امنی وازفساد عبادات او بست
رانست او چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم باب دوم که فیعطی الامن بیمینه والخلد
بیساره ودر حدیث دوازدهم باب اول که فیقول العزیز الجبار عبدی ابسط یمینک فیملاها من رضوان الله
العزیز الجبار ویملا شماله من رحمة الله **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان رواة
الکتاب کثیر وان رعاته قلیل وکم من مستنصح للحدیث مستغش للکتاب
فالعلماء یحزنهم ترک الرعایة والجهال یحزنهم حفظ الروایة فراع یرعی
حیاته وراع یرعی هلکته فعند ذلک اختلف الراعیان وتغایر الفریقان
شرح العلما جمعیکه دانند که مطلب اصلی از الفاظ قران عمل بمعانی آنهاست الاخوان بیکران خوش

جز آن کسی را یعنی مجرد خواندن آنچه در نظر انکس **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت بسیار بسیار
راویان قران است بسیار ندرو برستند تاجان قران کمند و بسا خالص مهمروزه حدیث که خبر خالص مینمود قران را
چه آن حدیث مخالف محکمات قرآنست پس بفکر میندازد دانا را بترک رعایت قرآن و نظر در آن
میکنند وبسبب آن لعنت میکنند بجا افزا و بفکر میندازد نادان را نگاه داری روایت بعاط
قرآن و نظر در آن میکنند وبسبب آن میبیند که بی انجا که بیرون قسم است یکی تابع میشود و بحث
زندکه جاودانی خود را از راه قرآن میبرد ودیگری تابع میشود و بحث جهنمی که خود را از راه حدیث
مخالف قران میبرد و پس نتحقیق آن جیوه و هلاک جدا میشوند از هم آن دو تابع و دو هم میشوند آن
دو طایفه که علما و جهال بیشند یکی بهشت میرود ودیگری بجهنم **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من حفظ من احادیثنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیمة عالما فقیها **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت هر که حفظ کند از حدیثهای ما امامان حق چهل حدیث را بیمینه که
آنها را تا فراموش مردم نشود استوار کند تا بتفاد لفظهای شنیده راچنانچه گذشت در حدیث اول دوم باب
سیوم برمی انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت دانا بمحکمات قران دانا باحادیث ما **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله تبارک وتعالی فلینظر الانسان الی طعامه قال قلت
ما طعامه قال علمه الذی یاخذه عمن یاخذه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
در گفته الله تبارک وتعالی در سوره عبس پس باید که نظر کند آدمی بسوی طعام خود که از کیست راوی گفت
گفتم چه چیز مراد است از طعام او امام گفت مراد دانش اوست که حدیث پیغمبر علیه السلام که فرا میگیرد و نقل
میکند بیست بیند نظر کند که از که فرا میگیرد چه حدیث را از ما باید فرا گرفت یا بواسطه یا بی واسطه اعتماد
انکار نست باینکه اصحاب پیغمبر علیه السلام دروغ بر او بسیار کردند چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و دوم
نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة وترکک

حَفِظْنا المُتُونَ وَ خَیرُ مَن رَوٰی ذٰلِکَ حَفِظْنا لَم نُحْصِهِ شرح لم تزدد و بزای با نقط بصیغهٔ معلوم می مخاطب
العین و اوی و صل اللام یا بی باب ضرب است التزیید بتقدیم زاء و تشدید یاء دور کردن الاحصاء بحصر دال بی
و مراد اینجا دور کردن علت بجمیع اجزای خبر است احصی کل شیء عدداً یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت بدرستی که ایستادن از گردار و گفتار تو و تنگ در عبارت بعد از آن بهتر است از ناگاه داخل شدن در آن و کم کردن
برای نفع دنیا و ترک کردن تو نقل گفتگو را که فراموش شده و دور از حفظ نکرده باشی از آن بهتر است از نقل تو
گفتگوئی را که علم تو احاطه بجمیع اجزای آن نکرده باشد مراد حدیث که گاهی حدیثی طولانی و مرکب از فقرات میباشد
که با یکدیگر مربوط اند و هیچ کدام را بعینه نقل نمیتوان کرد و بعض آن فقرات در خاطر کسی می ماند و بعضی
نمی ماند و در این صورت واگذاشتن نقل آنچه فراموش شده بر آدمی سنگین میباشد و حال آنکه
دهم حدیث
واگذاشتن آن بهتر است از نقل مجموع که بعض آن فراموش شده برای حظ نفس و نفع دنیا
قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الا الکف عنه و التثبت
و الرد الی ائمة الهدی حتی یحملوکم فیه علی القصد و یجلوا عنکم فیه العمی
و یعرفوکم فیه الحق قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
شرح الذکر سبب علم بجمیع احکام الله تعالی و آن بر سه قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن دوم رسول که
کتاب الهی برو نازل شده و او مترجم آن کتاب است سوم اوصیای آن رسول که مترجمان کتاب الهی اند بعد از آن
رسول هر کدام در زمانی و مراد اینجا مرکب از قسم اول و قسم دوم است چنانکه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب
الحجه و در حدیث اول باب سیم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة
علیهم السلام است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انا و الائمة اهل الذکر
و در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحداً فواحداً
و اینجا است که قال الکتاب الذکر و اهله آل محمد علیهم السلام یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام

گنجایش

گنجایش حفظ شمار ... آنچه فرود می آید بشما از کردار و گفتاری که نمیدانید حکم آن را مگر باز داشتن خود از آن
و ایستادن از آن و واگذاشتن حکم آن بسوی امامان راستی تا وادارند شما را در آن بر راه راست
و بر طرف کنند از شما در آن نادانی را و شناسا کنند شما را در آن بکار آمد بر اینکه گفت الله تعالی در سوره نحل
و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
بالبینات و الزبر و نفرستادیم پیش از تو ای محمد مگر مردانی را که وحی می فرستادیم بسوی ایشان پس بپرسید
پیش از انقراض زمان شریعت ایشان پیغمبرانیم یا ایشان را و تو نیز مثل ایشانی پس ای امت محمد
سوال کنید آل محمد را اگر نمیدانسته باشید چیزی را که اختلاف در آن رود و باستنباط از بینات
و محکمات قرآن هر چند که ظن داشته باشید توضیح این مبحث در باب سیم کتاب الحجه و همچنین
این آیت در سوره انبیا نیز هست یازدهم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وجدت
علم الناس کله فی اربع اولها ان تعرف ربک و الثانی ان تعرف ما صنع
بک و الثالث ان تعرف ما اراد منک و الرابع ان تعرف ما یخرجک من
دینک شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت یافتم دانستنی بکار آمدنی مردم را
همه جمع در چهار کلمه اول آنها اینکه بشناسی مالک و صاحب کل اختیار خود را یعنی اعتراف کنی
باینکه انسان و این جهان را صاحب کل اختیار عالم عادل حکیم یگانه هست دوم آنها اینکه بشناسی
آنچه را که آن صاحب کل اختیار با تو کرده یعنی اعتراف کنی باینکه خلق او عیان و زمین و آسمان
اگر به تکلیف و فرستادن رسولان با الهام و آداب الهی و قیامت و جزای نیکی به پشت عقبت
خواهد بود ... دنیا بر شر و شورات و ... زادن و زیستن و مردن نمی ارزد چنانکه
مصنف رحمه الله تعالی بیان کرد در جواب سوال اول برادر و گذشت در شرح فلو کانت الجهالة
جائزة تا آخر در خطبه پس در هر زمان تکلیف و رسولی یا جانشین رسول که آداب الهی ...

۱۵ العاشر
۱۵ الحادی عشر

خواهد بود سیم آنها اینکه نشناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار طلبیده از تو و برسول زمان تو وحی کرده
باشد باینمعنیکه طلب علم دین کنی دوم اینکه آداب آنکه صحبت چهارم آنها اینکه نشناسی آنچه را که اگر عمل
نکنی از دین ترا بدر کند باینمعنیکه اصول دین را تمیز دهی از فروع دین تا اگر خطا افتی در فروع
شده باشد در اصول نشده و جه احتیاج بامام زمان تا بروی ظن نکنی و مشرک نشوی
دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما حق الله علی خلقه فقال ان یقولوا
ما یعلمون و یکفوا عما لا یعلمون فاذا فعلوا ذلک فقد ادوا الی
الله حقه **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست طلب الله تعالی که بندگان
آنرا گرفته بر جمیع خلق یعنی در جمیع کتابهای خود گفت اینکه گویند آنچه دانند و بازدارند خود را
از گفتن آنچه ندانند پس وقتیکه خلایق کردند آنرا بتحقیق ادا کرده اند بسوی الله تعالی
هر چیز را که طلبیده از دست ایشان چه در ضمن آن جمیع طلبیده های الله تعالی هست و این اشاره
بگفته الله تعالی در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق و بیان شد در شرح ثم نبعثهم الی معرفته تا آخر در خطبه **سیزدهم**
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اعرفوا منازل الناس علی قدر
روایتهم عنا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بشناسید پایه
مردم را نزد الله تعالی بنا بر کمی و بسیاری روایت ایشان حدیث را از ما باینمعنیکه هر کدام وقت
سوال ما در مسئله که بیکبار اختلاف در آن و در دلیل آن میرود و در محکمات قرآن نیست
اکتفا بنقل حدیث ما بیشتر میکند و تصرف در معنی یا در لفظ کمتر میکند بهتر است نزد الله تعالی
چهاردهم اصل ان امیر المؤمنین علیه السلام قال فی بعض خطبه ایها الناس اعلموا انه
لیس بعاقل من انزعج من قول الزور فیه ولا بحکیم من رضی بثناء الجاهل علیه **شرح**

بدرستیکه

١٥ الثانی عشر
١٥ الثالث عشر
١٥ الرابع عشر

بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام گفت در بعضی سخنهای خطبه در نصیحت مردم که ای مردم بدانید که خود
نیست کسیکه از جا در آمد از سخن دروغ در نسبت او و ترک کند خواهش نفس نیست کسیکه راضی شد
بستایش ناراست نادان برای چه سخن دانسته بدانست هر چند راست باشد و رضا به بدیست **اصل**
الناس ابناء ما یحسنون و قدر کل امرئ ما یحسن فتکلموا فی العلم تبین
اقدارکم **شرح** ابناء اینجا استعاره شده برای جمعیکه شناخته میشوند بچیزی چنانکه شناخته
میشود فرزند به پدر ما موصول و مضاف الیه است یحسنون و یحسن بصیغه مضارع معلوم غایب
افعال الاحسان کار را درست و نیکو بجا آوردن است تبین بیا یکنقطه و نون [illegible]
دو نقطه در پا بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعل است بحذف یکتا و مجزوم است بجواب
در جواب امر اقدار مرفوع و فاعل است **یعنی** مردم شناخته میشوند بآنچه میورزند و پایه
هر مرد آنست که میورزد پس گفتگو کنید در طلب علم تا بورزید آنرا تا نمایان و بلند شود پایه
های شما **پانزدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول وعنده رجل من
اهل البصرة یقال له عثمان الاعمی وهو یقول ان الحسن البصری
یزعم ان الذین یکتمون العلم یؤذی ریح بطونهم اهل النار فقال
ابو جعفر علیه السلام فهلک اذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مکتوما
منذ بعث الله نوحا فلیذهب الحسن یمینا وشمالا فو الله ما یوجد
العلم الا ههنا **شرح** بصری بکسر با یکنقطه و سکون صاد بی نقطه منسوب ببصره بفتح
با **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت سخنی در حالتیکه نزد او بود مردی از مردم بصره که
میگفتند او را عثمان کور و آن مرد میگفت که حسن بصری دعوی میکند که بدرستیکه جمعیکه پنهان
کنند علم خود را و نگویند بهر کس در آتش جهنم آزار خواهد کرد بوی گند دردهای ایشان مردم

١٥ الخامس عشر

آنکه چنین امر از شن است که پیغمبر تعلیم جمیع احکام دین و بیان جمیع متشابهات قرآن را مخصوص خانه
واو ه خود ساخت بلکه هر چه با یشان گفت به دیگران نیز گفت و پنهان نکرد پس گفت امام علیه السلام
در رد سخن حسن بصری بنا براین لازم می آید که مخفی شده باشد آن مرد مومن که از خویشان
فرعون بود والله تعالی در سوره مومن گفته که او پنهان میکرد ایمان خود را چه این قسم
علم خود را نیز اظهار نمیکند بحیث علم پنهان بعد خود او صیای پیغمبران از زمانیکه فرستاده
الله تعالی نوح علیه السلام را به پیغمبری زیرا که تخصیص ذکر نوح برای این باشد که اول اولو العزم
ست و لهذا اول کسیکه در قیامت مسئول از تبلیغ میشود او ست او ست چنانچه می آید
در کتاب الروضه در حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیمه پس این منافات ندارد با آنکه
آدم هبة الله و اولاد ش پنهان میکردند علم خود را از ترس قابیل و اولاد او چنانچه
می آید در کتاب الروضه در حدیث آدم علیه السلام مع الشجره پس گو حسن بصری براه میانه
که الله تعالی قرار داده برای بنده کانش نزود و بدست راست و دست چپ رود تا روز قیامت
جزای خود یابد پس بخدا قسم که یافت نمیشود علم جمیع احکام دین مگر اینجا مراد خانه واده
پیغمبر ست بیان این می آید در حدیث اول باب سیم و دوم مخفی نماند که حسن بصری از
کمراهان بوده و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در کتاب الاحتجاج روایتها از امیر المؤمنین علیه السلام
در مذمت او کرده یکی آنکه او سامری امت محمد ست یعنی مردم بسیار را گمراه خواهد کرد که
مریدان او بینند و سلسله پیران خود را با او میرسانند و دیگر آنکه شیطان برادر او ست

باب هیجدهم اصل باب روایة الکتب و الحدیث و فضل الکتابة و التمسک بالکتب

این باب هده حدیث است که نسبت دارد بنقل کتابها از راوی یان حدیث و حدیثهائی
که نسبت دارد بنقل حدیث و فضیلت نوشتن حدیث و فضیلت نگاه داشتن کتابها

۱۵ الاول

حدیث در این باب یازده حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله
جل ثناؤه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه قال هو الرجل یسمع
الحدیث فیحدث به کما سمعه لا یزید فیه و لا ینقص منه شرح گفتم امام
صادق علیه السلام را که کیست مراد در گفته الله تعالی در سوره زمر فبشر عباد الذین یستمعون مژده
ده ای محمد بندگان مرا که محکمات باشد گفت آن مردیست که میشنود حدیث ما را پس نقل میکند آنرا
چنانچه شنیده زیاد نمیکند بران چیزی و کم نمیکند از آن چیزی مراد اینست که خود را نمیکند دو داخل
که در محکمات قرآن هست و به متشابه چنگ نمی زند در آنها و در دلیل آنها میرود و بغیر نقل حدیث ما
گفتگو نمیکند و الا خلاف محکمات قرآن کرده خواهد بود چه در آنها نهی از پیروی ظن هست و
گذشت بیان این آیت در شرح اول حدیث دوازدهم باب ل دوم اصل قلت لابی

۱۵ الثانی

عبد الله علیه السلام اسمع الحدیث منک فازید و انقص قال ان کنت ترید
معانیه فلا باس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میشنوم حدیث را از تو
پس در نقل به دیگران زیاد و کم در لفظ میکنم آیا جایز است یا نه گفت اگر باز یاد و کم در
لفظ زیاد و کم در معنی نیست و اراده همه معنیهای حدیث میکنی پس باکی نیست و جایز است

۱۵ الثالث

سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اسمع الکلام منک فارید ان
ارویه کما سمعته منک فلا یجیء قال فتعمد ذلک قلت لا فقال
تریدالمعانی قلت نعم قال فلا باس شرح الا تعمد و التعمید چیزی را صاحب
کردن و قصد نمودن بفتح عین بتشدید و فتح میم آنست که کوتاهی نشر باز چو که خون باشد و ظاهر نیست
صحیح باشد و نفاق را بجنسیه عمد میگویند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه گفته در مع
محمد بن ابی بکر بیده بحوه فلو فلقد قدم الوعد و دنا فی العمد ما نعو برای خود است

سخن را کسی بانچه عمل بعجب و غرایب علیحده مانند فضلیکه خدای تعالی فادر بران نباشند چه ...
تحقیق است کرده کجی راکه در خود میدید از میل جدا خود دور کرد و مرض نفاق راکه در خود میدید
از میل پید رخود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه من میشنوم سخن را از تو پس
میخواهم که نقل کنم آنرا بدیگران چنانچه شنیده ام آنرا از تو کم و زیاد در لفظ پس جاری نمی آید
گفت پس ظاهر خوب باطن بد یکی سخن را بمعنیکه مردم را یکسان عمل ندار از سی لفظ آنچه نقل میکنی
لفظ منست گفتم نه پس گفت اراده جمیع معنیهای سخن من میکنی بکم و زیاد گفتم آری گفت
پس باکی نیست **چهارم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْكَ أَرْوِيهِ
عَنْ أَبِيكَ أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَرْوِيهِ عَنْكَ قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّكَ
تَرْوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَمِيلٍ مَا سَمِعْتَ
مِنِّي فَارْوِهِ عَنْ أَبِي **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام حدیث را میشنوم از
تو روایت میکنم از پدر تو یا بر عکس آیا مطابق و جهت باید گفت مطابقت لیکن اینکه
تو نقل کنی از پدرم محبوبتر است بسوی من برای تقیه چه بر امام رفته گرفته و کبری عنت و گفت
امام جعفر صادق علیه السلام جمیل را آنچه راکه شنیدی از من نقل کن از پدر من برای تقیه
پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِيئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ
فَأَضْجَرُ وَلَا أَقْوَى قَالَ فَاقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً وَمِنْ وَسَطِهِ حَدِيثاً
وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را می آیند نزد من جماعتی پس
میشنوند از من کتاب حدیث شما را پس از بسیاری عدد دلتنگ میشوم و بر آن دلگیر و بی
قوت میشوم گفت کتاب را سه حصه کن پس بخوان برایشان از اول کتاب درسی از حدیث و از میان
کتاب درسی از حدیث و از آخر کتاب درسی از حدیث چه اگر دلگیری از بسیاری عدد درس است ...

بپرسند از برای کنند که آن چنانچه گذشت در حدیث اول باب النوادر **ششم اصل** قُلْتُ لِأَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ ارْوِهِ عَنِّي يَجُوزُ
لِي أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ فَارْوِهِ عَنْهُ **شرح**
گفتم امام رضا علیه السلام را مردی از یاران ما میدهد مرا کتاب حدیث و نمیگوید نقل کن آنرا بدیگران
بدیگران آیا جایز است مرا اینکه نقل کنم آنرا از و بدیگران راوی گفت پس امام گفت وقتیکه دانستی
که این کتاب از وست و نقل او ست از امام پس نقل کن کتاب را بدیگران از جهت فائده این حدیث
دلالت میکند بر اینکه حکم جمیع اجازت و رخصت را اعتبار میکنند در نقل کتابی که در نسبت شده
باشد که از فلان مصنف است به اعتبار است **هفتم اصل** قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَدَّثْتُمْ
بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِباً فَعَلَيْهِ
شرح چون منافقان اصحاب در زمان رسول علیه السلام و بعد از او حدیثهای دروغ موافق مطلبهای
ناحق خود برپا و می بستند چنانچه می آید بتفصیل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث امیر المؤمنین
سفارش کرد شیعه خود را و گفت وقتیکه نقل کنید حدیثی را از رسول نسبت دهید آنرا بکسیکه
آنرا شما نقل کرده از رسول و بگوئید از فلان شنیدم که گفت که رسول چنین گفته چه اگر ظاهر
شود که حدیث موافق واقع است برای شما فایده آن خواهد بود و اگر ظاهر شود که دروغ و مخالف
محکمات قرآنست پس ضرر آن برا و خواهد بود نه بر شما **هشتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت دل اعتماد
میکند بر نوشته مراد آنست که هر چه میشنوید از حدیث بنویسید و دل را تکیه گاه کنید **نهم اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا **شرح** شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بنویسید حدیث را چه شما نمیتوانید که نگاه دارید حدیث

بکرد فهمی که نتوانسید دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام احتفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتا
جون الیها شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نگاه دارید برای خود حفظ کتابهای خود را
در وقتی چه شما بعد از این بزمانی بسیار محتاج میشوید بآن کتابها و در خاطر کسی که کتاب نیست نماند چیزی
خاندکه در زمان امام جعفر صادق علیه السلام چهار صد اصل کتاب حدیث نوشته شد و اکثر آنها
مانند آنها باقی نماند تا زمان مصنف و غیر آن این احادیث بما نمیرسید یازدهم اصل عن المفضل
بن عمر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اکتب وبث علمک فی اخوانک فان
مت فاورث کتبک بنیک فانه یاتی علی الناس زمان هرج لا یانسون
فیه الا بکتبهم شرح روایت است از مفضل بن عمر که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که
بنویس حدیث را و پراکنده کن دانش خود را که حدیث است در برادران مومن خود پس اگر وفات یابی
در میراث بگذار کتابهای حدیث خود را برای فرزندانت که ایشان دانند که آن کتابهای
از امام چه می آید بر سر مردم زمان فتنه و غیبت امام که انس نگیرند مردم مومن در آن زمان
مگر بکتابهای حدیث خود چون بخدمت امام نتوانند رسید دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
ایاکم والکذب المفترع قیل له وما الکذب المفترع قال ان یحدثک الرجل
بالحدیث فتترکه وترویه عن الذی حدثک عنه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بپرهیزید از دروغ بکارت برده شده مراد دروغ متعارفت در مجلس گفته شد امام را که چیست
بکارت برده شده گفت اینکه نقل کند بتو مردی حدیثی را از امام پس واگذاری آن مرد را
و نام من نبری و گویی امام چنین گفت سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اعربوا حدیثنا
فانا قوم فصحاء شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام ظاهر سازید [illegible] شنیده اید
در لفظ حدیث ما خانواده رسول صلی الله علیه وسلم نقل کردن آن بدیگران چه ما جمعی سخنوریم

الرابع عشر

خوب می دانیم واگر تغییر داده شود چه موافق مطلب نخواهد نقل کرد یا مراد آنست که در وقت کتابت
حدیث ما حرکات و سکنات آنرا که از ما شنیده اند نیز بنویسید چهاردهم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی وحدیث ابی حدیث جدی وحدیث جدی حدیث
الحسین وحدیث الحسین حدیث الحسن وحدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین
وحدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت گفته من گفته پدر من است و گفته پدرم گفته
جدم است و گفته جدم گفته امام حسین است و گفته امام حسین گفته امام حسن است و گفته امام حسن گفته
امیر المؤمنین است و گفته امیر المؤمنین گفته پیغمبر خدا است و گفته پیغمبر خدا گفته خدای عز وجل است
مراد آنست که حدیث مرا از هر کدام که خواهی نقل میتوانی کرد و احتیاج بذکر واسطه نیست چه حدیث
همه یکی است و همه راوی در آن حدیث پانزدهم اصل قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام جعلت
فداک ان مشایخنا رووا عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام وکانت التقیة شدیدة
فکتموا کتبهم فلم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب الینا فقال حدثوا
بها فانها حق شرح شدت تقیه باعتبار زمان امام محمد باقر علیه السلام هست ملک باعتبار زمان
بعد از آنست چنانچه ظاهر میگردد از آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث اول باب نخست دیگر که باب ان الائمة علیهم السلام
لم یفعلوا شیئا تا آخر حدیث و در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب سی و دیگر که باب القنوت فی الفریضة
تا آخر حدیث یعنی گفتم امام محمد تقی را علیه السلام قربانت شوم بدرستیکه جمعی از ایشان حدیث
بما رسیده نقل کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و بوده تقیه در زمان
ایشان سخت پس پنهان کرده اند کتابهای حدیث خود را پس نقل کرده نشده آن کتابها از ایشان
پس چون فوت کرده شدند رسید کتابهای ایشان بما آیا نقل کنیم آن کتابها را از ایشان یا نه پس امام گفت

الخامس عشر

نقل کنند آنها را از ایشان چه آنها بکار آمدنی ست یعنی اگر عمل به آنها واجب است هرچند که روات آنها فسقه
یا غلط راوی یا دروغ او باشد چون معلوم نشده که خطا ایشان و نقل این است از امامان باب
نوزدهم اصل باب التقلید شرح این باب بیان حال عمل کردن بفتوای دیگری است و بیان
اینکه اگر بنای فتوی بر بروی ظن است عمل کردن به آن جایز نیست و اگر بنای آن بر بروی علم است عمل
کردن به آن جایز است خواه آن فتوی بی‌واسطه بما رسد و خواه بواسطه راوی اعتمادی و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر علیه السلام قال قلت له اتخذوا احبا
رهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله ما دعوهم الی عبادة
انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم
حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون شرح الاحبار جمع حبر بکسر و فتح حاء بی‌نقطه
و سکون باء یک نقطه دانایان الرهبان بضم راء جمع راهب ریاضت کشان یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را که سرزنش کرده الله تعالی در سوره توبه ترسایان را
با اینکه شرک کرده اند و گرفته اند برای خود علمای خود را و ریاضت کشان خود را خدایان غیر الله تعالی
پس گفت امام در بیان اینکه این شرک بر روی ظن علما و ریاضت کشان نه جهت دیگر است آگاه
باشید قسم که علما و ریاضت کشان نخوانده اند ترسایان را بسوی پرستش صریح خود و اگر خوانده اند
ترسایان را بسوی پرستش صریح قبول نمیکردند ولیکن علما و ریاضت کشان عمدا اهلال کرده اند برای
ایشان حرامی را مثل تقلید اهل ظن و حرام کرده اند بر ایشان حلالی را مثل سوال اهل الذکر معصومین
و عمل بقول ایشان در جواز آنکه هر کدام از روایات مختلفه در عبادات از باب تسلیم باشد نه از
باب ترجیح یا مراد این است که بفتوای از روی ظن حلال کردند برای ایشان حرامی را مانند حرام اضافی
علمای بر روی ظن است و حرام کردند بر ایشان حلالی را مانند متعارف ریاضت کشان است پس پرستیدند ایشان را

۳ الاول

عمل به آن کردن و پرستش ایشان کردند از راهی که نمیدانستند که آن پرستش ایشان است چه معنی پرستش
علم شمردن امر و نهی غیر است به حقیقت بی‌رخصت از بزرگتر از آن جز در آن علم شمردن وحی الهی بایشان تمام
شده در محکمات کتاب الهی و منع از آنها که اختلاف از روی ظن جایز نیست و فرستادن رسولان
نهی از آن است دوم اصل عن محمد بن عبیدة قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد
انتم اشد تقلیدا ام المرجئة قال قلت قلدنا وقلدوا فقال لم اسألك عن
هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال ابو الحسن علیه السلام
ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه وانتم نصبتم رجلا
وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم تقلیدا شرح الاول جواب پس
اند چنین جز و مراد اینجا از مرجئه بضم میم و سکون راء بی‌نقطه و کسر جیم و فتح همزه جمعیت که پس انداختند
امامت امیر المؤمنین را و او را امام چهارم میشمارند التفرض چیزی را واجب شمردن بدلالت محکمات
قرآن بر وجوب آن یعنی روایت است از محمد بن عبیده که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام ای
محمد شما جماعت شیعیان سخن شنوترید امام خود را یا مخالفان گفتم ما سخن شنوی کردیم و ایشان
نیز کردند پس امام گفت نپرسیدم ترا از این مراد این است که جواب مطابق سوال نیست پس نبود نزد
من زیاده از جواب اول مراد این است که جوابی دیگر ندانستم که بگویم پس امام علیه السلام گفت در بیان
آنکه ایشان سخن شنوترند از شما جماعتی که مخالفان تعیین کردند بامامت مردی را که نشمرده اند فرمان
برداری او را واجب بدلالت نصی در محکمات قرآن و سخن او شنیده اند و شما تعیین کرده اید
بامامت مردی را و واجب شمرده اید فرمان برداری او را بدلالت محکمات قرآن که در آنها نهی از
اختلاف از روی ظن است با وجود این سخن او نشنیده اید پس ایشان سخن شنوترند از شما مراد
نقض از گفتن جز بدانسته است بازی تقلید سیوم اصل عن ابی بصیر علیه السلام فی قول الله

۳ الثانی

۳ الثالث

عزّ وجلّ اتّخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله فقال
والله ما صاموا لهم ولا صلّوا لهم ولكن أحلّوا لهم حراماً وحرّموا
عليهم حلالاً فاتّبعوهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در گفته الله عزّ وجلّ
در سرزنش ترسایان در سوره توبه که فرا گرفته اند برای خود علمای خود را و رهبانان خود را
خدایان غیر الله تعالی پس امام گفت بخدا قسم که ترسایان روزه نگرفتند برای رضای ایشان
و نماز نکردند برای رضای ایشان مراد اینست که پرستش صریح نکردند و لیکن علما و رهبانان
ایشان حلال کردند برای ترسایان حرامی را و حرام کردند بر ایشان حلالی را پس ایشان تابع شدند
و باین اعتبار مشرک شدند باب بیستم اصل باب البدع والرأي والمقاييس شرح
البدع بکسر با یکنقطه و فتح دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه جمع بدعه بکسر با و سکون دال حکمی چند که
در زمان رسول علیه السلام نبوده و بعد از آن بهم رسیده الرأي بضم رای بی‌نقطه و فتح همزه و الف
جمع رأیه بمعنی ظنها المقاييس بفتح میم و قاف و الف و دو یا دو نقطه در پایین جمع مقیاس حکمی
چند که بسبب اینها قیاس کنند و نسبت دهند چیزها را بچیزهای دیگر و شریک شمرند چیزهای
اول را با چیزهای دوم در حکم الهی یعنی این باب بیان حرام بودن پیروی بدعتها و پیروی
ظنها و پیروی بسیاری قیاسست بدانکه می‌آید در کتاب الطهارة در آخر باب الثوب
يصيبه الدم والمدة عن محمد بن الريان قال كتبت إلى الرجل عليه السلام هل يجري دم
البقّ مجرى دم البراغيث وهل يجوز لأحد أن يقيس بدم البقّ على البراغيث
فيصلّي فيه وأن يقيس على نحو هذا فيعمل به فوقّع عليه السلام يجوز الصلوة فيه
والطهر منه أفضل مخفی نماند که ظاهر این حدیث تجویز بعضی افراد قیاسست با وجود آنکه
اما برای عمل حقیقه برای فتوی یا قضا مثل اینکه کسی از امام شنیده که جایزست نماز در جامه که خون

کیک در آن بسیار باشد و بقیاس دانست که ظاهر این حدیث اینست که ذکر کیک بعنوان مثالست
پس در جامه که خون پشه در آن بسیارست نماز کرد و جواب اینکه مستعمل فیه الفاظ قرآن و حدیث
دو قسم است اول منطوق دوم مفهوم و قیاس جایزست در استنباط قسم دوم برای عمل خود
جایز نیست برای فتوی یا قضا چنانکه جایز نیست در الحاق غیر مستعمل فیه بمستعمل فیه در این باب
بیست و دو حدیثست اوّل اصل خطب أمير المؤمنين عليه السلام الناس فقال
أيّها الناس إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتّبع وأحكام تبتدع يخالف
فيها كتاب الله يتولّى فيها رجال رجالاً فلو أنّ الباطل خلص لم يخف
على ذي حجى ولو أنّ الحقّ خلص لم يكن اختلاف ولكن يؤخذ من هذا
ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان فيجيئان معاً فهنالك استحوذ
الشيطان على أوليائه ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنى شرح
الفتن بکسر فا و فتح تا جمع فتنه اختلافها در میان مردم از روی پیروی ظن و هر یک
از گمراهی و گمراه کردن دیگری و آزرده ساختن و غیر آن فتنه نامیده الحجی بکسر حا بی‌نقطه و فتح جیم و الف
خرد الضغث بکسر ضاد بانقطه و سکون غین بانقطه و ثا سه نقطه دسته گیاه و مانند
آن یعنی نصیحت کرد در منبر امیر المؤمنین علیه السلام مردم را با نیروی دانش که گفت ای مردم
نیست سبب واقع شدن اختلافها در اول کار مگر خواهشهای نفس که پیروی کرده میشود و
حکمهایی که بسبب آن خواهشها اختراع کرده میشود مخالفت کرده میشود در آن حکمها محکمات
قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست بجای آن میگیرند در آن حکمها مردانی که تابع میشوند
مردانی را که آن حکمها میکنند چنانچه گذشت در حدیث اول باب نوزدهم بیان این
سخن اینست که اگر آنچه حکمهای باطل که بنا بر پیروی ظن باشد خالص میبود از مدد حرام

٢٢ الاول

نفس پنهان نمیماند بر صاحب حجت چه هیچکس خود را بازی نمیدهد و تأویل محکمات قرآن برخلاف واقع
و ذکر اینکه محکمات قرآن که در آنها تغیر از اختلاف از روی ظن هست خالص میشود از کم مردی
خواهش نفس میشود خلاف و بر روی ظن در میان اهل قبله رایج میشود و لیکن چنین هست که
گرفته میشود بسبب خواهش نفس از باطل رسته و از حق رسته پس باهم داخل کرده میشود پس می‌آید
باطل و حق باهم در ذهن مکلفان پس در اینجا مستوی میشود شیطان بر دوستان خود که از
پی باطل و خواهش نفس میروند چنانچه در سوره مجادله است و نجات یابند از بند شیطان
خواهش نفس و پیروی باطل جمعی که در مشیت الله تعالی گذشته برای ایشان پیغمبری [illegible]
که حجت باشند چنانچه در سوره انبیا است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه
لعنة الله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون ظاهر شود بدعتها در امت من
پس باید که ظاهر سازد دانای مسائل دین دانش خود را و نهی کند مردم را از بدعت پس
پس هر دانائی که اظهار دانش خود در آن وقت نکند پس بر او دست یابد او باد لعنت
خدای تعالی حکمت که این جائی باشد که تقیه نباشد و آنچه نباشد در آن اثر کردن در مردم
به باو چه به اثر فایده دارد و آن فایده آنست که عوام توهم نکنند که آن بدعت اجماع
اهل اسلامست و این حدیث دلالت دارد بر اینکه راضی به بدعت ملکه سهل الکار
بدعت ملعونست چنانچه صاحب بدعت ملعونست **سیوم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من اتی ذا بدعة فعظمه فانما یسعی فی هدم الاسلام
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر کس که آمد نزد صاحب بدعتی پس بزرگ شمرد
آن صاحب بدعت را پس سعی نکند آنکس مگر در خراب کردن دین اسلام چه مدد او میشود

۲۳ الثانی

۲۳ الثالث

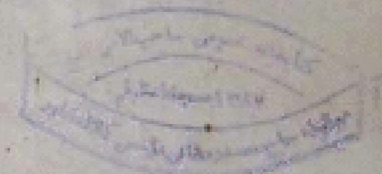
۲۳ الرابع

در بدعت کرده باشند و اسلامست **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ابی
الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه
حبها **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ابا دارد الله تعالی برای صاحب بدعت توفیق
توبه را گفتند ای پیغمبر خدا چونست آن گفت برای اینکه تحقیق آنست که آمیخته شده دل او و دوستی
بدعت پس ترک بدعت نمیکند **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان عند کل
بدعة تکون من بعدی یکاد بها الایمان ولیاً من اهل بیتی موکلاً به یذب عنه
ینطق بالهام من الله ویعلن الحق وینوره ویرد کید الکائدین یعبر عن
الضعفاء فاعتبروا یا اولی الابصار وتوکلوا علی الله **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که بدرستیکه نزد هر بدعتیکه واقع میشود بعد از من و حیله کرده میشود آن بدعت که دین
خدا و رسول با شنیعکه بر طرف میشود بسبب آن بدعت قبول عملی از احکام الهی امامی هست از خانه
واده من که نگاهبان و موکلست بکمر و بین خدا و رسول و دور میکند ضرر دشمن را از گروه یا
گفتگو میکند با دشمنان دین بسبب الهام از الله تعالی راه گفتگو را در دل او و چه او ظاهر کند از همه
خلاف حقیقت و انکار را میکند و قرآن او روشن میکند قرآن را چه نزد او کتب صحیح هست و بیان آن
می‌آید در صفت چهاردهم این باب و بر میگرداند حیله حیله کنان را گفتگو میکند از جانب ضعفا
در فهم از امت پس نظر عاقبت کار خود کنید ای هوشمندان و کار خود را به خدا واگذارید و در محکمات
قرآن واگذارید تا از اهل بدعت بگسلید و بآن امام حق بپیوندید و کاری نکنید که مخلوق باطل
شود **ششم اصل** عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال ان من ابغض الخلایق
الی الله عز وجل لرجلین بدعة قد لهج بالصوم والصلوة فهو فتنة لمن
افتتن به ضال عن هدی من کان قبله مضل لمن اقتدی به فی حیاته

۲۳ الخامس

۲۳ السادس

فی [illegible]



وبعد موته حمّال خطايا غيره رهن بخطيئته **شرح** روایت از امیر المؤمنین علیه السلام که
گفت بدرستیکه از جمله بدترین خلایق نزد الله عز وجل دو مردند **اول** مردی که
مردیست که واگذاشته کار او را الله تعالی بخودش یعنی توفیق نداده او را که دانستن مسائل را که
بسبب آن اختلاف در آن و دلیل آن رو داده از رسول و قرآن و امام حق کسب کند چه بجهل شاد
ده که بهرها معقول که در نفس افتد بنفس خویش قبول کند معقولست و راه کسب علم را
اختلاف در ان و دلیل آن رد و دلیل و مانند آن دانسته نشده ببند و صفای
پس آن مرد دور است از راه راست که الله تعالی در محکمات کتاب خود برای خلایق قرار داده که
فاسألوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر و بیان شد در صفت امام
باب النوادر مشغولست یعنی بدعت مراد سخنهای سست بوچ که در شعرها میبینند
بهان را خوش بجای برهان و قرآن میگیرد تحقیق شده بروزه و نماز
که سخن روزه و نماز بسیار بر زبان میگوید و دلش و پس باین سبب او بازی
کسی را که بازی خورده و کم شده است از راستی و درستی پیشوایان دین چه اعتقادش اینست
آنست که در دعوی گمراه کننده است کسی را که مرید او شده در زندگی خود و بعد از مرگ
خود بر کردن خود گرفته گناهان غیر را با وجود آنکه در گرو گناه خودست **اصل** ورجل قمش
جهلا في جهال الناس عان باغباش الفتنة قد سماه اشباه الناس عالما ولم يغن
فيه يوما سالما **شرح** و دوم مرد در احکام شرع مثل قاضی و مفتی و آن مردیست
که جمع کرده از هر مدرسی جهل مرکبی چند در میان صاحبان جهل مرکب
دو ریگهای اختلافات دلیلها بحثیست که در مقدمات آنها بجا به خلاف
پس دلیل در حقیقت مطلبه بتحقیق

او جمعی از عوام الناس که مردم میباشند و مردم دانا و دانستن
چه آنکه کسب کرده جهل مرکب دانستن **اصل** بكّر فاستكثر مما قلّ منه خير مما كثر
حتى اذا ارتوى من آجن واكتثر من غير طائل جلس بين الناس قاضيا
ضامنا لتخليص ما التبس على غيره وان خالف قاضيا سبقه لم يأمن ان
ينقض حكمه من يأتي بعده كفعله بمن كان قبله **شرح** ما موصوله مفعول استکثر
قلّ بضم قاف و تشدید لام مرفوع و مبتداست یعنی کمتر چیزی ضمیر منه راجع بما موصوله است خیر
مرفوع و خبر مبتداست **یعنی** بیان جمع کردن او جهل مرکب را اینست که زود بدرس رفته
پس بسیار گرفته چیزها که کمتر آن بهترست از آنچه بسیار شده ازان مراد اینست که آن چیز
بدرست چه در معرفت چیزها که میگویند هر چند کمتر بهتر تا وقتیکه سیر شد از آب گندیده
جهل مرکب بی فایده نشست در میان مردم در حالی که قاضی و مفتی شده است
ضامن شده خالص کردن هر چه که در پرده مانده بر غیر او و اگر مخالفت کند قاضی دیگر را
که پیش ازو بوده که حکم او را بشکند و گوید حکم من بهترست خاطر جمع نیست از اینکه
نشکنند حکم این قاضی را نیز کسیکه بعد از او آید و قاضی شود چنانچه او کرده با قاضی پیشتر ان
که به بیهودگی شکستن حکم کسی نامعقولست چه اگر این راه واشود دیگر
هم چنین خواهد کرد و بازیچه دینی که الله تعالی رسولان فرستاده برای نظم و نسق
آن **اصل** وان نزلت به احدى المبهمات المعضلات هيّأ لها حشوا من
رأيه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات في مثل غزل العنكبوت لا يدري
اصاب ام اخطأ ولا يحسب العلم في شيء مما انكر ولا يرى ان من وراء ما
بلغ فيه مذهبا **شرح** و اگر فرود آمد باو یکی از مسائل پوشیده مشکل حاضر کرد برای

جواب آن مسئله نامعقول را از دو جهت بعد از آن بر آن نامعقول بر بنیه معامله را و حکم کرد پس او بیچاره
بوتی شبهه‌ها که از هر طرف بخاطرش میرسد و علاج نمیتواند کرد و در حکمی افتاده بسیار سست مانند تار
کار تن چه نمیداند که درست رفته یا خطا کرده برای این باین بلا افتاده که نمیپندارد که دانش بسیاری
حاصل شود در راهی از راهها که او نیست آن راهها را و گمان نمیبرد که غیر راهی که او رسیده در آن
راه باین بلا راهی دیگر باشد که در آن راه سلامتی از این بلا باشد مخفی نماند که این دو عبارت تعریض
ست بر آن مرد که غافل شده از راه سؤال اهل الذکر که چنان شده در حدیث دهم باب النوادر و در بوسط
آن اهل الذکر را مغلوب یا غایب میکند و غافل شده از راه خاموشی در مسئله اگر سؤال اهل الذکر
متیسر نشد **اصل** إِنْ قَاسَ شَيْئاً بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ
لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِكَيْ لَا يُقَالَ لَهُ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ جَسَرَ فَقَضَى فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ
رَكَّابُ شُبُهَاتٍ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ لَا يَعْتَذِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمَ وَلَا يَعَضُّ فِي الْعِلْمِ
بِضِرْسٍ قَاطِعٍ فَيَغْنَمَ يُذْرِي الرِّوَايَاتِ ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ **شرح** الاکتتام پنهان
کردن با ده بر پای بیست است و ضمیر راجع بصدر اظلم است من بیان تبعیض است لا تعلم بصیغه مخاطب
نیز روایت شده التذریة مبالغه ذرو بباد دادن **یعنی** اگر قیاس کند چیزی را بچیزی دیگر بواسطه شباهت
ست آن دو چیز با هم بد نبیند رو فکر خود را و اگر تاریک شود بر او کاری بیندیشد که راه قیاس او را
نمایید پنهان میکند حال خود را بسبب آن تا دیگری برای آنکه میداند آن را از جمله نادانیهای خود نگفته
اند و اگر نمیداند که چه باید جهد این جرأت میکند پس حکم میکند بیکطرف یا علم بجهل خود و آن از
اینکه مجتهد در صورت توقف مجتهد است در حکم بی او کلید کوری‌ها است بسیار مرتکب شبهه‌ها است بسیار
با نمیکند و دنیا و استنهاست عذر خواهی نمیکند از آنچه نمیداند تا سلامت خاموشی در نیابد استر حاصل
کند و بدندان برنده فرا نمیگیرد دانش را چه راه سؤال اهل الذکر پیش نمیگیرد تا غنیمت دانش حاصل کند

بغایت

بغایت پراکنده میکند حدیثها را و عمل بآنها نمیکند چون پراکنده کردن باد گیاه خشک ریزه شده را
اصل تَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ وَتَصْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ يُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَيُحَرَّمُ
بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ لَا مَلِيءٌ بِإِصْدَارِ مَا عَلَيْهِ وَرَدَ وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ
مِنِ ادِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ **شرح** گریه میکند بسبب آن مرد میراثها چون بصاحب نمیرسد و داد
خواهی میکنند بسبب آن مرد خونهای ریخته چون قصاص نمیشود و حلال شمرده میشود بحکم آن مرد
نکاح حرام و حرام شمرده میشود بحکم آن مرد نکاح حلال نه برداناست بجواب مسئله که وارد
شده آید و نه او سزاوار است چیزی را که از او بیشتر سر زده در جوابهای مسائل و آن چیز دعوی دانستن
بکار آمدنی است در جوابها و حکم کردن بنا بر آن دعوی **حدیث هفتم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ
إِلَّا بُعْداً وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِيسِ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت بدرستیکه پیروان التماس قیاس مسئله نداشته بسبب دانسته چیزی
دانش را بآن التماس زیاده نکرد آن التماس برای ایشان مگر دوری را از بکار آمدنی چه سبکه
راه باطل اختیار کرده دیر تر براه حق می آید از کسیکه هنوز راهی را اختیار نکرده بدرستیکه دین خدا
تعالی دریافته نمیشود بالتماس قیاس **حدیث هشتم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَا كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ **شرح** روایت است از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که گفتند هر حکمیکه در زمان رسول علیه السلام نبود و بعد از آن
شده گمراهیست و هر گمراهی راهش بسوی آتش جهنم است **حدیث نهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَأَغْنَانَا اللَّهُ
بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ

۳۳ السابع
۳۳ الثامن
۳۳ التاسع

تحضره المسألة ويحضره جوابها فيما منّ الله علينا بكم فربما ورد علينا الشيء
لم يأتنا فيه عنك ولا عن آبائك شيء فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا وأوفق الأ
شياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به فقال هيهات هيهات في ذلك والله
هلك من هلك يا ابن حكيم قال ثم قال لعن الله أبا حنيفة كان يقول
قال علي وقلت قال محمد بن حكيم لهشام بن الحكم والله ما أردت إلا أن
يرخص لي في القياس **شرح** روایت از محمد بن حکیم که گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را
فرا یافت نمودیم و دانا شده ایم ما شیعیان در فرصت آنکه بی نیاز کرده ما را الله تعالی بسبب
شما خانه واده رسول از دانش فی الفقه تا حدیکه جماعت ما هر آینه میباشند در مجلسی هم
از ان میرسد مردی دران مجلس رفیقش را بخاطر میرسد رفیق را که ان کدام مسئله است
و بخاطر میرسد او را جوابش در حضور جمعی که داده الله تعالی ما را بسبب شما و ان جز جوابهای مسئلها
از شما شنیده ایم پس گاه باشد که وارد شود بر ما مسئله که نرسیده بما دران مسئله از تو و نه از
پدران تو جوابی پس نظر کنیم بسوی بهترین جوابهائیکه بخاطر داریم از شما مراد و مناسبترین جوابها
این مقام است و نظر کنیم بسوی جواب موافقترین مشقوق آن مسئله با آنکه از شما شنیده
ایم پس فرا گیریم آن سخن را و عمل بآن کنیم آیا این جایز است یا نه پس گفت امام علیه السلام دور است
دور است آن عمل از حق چه در این عمل بخدا قسم که هلاک شده هر که هلاک شده ای پسر حکیم راوی
این می آید در حدیث سیزدهم راوی گفت که بعد از این امام گفت لعنت کناد الله تعالی ابو حنیفه
را چه میگفت گفت علی و من هم گفتم مراد ازین اینست که این فکرهائی که من کرده ام در باب
قیاس بخاطر علی نرسیده و فکر من بهتر است گفت محمد بن حکیم هشام بن حکم را که بخدا قسم
نخواستم از آنچه گفتم با امام مگر آنکه امام رخصت دهد مرا در قیاس کردن مسئله ناشنیده

بر مسئله دانسته بواسطه موافقت دران قیاس **دهم اصل** عن يونس بن عبد الرحمن قال
قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام بما أوحّد الله عز وجل فقال يا يونس
لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك ومن ترك أهل بيت نبيه
صلى الله عليه وآله ضل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر **شرح**
روایت از یونس بن عبد الرحمن که گفت گفتم امام موسی کاظم را علیه السلام چیست آنکه اگر بشود
سبب شناخت اینکه الله تعالی را یگانگی در ربوبیت میشود و اگر نباشد اینکس کافر و مشرک
میشود پس امام گفت ای یونس اگر خواهی که مشرک نشوی مباش صاحب بدعت بیان این آنست
که هر که عمل کند در مسئلها بپیروی ظن چنانچه مشهور مراد آنست که بروی ظن مشرکست و هر که بروی ظن
عمل نکند اما بروی فتوی دیگری کند غیر خانه واده پیغمبر گمراه میشود مراد آنست که بروی
فتوای غیر دوازده امام در مسئله که در محکمات قرآن نیست و بجهت اختلاف در آن
و در دلیل آن میرود مشرکست و هر که بروی ظن عمل نکند در مسائل و بروی فتوای
غیر دوازده امام نکند در آنها اما آن دو جماعت را مشرک نشمرده مخالفت کند با آیات
محکمات کتاب الهی و احادیث پیغمبر که در آنها شرک آن دو جماعت صریح شده کافرست
و مشرک چه در این مسئله بروی ظن عمل کرده **یازدهم اصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام
ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنة فننظر فيها فقال
لا أما إنك إن أصبت لم تؤجر وإن أخطأت كذبت على الله عز وجل
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را وارد میشود بر ما مسئله چند که نمی شناسیم جواب
آنها را در قرآن و در بیان رسول خانه واده اش پس بپیروی ظن فکر میکنیم در آنها و جواب
میگوییم آیا جایز است یا نه پس امام گفت نه آگاه باش بدرستیکه تو اگر جواب موافق حکم الهی گفتی

ثواب داده نشدی و اگر خطا کردی دروغ گفتی بر خدای عز و جل مراد اینست که رسیدن بحق و خطا
کردن درین قسم عاید اتفاقیست باعتبار تو نیست پس در هر دو صورت گناهکاری

دوازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ
فِي النَّارِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر حکمیکه در زمان پیغمبر نباشد و بعد از پیغمبر
گراهیت و هر گمراهی در آتش جهنمست مراد اینست که با صاحبش در آتش جهنم است چه صفت
بی صاحب نباشد سیزدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَاكَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ
إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ وَذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا
الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشْبِهُهُ
فَنَقِيسُ عَلَى أَحْسَنِهِ فَقَالَ وَمَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ
قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ ثُمَّ قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ وَإِنْ
جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَا وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ أَبَا
حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلْتُ ثُمَّ قَالَ
أَكُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا وَلَكِنْ هَذَا كَلَامُهُ شرح روایتست از سماعة بن
مهران از امام موسی کاظم علیه السلام گفت گفتم نگاهدارد ترا الله تعالی در پیشیکه ما
جمع میشویم بیکجا پس گفتگو میکنیم و بیاد هم می آوریم آنچه را که نزد ماست از جوابهای مسایل
که از شما شنیده ایم پس وارد نمیشود بر ما مسئله مگر آنکه نزد ما در آن مسئله جوابیست نوشته
در کتابهای حدیث ما و آن از نعمتیست که الله تعالی داده ما را بسبب شما بعد از آن گفتگو
وارد میشود بر ما مسئله سهلیکه نیست نزد ما در آن مسئله جوابیکه از شما صریح شنیده باشیم پس نگاه

میکند بعضی از ما بسوی بعضی یعنی همه عاجز میشویم در آن و نزد ما از جواب مسائل که از شما
شنیده ایم چیزی هست که مانندست باین مسئله سهل پس قیاس میکنیم این مسئله سهل را بچیزی
یعنی موافقترین آنچه از شما شنیده ایم بیشتر امام گفت چیست شما را با قیاس هلاک
نشدند جمعی که هلاک شدند پیش از شما از امتان پیغمبران سابق مگر بقیاس که عمده طریق بیان
ظن در این امت که الله تعالی دانسته که خواهند گفت چون جمیع احکام الهی در محکمات قرآن
صریح نیست پس علاجی نداریم جز آنکه پیروی ظن کنیم در بعض احکام الهی كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا یعنی همچنین در پیروی ظن دروغ نسبت دادند محکمات کتاب الهی و پیغمبر
از آن مشرکان که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عذاب ما را بعد از آن امام گفت و قتیکه آید بشما
چیزی که میدانید جواب آن را پس جواب آن را بگوئید و اگر آید چیزیکه نمیدانید پس اینکه آن را اشارت
کرد بدست خود بسوی دهن خود مراد اینست که جواب این از دهن من بشنوید بعد از آن گوئید
بعد از آن امام گفت لعنت کناد الله تعالی ابو حنیفه را چه میگفت که گفت علی و من هم گفتم و گفتند
اصحاب رسول علیه السلام و من هم گفتم مراد اینست که فکری چند که من در باب قیاس کرده ام تا بعلم
علی رسیده و نه بخاطر اصحاب رسول و فکر من بعید از فکر ایشان نیست بعد از آن امام گفت مرا
آیا می نشستی با ابو حنیفه پس گفتم نه و لیکن میدانم که این قسم گفتگو سخن اوست اصل
فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ أَتَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ
بِهِ فِي عَهْدِهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَقَالَ
لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ شرح پس گفتم نگاهدارد ترا الله تعالی آیا داد رسول الله صلی الله علیه و آله
مردم را آنچه قناعت کنند با آن بیان در زمان خودش تا احتیاج بفکر و بعید خود نداشته باشند
گفت آری داد آن را و داد بیان هرچه احتیاج بهم رسانند ایشان بسوی آن تا روز قیامت

وما يحتاجون

پس گفتیم پیشتر این مسئله از آن جمله جزئی که کسی نداند پس گفت نه چه همه آن بیان نزد صاحب شریعت
امام زمان بوده از دوازده امام و مردم دیگر را احوالی نرسیدن او شده و مانع از عمل کردن به آن حفظ
شده چهاردهم سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ
الْجَامِعَةِ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْجَامِعَةَ
لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَاماً فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ
طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً إِنَّ دِينَ اللهِ
لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ شرح ابن شبرمه بضم شین با نقطه و سکون با یک نقطه و ضم را
بی نقطه قاضی بود از جانب خلفای بنی العباس و در قیاس دستی داشته چنانچه می آید در
کتاب الوصایا در باب من اعتق و علیه دین که در مسئله با ابن ابی لیلی گفتگو کرده و بر ابن
ابی لیلی غالب شده بسبب قیاس الجامعه کتابیست که در آن صریح شده معنیهای آیات
متشابهات که در احکام الهیست و نزد امام زمان از دوازده امام میبوده و بیان آن
میشود در کتاب الحجه در احادیث باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف
فاطمة علیها السلام ست الاملا اینکه کسی چیزی گوید تا دیگری بنویسد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت گمراه شده است دانش ابن شبرمه نزد کتاب جامعه که املای رسول الله
صلی الله علیه وآله است و خط امیر المؤمنین علیه السلام است چه بدرستیکه جامعه نگذاشته
برای کسی راه سخنی که گوید علاجی نیست بغیر قیاس و پیروی ظن بخیال اینکه احکام الهی همه در
قرآن صریح نشده و از پیغمبر منقول نیست و اگر کسی گوید من میدانم دعوی پیغمبری کرده و آن کفرست
چه بعد از پیغمبر با چه در جامعه دانش همه حلال و حرام هست و احتیاج بقیاس و پیروی ظن بغیر
تازه نیست بدرستیکه صاحبان قیاس جستند دانش مسائل دین را بقیاس که در آن پیروی

ظلمت

ظلمت پس برای ایشان حق زیاده نکردند مگر دوری از بکار آمدن نیز از آن بکار آمدن محکمات قرآنست
که در آنها نهی از پیروی ظلمت بدرستیکه دین اسلام که الله تعالی قرار داده در میان خلایق
دریافته نمیشود بقیاس چه قیاس پیروی ظلمت و آن نهی گشت پانزدهم اصل عَنْ أَبَانِ
بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَرْأَةَ
تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلَاتَهَا يَا أَبَانُ إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ
شرح روایتیست از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه راه و روش که
الله تعالی قرار داده و برای خلایق جایز نیست که حکم کرده شود در آن بقیاس آیا نمیبینی که زن حایض
قضا میکند روزه ایش را و قضا نمیکند نمازش را با آنکه نماز بزرگتر از روزه است ای ابان
بدرستیکه راه و روش الهی وقتیکه قیاس در آن کرده شود برطرف کرده میشود اسلام حاصل
آنکه ظنیکه از قیاس بهم میرسد ظنیست بسیار ضعیف چه در شریعت بسیار واقع شده که
دو مانند از هم جدا شده اند در حکم مثل نماز و روزه حایض و اگر ظن قوی میشود نیز پیروی آن
منافات میدارد با حقیقت اسلام چنانچه محکمات قرآن دلالت میکنند و گذشت در شرح
دهم چه اینکه مذهب زیدیه اینست که حایض قضای نماز نیز میکند و ابطال آن می آید در
کتاب الحیض در حدیث چهارم باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة و در اینجا ملحقه مذکور
میشود در فرق میان قضای نماز و قضای روزه ببیان اشکال اول و عدم اشکال دوم
شانزدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِيَاسِ فَقَالَ مَا لَكُمْ وَ
لِلْقِيَاسِ إِنَّ اللهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ شرح نفی مسئول بودن الله تعالی
اینجا کنایه از اینست که علم بسر قضا و قدر الهی در احکام شرعیه از طاقت غیر او بیرون است
نست باینکه طریق علم بآن مشکلات منحصرست در سؤال و جهت نیست سایر افراد آن ضایع کنند

در سورهٔ انبیاء لا یُسئَلُ عَمّا یَفعَلُ وَهُم یُسئَلونَ و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در احادیث

علل الشرایع منقول است حضرت از روایه یعنی پرسیدیم امام موسی کاظم علیه السلام را از قیاس

در رسیدن به الله تعالی برسند میشود که چون حلال کرد الله چیزی را که حلالست و چون حرام کرد آنچه را که

حرام است حاصل آنکه کسی غیر الله تعالی نمیتواند دانست که سرّ حلال کردن حلال و حرام کردن

حرام فلان چیز چیست و غیر آن دخلی ندارد تا بران قیاس کند و ظن کاذب ثبت هفدهم اصل

حَدَّثَنی جَعفَرٌ عَن أبیهِ علیهما السلام أنَّ عَلیّاً صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ قالَ مَن نَصَبَ

نَفسَهُ لِلقِیاسِ لَم یَزَل دَهرَهُ فی التِباسٍ وَمَن دانَ اللهَ بِالرَأیِ لَم یَزَل دَهرَهُ

فی ارتِماسٍ قالَ وَقالَ أبو جَعفَرٍ علیه السلام مَن أفتَی النّاسَ بِرَأیِهِ فَقَد دانَ اللهَ

بِما لا یَعلَمُ وَمَن دانَ اللهَ بِما لا یَعلَمُ فَقَد ضادَّ اللهَ حَیثُ أحَلَّ وَحَرَّمَ فیما

لا یَعلَمُ شرح حکایت کرد مرا امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت

هر که وادارد خود را بر قیاس و آن را راه و روش خود سازد همیشه در همه عمرش در پرده

پوشش‌های شبهه‌هاست که از هر طرف بخاطر میرسد و علاج معقول نمیتواند کرد و هر که شخص

میگوید و باز وقتی دیگر از آن بر میگردد و هر که عمل آخرت کند بدید خود و پیروی ظن

خود همیشه در همه عمرش در فرو رفتن است در شبهه‌ها امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که گفت امام محمد باقر علیه السلام هر که فتوی دهد مردم را بدید خود و پیروی ظن خود پس

عمل آخرت کرده با آنچه نمیدانند و هر که عمل آخرت کند با آنچه نمیداند پس تحقیق همچشمی

کرده با الله تعالی در حلال کردن و حرام کردن از جنس خود و آن همچشمی را در راهی

کرده که نمیداند که آن همچشمی است با الله تعالی نمیدارد که فرمان برداری کرده هجدهم اصل

عَن أبی عَبدِاللهِ علیه السلام قالَ إنَّ إبلیسَ قاسَ نَفسَهُ بِآدَمَ فَقالَ خَلَقتَنی مِن نارٍ

وخلقته

٢٣ السابع عشر

٢٣ الثامن عشر

وَخَلَقتَهُ مِن طینٍ فَقاسَ ما بَینَ النّارِ وَالطّینِ فَلَو قاسَ الجَوهَرَ الَّذی خَلَقَ اللهُ

مِنهُ آدَمَ بِالنّارِ کانَ ذلِکَ أکثَرَ نوراً وَضِیاءً مِنَ النّارِ شرح القیاس

نسبت چیزی بچیزی دیگر و شریک ساختن مسئله را با مسئله دیگر در حکم بواسطه شباهتی میان آن

دو مسئله و مراد اینجا معنی اول است خلقتنی در سورهٔ اعراف و سورهٔ ص مذکور است الجوهر گوهر

چیزی که اصل چیزی دیگر باشد و آن چیز دیگر از آن آفریده شده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام که گفت شیطان در وقتی که سجده آدم نکرد ملاحظه کرد نسبت خود را با آدم باعتبار آنچه

بواسطه از آن آفریده شده بودند با یکدیگر و بس که گفت الله تعالی را آفریدی مرا از آتش و آفریدی

آدم را از گل برای آن سجده او نکردم پس معلوم شد که نسبت میان آتش و گل را ملاحظه

کرده و نسبت میان خود و آدم را بران نسبت قیاس کرده پس اگر ملاحظه نسبت میکرد اصلی که

آفرید الله تعالی از آن اصل آدم را با اصل آتش یا با آتش خودش میبود در نظر شیطان صفا

و روشنی آن اصل آدم بیشتر از صفا و روشنی اصل آتش یا آتش خودش این اشارت است

بآنچه می‌آید در باب اول و دوم کتاب الایمان والکفر که الله تعالی پیش از آسمان و زمین دو قسم

آب آفرید یکی آب خوشگوار که از آن بهشت و فرمان برداران را آفرید و دیگری آب شور تلخ که

از آن آتش و گناه کاران را آفرید و بعد از آن سرشت مؤمن را از علیین و سرشت کافر را

از سجین قرار داد حاصل آنکه در قیاس غلطها بسیار میشود و پیر اهل قیاس که شیطان باشد

چنین غلط رسوائی کرده تا بدیگران چه رسد پس ظنی که از قیاس بهم رسد بسیار ضعیف است و دور

ظنها نیز بی اعتبار است نوزدهم اصل سَألتُ أبا عَبدِاللهِ علیه السلام عَنِ الحَلالِ وَالحَرامِ فَقالَ

حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ أبَداً إلی یَومِ القِیامَةِ وَحَرامُهُ حَرامٌ أبَداً إلی یَومِ القِیامَةِ لا یَکونُ

غَیرُهُ وَلا یَجیءُ غَیرُهُ وَقالَ قالَ عَلیٌّ علیه السلام ما أحَدٌ ابتَدَعَ بِدعَةً إلّا تَرَکَ

٢٣ التاسع عشر

بحا سُنَّةٌ شرح پرسید مر امام جعفر صادق علیه السلام را از حلال و حرام که آیا تغییر در آن میشود باعتبار
دیگر پس او ظن بانه گفت حلال محمد علیه السلام آورده خواه در محکمات قرآن و خواه در غیر آنها
حلالست همیشه تا روز قیامت و حرام او حرامست همیشه تا روز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید پیغمبری
دیگر غیر آن و گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام هیچکس اختراع نمیکند حکمی را که در زمان محمد علیه السلام
نشده مگر آنکه بر طرف میکند بآن بدعت راه و روشی را که محمد قرار داده مراد آنست که هیچ مسئله
نیست که محمد علیه السلام حکم آنرا نیاورده باشد برای خلایق و بیان آنرا وا گذاشته باشد بیستم اصل

٢٢ العشرون

دَخَلَ اَبُو حَنِيفَةَ عَلَى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا اَبَا حَنِيفَةَ بَلَغَنِي اَنَّكَ تَقِيسُ قَالَ
نَعَمْ قَالَ لَا تَقِسْ فَاِنَّ اَوَّلَ مَنْ قَاسَ اِبْلِيسُ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ
مِنْ طِينٍ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَصَفَاءَ اَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ شرح در آمد
ابو حنیفه در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت ابو حنیفه را ای ابو حنیفه خبر بمن رسیده
اینکه تو قیاس میکنی در مسائل شرع الهی گفت آری راستست امام گفت قیاس مکن چه بدرستیکه
اول کسیکه قیاس کرد شیطان بود وقتیکه گفت الله تعالی را که آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم
را از گل پس ملاحظه کرد نسبت میان آتش و گل را و نسبت میان جن و آدم را بر آن قیاس کرد و اگر ملاحظه
میکرد اصل گل آدم را با اصل آتش میشناخت تفاوت میان این دو اصل را و زیادتی صفای یکی را
اصل گل آدم نسبت بدیگری که اصل آتش باشد چه اول آب خوشگوار و طینت علیین است و دوم
آب شور تلخ و طینت سجین است و بیان این گذشت در حدیث پنجم بیست و یکم اصل

٢٣ الحادي والعشرون

سَأَلَ رَجُلٌ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَاَجَابَهُ فِيهَا فَقَالَ الرَّجُلُ اَرَأَيْتَ اِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا
مَا كَانَ يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا فَقَالَ لَهُ مَهْ مَا اَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لَسْنَا مِنْ اَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ شرح پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله پس جواب او گفت در آن مسئله پس آن

مرد تغییر داد صورت مسئله را و گفت که دیدی تو صحبت که صورت مسئله چنین چنین باشد چه جواب خواهد
بود در آن پس امام گفت آن مرد را که این سخن مگو آنچه جواب دادم ترا در آن پس همه
آن جواب نقلست از پیغمبر خدا و ما از پیش خود نمی گوییم ما که خانواده پیغمبریم از جمله مردان
با این گفته میشود که دیدی تو صحبت در فلان مسئله در هیچ جا بیست و دوم اصل قال

٢٤ الثاني والعشرون

اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيجَةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَاِنَّ كُلَّ
سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبْهَةٍ مُنْقَطِعٌ اِلَّا مَا اَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ
شرح الولیجه بفتح واو و کسر لام کسیکه داخل شده باشد در کاری بزور تا شریک شود با صاحب آن کار
در سوره توبه چنین است وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً
و می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم مراد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام معنی گفت امام
محمد باقر علیه السلام که بگیرید برای خود غیر حضرت الله تعالی در محکمات قرآن غیر پیغمبر را برای ضد او در حکم
کردن در مسائل که از امامان که او در اصل بد رخواهید رفت چه پیغمبر علیه السلام گفته که هر باطنی
و هر خویشی و هر زیرکی و فراستی و هر شریکی در حکم و هر حکمی که در زمان رسول نباشد و الحکم
و هر چه از متشابهات قرآن فهمیده شده باشد بریده میشود از صاحبش در روز قیامت
و بکار او نمی آید مگر آنکه محکمات قرآن آنرا پابرجا کرده باشد باب بیست و یکم اصل ان الله تعالی
الکتاب والسنة وانه لیس شیء من الحلال والحرام وجمیع ما یحتاج الناس الیه الا وقد
جاء فیه کتاب او سنة شرح این باب بیان وجوب وا گذاشتن حکم هر مسئله است بمحکمات قرآن و بیان
رسول علیه السلام متشابهات قرآن را در کتاب جامعه که گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق و بیان آنکه
هیچ چیز از حلال و حرام و هر چه احتیاج بهم میرسانند اکثر مردم بیکی که حکم کند در آن نمانده که تحقیقی
آمده در بیان آن آیتی از محکمات قرآن یا بیانی صریح از پیغمبر در کتاب جامعه که نزد امام زمان علیه السلام است

باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک
وتعالی انزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله شیئا یحتاج الیه العباد
حتی لا یستطیع عبد یقول لو کان هذا انزل فی القرآن الا وقد انزله الله
فیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی فرو فرستاده در قرآن
بیان انچه را که همه چیز را تا بجایی که نگذاشته الله تعالی چیزی را که احتیاج بهم رسانند بآن
بندگان تا بجایی که نمیتواند بنده که گوید در جایی که احتیاج بآن باشند کاشکی این مسئله فرو فرستاده شده در
قرآن مگر انکه بتحقیق فرو فرستاده آنرا الله تعالی در قرآن در محکمات یا در متشابهات که بیان مرجع
آنها شده در کتاب جامعه که نزد امام زمانست **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته
یقول ان الله تبارک وتعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامة الا انزله
فی کتابه وبینه لرسوله صلی الله علیه وآله وجعل لکل شیء حدا وجعل
علیه دلیلا یدل علیه وجعل علی من تعدی ذلک الحد حدا **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی نگذاشته چیزی را که
احتیاج بهم رسانند بآن امت پیغمبر علیه السلام مگر انکه فرو فرستاده آنرا در قرآن و بیان کرده آنرا برای
رسولش صلی الله علیه وآله و پیغمبر بیان کرده برای امیرالمؤمنین علیه السلام داد و در کتاب جامعه نوشته
و آن کتاب نزد امام زمانست و گردانیده الله تعالی برای هر چیزی کناری و حصاری که اشتباه
میان آن و دیگری نشود و گردانیده برای آن کنار راهنمایی که راهنما باشد مردم را بآن مراد [illegible] امام زمان
و کتاب جامعه است و گردانیده [illegible] که گذشته باشد از آن کنار و فتوی بخلاف آن داده باشد عذابی
سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما خلق الله حلالا ولا حراما الا وله
حد کحد الدار فما کان من الطریق فهو من الطریق وما کان من الدار فهو من الدار حتی

الاول
الثانی
الثالث

ارش الخدش فما سواه والجلدة ونصف الجلدة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
قرار نداده الله تعالی حلالی و نه حرامی را مگر انکه برای آن کناری قرار یافته مانند کنار [illegible]
از راهست در داخل خانه [illegible] بدانست که از راهست و هر چه از خانه است در داخل [illegible]
که ارش [illegible] است تا بجایی که در باب عوض بیان عوض خراشیدگی [illegible] دیگری کنده شده و بیان
خراشیدن نیز شده [illegible]
تازیانه و نصف تازیانه شده که هر کدام درجه گناهی باید **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول ما من شیء الا وفیه کتاب او سنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم که
میگفت نیست هیچ چیزی که مردم را احتیاج بآن باشد مگر انکه در بیان آن آیتی از محکمات کتاب آلهیست یا
بیان صریح از پیغمبر در کتاب جامعه که نزد امام زمانست چنانکه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق **پنجم
اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اذا حدثتکم بشیء فاسألونی من کتاب الله ثم قال فی بعض
حدیثه ان رسول الله صلی الله علیه وآله نهی عن القیل والقال وفساد المال وکثرة
السؤال فقیل له یا ابن رسول الله این هذا من کتاب الله قال ان الله عز وجل یقول
لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس وقال
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وقال ولا تسألوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام در مجلسی که وقتیکه نقل کنم برای شما چیزی را از حلال و حرام
پس سوال کنید مرا که در کجا از قرآنست مراد اینست که هر چیز در قرآن هست بعد از آن گفت در اثنای گفتگو
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله منع کرده مردم را از قیل و قال مراد گفتگوی بیهوده اهل مجلس است
باهم [illegible] متعلق باحوال یکدیگر است خواه حاضر اند آن دیگران [illegible] خواه غایب اند
و از تلف کردن مال مراد دادن مال در غیر حق است چنانکه می آید در کتاب الزکوة در حدیث سوم باب

الرابع
الخامس

سوم که باب وضع المعروف موضعه است که من کان منکم له مال فایاه والفساد فان اعطاءه
في غير حقه تبذير واسراف واز بسیار پرسیدن مراد بسیار در خواست است که زیاده بر قدر حاجت باشد
گوئیم که در صحبت چهارم باب چهاردهم گفته شد که مجلس امام را که ای فرزند پیغمبر خدا کجاست این
گفتن در قرآن گفت بدرستیکه الله تعالی گفته در سوره نسا و نیست خیری در بسیاری از سخنان
پنهان ایشان در حق مردم مگر کسیکه امر کرد بتصدق مثل اینکه کسی گوید دیگری را که فلان کس درویش
و مستحق زکوة است زکوة را باو بده یا کسیکه امر کرد بمعروف یعنی احسانی در حق کسی مثل اینکه کسی دیگری را
گوید که فلان کس درمانده و محتاج بقرض است قرضی باو بده و می آید در کتاب الزکوة در صحبت سوم
باب شصت و ششم که باب القرض است که یعنی بالمعروف القرض یا کسیکه امر کرد باصلاح میان مردم
مثل اینکه کسی دیگری را گوید که فلان کس و فلان کس باهم نزاع دارند چنان کن که صلح کنند و گفت
در سوره نسا و مدهید بنا خردمندان مالهای خود که گردانیده الله تعالی آنها را برای شما پایدار
و سرمایه معاش مراد اینست که در این آیت تعبیر از تلف خرجان سفها شده و نهی شده از دادن
مال خود بایشان خواه بعنوان قرض و خواه بعنوان وکیل و خرج خود کردن ایشان و خواه بعنوان
دیگر پس تلف خرجی منهی عنه است بطریق اولی و گفت در سوره مائده مپرسید از چیزهای
چیزها که اگر بیان کرده شود برای شما حقیقت آنچه را که چون عاقبت وارد و به عذاب برای طلب علم بآنها
مغرور شده آزرده میکنند آن چیزها شما را و از انها بگریزان میشوید ششم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام ما من امر یختلف فیه اثنان الا وله اصل في کتاب الله ولکن لا تبلغه عقول
الرجال شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ چیز که مردم در اصطلاح بآن محتاج باشند و در آن
و در دلیل آن اختلاف بیچاره بود میان دو کس مگر اینکه آن چیز را اصلی هست در قرآن که بیان
آنچه صریح دانسته میشود ولیکن بدانستن آن اصل نمیرسد خردهای مردان اشارت باینست که

السادس

جز ائمه را در متشابهات قرآنست و دانستن آنها بنزول ملائکه برای تربیت در شب قدر و باد او حکم
مخصوص ائمه علیهم السلام است ممکن نیست چنانکه می آید در کتاب الحجه در باب في شان انا انزلناه في ليلة
القدر و تفسیرها که باب جمل وحکم است در باب الروح التي یسدد الله بها الائمة علیهم السلام که باب چهل
و ششم است هفتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ایها الناس ان الله تبارک و تعالی
ارسل الیکم الرسول صلی الله علیه وآله وانزل الیه الکتاب بالحق وانتم
امیون عن الکتاب ومن انزله وعن الرسول ومن ارسله شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام
ای مردم بدرستیکه الله تبارک و تعالی فرستاد سوی شما محمد را صلی الله علیه وآله و فرو فرستاد سوی او قرآن را
با بیان هر چه بکار آید در خلافت و در دلیل آن اختلاف بیچاره میرود و در حالیکه شما
غافل بودید از کتاب الهی و از کسی که فرستاد کتاب را و از پیغمبر خدا و از کسیکه فرستاد پیغمبر را چه انبیا
الله تعالی را نمیشناختید بیکبارگی و در ربوبیت چون بر در ظن میکردید و در قرآن شک و در اعمال و افعال
بعد ما زمانه فرستادن رسولان و کتابهای الهی که آن فایده نهران اختلاف از روی ظلمت
بر دار و می سپرده علیهم السلام میکردند اصل علی حین فترة من الرسل وطول هجعة من الامم
وانبساط من الجهل واعتراض من الفتنة وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق
واعتساف من الجور وامتحاق من الدين وتلظ من الحروب شرح فرستاد محمد
را علیه السلام در وقت دیر شدن آمدن پیغمبران و دراز خواب غفلت جماعتهای خلایق
و پهن شدن نادانی با خردمندی و سر راه حق گرفتن اختلاف میان خلایق در میان
یکدیگر و دانستن آنچه استوار نامیده شده بود از استوار کارهای پیغمبران و کوری غفلت
خلایق از کار آمدنی که پیغمبران در کتابهای الهی آورده بودند و بر طرف شدن فرصه
الهی از میان مردم و زبانه کشیدن آتش جنگها در میان مردم اصل علی حین اصفرار من ریاض

السابع

جناب الدنيا ويبس من اغصانها وانتشار من ورقها ويأس من ثمرها واغورار
من مائها قد درست اعلام الهدى وظهرت اعلام الردى شرح واسناد محمد علیهم
را در وقت شده شدن سبزه زارهای باغهای دنیا وخشکی شاخهای درختان آن باغها و پراکنده
شدن برگهای درختان آن باغها در کار ریزها و حشمها وجابجا مراد ذکر خشکی سال نیست بلکه
مراد تشبیه مجالس علمای سنت بباغها و تشبیه ویرانه آن مجالس بکمال باغها در آخر پائیز و اول
زمستان و لهذا گفته بیان این آنست که ویران شده بود شاخهای دانش که مجالس علمای دین
باشند چه کسی از مشهوران کوشش بسخن امام آن زمان نمیکرد و تواناهمی غالب شده بود نشانهای زشتیکه
مجالس بیداران طن بشند اصل فالدنيا متجهمة في وجوه اهلها مكفهرة مد
برة غير مقبلة ثمرها الفتنة وطعامها الجيفة وشعارها الخوف
ودثارها السيف مزقتم كل ممزق وقد اعمت عيون اهلها واظلمت
عليها ايامها قد قطعوا ارحامهم وسفكوا دماءهم ودفنوا في التراب
الموؤدة بينهم من اولادهم يجتاز دونهم طيب العيش ورفاهية
خفوض الدنيا لا يرجون من الله ثوابا ولا يخافون والله منه عقابا
حيهم اعمى نجس وميتهم في النار مبلس شرح المتجهم بكسر ها مشدده ترش رو
المکفهر بکسر ها و تشدید را منبسط درهم کشیده رو و هر یک خبر راجع مبتدء الفتنة
مردم باعتبار برودی طن الجيفة مردار و مراد اینجا خوردنی حرامست الشعار بکسر شین با نقطه
لباسیکه در زیر لباسهای دیگر بپوشند مثل پیراهن الدثار بکسر دال بی نقطه لباسیکه بالای
شعار بپوشند التمزيق والمزق بفتح زای با نقطه و تشدید پاره پاره کردن چیزیست و مراد
اینجا پراکنده کردن مردمست در رسائل بسبب اختلاف انداختن در میان ایشان الاظلام

آفتاب
تاریک شدن و تاریک کردن و بهر دو اینجا مناسبست الایام جمع یوم روزها و روز از طلوع
تا غروب آن و چون روز بر روشنی خود باعث دیدن و دانستن چیزهاست پیغمبران و امامان حق
را که باعث دیده وری مردمند در احکام الهی ایام میگویند بنا بر تشبیه چنانچه الله تعالی گفته
در سوره ابراهیم وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ و بسیار احادیث مراد حق است سبب بیان پیغمبران و امامان
حق که الله تعالی تعیین کرده برای خلایق در هر زمان و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در معنی
لا تعادوا الايام فتعاديكم روایت کرده که معنی این حدیث اینست که با امامان حق دشمنی
مکنید که باعث آن میشود که ایشان با شما دشمنی کنند الموؤدة دختریکه اورا زنده در گور
میکرده اند الاختيار برگزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا نزد الله تعالی است چیزیرا
که الرفاهية بفتح را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین تخفیف تن آسانی الخفوض بفتح خای با نقطه
و کسر فاء با نقطه و سین بی نقطه ستمکار المبلس بضم میم و سکون با یک نقطه و کسر لام و سین بی نقطه
نا امید بیان پس بسبب ویرانی مجالس علم دین و آبادی مجالس جهالت دنیا ترش روی نگاه
در روی مردم دنیا میکرده و درهم کشیده بود نسبت با ایشان و پشت که اصلاً رو با ایشان
نمیکرد و میوه دنیا اختلاف باعتبار ظن بود چنانچه مردم جاهل دل باین خوش دارند و خوردنی
دنیا مردار بود و پیراهن دنیا ترس مردم از یکدیگر بود و بالاپوش دنیا شمشیر در هم کراشتن
مردم بود بیان این آنست که شما در اختلاف باعتبار ظن بود چنانچه مردم جاهل دل باین
خوش دارند و خوردنی دنیا مردار بود و پیراهن دنیا ترس مردم از یکدیگر بود و بالاپوش دنیا شمشیر
در هم کراشتن مردم بود بیان این آنست که شما در اختلاف انداخته شده بودید باغوای
شیطان و خذلان رحمن بهم مختلف در عقاید بلکه دنیا کور کرده بود چشمهای مردم شما را
و تاریک شده بود دل هر دو نیا امامان حق دنیا تاریک کرده بود دنیا خود بر صفوها امامان حق

مراد جمعیت که اهل دنیا امامان حق را نشناختند بیان این آنست که بریده بعد از اهل دنیا
خونهای خود را و میریختند خونهای یکدیگر را و یکدیگر را در خاک گور کرده خبر زنده را بیان
یکدیگر که از هم نشنوند این کار رسول را با وجود آنکه آن خبر از فرزندان خود شان
بود نه از دیگری در حالیکه داده نمیشد با ایشان لذت زندگی و فراخی دنیا هیچ
نمیدانستند از الله تعالی هیچ ثواب را و نیز نرسیده بود بقسم از خدا تعالی هیچ عذاب را قسم الله
آنست که مبادا کسی غافل شود از آنچه گذشت در حدیث دوم باب شانزدهم و بیان شد در شرح
لان اللذين تا آخر خطبه و خیال کند که بر دوش ظن ترس دارند از الله تعالی بیان
آنست که زنده ایشان کور ستمکار رمیده و مرده ایشان در آتش دوزخ نا امید از کار
اصل تجاءهم بنسخة ما في الصحف الاولى وتصديق الذي بين يديه وتفصيل
الحلال من ريب الحرام ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق لكم اخبركم
عنه ان فيه علم ما مضى وعلم ما يأتي الى يوم القيمة وحكم ما بينكم وبيان
ما اصبحتم فيه تختلفون فلو سألتموني عنه لعلمتكم شرح النسخة بفتح
نون و سکون سین منضبط کتابیکه دستور باشد با نحویکه اگر شکی در چیزی رسد بآن
رجوع کنند و آنچه در آن باشد اعتبار کنند و مراد اینجا کتابیست که از تغییر باشکی در کتابهای
سابق الهی شود از آن معلوم شود چنانچه تعالی گفته در سوره طه او لم تأتهم بينة ما
في الصحف الاولى آیا نیامده ایشان را معجزات و نیز نیامده ایشان را گواه آنچه در کتابهای
سابق الهیست مراد بعض قرآنست که آنرا مفصل مینامند و آن شصت و هشت سوره
است چنانچه می آید در حدیث دهم باب اول کتاب فضل القرآن التصديق راست کردن
خبر و مراد اینجا راست کننده است التفصيل بسیار جدا کردن و مراد اینجا جدا کننده است یعنی

پس آورده محمد برای مردم دستور آنچه را که در کتابهای سابق الهی است و درست کننده آنچه از جنس
اوست که انجیل باشد جدا از قرآن آورده نمیشد و عده که در انجیل بود بآمدن قرآن و در فلان
و فلان نشان باطل میشد یا حکمیکه در انجیل و هر کتاب الهی بوده که جایز نیست اختلاف از روی ظن
اصلا باطل میشد چنانچه بیان شد در شرح فبعث الله محمد تا آخر خطبه و جدا کننده حلال از شبهات
حرام چه حکم قرآن به پیروی ظن نیست بلکه از روی دانش الهیست آن کتاب صاحب این صفتها
قرآنست پس آنرا بسخن آرید یعنی این صفتها از آن معلوم شما شود آن بخودی خود سخن نمی آید هرگز
برای شما و این صفتها از آن معلوم نمیشود بلکه من که زبان قرآنم خبر میدهم شما را از جانب قرآن
سبکه در قرآن هست دانش هر چه نسبت دارد بآنچه گذشته و دانش هر چه نسبت دارد بآینده
تا روز قیامت مراد آنست که آنها هست اما عقل مردم بآنها نمیرسد و احتیاج دارند در دانستن
آنها ببیان امام زمان از دوازده امام و در قرآن هست دیوان هر نزاعی که میان شما شود و
آنچه نسبت دارد بحالیکه شما در آن شده اید از اهل خلاف و در این زمانه که بعد از گذشتن
آزاینده ست مراد آنست که در زمان پیغمبر خلاف نکردید و در این زمان میکنید پس اگر
مرا از آنچه گفتم هر آینه یاد میدادم شما را مراد آنست که مراد و آنکه اگر شنیده از من امامان ضلالت
رفته و بهمان شد که بعد ششم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قد ولدني رسول
الله صلى الله عليه وآله وانا اعلم كتاب الله وفيه بدء الخلق وما هو كائن
الى يوم القيمة وفيه خبر السماء وخبر الارض وخبر الجنة وخبر النار
وخبر ما كان وما هو كائن اعلم ذلك كما انظر الى كفي
ان الله يقول فيه تبيان كل شيء شرح مضمون این می آید در کتاب الایمان والکفر در شرح
پنجم باب الکتمان که باب نود و ششم است ولدنی بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التولید

بشارت بولادت کسی در زمان آینده اشارتست بامثال آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم
ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام بعنوان حدیث قدسی که سیهلک المرتابون
فی جعفر الراد علیه کالراد علیّ البداء بفتح بای یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه ابتدا
کردن چیزی و مراد اینجا هر چیزیست که گذشته باشد منه الیه ذلک مجموع چیزهاییست که مذکور شد
وعلم بعض آن مجموع که حوادث آینده است باین روش است که علم حوادث هر سال در شب قدر که ابتدای آن
سالست نازل بر امام میرسد باستنباط از قرآن و در اعتقاد بحوادث آن سال که پیش از آن شب قدر بهم رسیده
باشد میرود چون بعض از استنباط از قرآنست چنانکه می آید در کتاب التوحید در باب سیم و پنجاهم که
باب البداست و در سوره نحل چنین است ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء تبیانا
منصوب و مضاف بکل است و فیه متعلق بتبیان است و تبیان کل قرائت غیر مشهور است در
تبیانا لکل در سوره نحل یا نقل بمضمون است و میتواند بود که تبیان مرفوع و مبتدا باشد و فیه
خبرش باشد و نقل بمضمون باشد برای اشارت باینکه تبیانا حال نیست بلکه مفعول له است یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بتحقیق شرف داده بولادت من رسول الله
صلی الله علیه و آله باینکه از اوصیای اویم و من میدانم قرآن را و در قرآن هست هر چه شده و هر چه
و هر چه میشود تا روز قیامت و در قرآن هست حکایت هر چه در آسمانست و حکایت هر چه
در زمین است و حکایت احوال بهشت و احوال آتش جهنم و حکایت آنچه شده و در بهشت و جهنم
و آنچه میشود در آن و میدانم جمیع آنها را بعد از استنباط از قرآن بی شک و شبهه چنانکه
نگاه میکنم بر کف دست خود و در آن شکی ندارم بیان این آنست که الله تعالی میگوید در قرآن که نازل
قرآن بر تو برای بیان هر چیزیست نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کتاب
الله فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وفصل ما بینکم ونحن نعلمه شرح

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در قرآن هست حکایت آنچه پیش از شما بوده و خبر آنچه
بعد از شما میشود و دیوان هر نزاعی که میان شماست و ما میدانیم او را و پیغمبر میدانیم معنیهای قرآن را دهم اصل
عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له اکل شیء فی کتاب الله وسنة نبیه
صلی الله علیه وآله شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام که راوی گفت گفتم امام را آیا هر چیز بیان شده
در کتاب خدا و بیان پیغمبرش صلی الله علیه وآله یا میگویند مردم سخنی از پیش خود به پیروی ظن در چیزی از احکام
و آن جایز نیست چون در کتاب خدا و بیان رسولش همه چیز هست یا مراد اینست که مردم سخنی از پیش خود
میگویند در اینکه همه چیز در کتاب خدا و بیان رسولش هست و بنا بر این میتواند بود که تقولون
بضم تا و فتح قاف و تشدید واو مکسوره باشد یعنی افترا میکنند امام گفت بلکه همه چیز
بیان شده در کتاب خدا و بیان پیغمبرش صلی الله علیه وآله در کتاب جامعه چنانکه گذشت در
حدیث چهاردهم باب سابق باب بیست و دوم اصل باب اختلاف الحدیث شرح این باب
بیان سبب منافات حدیثها است با هم و بیان اینکه در صورت منافات چه باید کرد و در این
باب دوازده حدیث است اول اصل عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لامیر
المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر شیئا من تفسیر
القرآن واحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله غیر ما فی ایدی الناس
ثم سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم ورأیت فی ایدی الناس اشیاء
کثیرة من تفسیر القرآن ومن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله انتم تخالفونهم
فیها وتزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون
علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدین ویفسرون القرآن بآرائهم شرح
روایتست از سلیم بن قیس هلالی که گفت گفتم امیر المؤمنین علیه السلام را که شنیدم از

از سلمان و مقداد و ابوذر جز از بیان معنی متشابهات قرآن و از حدیثهایی که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله نقل شده مخالف آنچه در دست مردمست بعد از آن شنیدم از تو بیان راستی آنچه از
سلمان و مقداد و ابوذر شنیده بودم و دیدم در دست مردم خبرهای بسیار از بیان معنی متشا
بهات قرآن و از حدیثهایی که لفظ آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که مخالفند و آن
پیغمبر مخالفت ایشان میکنید در آنها و میگوئید که آنها همه بکار نیامدنیست آیا پس اعتقاد تو
اینست که بکار نیامدن آنها سببش اینست که مردم افترا میکنند بر رسول الله صلی الله علیه و آله
دانسته بیان معنی متشابهات قرآن میکنند بخواهشهای خود یا آنکه شنیده نشنیده یا
وجهی دیگر دارد **اصل** قال فاقبل علیّ فقال قد سألت فافهم الجواب انّ فی
ایدی الناس حقّاً و باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عامّاً و خا
صّاً و محکماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً و قد کذب علی رسول الله صلّی
الله علیه و آله علی عهده حتّی قام خطیباً فقال ایّها الناس قد کثرت علیّ
الکذّابة فمن کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّأ مقعده من النار ثمّ کذب
علیه من بعده **شرح** الکذّابة بفتح کاف و تشدید ذال لفظ جمع کذّاب بفتح کاف و تشدید ذال
و دروغگویان است **معنی** سلیم گفت پس متوجه من شد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت بتحقیق
پرسیدی این مشکل را پس بفهم جوابی را که میگویم بدرستیکه در دست مردم هست از تفسیر
حدیث بکار آمدنی و بکار نیامدنی و آن پنج باعث دارد **اول** آنکه بعضی حدیث راست
و بعضی دروغ دانسته و باین سبب این بعضی بکار نیامدنیست **دوم** آنکه بعضی حدیث برطرف
کننده حکم حدیث دیگرست و بعضی برطرف کرده شده بحدیث دیگر و باین سبب این بعضی
بکار نیامدنیست **سوم** آنکه بعضی تفسیر آیتیست که در همه امت هست مثل و وصّینا الإ

نسان در سوره لقمان و عنکبوت بود و بعضی اوقات مثل لا یعلم الغیب الّا الله
و بعضی تفسیر آیتی است که در بعضی امت هست مثل و وصّینا الإنسان در سوره احقاف که
می آید در کتاب الحجه در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیهما السلام که مراد بانسان انجا
امام حسین علیه السلام است یا در بعضی اوقات مثل و ما یعلم تأویله الّا الله که برای
نفی در حال نزول است و مردم غافل میشوند و برای همه تفسیر میکنند و باین سبب بکار نیامدنیست
چهارم آنکه بعضی تفسیر محکم قرآنست و بعضی تفسیر متشابه قرآنست و مردم بظن گفته اند و باین سبب
بکار نیامدنیست **پنجم** آنکه بعضی حدیثی است که راوی آن خطابه رسول الله صلی الله علیه و آله
گفته شنیده و بخاطر نگاه داشته و بعضی حدیثی است که راوی خوب نشنیده یا خوب بخاطر نگاه
داشته و باین سبب بکار نیامدنیست چون از سؤال سلیم تعجبی مفهوم میشد در اینکه کسی بعضی
دانسته بر پیغمبر بندد حضرت گفت و تحقیق افترا کرده شد بر رسول الله صلی الله علیه و آله
زمانش تا آنکه ایستاد در حالیکه نصیحت کننده بود پس گفت ای مردم بتحقیق بسیار شده اند
بر من افترا کنندگان دانسته پس هر که افترا کند بر من دانسته پس گو قرار گیرد در جای نشستن
خود از جاهای آتش جهنم که البته باتش جهنم میرود و عجب آنکه باز افترا کرده شد بر پیغمبر بعد از آن
سفارش **اصل** و انّما اتاک بالحدیث اربعة رجال لیس لهم خامس رجل
منافق یظهر الایمان متصنّع بالاسلام لا یتأثّم و لا یتحرّج ان یکذب
علی رسول الله صلّی الله علیه و آله متعمّداً فلو علم الناس انّه منافق
کذّاب لم یقبلوا منه و لم یصدّقوه و لکنّهم قالوا هذا قد صحب رسول
الله صلّی الله علیه و آله و رآه و سمع منه فاخذوا عنه و هم لا یعرفون
حاله و قد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره و وصفهم بما

وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا
تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ تَفَرَّقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَالدُّعَاةِ
إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَحَمَلُوهُمْ عَلَى
رِقَابِ النَّاسِ وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ
اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ شرح چون سؤال سلیم در تفسیر قرآن و در نقل لفظ حدیث رسول
صلی الله علیه وآله بعد از حدیث غیر رسول الله صلی الله علیه وآله و در نقل معنی حدیث
رسول الله صلی الله علیه وآله و از آن پنج باعث که مذکور شد اول و پنجم در نقل لفظ حدیث رسول
الله صلی الله علیه وآله میرود و نه در تفسیر قرآن و دوم در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله
میرود و در تفسیر قرآن نیز اگرچه میرود اما فایده ندارد چه ناسخ در قرآن همه منسوخ در آن
مذکورست و سیوم و چهارم در تفسیر قرآن میرود و نه در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله
علیه وآله و [illegible] اصحاب کرده اند بسبب نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله
بیشتر بعد جواب او در باب نقل لفظ رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی از جهت تا بیان سه قسم
نقل لفظ حدیث باطل نماید و بعد از آن بیان یک قسم نقل لفظ حدیث حق نماید که مجموع
چهار قسم شود و بتقریب آن بیان دو قسم تفسیر باطل و دو قسم نقل معنی حدیث
باطل نماید و بیان تفسیر قرآن که حقست و نقل معنی حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله که
حقست نماید متصنع خبر مبتدای محذوفست [illegible] متصنع بعد و جمله حالست از ضمیر
مستتر در تظاهر و اسلام کردن به ربوبیت الله تعالی ست خواه ببعض دل و خواه بتمام دل ایمان
کردن بربوبیت الله تعالی است بتمام دل چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب ان الایمان
یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان و در باب بعد از آن اینکه دخول در اسلام پیش از

دخول

دخول در ایمانست الزور بضم زای با نقطه و سکون واو و رای بی نقطه دروغیکه بتحقیق [illegible]
و بر آن منصب صحت فتوی یا مال دنیا یا مانند اینها است مثل مدح مجتهدان فی زمان فتوای
از روی اجتهاد را باینکه اعلای مراتب بهترین خصلتها و باعث بهترین ثوابهاست
و باعث نظام دین و دنیاست با وجود اینکه قول ایشان میدانند که منافی محکمات قرآن
ست که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست چنانچه گفته در سوره نحل و لا تقولوا لما تصف
أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى بنابر آنکه وصف بمعنی مدح باشد و الکذب
مفعول به تصف باشد و أنّ بتقدیر بأنّ باشد و ظرف متعلق به تصف باشد کذب
بفتح کاف و کسر ذال دو معنی دارد اول مقارن دروغ مثل و جاؤا علی قمیصه بدم کذب
دروغ و بکسر کاف و سکون ذال یعنی دروغست و دروغ دو معنی دارد اول خبر مخالف
واقع چنانچه مشهورست دوم خبر مخالف حق چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در
حدیث هفدهم باب الکذب که قول یوسف إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ و قول ابراهیم بَلْ فَعَلَهُ
کبیرهم صادق و واقع بود و کذب حق [illegible] اینجا مناسب است چه مراد اینجا فتوی در حلال
و حرام از روی ظن است و آن چون بی خطا در بعض احکام نمیباشد مقارن دروغست البته
و چون متضمن تجویز فتوی از روی ظن است باین اعتبار مخالف واقعست و چون حرامست مخالف
حقست هرچند که موافق واقع افتد چنانچه الله تعالی گفته در سوره نحل بعد از سابق
بفاصله وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ
بنابر اینکه لام تعلیلیه باشد و متعلق بنهی در لا تقولوا باشد و ما مصدریه باشد و وصف
بمعنی مدح باشد و الکذب مفعول به تصف باشد و هذا حلال و هذا حرام مقول قول باشد
و بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم

باب مجالسة اهل المعاصی است و نظیر این آنست که الله تعالی در سوره نور کسی را که نسبت زنا بدیگری دهد
و چهار گواه نیاورد کاذب شمرده هرچند که موافق واقع گفته باشد البهتان مصدر باب منع
افترای دروغ بر الله تعالی و آن عاقبت فتوای از روی ظن است بشرط اینکه باعث آن فتوی
مدح فتوای از روی اجتهاد نباشد بانحویکه از روی اجرا نباشد و از قبیل لم یعنی کما بیکه آدمی
و ازان دلگیر است و معترف بگناه خود است نباشد چنانچه گفته در سوره نحل بعد از سابق
بی فاصله لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بنابر اینکه لام برای عاقبت باشد و اشارت باشد
باینکه اجرای کسی به فتوای از روی ظن در حلال و حرام چنانچه کذب است افترای کذب بر الله
تعالی نیز هست چون مبنی بر جزم است که محض زبان است و دل موافق آن نیست خواه آن فتوی
موافق واقع افتد و خواه مخالف **یعنی** و دنیا مدرج شمار انقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله
مکرر از چهار قسم راوی نیست اینها از قسم پنجم اول مردی منافق که اظهار کمال فرمان برداری
خدا و رسول میکند و حال آنکه او ساختگی کننده است بدعوی کردن بربوبیت الله تعالی
مراد آنست که چون در باطن مشرک است در اسلام نیز داخل نشده چه جای ایمان خود را از گناه نگاه
نمیدارد و هیچ مضایقه نمیکند از دروغ گفتن بر رسول الله صلی الله علیه وآله دانسته پس اگر
میدانستند مردم که او منافق بغایت دروغگوست قبول نمیکردند ازو روایتش را و
تسلیم نمیکردند او را ولیکن باعث گفتند این مرد صحابی همراه پیغمبر و دیده او ضابع او را و شنیده
ازو اعلم الکل را پس فرا گرفتند از ان مرد روایتش را و حالیکه میدانستند حال آن مرد را و بتحقیق
الله تعالی خبر داد رسول الله صلی الله علیه وآله از حال منافقان بانچه خبر داده او را و ازان
وصف کرد ایشان را بانچه صفت کرده ایشان را در قرآن با نیز روشی که گفته در سوره منافقین
و وقتیکه دیدی منافقان را خوش آمد ترا بدنها و مجموع اعضای ایشان و اگر گویند سخنی گوش

رسول الله صلی الله علیه وآله

مجالس از

می‌اندازی برای سخن ایشان مراد آنست که ظاهر و زبان ایشان بسیار خوب است بعد ازان مانند آن
منافقان بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله پس نزدیکی جستند بسوی ابی بکر و عمر و عثمان و معویه که
پیشوایان گمراهی اند و خوانندگان مردم بسوی آتش چه خود خواندن نیز و بدعت و فتوی از روی ظن
افترای دروغ بر الله تعالی است اشارت باینکه آن پیشوایان نیز در قسم اول داخلند و سرکرده ایشانند
و میتوانند بود که بالزوم متعلق تقرب جستند لیکن خالی ازین اشارت نیست و پس آن پیشوایان
گمراهی کارها بان منافقان فرمودند و حکومتها دادند بایشان و سوار کردند آن منافقان را
بر گردنهای مردم و خوردند بوسیله آن منافقان مال دنیا را و اینها باعث رواج دکان آن
پیشوایان و این منافقان شد چه مردم همه پهلوی پادشاهان و دنیاداران می افتند مگر کسیکه
نگاه داشته باشد او را الله تعالی ازین آلودگی پس این قسم که مذکور شد که مجموع پیشوایان گمراه
و عاملان ایشان باشند یکی از آن چهار قسم راویست مخفی نماند که این تکرار برای آن شده که کسی
خیال نکند که پیشوایان گمراهی داخل این قسم نیستند **اصل** وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً
فَهُوَ فِي يَدَيْهِ يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَرْوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ
لَرَفَضَهُ **شرح** و قسم دوم راوی لفظ حدیث پیغمبر مردیست که شنیده از رسول الله صلی الله
علیه وآله چیزی را که بخاطر نگرفته چنانچه باید و غلط کرده در ان و دانسته نگفته دروغ را
پس آن حدیث در دست آن مرد است فتوی بان میدهد و عمل بان میکند و نقل آن
بدیگران میکند با نیز روشی که میگوید من شنیدم لفظ این حدیث را از رسول الله صلی الله
علیه وآله پس اگر میدانستند گروندگان بیگانگی الله تعالی اینرا که او غلط کرده قبول حدیث او

نمیکردند و اگر میدانست حدیث خودش که غلط کرده هر آینه ترک آن حدیث میکرد **اصل** و رجل ثالث
سمع من رسول الله صلی الله علیه وآله شیئاً امر به ثم نهی عنه وهو لا یعلم
او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به وهو لا یعلم فحفظ منسوخه ولم یحفظ
الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه
منسوخ لرفضوه **شرح** و قسم سیوم راوی لفظ حدیث پیغمبر است که شنیده از رسول الله
صلی الله علیه وآله چیزی را که امر کرده پیغمبر بآن چیز و بعد از شنیدن او پیغمبر نهی کرده از آن چیز و او نمیداند
آن نهی را یا شنیده از پیغمبر که نهی کرد از چیزی و بعد از شنیدن او پیغمبر امر کرده بآن و او نمیداند
آن امر را پس نگاه داشته برطرف شده حدیث را و نگاه نداشته برطرف کننده را پس اگر میدانست
خودش که آن حدیث برطرف شده است هر آینه ترک میکرد آن را و اگر میدانستند مسلمانان وقتی که
شنیدند آن حدیث را از او که برطرف شده است هر آینه ترک میکردند آن را **اصل** و آخر
رابع لم یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله مبغض للکذب خوفاً
من الله وتعظیماً لرسول الله صلی الله علیه وآله لم ینس بل حفظ ما سمع علی
وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه ولم ینقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ **شرح** و قسم دیگر راوی لفظ حدیث پیغمبر علیه السلام
قسم چهارم است دروغ نبسته بر رسول الله صلی الله علیه وآله دشمن میدارد دروغ را
از ترس الله تعالی و از بزرگ داشتن رسولش صلی الله علیه وآله فراموش نکرده چیزی را بلکه نگاه
داشته آنچه را که شنیده از پیغمبر چنانچه باید پس نقل کرده آن را چنانچه شنیده زیاد نکرده
در آن چیزی و کم نکرده از آن چیزی و تمیز کرده حدیث برطرف کننده را از حدیث برطرف شده
پس عمل به برطرف کننده و ترک کرده برطرف شده را **اصل** فان امر النبی صلی الله علیه وآله

هو خ

مثل

مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحکم ومتشابه قد کان یکون
من رسول الله صلی الله علیه وآله الکلام له وجهان وکلام عام وکلام خاص
مثل القرآن وقال الله عز وجل فی کتابه ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا فیشتبه علی من لم یعرف ولم یدر ما عنی الله به ورسوله صلی الله
علیه وآله **شرح** چون فارغ شد از بیان چهار قسم نقل لفظ حدیث خواست که تقریب [illegible]
قسم پنجم بیان کند [illegible] قسم تفسیر قرآن را دو باطل و یکی حق و سه قسم نقل معنی حدیث را
دو باطل و یکی حق می آید در باب نهم و دوم کتاب الحجة که آیت ما آتاکم دال بر تفویض
الله تعالی است اظهار بعضی کار دین را بر رسول او و اوصیای او علیهم السلام **یعنی** بیان این است
که کار پیغمبر صلی الله علیه وآله که حدیثش باشند مانند آیات قرآن بعضی برطرف کننده بعض
و بعضی برطرف شده و بعضی در بعض امت بعضی و بعضی در جمیع امت و بعضی صریح و در معنی
بعد و بعضی محل اشتباه و بیان این آنست که [illegible] گاهی واقع میشد از رسول الله صلی الله
علیه وآله سخنی که در معنی آن دو راه دو احتمال بود و واقع میشد از و سخنی که در جمیع امت
بود و سخنی که در بعض بود مانند قرآن و این در حالی بود که الله تعالی گفته بود در کتاب خود
در سورهٔ حشر که آنچه داده پیغمبر شما پس فرا گیرید آن را و آنچه نداده و منع کرده شما را از آن
پس حذر از آن نگاه دارید مراد با آنچه داده چیزیست که گفته با بیان و منسوخ نشده
خواه در امر و خواه در نهی و خواه در غیر آنها و مراد با آنچه منع کرده از آن چیزیست که
گفته با بیان و تعبیر از آن بما نهاکم عنه برای اشارت بنهی از کثرت سؤال است چنانچه گذشت
در حدیث پنجم باب [illegible] و مخالفان نیز اقرار باین دارند چنانچه در کتاب مسلم نقل شده از
پیغمبر علیه السلام که گفت ما نهیتکم عنه فاجتنبوه وما امرتکم به فافعلوا منه ما

ما استطعتم فانما اهلک الذین من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم علی
انبیائهم آنچه نهی کردم شما را از آن پس دوری کنید از آن و آنچه امر کردم شما را بآن
پس بجا آرید از آن آنچه توانید و لیکن بسیار میپرسید چه چیزی نکرده امتهای غیر را که پیش از شما
بوده اند مگر بسیاری پرسیدن ایشان و افترای ایشان بر پیغمبران خود پس بنا برانکه معنی
قرآن و حدیث دو احتمال داشت در احتمال قصد جمیع و قصد بعض در آنها بود و پیغمبر منع کرده
بود اصحاب خود را از بعض پرسیدنها میان ایشان میماند کسیکه نفهمیده حقیقت و نفهمیده است
حقیقت سخن را آنچه مراد الله تعالی بود از قرآن و آنچه مراد پیغمبر او بود صلی الله علیه و آله
از حدیث مراد اینست که بنابر اینها او قسم تفسیر قرآن بکار نیامدنی بهم رسید و دو قسم نقل
معنی حدیث بکار نیامدنی بهم رسید اصل ولیس کل اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و آله کان یسأله عن الشیء فیستفهمه وکان منهم من یسأله ولا یستفهمه
حتی ان کانوا لیحبون ان یجیء الاعرابی والطاری فیسأل رسول الله
صلی الله علیه و آله حتی یسمعوا وقد کنت ادخل علی رسول الله صلی
الله علیه و آله کل یوم دخلة وکل لیلة دخلة فیخلینی فیها ادور معه حیث
دار شرح چون جای تعجب است اینکه پیغمبر که فرستاده شده باشد جمیع خلایق برای بیان
احکام الهی منع کند خلایق را از پرسیدن بعض مسائل از حضرتش خواست که بیان کند که
تعجب بر طرف شود و معلوم شود که چنانکه الله تعالی جمیع آیات قرآن را محکمات نساخت بلکه
بعضی را متشابهات ساخت تا حاجت به پیغمبر در زمانش و حاجت بجانشین پیغمبر
بعد از ان زمان تا روز قیامت ظاهر شود پیغمبر علیه السلام نیز جمیع احادیث خود را محکم
نساخت و تربیت کرد جانشین پیغمبر تا خلایق آن مسائل را از جانشین بپرسند و در به

حضور را ظاهر ساخت مرتبه علم او را در بیان
خلایق و منع کرد خلایق را از پرسیدن م

دو فایده است اول آنکه خلایق جانشین را شناسند و جانشینی او ظاهر شود بر همه کس
و بر مخالفان او و حجت تمام شود دوم آنکه مبادا بسیار از انها بمسائل دین نشوند پس اگر دعوی
جانشینی کنند مردم بمسائل ایشان بازی خورند و گمراه شوند و اگر نکنند مردم بعد از ایشان
احتمال جانشینی در ایشان قرار دهند و شک در جانشین کنند قوله دخله بکسر دال و ضبط
و سکون خاء با لفظ نوعی از داخل شدن که برای طلب علم باشد مثلا و بفتح دال یک داخل
شدن و هر دو اینجا مناسب است الاخلاء کسی را داخل خلوت خانه کردن و التخلیه
منع کردن کسی از آنچه خواهد و هر دو اینجا مناسب است پس میتواند بود که فیخلینی
بسکون خاء و تخفیف لام مکسوره باشد و میتواند بود که بفتح خاء و تشدید لام باشد
یعنی و نیستند همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب این صفت که در زمان
پیغمبر میپرسیده باشند پیغمبر را از مسائل پس میفهمیده باشند جواب او را اول مراد اینست که
چون پیغمبر را خوش نمی آمد از بعض پرسیدنها بعض اصحاب پیغمبر نمیپرسیدند چیزی که میخواستند
و بعض میپرسیدند و جواب او را اول نمیفهمیدند و بعد از جمله اصحاب کسیکه میپرسیده و جواب
را نمیفهمیده و باوجود آن طلب میکرد و تفصیل جواب را از پیغمبر بیانی دیگر که واضح باشد و در جمله
خود میماند که مبادا پیغمبر را آن پرسیدن خوش نیاید تا بحدی که در بسیاری حال این جماعت که
اصحاب پیغمبر بودند آن بود که دوست میداشتند اینرا که بیاید بادیه نشینی و کسیکه تازه
آمده باشد از شهری دیگر پس بپرسد رسول الله صلی الله علیه و آله از مسائل تا ایشان
بشنوند جواب او و تحقیق داخل میشدم بر اسرار رسول الله صلی الله علیه و آله هر روز
یکبار و هر شب یکبار از برای طلب علم بمسائل پس داخل خلوت خانه میکرد و مراد از
داخل شدن و حال آنکه میگردیدم با او هر جا که گردیده بعد با تخفیف یاد میگرفتم از او همه

دانسته شد در هر مسئله که پیغمبر ستم با مراد آنست که منع میکرد و مرا از اینکه گردم باد و هر جا که
گردیده وجه مخفی نماند که این منافات ندارد با منع اصحاب از پرسیدن مسائل غیر
ضروری و از بسیار پرسیدن ضروری چه امام را دانستن جمیع مسائل ضرور است به
پرسیدن آنها برای او بسیار حسنت و آن منع برای رعایت طرف اوست و باین اشارت
کرده که گفت **اصل** قد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع
ذلك باحد من الناس غيري فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى
الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض
منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني
للخلوة معي في منزلي لم يقم فاطمة ولا احدا من بني وكنت اذا
سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني **شرح**
تحقیق دانسته اند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله اینرا که نکرد پیغمبر این سلوک
را با کسی از مردم غیر من پس چه بسا این سلوک که میکرد پیغمبر میشد باعث زیادتی حسد
منافقان اندرون و بیرون میشد بسیار بود که این سلوک پیغمبر با من در خانه من بود بعد از آن
که می آمد نزد من در خانه من رسول الله صلى الله عليه وآله بیشتر وقت خلوت کردن و عادت
این بود که وقتی که داخل میشدم بر او بسراهای پیغمبر در خانهای پیغمبر داخل خلوت خانه میکرد مرا
هر پیغمبر آنها از مجلس من زنانش را پس نمیماند نزد او کسی غیر من و وقتیکه پیغمبر می آمد نزد من برای
خلوت کردن بر نمیخیزانید فاطمه علیها السلام را و نه یکی از فرزندانم را و عادت این بود که وقتیکه
می پرسیدم او را از چیزی جواب میگفت و وقتیکه خاموش میشدم و تمام میشد سوالهای من ابتدا میکرد
سر سخن و امیکرد از بسیاری حقیقة و در ترتیب من **اصل** فما نزلت على رسول الله

[margin: بعض]

من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي **شرح** الاقراء درس گفتن
الاملاء خواندن چیزی بر کسی تا بنویسد و مراد اینجا گفتن معنی آیات قرآنست تا نوشته
شود **یعنی** پس بنا بر این سلوک پیغمبر آن با من و حقیقة او در تربیت من فرود نیامد بر رسول [margin: الله]
هیچ آیتی از قرآن مگر اینکه درس گفت پیغمبر آن آیت و خواند در اثنای درس گفتن
هر چه را که نسبت با این آیت داشت بر من تا نویسم پس نوشتم آنها را بخط خود گفتن در
حدیث چهاردهم باب سیم که کتاب جامعه از آن جمله است **اصل** وعلمني تأويلها
وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها
ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت اية من كتاب الله ولا
علما املاه علي وكتبته منذ دعا الله لي بما دعا وما ترك شيئا
علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان او يكون ولا كتاب
منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم
انس حرفا واحدا **شرح** الامر والنهي فرمودن و منع کردن و مراد اینجا امارت امام
حقست در زمان استقلال او بحکومت خبر کان و خبر یکون مجموع من حیث المجموع
امر و نهی راجعست چه تعبیر از آن باستقلال در حکومت میتوان کرد و مراد بکتاب منزل
کتاب خبریست که بقضای حکم الهی بر سر مردم آمده از راحتها و تعبها من دو من
طاعة برای سببیت است الطاعة والمعصية فرمان برداری و نافرمانی و مراد اینجا
طاعت و معصیت امم سابقه است رسل سابقه را الحرف کناره و مراد اینجا چیز سهلست
چه کناره چیز سهلتر میباشد از میانش **یعنی** و امورخت را معنی دو را آیتها و معنی یک
آیت را و امرخت را بر طرف کننده از جمله آیتها و بر طرف شده از جمله آیتها و امرخت را

معنیهای آیت صریح از جملهٔ آنهاست و معنیهای آیت غیر صریح از جملهٔ آنهاست چه میتوان بود که آیتی که صریح در یک معنی باشد چندین معنی دیگر داشته باشد که در آنها غیر صریح باشد و محکم مراد آیتهایی که مخصوص بعض امت است و آیتهایی که در جمیع امت است و طلبید از الله تعالی که دهد مرا فهمیدن و نگاه داشتن آنها مراد بفهمیدن آنها آنست که تصور کند آنچه را که گفت در معنی آنها و تصور کند اینرا که چون آن معنیها با لفظها موافقست پس فراموش نکردم هیچ را از کتاب خدا و هیچ علمی را که چیزی که نسبت با آنها داشت که پیغمبر خوانده بود بر من تا نوشته بودم از آن وقت که دعا کرد برای من با آنچه دعا کرد و مذکور شد الحلال دو انگشت پیغمبر چیزی را که آموخته بود او را الله تعالی نه از حلال برای اینکس و نه از حرام برای اینکس و نه از امر و دیگران بوجوب و نه از منع دیگران از حرام مراد تعلیم کیفیت سلوک در میان خلایقست در زمان ظهور خلافت حق خواه آنچه واقع شد که ظهور خلافت امیر المؤمنین باشد و خواه آنچه واقع خواهد شد که ظهور خلافت صاحب الزمان علیه السلام باشد اشارتست بتفاوت بسیار میان آن دو سلوک و نه قضای مبهمی که فرود فرستاده باشد بر کسی پیش از پیغمبر علیه السلام بسبب فرمان برداری و نه فرمانی مگر آنکه آموخت پیغمبر مرا آن چیز پس فراموش نکردم یک حرفرا مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که ضمیر اقرانیها بآیت راجعست نه بآنچها که مفهومست از کلام چه استثنا درست نمیشود و ضمیر املاها و ضمیر کتبتها نیز بآیت راجعست لیکن بحذف مضاف پس تقدیر کلام اینست املی معناها علی فکتبت معناها و ضمیر تاویلها و باقی ضمیرها بآیتها راجعست نه بآیت چه در هر آیتی ناسخ و منسوخ فرض کردن مشکل بسیار دورست **اصل** ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْماً وَفَهْماً وَحُكْماً وَنُوراً فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مُنْذُ دَعَوْتَ

آیتی ۴

الله

اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً وَلَمْ يَفُتْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيَانَ فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَالْجَهْلَ **شرح** الحکم بضم حاء بی نقطه و سکون کاف حکمت و آن ترک پیروی خواهش نفس است التخوف ترس نهان که در دل گشت و اظهار نکنند الجهل نادانی و ناخردمندی و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** بعد از اینها همه گذاشت دست خود را بر سینهٔ من و طلبید از الله تعالی برای من اینکه پر کند دل مرا از دانش و زیرکی و حکمت و روشنی پس گفتم ای پیغمبر خدا پدرم و مادرم فدای تو باد از آن وقت که طلبیدی از الله تعالی برای من اول بار با آنچه طلبیدی فراموش نکرده ام چیزی را از من فوت نشده که نوشته باشم مراد اینست که همه چیز را نوشتم آیا پس بنا بر آنکه دعای دیگر میکنی میترسی بر من که فراموش کنم چیزی را بعد از این پس گفت نه نمیترسم از آن وقت دعا تا حال بر تو فراموشی را و نادانی را یا ناخردمندی را از اینجا ظاهر میشود که تاکید دعای مجاب میتوان کرد **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ قَالَ إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم امام را چه وجه دارد اینکه جماعتی روایت میکنند لفظ حدیثی را از چندین کس از اصحاب پیغمبر که ایشان از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیده اند آن لفظ حدیث را و حال آنکه آن چندین کس و این جماعت تهمت زده نمیشوند بدروغ چه بحد تواتر رسیده حدیث ایشان پس از آن صادر میشود از شما حدیثی که منافی آن حدیث است امام علیه السلام گفت مدارست که حدیث پیغمبر علیه السلام گاهی منسوخ میشود چنانچه آیت قرآن گاهی منسوخ میشود و مراد اینست که ایشان دروغ نگفته

۱۲ الثانی

اند لیکن آنچه ما میگوییم حقست نه آنچه ایشان روایت کرده اند چه منسوخ داخل علت
چنانچه در حدیث اول این باب بیان شد و از سخنها ظاهر میشود که مراد از فلان و فلان و کثیر ما
نیست بلکه مراد عددیست که بحد تواتر رسد **سیوم اصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما بالي

الثالث

أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها
بجواب آخر فقال إنا نجيب الناس على الزيادة والنقصان قال
قلت فأخبرني عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله صدقوا
على محمد أم كذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا
فقال أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله صلى الله عليه وآله
فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك ما ينسخ
ذلك الجواب فنسخت الأحاديث بعضها بعضا **شرح** گفتم امام جعفر صادق
را علیه السلام چه وجه دارد اینکه میپرسم ترا از مسئله پس جواب میگوئی مرا در آن مسئله
بجوابی بعد از آن می آید نزد تو غیر من پس جواب میگوئی او را در همان مسئله بجواب دیگر که
منافی جوابیست که بمن گفتی پس امام گفت بدرستیکه ما جانشینان پیغمبر جواب میگوییم مردم را
گاهی بزیادتی از آنچه پیغمبر گفته و گاهی بکمی از آنچه پیغمبر گفته مراد نیست که ما نقیصه گاهی میکنیم
اما پیغمبر هرگز جواب از روی تقیه نگفته و زیاد و کم از گفته الله تعالی نکرده راوی گفت گفتم
پس چرا آنکه پیغمبر زیاد و کم نگفته جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که بعدد
تواتر رسیده اند راست گفته اند بر محمد در لفظ حدیثی که از او نقل کرده اند یا دروغ گفته
گفت دروغ نگفته بلکه راست گفته اند راوی گفت گفتم پس چرا اینکه در حدیث پیغمبر تقیه
نمیباشد چه وجه دارد که اختلاف کرده اند در نقل حدیثهای پیغمبر و هر دو طرف عدد تواتر نه

گفت

١٢١

گفت آیا نمیدانی که مردی می آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس میپرسید او را از مسئله پس جواب
میگفت او را در آن مسئله بجوابی بعد از آن می آمد از جانب الله تعالی نسبت بزمان بعد از آن
جواب حکمی تازه که نسخ میکرد آن جواب اول را پس سبب آن اختلاف تقیه نیست بلکه
نسخ کرده احادیث پیغمبر بعضی از آن بعضی دیگر را **چهارم اصل** عن أبي عبيدة

الرابع

عن أبي جعفر عليه السلام قال قال لي يا زياد ما تقول لو أفتينا رجلا
ممن يتولانا بشيء من التقية قال قلت له أنت أعلم جعلت
فداك قال إن أخذ به فهو خير له وأعظم أجرا **شرح** روایت است از
ابو عبیده که نامش زیاد است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت مرا ای زیاد چه میگویی اگر
فتوی دهیم ما جانشینان پیغمبر مردی را از دوستداران خود چیزی که در آن تقیه کنند و از گفته
پیغمبر کم یا زیاد [illegible] گفت گفتم امام را تو بهتر میدانی قربانت شوم گفت اگر عمل کند
بآن فتوی پس آن بهتر است برای او و بزرگتر است از روی ثواب از عمل اصحاب پیغمبر بفتوای
او گر احتمال تقیه در آن نبود چه شیطان در اینجا وسوسه بسیار میکند و در آنجا این قدر نمیکند

الخامس

پنجم اصل وفي رواية أخرى إن أخذ به أوجر وإن تركه والله أثم **شرح**
و در روایتی دیگر از آن حضرت چنین است که اگر عمل کند بآن فتوای تقیه مزد داده میشود و اگر

السادس

عمل نکند بخدا قسم که گناهکار میشود **ششم اصل** عن زرارة بن أعين عن أبي جعفر
عليه السلام قال سألته عن مسألة فأجابني ثم جاءه رجل فسأله عنها
فأجابه بخلاف ما أجابني ثم جاء آخر فأجابه بخلاف ما أجابني وأجاب
صاحبي فلما خرج الرجلان قلت يا ابن رسول الله رجلان من أهل
العراق من شيعتكم قدما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما

اجبت به صاحبه فقال يا زرارة ان هذا خير لنا وابقى لنا ولكم ولو اجتمعتم على امر واحد لصدقكم الناس علينا ولكان اقل لبقائنا وبقائكم قال ثم قلت لابي عبد الله عليه السلام شيعتكم لو حملتموهم على الاسنة او على النار لمضوا وهم يخرجون من عندكم مختلفين قال فاجابني بمثل جواب ابيه شرح الصدق بفتح صاد بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه و فا مصدر باب ضرب برگردانیدن کسی دیگری را از راه و نه دادن آنکس را پیش خود یعنی روایتست از زراره بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مسئله پس جواب گفت مرا بعد از آن آمد نزد او مردی پس پرسید او را از همان مسئله پس جواب گفت او را بجوابی که منافی جواب من بود بعد از آن آمد مردی دیگر که پرسید از همان مسئله پس جواب داد او را بجوابی که منافی جواب هر دو ما بود پس چون بیرون رفتند آن دو مرد از مجلس گفتم ای فرزند پیغمبر خدا این دو مرد از اهل کوفه از شیعیان شما آمدند پرسیدند یک مسئله پس جواب گفتی هر یکی را از آن دو بجوابی که منافی جواب آن یکی که همراهش بود گفتی پس امام گفت ای زراره بدرستیکه این بهتر است برای ما و پاینده‌دارتر است ما را و شما را و اگر اتفاق میکردید بر یک کار هر آینه بر میگردانیدند شما را مخالفان از مجلسهای خود و جمع میشدند بر سر ما که خروج کنید و هر آینه این معنی کمتر میکرد ماندن ما و شما را در دنیا یا بقیه ما و شما که شیعه میشدیم زراره گفت بعد از آن گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که شیعیان شما اگر بفرمایید شان که برابر نیزه‌ها روند و در جنب یا بفرمایید که باتش روند هر آینه میروند و سر از گفته شما نمی‌پیچانند و حال آنکه ایشان بیرون میروند از مجلس شما باقوال مختلف که از شما میشنوند و این خوب نمینماید زراره گفت که پس امام جعفر صادق علیه السلام جواب گفت مرا مانند جواب پدرش امام محمد باقر علیه السلام هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام

١٣ السابع

يقول

يقول من عرف انا لا نقول الا حقا فليكتف بما يعلم منا فان سمع منا خلاف ما يعلم فليعلم ان ذلك دفاع منا عنه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که شناخت این را که ما نمیگوییم مگر کار راست خواه برای تقیه باشد و خواه موافق گفته خدا و رسول پس باید که اکتفا کند بهمین دانسته و هر چه میگوییم با آن عمل کند پس اگر شنید از ما چیزی را که منافی چیزیست که میداند که حکم الله تعالی است پس باید که بداند که آنچه شنیده از برای دفع ضرر دشمنانست از او و عمل کند بان منقولست که علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود و بهارون گفتند که او رافضی است و هارون خواست که در جای خلوتی که علی بن یقطین وضو میساخته باشد مطلع شود مقارن این از امام موسی کاظم علیه السلام نوشته آمد بعلی بن یقطین که بعد از این هر جا که وضو میسازی پاها را بشوی و او چون بان عمل کرد هارون خود دید که او در خلوت پاها میشوید و گفت افترا کرده‌اند بر علی بن یقطین و در تعظیم او افزود و باز نوشته آمد که بعد از این در وضو پا مسح کن هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من اهل دينه في امر كلاهما يرويه احدهما يامر باخذه والآخر ينهاه عنه كيف يصنع قال يرجئه حتى يلقى من يخبره فهو في سعة حتى يلقاه شرح الارجاء واپس انداختن کاری التخبير کسی را خبر کردن بچیزی یعنی بسیار دانا کردن بان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از حال مردی که اختلاف کردند بر او دو مرد از اهل دین او در کاری هر دو روایت میکنند آن کار را از امام یکی میگوید بکن این کار را و دیگری منع میکند او را از آن کار چون کند مرد آیا بظن خود میتواند یکی را ترجیح داد امام گفت واپس انداز ترجیح را تا وقتیکه ملاقات کند کسی را که دانا کند او را که کدام موافق واقعست پس آن مرد در فراخیست

الثامن

و هر کدام را خواهد عمل میکند تا وقتیکه برسد بآن کس و مراد اینست که ترجیح یکی لا الی جهة الظن جایز نیست یعنی
نا کرده اتفاقی و صورت اینست که آن دو روایت در باب عبادات باشد نه در چیزیکه نزاع در آن شده
باشد مثل میراث و قرض چنانکه می آید در حدیث دوازدهم این باب **نهم اصل** وفی روایة

التاسع ۱۳

اخری بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک **شرح** و در روایتی دیگر که از صاحب الامر
علیه السلام است بتوسط یکی از سفرا در جواب مثل این سوال چنین واقع شده که هر کدام از آن
دو روایت مختلف که عمل کنی از باب تسلیم امام مفترض الطاعة نه از باب ترجیح جایز است
تراد و عدد اصلها نشده و گذشت بیان این در شرح خطبه **دهم اصل** عن ابی عبد الله

العاشر ۱۳

علیه السلام قال ارأیتک لو حدثتک بحدیث العام ثم جئتنی من قابل
فحدثتک بخلافه بایهما کنت تأخذ قال قلت کنت آخذ بالاخیر
فقال لی رحمک الله **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بمردی
از شیعه چه میگوئی بگو اگر گفته باشم ترا حدیثی امسال بعد از آن آمده باشی سال دیگر
آینده پس گفته باشم ترا حدیثی منافی آن بکدام آن دو حدیث عمل خواستی کرد آن مرد گفت که
گفتم خواستم عمل کرد بحدیث آخرین پس امام گفت مرا که رحمت کناد ترا الله تعالی بیان این حدیث
هفتم باب نوزدهم و هفتم کتاب الایمان والکفر که باب التقیه است **یازدهم اصل** قلت لابی

الحادی عشر ۱۳

عبد الله علیه السلام اذا جاء حدیث عن اولکم وحدیث عن آخرکم بایهما نأخذ
فقال خذوا به حتی یبلغکم عن الحی فان بلغکم عن الحی فخذوا بقوله قال
ثم قال ابو عبد الله علیه السلام انا والله لا ندخلکم الا فیما یسعکم وفی حدیث آخر
خذوا بالاحدث **شرح** گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام وقتیکه بیاید حدیثی از امام پیشین
از شما مثل امام زین العابدین و حدیثی دیگر مخالف آن از امام پسین از شما مثل امام محمد باقر بکدام آن

دو عمل کنیم پس امام گفت عمل کنید بآن مراد اینست که عمل کنید بحدیث امام پسین تا وقتیکه برسد
شما حدیثی دیگر از امام زنده مراد خود پس است پس اگر رسد شما حدیثی از امام زنده پس عمل بآن
کنید راوی گفت که بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام در بیان این حکم گفت که بدرستیکه ما بخدا قسم که داخل
نمیکنیم شما را مگر در چیزی که فراخی شما در آن باشد مراد اینست که بر ما این حکم شما را الحال که حدیث امام پسین
و امام زنده که عبادات شما تنگی رسد پس اگر احوال غیر زنده باشد هر کدام که خواهید عمل کنید چنانچه گذشت در حدیث
هشتم و نهم و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام بجای این فقره این چنین واقع شده که خذوا بالا
حدث یعنی اینکه عمل کنید بانچه تازه تر است که حدیث امام پسین باشد پس معنی هر دو روایت یکیست

الثانی عشر ۱۲

دوازدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث
فتحاکما الی السلطان والی القضاة ایحل ذلک قال من تحاکم الیهم فی حق
او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت وما یحکم له فانما یاخذ سحتا وان کان
حقا ثابتا له لانه اخذه بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر به قال الله
تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به قلت
فکیف یصنعان قال ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا
وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم
بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله
وهو علی حد الشرک بالله **شرح** این روایت را مقبوله میگویند یعنی مجتهدین شیعه امامیه آن را قبول کرده
و مدار عمل ایشان بر آنست و حاصل این روایت که عمل کردن بیکی از دو حدیث صحیح مختلف در جائیکه
نزاع محتاج بداوری باشد نه مثل جائیست که آن نزاع نباشد و در جائیکه آن نزاع جهت آنکس اختیار نواند
اصلا بلکه بیکی از شش ترجیح عمل میباید کرد بترتیبی که مذکور میشود و اگر هیچکدام از آن شش یافت نشود و

میبایدکرد و درجایی که آن نزاع بحسب اختیار ما اینکس است چنانچه گذشت در حدیث هشتم و نهم این باب
الذین یعنی دال بنقطه مالیکه کسی از دیگری طلبد و زمانی معین داشته باشد و اگرچه زمان معین ندارد
فرض است ولاة القضاة تقدیر الی سایر القضاة است زیرا که سلطان نیز قاضی است پس تحیزالیهم
راجع بالقضاة است و مراد بالقضاة جمعی است که منتظر منصب حکمت در میان مردم شوند از روی
ظن حکم میکرده باشند فی درء حق برای اثبات الحق والباطل بکار آمدنی و بکار رشاید فی الطاغوت
شیطان و مراد اینجا کسی است که مانند شیطانست در اینکه فرمانش برند بر خصمت الله تعالی و بت
حنف کنند او را با غیر و کسی که حکم از روی ظن کند و اطاعتش کنند السحت بضم سین بنقطه و سکون حاء
بی نقطه رشوت و مراد اینجا حرامیست که مانند رشوتست در عذاب مراد کا کم در قد جعلته علیکم حاکما
مقبول الروایة در نقل حکم امام حق است در قضیه جزئیه پس منافات ندارد با اینکه صاحب منصب قضا
در میان مردم طاغوت باشند چون منصوب بخصوصها از جانب امام مفترض الطاعة نباشند یعنی بسیم
امام جعفر صادق علیه السلام را از حال دو مرد از شیعه که میان ایشان نزاعی بود در مالیکه یکی بر ذمت دیگری
داشت یا در میراثی که میان ایشان جهت شد پس داوری بردند بسوی پادشاه مخالف و بسوی صاحب قاضیان
در میان مردم به رای خود آیا جایز است یا نه گفت هر که داوری برد بسوی آن قاضیان خواه برای حق خواه
برای باطلی پس داوری برده مگر بسوی شیطان صفت و آنکه حکم میکند آن شیطان صفت برای او و میگیرد
چیزی از خصم حق او پس نگرفته مگر حرام را هر چند که آن گرفته شده طلبیده فی ثابت در ذمت خصم باشد برای
او چه گرفته آن را بطاغوت حکم شیطان صفت و تحقیق امر کرده الله تعالی با اینکه در و مکنو خبر دار آن شیطان صفت را
چه گفته الله تعالی در سوره نساء الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک
وما انزل من قبلک یریدون آیا نگاه نکردی ای محمد بسوی آنانکه دعوی میکنند که گرویده
اند بقرآنی که فرو فرستاده شده بسوی تو و هر کتابی که فرو فرستاده شده پیش از تو میخواهند که

داور

داوری برند بسوی شیطان صفت و حال آنکه بتحقیق در قرآن و هر کتاب الهی امر کرده شده اند با اینکه
در و مکنو خبر دار آن شیطان صفت را و مراد اینجا طلب است که در آنجا نفی از بدون ظن هست و بیان اراده
ایشان گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب اول رشرح وقد امروا ان یکفروا به تا آخر کلمه
پس چون میباید کنند آن دو مرد گفت میباید که ناظر کنند در معامله خود مردی را که چهار صفت داشته
باشد اول آنکه از عدول امامیه باشد و باین اشارت کرد که گفت من کان منکم دوم آنکه روایت
کرده باشد در آن قضیه جزئیه حدیث امامان حق را و باین اشارت کرد که گفت ممن روی حدیثنا
و میتواند بود که مراد این باشد که در هر مسئله که پیش آید و در محکمات قرآن نباشد در باب وی اختلاف
دران دو در دلیل آن دو نقل حدیث کنند و بروی ظن نکنند اصلا چنانچه گذشت در حدیث
سیزدهم باب هفدهم سیوم آنکه فکر کرده باشد در معنیهای احادیث ما که در حلال و حرام است
مراد این است که بداند که این قضیه که در آن نزاع است در تحت کدام حدیث داخلست چه اشتباه
در آن بسیار میشود بسبب فکر نکردن در معنیهای احادیث و باین اشارت کرد که گفت و نظر فی
حلالنا و حرامنا چهارم آنکه شناخته باشد حکمهای ما را با خصیکه داند که آنچه روایت کرده در آن
قضیه جزئیه از روی تقیه نیست و باین اشارت کرد که گفت وعرف احکامنا پس باید که راضی
شوند باو که داور باشد میان ایشان چه بدرستیکه من تحقیق گردانیدم او را بر شما فرمان فرما
یعنی مقبول الروایة در نقل فرمان ما در آن قضیه جزئیه پس وقتیکه و فیصله فرمان ما پس قبول
نکرد از و آنکس که موافق مطلب او نیست پس سبک شمرده فرمان الله تعالی را و بر ما برگردانیده
سخن ما را در حقیقت نه بران مرد و برگردانیده سخن بر ما برگردانیده سخن است بر الله تعالی
در حقیقت نه بر ما و برگردانیده سخن بر الله تعالی مانا با هر تبه شریک گردانیدن کسی را با الله تعالی چه شریک قبول
دارد حکم الله تعالی را با دیگری و این مرد قبول ندارد و می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم

باب الکفر که کفر یعنی ترک بالمره است از روی استکبار بدتر از شرک است و مشهور اینست که مراد این
باشد که برکرده باشد سخن را اشتغال کی در مرتبه شرک است اصل قلت فان کان کل واحد اختار
رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما
اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و
اصدقهما فی الحدیث واورعهما ولا یلتفت الی ما یحکم به الآخر شرح در
بیان چهار رکن ترجیح یکی از دو حدیث صحیح مختلف است بر دیگری در جای نزاع بر ترتیب یعنی
گفتم اگر هر یک از آن دو مرد یکی خواهد مردی را از یاران ما که آن چهار صفت را داشته باشد
پس راضی شوند باینکه آن دو مرد ناظر در معامله ایشان باشند و آن دو مرد اختلاف کنند در حکم
و هر کدام از آن دو مرد آمد و رفت در حدیث شما کرده باشند آیا چه میکنند گفت حکم بکار آمدنی
آنست که حکم کرده باشد بآن عادلتر آن دو یعنی اینکه صفت اول از آن چهار صفت را بیشتر
داشته باشد و اگر در آن صفت برابر باشند حکم بکار آمدنی آنست که حکم کرده باشد بآن
فقیهتر آن دو یعنی اینکه صفت دوم از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد و گذشت در
حدیث هفتم باب ... که جهل حدیث را نگاه داشته باشد فقیه است و اگر در آن نیز برابر باشند
حکم بکار آمدنی آنست که حکم کرده باشد بآن راستگوتر آن دو در حدیث یعنی اینکه صفت
سیوم از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد چه او بهتر میداند که کدام حدیث موافق این مطلب
است و اگر در آن نیز برابر باشند حکم بکار آمدنی آنست که حکم کرده باشد بآن پرهیزگارتر آن
دو یعنی اینکه صفت چهارم از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد و هیچ حدیثی را ترک نکند
بسبب بروی ظن اینکه از روی تقیه است و التفات کرده نمیشود در هر یک از این چهار صورت
سوی آنچه حکم میکند بآن مرد دیگر اصل قال قلت فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا

لا یفضل

لا یفضل واحد منهما علی الآخر قال ینظر الی ما کان من روایتهم عنا
فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا ویترک
الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه
وانما الامور ثلثة امر بین رشده فیتبع وامر بین غیه فیجتنب وامر
مشکل یرد علمه الی الله والی رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول
الله صلی الله علیه وآله حلال بین وحرام بین وشبهات بین ذلک فمن
ترک الشبهات نجا من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتکب المحرمات
وهلک من حیث لا یعلم شرح در اینجا توهم میشود که ترجیح مجمع مذکور باشد و چنین
نیست بلکه در اینجا بیان اینست که این ترجیح حواله شده باآنچه گفته شد در ترجیح دیگر نیست چه
جدا از دانستن آنچه گفته شد اشکالی در اینجا نیست یعنی راوی گفت که گفتم این دو راوی
در این چهار صفت برابرند باعتقاد شیعیان پرسیده میشوند شیعیان از احوال این
دو راوی و ترجیح داده نمیشود یکی از آن دو بر دیگری در آن چهار صفت گفت پرسیده میشود
... شیعیان از احوال این دو روایت و التفات کرده میشود بآن روایت که اکثر آن شیعیان
موافق آن روایت میکنند پس عمل کرده میشود بآن و ترک کرده میشود روایت کم راوی
و کم یاب که مشهور نیست نزد شیعیان چه شک نیست در اینکه مشهور در روایت بکار آمدنیست
چون آن دو مرد برابر هم شوند در آن چهار صفت باید که از سر گیرند و اختیار کنند مردی دیگر را
که آن چهار صفت داشته باشد و بحکم او عمل کنند و اگر هر کدام اختیار مردی کنند رجوع نمایند
بزیادتی در آن چهار صفت چنانکه گذشت و اگر این دو مرد نیز برابر باشند باز از سر گیرند
و اختیار مردی دیگر کنند تا وقتیکه باتفاق بر یک مرد کنند و او حکم کند یا هر کدام مردی را اختیار کنند

و از آن دو مرد یکی در چهار صفت بهتر چنانکه گفته شد زیاده باشد پس مراد به یکی شک نیست در مشهور نیست
که وجوب عمل به آن معلوم نیست و از آنچه گفته شد چنانچه شکی نیست در وجوب نماز ظهر بر زید بالغ عاقل
چون معلوم نشود از حکم الهی که بر هر بالغ عاقل نماز ظهر واجبست و امام علیه السلام برای زیادتی
بیان و توضیح این گفت نیست کارها سه قسم است **اوّل** کاری که از گفتها آنکه معلوم اینکس شده از
الله تعالی یا رسول یا امام معلوم باشد که بر راستیست مثل اینکه نماز ظهر واجبست بر زید بالغ عاقل
پس پیروی آن باید کرد و به رسیدن علیحده در کار نیست **دوم** کاری که از آن گفتها معلوم شده
که بر گمراهیست مثل اینکه جایز نیست ترک نماز ظهر بر زید بالغ عاقل پس اجتناب از آن باید کرد
و به رسیدن علیحده در کار نیست **سیم** کاری که مشکلست و از گفتها آنکه به آنکس رسیده معلوم نشده
پس واجبست که رد کنند در آن سوی الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله تا بیابند که علیحده می باید
پرسید از اهل الذکر چنانکه گذشت در حدیث دهم باب بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که کارها سه قسم است **اوّل** حلالیکه معلومست که حلالست **دوم** حرامیکه معلومست که
حرامست **سیم** شبهه ناکها که میان حلال و حرامست نفهمیده دانست که از کدامست پس باید
ترک کرد تا پرسیده شود حکم آن چه هر که ترک کند شبهه ناکها را نجات می یابد از حرامها و هر که
عمل کند شبهه ناکها مرتکب میشود حرامها را و هلاک میشود از راهی که نمیداند چه کردن چیز ناشناسته
داخل حرامهاست و باعث هلاکتست **اصل** قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ
قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ
وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ
وَوَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ
عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ

عنکما

والآخر

وَالْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ
فَفِيهِ الرَّشَادُ **شرح** اسبابی که ترجیح بهم رسد الحال بیان میشود و رای فقط
و تا منع کردن کسی از جزئی **معینی** گفتم پس اگر باشند آن دو حدیث از شما برابر در شهرت
و عدد راوی اینها که زیاد نباشد روایت تحقیق کرده باشند آن دو حدیث را راویان
اعتمادی که در چهار صفت که بیان شد برابر باشند چه باید کرد گفت باید که نگاه کرده شود در آن
معامله حکمهای مخالفان ما پس آن حدیث که موافق در آید حکم او با حکم قرآن و سنت پیغمبر
با پیروانش که مخالف باشد حکم آن با حکم مخالفان ما پس عمل کرده میشود بآن حدیث
و ترک کرده میشود عمل به حدیثی که مخالف باشد حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر با پیروانش
که موافق باشد حکم آن با حکم مخالفان ما مخفی نماند که مراد به موافقت قرآن و سنت پیغمبر این
نیست که مخالف حکم مخالفان باشد و مراد به مخالفت قرآن و سنت پیغمبر این نیست که
موافق حکم مخالفان باشد چه مخالفان هر حکمی که میکنند در مسئله خلافی از روی پیروی
ظنست و آن مخالف محکمات قرآن و سنت پیغمبر است هر چند که موافق واقع افتد پس
مراد موافقت و مخالفت بی واسطه است چه اگر مراد این باشد که حکم آن حدیث بی واسطه
موافق یا مخالف مضمون آیتی باشد این عبارت بیجا نه این بحث میشود چه هرگاه
موافقت و مخالفت قرآن با نبیند در جائی معلوم شود بخبر واحد صحیح که مخالف آن
باشد عمل نمیتوان کرد اصلا خواه احادیث در این باب مخالف هم باشند و خواه نه و نیز
این چهار وجه ترجیح که در پیش گذشت همه در آن بی اعتبار است و نیز ذکر امام علیه السلام وقوع
ترجیح را با هم در یک رتبه مناسب مقام نیست و چون راوی از مراد امام غافل شده یا خواسته که
صریح‌تر بشود گفته که گفتم قربانت شوم بگو که اگر این دو دانا که حکم مختلف کرده اند شنیده باشند

ازو نسخ حکم آن از قرآن و سنت پیغمبر داریم یکی از دو حدیث را موافق حکم مخالفان و دیگری را
مخالف حکم مخالفان بکدام آن دو حدیث عمل کرده میشود گفت بآنچه مخالف حکم مخالفانست
چه در آنست راستی مراد براستی موافقت قرآن و سنت پیغمبر است چنانچه بیان شد **اصل**
قلتُ جُعلتُ فداكَ فإنْ وافقهما الخبرانِ جميعاً قالَ يُنظرُ إلى ما هُم إليه
أميلُ حُكّامُهم وقُضاتُهم فيُترَكُ ويُؤخَذُ بالآخرِ **شرح** اینجا بیان ترجیح
نسخ شده **یعنی** پس گفتم قربانت شوم پس اگر مخالفان دو طائفه باشند و موافق باشد
هر یکی از آن دو حدیث با طائفه چه باید کرد گفت باید که نگاه کرده شود بسوی آنچه مخالفان
بآن مایلترند در میان حاکمان و قاضیان ایشان رواج بیشتر دارد پس باید که ترک شود آن
و عمل کرده شود بدیگری **اصل** قلتُ فإنْ وافقَ حُكّامُهم الخبرينِ جميعاً قالَ
إذا كانَ ذلكَ فأرجِهْ حتّى تلقى إمامَكَ فإنَّ الوقوفَ عندَ الشُّبهاتِ
خيرٌ مِنَ الاقتحامِ في الهَلَكاتِ **شرح** گفتم پس اگر حاکمان ایشان دو طائفه باشند
و موافق باشد هر طائفه از ایشان با حدیثی از آن دو حدیث چه باید کرد گفت وقفه کرده
شود پس واپس انداز این معامله را و قطع نزاع مکن مگر بصلح تا وقتیکه ملاقات کنی امام
خود را و بپرسی چه بدرستیکه ایستادن نزد شبهه ناکها بهتر است از فرو رفتن بی فکر در
هلاک کننده ها **باب بیست و سیوم اصل بابُ الأخذِ بالسُّنّةِ وشواهدِ الكتابِ**
شرح الاخذ فرا گرفتن و جز برای راه و روش چیزی ساختن و اینجا هر چه مناسبست السنة الطريقة
و مراد اینجا راه و روشیست که حضرت رسول علیه السلام بیان کرده برای امت خود تا
عمل نمایند الشواهد جمع کثرت شاهد گواهان بسیار که شکی در گواهی هیچکدام ایشان نباشد و جز
هر یک از ایشان از روی یقین و مراد اینجا آیات محکمات بسیار است از قرآن که در آنها

نهی صریح

نهی صریح از اختلاف از روی ظن هست **بدانکه** چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده هفتاد و
چند طایفه شده اند و بزرگتر ایشان اشاعره و معتزله اند اشاعره در مسائل اصول دین تابع
ابو الحسن اشعری شده و معتزله در مسائل اصول دین از ایشان هم ای حسبه تابع واصل بن عطا شده
اند و جمیع ایشان در مسائل فقه اهل جماعت و چهار مجتهد بهم رسانیده اند که با هم اختلاف در
فتواها دارند به پیروی ظن پس چهار طایفه شده اند جمعی تابع ابو حنیفه اند و جمعی تابع شافعی
و جمعی تابع مالک بن انس و جمعی تابع احمد بن حنبل و اشاعره که بزرگتر ایشانند خود را
اهل سنت و جماعت مینامند و دیگران را اهل بدعت مینامند با وجود آنکه الله تعالی گفته
در سوره انعام إنَّ الّذينَ فرَّقوا دينَهم وكانوا شِيَعاً لستَ منهم في شيءٍ پس بدرستیکه
آن جماعت که اختلاف در مسائل دین را تجویز کرده اند و هر طایفه از ایشان تابع مبتدعی
شده اند نیستی تو ای محمد از ایشان اصلا و شیعه دوازده امام ایشان را حشویه مینامند باعتبار
آنکه محکمات قرآن را ترک کرده اند و بسیار از جعل احادیث دروغ افتاده اند و مصنف رحمه
الله ختم کرد کتاب العقل را باین باب تا ظاهر شود که جمیع آن طوائف اهل بدعت اند و اهل سنت
در حقیقت شیعه دوازده امامیند و بس **حکایت** در مدینه مشرفه در مجلس سادات بنی حسین
یکی از علمای مخالفان بود و بمقتضای مجلس سخنان ناهموار میگفت تا آنکه خیال کردم که
از [illegible] گفت علمای این کتابی تو نوشته اند علمای مکه و مدینه و در آن چند
سوال کرده اند یکی آنکه شما تابع چهار مجتهد شده اید و زیاده بر آنها تجویز نمیکنید اگر در این
باب حدیثی از حضرت رسول بشما رسیده بنویسید که راوی آن کیست و در کدام
کتابست و اگر بی خبر خدا اقرار داده اید بدعتست دیگر آنکه در مسجد الحرام چهار محراب
ساخته اید هر محرابی از تابعان مجتهدی و میگوئید هر کرا که محرابی از آن چهار نیست

از اهل اسلام ثبت اگر درین باب نیز صوفی قیست بنویسید والا بدعت دیگر اکنه خود را اهل سنت
میدانند ودیگران را اهل بدعت اگر این نام برای شما از حضرت رسول نقل شده بنویسید که
راوی آن کیست و در کدام کتب است والا دیگران شما را نیز بمعنای دیگر میدانند گفتم در جواب
نوشتند گفت تغافل کردند این دریست که دوانزاده **یعنی** این باب بیان آنست که
تابع سنت حضرت رسول علیه السلام کسی است که تابع محکمات کتاب الهی است که در آنها صریح شده
نهی از خلاف مجتهدان از روی ظن نه چنانکه تابع احادیث دروغ یا تابع متشابهات قرآن
بی سوال اهل الذکر شده اند در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله

اصل الاول

صلی الله علیه و آله ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب
الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه **شرح** الحق بکار آمدنی و مراد اینجا اعمال ثابت
که باز خواست آن میشود در قیامت چنانکه هر منشعبه از نقل مصنف این فقره را
در کتاب الایمان والکفر در باب حقیقة الایمان والیقین الحقیقة اصل که بان باز گشت شیء
مثل علم در لشکرگاه و مانند آن و مراد اینجا گواه یقینی است از اعمال صالحه الصواب کردار
درست النور روشنی و مراد اینجا دلیل روشن است بر درستی کردار از محکمات قرآن
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه بر هر ایمانی علامتی هست از اعمال صالحه
و بر هر عملی صالحی دلیلی روشن هست از محکمات قرآن پس آنچه از ایمانها و کردارها
موافق محکمات کتاب الهی است خواه بی واسطه مثل وجوب زکوة و خواه بواسطه مثل
وجوب عمل بخبر واحد صحیح بی فتوی و قضا بر روی آن کنید و آنچه مخالف محکمات کتاب
الهی است واگذارید انرا مراد اینست که در محکمات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن
و امر بسوال اهل الذکر در مسائل متشابهه هست پس اگر دعوی ایمان و عمل صالح و بعض

دعوی

دعوی امامت و دعوی اهل السنت بغیر علم و نقل احادیث بر اثبات دعوی خود و نشستن
در منصب فتوی و قضا مبنی بر بر روی ظن و تجویز اختلاف ثبت حق و صواب است و اگر نه
باطل و خطا است **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اختلاف الحدیث یرویه

اصل الثانی

من نثق به و منهم من لا نثق به قال اذا ورد علیکم حدیث
فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله صلی الله علیه و آله
و الا فالذی جاءکم به اولی به **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اختلاف
حدیثها که نقل میکنند اهل مذاهب مختلفه در امامت از حضرت رسول علیه السلام روایت میکنند
حدیث مختلف را جمعیکه اعتماد بر ایشان داریم و بعضی از ما و بیان آن حدیث کسی است که اعتماد
بر او نداریم آیا در صورتیکه راویان اعتماد مختلف نقل کنند احادیث امامت را چه باید کرد
گفت وقتیکه بشما رسد حدیثی در باب امامت و باید برابر راست معنون آن گواهی یقینی از کتاب
الهی یا گواهی یقینی از گفته رسول الله صلی الله علیه و آله قبول کنید و اگر نیابید پس بانکه رد
سازید بشما و لیس دهیدکه او سزاوار تر است بآن حدیث دروغ از شما مراد اینست
که البته در محکمات قرآن و سنت رسول علیه السلام که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن
واقع شده گواه یقینی یک طرف هست و امامت امیر المؤمنین و اولاد و فرض که اهل الذکرند
ثابت شده پس اگر حدیثی که بشما میرسد موافق آنست مضمونش را قبول کنید هر چند که
راوی آن نشنیده باشد و دروغ گفته باشد والا رد کنید **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله

اصل الثالث

علیه السلام یقول کل شیء مردود الی الکتاب والسنة و کل حدیث لا یوافق
کتاب الله فهو زخرف **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
هر چیز که بکار است اختلاف در آن و در دلیل آن رود بازگشت آن بسوی محکمات قرآن

و محکمات سنت حضرت رسول است با جمیعکه اگر آن در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول صریح نشده
عمل به آن باید کرد و الا دست سوال اهل الذکر که در محکمات قرآن و سنت رسول و جواب آن صریح شده
باید زد و هر حدیثی که روایت شده در باب امامت از حضرت رسول علیه السلام اگر موافق محکمات
کتاب الهی نیست حیلت و دروغ است مراد به موافق مضمون آن با محکمات آن است که در آن
حدیث میل با امامت کسی باشد که پیروی ظن در فتوی و قضای او باشد بنا بر آنکه در محکمات
قرآن البته نهی از پیروی ظن هست **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما لم یوافق
من الحدیث القرآن فهو زخرف **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر حدیثی که
منافی محکمات قرآن باشد حیلت و دروغ است مراد همانست که در شرح حدیث سیوم بیان شد
پنجم اصل خطب النبی صلی الله علیه و آله بمنی ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق
کتاب الله فانا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله **شرح** نصیحت کرد
پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در منی در سالیکه در ان حج وداع بود پس گفت ای مردم هر حدیثیکه
در باب امامت شما نقل شود از من موافق کتاب الهی باشد پس قبول کنید چه من گفته ام مضمون
آن را و هر چه در باب امامت شما منافی محکمات کتاب الهی باشد پس قبول مکنید چه من نگفته ام
مضمون آن را مراد همانست که در شرح حدیث سیوم بیان شد و مؤید این می آید در احادیث باب پنج
دوم کتاب الحجه که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین است **ششم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من خالف کتاب الله و سنة محمد فقد کفر **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که مخالفت کند محکمات کتاب الهی و محکمات
سنت رسالت پناه را بی تحقیق کافر گردد او رسولش شده مراد همانست که در شرح حدیث
سیوم بیان شد **هفتم اصل** قال علی بن الحسین ان افضل الاعمال عند الله ما عمل بالسنة

الرابع — الخامس — السادس — السابع

وان

و ان قل **شرح** امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستیکه بهترین عبادتهای مقبول در درگاه الهی
عبادتیست که بجا آورده شود بوسیله راه و روشیکه الله تعالی و رسولش قرار داده اند در محکمات
قرآن برای خلایق هر چند که آن عبادت کم باشد مراد با آن راه و روش سوال اهل الذکر است از
مسائل نزاعیه **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن مسئلة فاجاب
فیها قال فقال الرجل ان الفقهاء لا یقولون هذا فقال یا ویحک و هل
رأیت فقیها قط ان الفقیه حق الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الآخرة
المتمسک بسنة النبی صلی الله علیه و آله **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام
که پرسیده شد از مسئله و جواب گفت در آن مسئله راوی گفت پس گفت آن مرد که پرسیده بود
بدرستیکه دانایان مخالفان نمیگویند این را پس امام علیه السلام گفت ای زه تو آن کسی که
تو میگویی دانا نیستند و تو ندیدی دانا در میان مخالفان ما هرگز بدرستیکه دانا بیکار
اندازی است میان دانایان کسی است که بی رغبت در دنیا باشد رغبت در آخرت داشته
باشد دست زده باشد براه و روشیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب الله تعالی آورده در
محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر در مسائل نزاعیه هست تا کسیکه
آن را باطل کند و خود را اهل سنت نام کند **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
و آله لا قول الا بعمل و لا قول و لا عمل الا بنیة و لا قول و لا عمل
و لا نیة الا باصابة السنة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مقبول نیست گفتار
مگر با کردار و مقبول نیست گفتار و کردار مگر با قصد رضای الله تعالی و مقبول نیست گفتار و کردار
و قصد رضای الله تعالی مگر با موافقت راه و روشیکه پیغمبر از جانب الله تعالی آورده در محکمات
قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست **دهم اصل** عن جابر عن

الثامن — التاسع — فی بالعمل — العاشر

ابی جعفر علیه السلام قال ما من احد الا وله شرة وفترة فمن كانت فترته
الی سنة فقد اهتدی ومن كانت فترته الی بدعة فقد غوی شرح الشره
بفتح شین با نقطه وفتح راء بی نقطه مخففه وآخرش ها حرص دنیا و میتواند بود که بکسر شین وتشدید
راء وها باشد بمعنی رغبت در عبادت چنانکه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب جهل و ...
که بعد از باب البنیه است الفترة بفتح فا وسکون تا دو نقطه و راء بالا وفتحه را بی نقطه وآخرش ها
بیرغبتی در دنیا وسستی یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که امام گفت
هیچکس نیست مگر اینکه گاهی حرص دنیا دارد ومشغول آنچه در اول سن همه کس پیدا دارد وگاهی سستی در طلب دنیا
دارد ومشغول آنچه همه کس را در وقت ملاحظه بی اعتباری دنیا ومرگ عزیزان میباشد پس هر که
باشد سستی او در طلب دنیا با موافقت راه وروشیکه پیغمبر آورده از جانب الله تعالی در محکمات
قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن وامر بسوال اهل الذکر هست در مسائلی که بیمکابره خلاف
در آنها و در دلیل آنها رود پس راه پیش برده ونجات می یابد وهر که ترک حرص دنیا او
با موافقت بدعتیکه در زمان رسول علیه السلام نبوده وبهم رسیده مثل ریاضت کشان که دعوی
مکاشفه میکنند وخبر از غیب میدهند پس گمراه شده یازدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال كل من تعدی السنة رد الی السنة شرح روایت است از امام محمد
باقر علیه السلام که گفت هر که درگذرد از راه وروشیکه پیغمبر علیه السلام از جانب الله تعالی آورده
در محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن وامر بسوال اهل الذکر هست در مسائلی که بی مکابره
اختلاف در آنها و در دلیل آنها رود برگردانیده میشود بسوی آن راه وروش مراد اینست که
واجب است هر که قدرت داشته باشد اینکه او را منع کند از آن راه ... دوازدهم
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام السنة سنتان سنة فی فریضة الاخذ بها

الحادی عشر

الثانی عشر

هدی وتركها ضلالة وسنة فی غیر فریضة الاخذ بها فضیلة وتركها الی غیر
خطیئة شرح الی انجا مثل الی در زیر منقطع الاعمره است غیر با تنوین است وبمعنی ضد است
وظرف متعلق بترک است بتضمین معنی توجه ومراد ترک بالکلیه است بسبب بعض آن ولهذا در شق
اول الی غیر مذکور نیست زیرا که ترک فریضه مطلق ضلالت است خواه بالکلیه باشد وخواه گاهی
یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت راه وروشیکه پیغمبر علیه السلام آورده از جانب الله تعالی بر دو قسمت
یکی راه وروشیکه در جمله فریضه است مثل فرایض یومیه ودست زدن بآن راه وروش راه یافتن ...
وترک آن گمراهیست دیگری راه وروشیکه در جمله غیر فریضه است مثل نوافل یومیه ودست زدن
بآن کمالیت آدمی را باشد وترک آن بالکلیه خطا نیست یعنی اینکه تارک آن
بالکلیه ... و محروم از ثواب عظیم میشود اگرچه مستحق عذاب جهنم نشوده
اصل تم کتاب العقل والحمد لله رب العالمین ویتلوه
کتاب التوحید شرح این الحاقات ... یعنی تمام
شد کتاب عقل وسپاس خدا ییرا که صاحب کل اختیار هم
آورده است وبعد از کتاب عقل کتاب توحید است
فرغ الشارح من شرح هذا فی یوم الاربعا الثامن و
العشرین من محرم سنه خمس وستین والف

هزاران درود وهزاران سلام

این کتاب عقل وتوحید

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

هو الله ولی کل نعمة یا هو یا من لا هو الا هو صل علی محمد و آله الهادین و العن
القوم الملحدین **وبعد** چون داعی دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی مأمور شد بشرح
کلینی بزبان فارسی فارغ شد از شرح کتاب العقل از جمله سی و چهار کتاب که جزو کافی است شرح کرد
شرح کتاب التوحید بتاریخ صفر سال هزار و شصت و پنج هجری علی الله التوکل **اصول کتاب التوحید**
این کتابیست که در آن احادیثی مذکور میشود که نسبت دارد به توحید [illegible]
ربوبیت مراد به ربوبیت صاحب الاختیار هر کس و هر چیز بودن [illegible] در حدیث سیوم باب
باب النسبة است یعنی موصوفات به توحید صفات است که در سوره قل هو الله احد و هفت آیت از اول سوره
حدید است و درین کتاب سی و پنج باب است **اول** باب حدوث العالم و اثبات المحدث **دوم** باب اطلاق
القول بانه تعالی شیء **سیوم** باب انه تعالی لا یعرف الا به **چهارم** باب ادنی المعرفة **پنجم** باب المعبود **ششم** باب الکون
والمکان **هفتم** باب النسبة **هشتم** باب النهی عن الکلام فی الکیفیة **نهم** باب فی ابطال الرؤیة **دهم** باب النهی عن الصفة
بغیر ما وصف به نفسه جل تعالی **یازدهم** باب النهی عن الجسم والصورة **دوازدهم** باب صفات الذات
سیزدهم باب آخر و هو من ابواب الافعال **چهاردهم** باب الارادة انها من صفات الفعل و سایر صفات الفعل
پانزدهم باب حدوث الاسماء **شانزدهم** باب معانی الاسماء و اشتقاقها **هفدهم** باب آخر و هو من الباب
الاول الا ان فیه زیادة و هو الفرق ما بین المعانی التی تحت اسماء الله تعالی و اسماء المخلوقین **هیجدهم** باب

تأویل الصمد **نوزدهم** باب الحرکة و الانتقال **بیستم** باب العرش و الکرسی **بیست و یکم** باب الروح **بیست و دوم**
باب جوامع التوحید **بیست و سیوم** باب النوادر **بیست و چهارم** باب البداء **بیست و پنجم** باب فی انه لا یکون شیء
فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة **بیست و ششم** باب المشیة و الارادة **بیست و هفتم** باب الابتلاء و الاختبار **بیست و هشتم**
باب السعادة و الشقاء **بیست و نهم** باب الخیر و الشر **سی ام** باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین **سی و یکم** باب
الاستطاعة **سی و دوم** باب البیان و التعریف و لزوم الحجة **سی و سیوم** باب [illegible] **سی و چهارم** باب حجج الله علی خلقه **سی و پنجم**
باب الهدایة انها من الله **باب اول اصل باب حدوث العالم و اثبات المحدث شرح** الحدوث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اطل** [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اثبات المحدث [illegible]
[illegible] باب اثبات حدوث العالم و اثبات المحدث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قدیمست و قول مصنف رحمه الله تعالی حدوث العالم [illegible] گفته اند و طایفه دیگر میگویند عالم [illegible]

از [illegible] حدوث [illegible] آن که پیش از آن نبوده [illegible] زمان [illegible]

نیست و قول مصنف رحمه الله تعالی و اثبات المحدث [illegible] گفته [illegible] نیست جواب آنکه فاضل مدقق ملا

محمد امین استرابادی رحمه الله تعالی در این مقام اعتراضی بر مصنف رحمه الله تعالی کرده که این عنوان [illegible]

احادیث این باب [illegible] از احادیث این باب [illegible] ظاهر [illegible] دلیلی بر حدوث عالم جواب

هر یک از احادیث این باب [illegible] وجود قادری که تدبیر او و بعنوان ملکوت باشد [illegible]

باشد [illegible] حاجت [illegible] آلتی یا عضوی [illegible]

اراده و بدیهی است که این قسم تدبیر [illegible] تدبیر و ملکوت

و اشارت باین [illegible] در آیات بسیار و احادیث بسیار از جمله آیات آیت سوره

بقره وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی

کل شیء قدیر و از جمله احادیث آنچه می آید در حدیث [illegible] این باب [illegible]

[illegible] باب التوحید [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] کل شیء [illegible]

و در آیات و احادیث در این مقام [illegible]

[illegible] علم بحدوث عالم و اثبات محدث [illegible] این شبهه [illegible] دو جواب است اول آنکه این

باطل است زیرا که اگر کسی علم بحدوث عالم و اثبات محدث نداشته باشد [illegible]

[illegible] معجزات [illegible] عصا [illegible]

[illegible] حدوث عالم و اثبات محدث [illegible] دوم

[illegible]

براه

براه می آورد [illegible] قدرت این قسم [illegible] ذات [illegible]

[illegible] شرح حدیث اول [illegible] صفات الذات [illegible]

[illegible] اگر گویی این [illegible]

[illegible] گوییم [illegible]

و آن صفات [illegible]

[illegible]

آنکه قدرت [illegible] ذات [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] تنبیه [illegible] بعنوان تدبیر [illegible]

[illegible] از ذات [illegible] لازم ذات [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] تنبیه دیگر آنکه [illegible]

[illegible]

تنبیه دیگر آنکه [illegible] اطفال [illegible]

[illegible]

[illegible] بعنوان تدبیر [illegible] ابن بابویه در کتاب توحید در باب مجلس الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] الرضا علیه السلام [illegible] الذی یعلم الناس ان المرید غیر الارادة وان المرید قبل الارادة

[illegible] تنبیه دیگر آنکه [illegible] دوم آنکه [illegible]

[illegible] سیوم آنکه [illegible]

چهارم آنکه [illegible]

میبایدکه رجوع کنند برسول او و خلفاء او بر اکتساب علم بحسن تدبیر افعال و ترک [illegible] **پنجم** آنکه [illegible] ملکوت [illegible]

او [illegible] قادر [illegible] چنانکه مذکور شد در حدیث پنجم این باب و باین اشارتست [illegible]

آیت سوره [illegible] أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [illegible] بعنوان [illegible]

[illegible] است چنانکه گفته در سوره یس إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [illegible]

[illegible] الوجود [illegible] قادر [illegible] زیراکه تخلف آن [illegible]

[illegible] اراده خواهد بود و تفریع باین میشود در حدیث سیوم این باب که إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا [illegible]

أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا [illegible] من الأشياء و در حدیث دوم باب [illegible] **ششم** آنکه

[illegible] از [illegible] **هفتم** آنکه کامل است من جمیع الوجوه [illegible] و نقص برآو محالست [illegible]

او [illegible] علم او و سایر صفات کمال و جلال او و باین معلوم میشود چنانکه گفته در سوره طلاق

[illegible] لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا [illegible]

کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث [illegible] **حاشیه** مولانا محمد امین استرآبادی [illegible]

[illegible] و عبارت [illegible] فان قلت لم يذكر في هذا الباب دليلا على حدوث

العالم كلها قلت نقل حديثا صريحا في اخبار القديم [illegible] ويقال تفصيل حدوث العالم

المشاهد فقد ذكر انها متغيرة من حال الى حال وانها مسخرة [illegible]

[illegible] مصنف در این باب دلیلی بر حدوث عالم [illegible] نقل کرد [illegible]

[illegible] که قصد مصنف بیان حدوث عالم [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] مصنف [illegible] آن تغییر [illegible]

[illegible] زیراکه [illegible] دفع شبهت [illegible] جمیع احادیث [illegible]

[illegible] احادیث این باب [illegible] زیراکه [illegible]

اول اشارتست بآنچه در حدیث پنجم این بابست که ان یکونا قدیمین قویین [illegible]

اشارتست بآنچه در حدیث سیوم است که علمت ان لهذا مقبلا ومنشئا [illegible]

[illegible] تدبیر بعنوان ملکوت است چنانکه گفتیم [illegible]

[illegible] **حاشیه** [illegible] عالم [illegible] وجه [illegible] برهان [illegible]

[illegible] چنانکه الله تعالی [illegible] در سوره کهف مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا [illegible]

[illegible] آسمانها و زمین [illegible]

[illegible] **حاشیه** [illegible] باهل اسلام [illegible]

[illegible] واجب [illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] آن [illegible] سلسلست [illegible]

[illegible] کتاب الایمان [illegible] واجب [illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] ملکوت [illegible] زمین [illegible] آن تدبیر [illegible]

خلق کرده [illegible] آسمانها [illegible] چنانکه گفته در سوره اعراف أَوَلَمْ يَنْظُرُوا

فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ در این باب شش حدیث **اول اصل**

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ كَانَ بِمِصْرَ زِنْدِيقٌ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَشْيَاءُ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَاظِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا وَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ إِلَى

مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَادَفَنَا وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّوَافِ وَكَانَ

اسْمُهُ عَبْدَ الْمَلِكِ وَكُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** [illegible]

[illegible] زندیق [illegible]

عالم قدیم خواهد دانست بلکه بعضی بعد دانند آفریدگار چند بیر حیث علکه از واجب الوجود است که اسباب [illegible]
آنرا ندانسته و تحکم نموده پس تو اماه بزرگ آن ندانسته و تحکم ابده نموده **متن** روایت است از علی بن منصور که گفت
که گفت مرا هشام بن الحکم که بود در مصر زندیقی که میرسید باو از امام جعفر صادق علیه السلام چیزها پس بیرون رفت
از مصر پس آن زندیق بیرون آمد از مصر بسوی مدینه تا مباحثه کند با امام علیه السلام پس برنخورد
بآن حضرت در مدینه و گفته شد او را در مدینه که آن حضرت بیرون رفته در مکه است پس آن زندیق
بیرون آمد از مدینه بسوی مکه و ما با امام جعفر صادق علیه السلام در مکه بودیم پس آن زندیق برخورد بما
و ما با امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در اثنای طواف کعبه و نام زندیق عبد الملک بود و کنیت او
عبد الله بود پس زد زندیق دوش خود را بر دوش امام جعفر صادق علیه السلام تا آن تقریب سخنی کند

اصل فقال له ابو عبد الله عليه السلام ما اسمك قال اسمي عبد الملك قال وما كنيتك
قال كنيتي ابو عبد الله فقال له ابو عبد الله عليه السلام فمن هذا الملك الذي انت عبده أمن
ملوك الارض ام من ملوك السماء واخبرني عن ابنك عبد اله السماء ام عبد
اله الارض قل ما شئت تخصم قال هشام بن الحكم فقلت للزنديق اما ترد
عليه قال فقبح قوله فقال ابو عبد الله عليه السلام اذا فرغت من الطواف فأتنا

شرح بدانکه امام علیه السلام در این قسم سخن با زندیق گفته و این اشارت است بالتعلیم [illegible] و اصل این
که هر که فکر کرده بنگرد در این جهان و ترتیب اجسام که هر کدام مکانی و مقداری و صفتی دارد و با وجود آن
دعوی کند که آن عادت چند بیر صاحب ملکوت نیست مکابره میکند البته و [illegible] مدعای او معلوم او
و احتیاج باین نوع سخن برای آن شد که مبادا زندیق گوید که اختلاف [illegible] میان ما و شما
در این مسئله و در دلیل این مسئله پس داخل [illegible] کند که رسول و کتاب الهی بعنوان [illegible]
شما و این خلاف محکمات قرآن و احادیث است که شما اعتقاد [illegible] استدلال برد [illegible]

بنده بر

بنده بر دلیل عقلی محض و انتقال بسیار است بلکه چون [illegible] بعضی بیران بر [illegible] ایشان موقوف است بر دانستن آفریدگار
بنده بر استدلال بدلیل نقلی ممکن نیست چه دور لازم می آید [illegible] که این ترتیب باطلست چنانکه بیان شده شرح
این باب الاسم لفظیکه دلالت بر معنی کند و [illegible] مثل آن [illegible] و سرح [illegible] منظور [illegible]
و [illegible] الکنیه [illegible] لفظ [illegible] بر معنی [illegible]
[illegible] استفهام انکاری [illegible] برای [illegible]
[illegible] انکاری است پس [illegible] اثبات [illegible] عبد اله السماء ام عبد اله الارض
تخصم [illegible] مضارع مجهول [illegible] الخصم [illegible]
معنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام زندیق را که [illegible] گفت نام من عبد الملک است [illegible]
[illegible] گفت و چیست کنیت تو گفت کنیت من ابو عبد الله است [illegible] سخنی [illegible]
زندیق [illegible] این اسم و کنیت [illegible] و در این فرزند اقرار است [illegible]
امام علیه السلام گفت او را [illegible] که تو بنده [illegible]
ساکن در زمین است [illegible] ساکن در آسمان است [illegible]
ساکن در آسمانست [illegible] ساکن در زمین است [illegible]
مذکور [illegible] هشام بن الحکم گفت زندیق [illegible] گفت پس گفتم زندیق را آیا
[illegible] امام جواب [illegible] زندیق [illegible]
آن [illegible] امام علیه السلام [illegible] در اثنای طواف [illegible] فارغ شوم از طواف [illegible]
[illegible] مکابره [illegible] امام [illegible] اقرار زندیق [illegible]
مکابره [illegible] استدلال عقلی بر اقرار [illegible] بر اثبات آفریدگار [illegible]
انکاری [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

دانسته چنانکه فرزدق گفته ورثتم قناة الملك غیر کلالة عن ابنی مناف عبد شمس وهاشم [illegible] بعد رحیمه مناف شده بود

اینکه [illegible] بیرا هم [illegible] الطلاق [illegible] عادت [illegible] اصل

فلما فرغ ابو عبد الله علیه السلام اتاه الزندیق فقعد بین یدی ابی عبد الله علیه السلام ونحن مجتمعون

عنده فقال ابو عبد الله علیه السلام للزندیق أتعلم ان للارض تحتا وفوقا قال نعم قال فدخلت

تحتها قال لا قال فما یدریك ما تحتها قال لا ادری الا انی اظن ان لیس تحتها شیء فقال

ابو عبد الله علیه السلام فالظن عجز لما لا تستیقن ثم قال ابو عبد الله علیه السلام افصعدت السماء قال لا قال

فتدری ما فیها قال لا قال عجبا لك لم تبلغ المشرق ولم تبلغ المغرب ولم تنزل الارض ولم

تصعد السماء ولم تجز هناك فتعرف ما خلفهن وانت جاحد بما فیهن وهل یجحد العاقل

ما لا یعرف قال الزندیق ما کلمنی بهذا احد غیرك فقال ابو عبد الله علیه السلام فانت من ذلك فی شك

فلعله هو ولعله لیس هو فقال الزندیق ولعل ذلك فقال ابو عبد الله علیه السلام ایها الرجل لیس لمن

لا یعلم حجة علی من یعلم ولا حجة للجاهل شرح این قسم دوم است از سخن امام علیه السلام با زندیق [illegible]

این قسم است که [illegible] بشه [illegible] که دلیل برهانی [illegible] این جان [illegible]

[illegible] ظن داری که ضعیف‌ترین ظنهاست [illegible] آن از عقل و انصاف دور است [illegible] ظن

[illegible] کسی [illegible] بنقیض آن کند [illegible] کسی [illegible] بنقیض آن

مذهب خواند پس حکم بظن [illegible] است [illegible] ظن ضعیف‌ترین [illegible] علیه السلام

این [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تمام [illegible] ظن [illegible]

[illegible] ظن است [illegible] ضعیف است [illegible] بیان این آنست که [illegible]

ظن [illegible] و قرینه نیز [illegible] علم شود دلیل [illegible] و برهان نیز [illegible]

صح

بر دو قسم است اول [illegible] عدم [illegible] آن چیز [illegible] در ظن [illegible]

در ضعف [illegible] دوم [illegible] عدم [illegible] دلیل [illegible] آن چیز [illegible] قسم ظن ضعیف

[illegible] اقسام قسم [illegible] الظن [illegible] فالظن [illegible]

[illegible] کسی [illegible] بنقیض آن [illegible] کسی [illegible]

[illegible] بنقیض آن [illegible] [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible] الظن [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] علیه السلام

[illegible] زندیق [illegible] امام علیه السلام [illegible] امام علیه السلام گفت زندیق

[illegible] گفت آری گفت [illegible] آن [illegible] گفت نه امام گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] آنست که [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] ظن [illegible] امام گفت [illegible]

[illegible] قسم [illegible] یقین [illegible] امام علیه السلام گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] آسمان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] زمین [illegible] آن [illegible]

[illegible] عاقل [illegible]

آن از عقل و انصاف دور است زندیق گفت این کلام [illegible] کسی [illegible]

[illegible] ظن [illegible] ضعیف‌ترین [illegible] امام علیه السلام گفت [illegible]

از دعوی کرده شده و در اینکه پس حق و ثابت کند [illegible] حضرت [illegible] حقیقت و [illegible]
گمان این [illegible] که حضرت رب [illegible] کفت و [illegible] شک [illegible] و چون [illegible] کلام [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible] اقرار میکند [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] پس چون [illegible] اقرار [illegible] دلیل [illegible]
گفته [illegible] معقول است و واجب [illegible] سخن [illegible]
و [illegible] میکند **اصل** یا اخا اهل مصر [illegible] فانا لو [illegible]
ابداً اما ترى الشمسَ والقمرَ والليلَ والنهارَ يلجانِ ولا يشتبهانِ ويرجعانِ قد اضطُرّا ليس
لهما مكانٌ الا مكانَهما فان كانا يقدرانِ على ان يذهبا فلمَ يرجعانِ وان كانا غيرَ مضطرّينِ
فلمَ لا يصيرُ الليلُ نهاراً والنهارُ ليلاً اضطُرّا والله يا اخا اهل مصر الى دوامهما والذى
اضطرّهما احكمُ منهما واكبرُ فقال الزنديقُ صدقتَ **شرح** این شروع [illegible] سیوم [illegible]
[illegible] دلیل است [illegible] محمد [illegible]
[illegible] وسخّر لكم الشمسَ والقمرَ دائبين وسخّر لكم الليلَ والنهارَ
[illegible] **اول** آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم** آنکه آفتاب [illegible]
در آسمان [illegible] روز [illegible]

و براین [illegible] مکانهای دیگر و ماه نیز [illegible] آن [illegible]
[illegible] زمین [illegible] روشن تمام تاریک [illegible] و شب تمام تاریک تمام روشن [illegible]
[illegible] **سیوم** آنکه هر یک از آفتاب و ماه در راهی معین حرکتی معین میکنند **چهارم** آنکه [illegible]
[illegible] مکان و راه [illegible] که آفتاب و ماه [illegible] اجزای فلکش [illegible] حقیقت و ذات
[illegible] مکان آفتاب [illegible] مکانهای دیگر فلکش [illegible] حرکت آن [illegible] حقیقت
و ذات [illegible] بعضی اجزای متفق الحقیقه [illegible]
پنجم آنکه آن مکانها [illegible] حقیقت و ذات [illegible]
[illegible] حقیقت و ذات [illegible] آن مکان و راه [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] مکان [illegible] **ششم** آنکه [illegible]
[illegible]
و رب العالمین [illegible] عالم حادث [illegible]
[illegible] شهری [illegible] اهل آن شهر [illegible]
كنت النقمه [illegible] والليل [illegible]
[illegible] الاستتار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاضطرار [illegible] القدره [illegible]
الا حكم فرمان روا [illegible] **بیان** فرمان روا [illegible]
فرمان روا [illegible] فرمان روا [illegible]

اگر چیزی کرده و مراد [illegible] کسی است که [illegible] نقصان نمی‌پذیرد و واجب الوجود بالذات و رب العالمین [illegible]
و مانند آن [illegible] خواهد بود **یعنی** ای برادر مردم مصر [illegible] مرتبه از حسن تفصیل بعض [illegible] وجود کرده
[illegible] میکنیم [illegible] آیا نمی‌بینی آفتاب و ماه را [illegible]
[illegible] این است باعتبار آنکه سایه [illegible] زمین [illegible] فلک ماه [illegible]
[illegible] واقع شود و مردم [illegible] هر کدام از شب و روز وقتی معین و حالی معین در روی زمین [illegible]
بسبب حرکت معین آفتاب و ماه [illegible] حرکت میکنند آفتاب و ماه [illegible] در حرکت [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت کنند [illegible] قطب [illegible]
[illegible] آن حرکت کنند [illegible]
آنکه [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] حرکت میکنند و اگر [illegible]
[illegible] از فلک [illegible] شب روز شود و روز شب شود [illegible]
[illegible] ای برادر مردم مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت آفتاب و ماه [illegible]
[illegible] **اصل** ثم قال ابو عبد الله علیه السلام یا اخا اهل مصر ان الذی تذهبون
الیه وتظنون انه الدهر ان کان الدهر یذهب بهم لم لا یردهم وان کان

یردهم لم لا یذهب بهم القوم مضطرون **شرح** این بیان دلیل دوم است بر وجود [illegible]
و انه [illegible] تعالی در سوره یونس ومن [illegible] [illegible] این دلیل [illegible]
[illegible] **اول** آنکه [illegible] حالت که حدوث چیزی باعتبار وجود فی نفسه در خارج [illegible] در زمین [illegible]
آن چیز را شود [illegible] وجود [illegible] حدوث [illegible] مانند آن احتیاج [illegible] **دوم**
آنکه [illegible] دو حالت است یکی آنکه [illegible] و دیگری آنکه [illegible] و مطلوب [illegible]
ابطال احتمال دوم است **سیوم** آنکه [illegible]
[illegible] اختصاص هر حادثه بوقت [illegible]
[illegible] آن [illegible] حرکت جسم است که آن دهر است یعنی زمانه [illegible]
[illegible] الی غیر النهایه [illegible]
حوادث عالم [illegible] باران [illegible]
آنست که اجسام متغیر میشوند در صفات خارجیه و متغیر [illegible] قسم است یکی [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] در صفت خارجیه [illegible]
قسم اول آنکه وجود در خارج دارد [illegible] وجود فی نفسه خارجی [illegible]
دوم آنکه وجود فی نفسه آن [illegible]
[illegible] وجود فی نفسه [illegible] کیفیت [illegible]
قسم قرار داده اند و هر یکی را مقوله [illegible] **اول** کم و آن مقدار است و عدد **دوم** کیف و آن [illegible]
[illegible] است **سیوم** اضافه [illegible] مانند [illegible] است **چهارم** این [illegible]
[illegible] **پنجم** [illegible]
ششم وضع و آن [illegible] **هفتم** [illegible]

و مانند آنست ششم آن ینفعل ان تأثیر در عزت هفتم ان ینفعل ان تأثیر از عزت است و حرکت در چهار مقوله را
تجویز کرده‌اند و آنها این و وضع و کیف و کم است و اکثر متکلمان باور کرده‌اند که آن چهار موجود نتوانند
در خارج و مع بود حرکت در آنها نمیشود و بدین سبب هر یک از این دو طایفه مکابره‌ها کرده‌اند چون دانسته‌اند که
انحصار غیر متناهی از افراد صفتیکه از قسم اول باشد بین الحاصرین محال بود بدیهیست بعض متکلمان و دیگر بعض
از این میگویند که مسافت حرکت در مقوله این و وضع مرکب از اجزای لا یتجزای متناهیست در اجزای
او و ابطال جزء لا یتجزی انکار ما میکنند و فلاسفه و دیگر بعض از این میگویند متحرک در مقوله این در اثنای
حرکت مکان ندارد اصلا بلکه مکان آن بالقوه قریب بفعل است و متحرک در حرارت مثلا در اثنای
حرکت حرارت ندارد اصلا بلکه میگویند که در صورت حرکت تغیر واقعست بزوال صفتی و حدوث
صفتی دیگر و اینها مکابره است و ما باشارت باب مدینة العلم امام جعفر صادق علیه السلام که می‌آید در حدیث
پنجم باب سیزدهم خلاصیم از مکابره‌های هر دو طایفه و میگوییم حرکت در قسم اول صفت مثل حرارت
محل [illegible] و تغیرات در آنها دفعی است و در بعض صورتهای آن از بسکه فاصله اندک است شبیه بحرکت
و حرکت در این و وضع و انعت چه طفره محال است اما انحاء از قسم دوم صفتند نه اول اگرچه
در آنها از قسم اول است چنانکه میآید در حدیث اول باب دوازدهم در شرح آنکه حرکت صفة نعت
بالفعل و انحصار غیر متناهی العدد از افراد صفتیکه از قسم دوم باشد بین الحاصرین جایز است بنظر
این است که انحصار اجزای جسم متصل واحد که غیر متناهیة العدد است در میان حد سطح آن داخل
بنابر ابطال جزء لا یتجزی چه اگر نسبت آن افراد بمحل اجزائی محض باشد نسبت وضع بجسم معقول
خواهد بود و نسبت حرکت وضعی بجسم نا معقول خواهد بود و این منافات ندارد با تمام بودن برای
ابطال التسلسل بتبیین تعدد و تغایر صفتیکه از قسم دوم باشد جدا از تصورات و الا چون
ایجاد از قسم دوم صفت هست با ایجاد دیگر اجزای آلیته تجواند بود و تصور ما غیر متناهی العدد

یعنی اینکه گویی و افراد دیگر و نه غیر متناهی العدد بالفعل و ظاهر میشود از این گفتگو که تقریر دلیل بر اینکه
مقدار حرکت جزء اخیر علت تامه حادث نمیتواند بود و در وی [illegible] اول آنکه ازلی باشد [illegible]
چه چون بنیان مکابره میکنند در انکار وی بر احتیاج بر برهان نداریم و اکتفا میکنیم بنظر تنبیه بر بدیهیات
میتوانیم کرد و بنابر این تقریر میگوییم اگر در حرکت زوال صفتی و حدوث صفتی دیگر باشد هر چه در آن حرکت
هست بعلت که در اول و میان بود پس جزء اخیر علت نه چیز محقق بعید بمعلول دوم آنکه برای [illegible]
و بنابر این تقریر میگوییم فاعل غیر مدبر محال است که قبر بود وقتی برای حادث بمحض امور اعتباریه و لا
چنانچه که عقل تجویز کند که مغناطیس بطبع خود آهنی را کشد و آهنی دیگر را نکشد با وجود موافقت آن دو آهن
در جمیع صفات سوای اینکه یکی ملک زید است و دیگری ملک عمر است یا مغناطیس بطبع خود آهن را کشد
و گاه بطبع خود گاه را کشد بمحض اینکه آهن ملک زید است و گاه ملک عمر است با آنکه آهن و گاه [illegible]
با هم در حقیقت باید در قسم اول صفت داشته باشند و این محال است سیم حمیدان امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ای مصری بدرستیکه آنکه زعم زنادقه با آن رفته که جزء اخیر علت تامه حوادث هست و آن [illegible]
آن زمانه بجهد غلط است چه اگر مثلا زمانه سبب است در برگشتن بود بنا باشد چنانکه زنادقه میگویند
گفته در سوره جاثیه «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» و گفته
زنادقه که نیست زندگی مگر زندگانی دنیای ما میمیریم و زنده میشویم و نمیمیراند ما را مگر زمانه پس چرا
در وقت برگردیدن بر گردانیدن بعد بنا و عوض آن نمیشود و چرا رفت بر گردانیدن بعد بنا مرده
نمیشود و بعد از آنکه وقتها و افراد آنکه حرکت در آن میشود با هم اختلاف در حقیقت باید در قسم اول صفت
ندارند این جهالت زنادقه در مردن و در زنده شدن مغلوب به صاحب قدرت و قدیم [illegible]
چهارم این بحث [illegible] و آن را ربط حادث بقدیم مبنی است و مثل نزاع اهل اسلام و فلاسفه
در اینجا مثل نزاع شهر و دو روستا [illegible] در مجلس قاضی که هر دو ستاد افرار میکنند و [illegible] کرده

جه خلاصه این دلیل اهل اسلام را اشکال مشهور رفع و انتظار فرج میکنند و جنس دست بیان کرده و شبهات از
شهرها مدینة العلم و علم الباب جز بیگیر شدند در کتاب شفا گفته در اول نهم الهیات که اگر حرکت
شناهی که جنس و هر یک ناند و کتب کبیر شدند در بیرونی آن لاعجز النهایة بخصوصه هر آینه قوی شدند این اشکال
وارد نخواهد گردید ظاهر شد که حرکت بخودی دانیان بیشتر شدند **اصل** یا اخا اهل مصر لم التعارض
فو عدوا الارض موضوع هذا **شرح** این بیان دلیل سیوم است بر وجه کردگار رشید مدبر و اثار
مقبول شده نظار سوره از مدد و یغشی السحاب الثقال مراد سحاب ابر است و او حالیه است و
غیر حکمی است **یعنی** ای همه جا ابر باران سنگینی با آماده شده بر جایی که زمین زراعت باشد
آن جزیره گذشته شده مراد است که معلوم است که خشک گردد کار رد زراعت نه بمقتضای طبع
ابر و ان زمین و مانند آنها مخفی نماند که حکمت شرح این بروش یکی و طالب سایر ان آن
محتاج است ببیان چهار مقدمه **اول** انکه آدمی و مانند آن راسنگین جانب است بالا و پایین و
دلیل راست چیست امتیاز بالا و پایین از هم باعتبار سنگینی آدمی و مانند آنست پس اطراف
اگر مانع نباشد بطرف میرود پایین است و مقابل آن بالا **دوم** انکه نسبت ابر و مانند آن
بالاست و زمین پایین است **سیوم** انکه در اختصاص هر جسمی بمیل بجانبی بسبب خصوصیتی کرده
نیست که ان اجسام با هم مختلف باشند در حقیقت و ذات بلکه میباید که آن دو جانب نیز با هم مختلف
باشند در حقیقت و ذات **چهارم** انکه جانب بالا و جانب پایین با هم مختلف نیستند در حقیقت
و ذات بلکه متحد در ذات متغایر در اعتبار چه اگر سنگی در جایی باشد و آنرا بالا برند بعد از
در همین زمان نسبت بآن سنگ بالا و بعد از آن پایین شده و بعد از تمهید مقدمات
میگوییم چرا ابر و مانند آن نسبت بالاست و زمین و مانند آن پایین است با وجود آنکه
حقیقت بالا و پایین یکی است پس این تفاوت البته بمصلحتی یعنی کردگار رشید مدبر است

و میتواند بود که

و می تواند بود که مراد بسما آسمان باشد و حاصل دلیل این باشد که هر که فکر کند در آسمان و زمین
میداند که جهان مانند خانه ایست که بنوده و در دانای حکیمی آنرا بنا کرده برای کسی و متوقف
او داده و مهیا کرده در آن هر چه بآن احتیاج است پس آسمان مانند سقف است و زمین مانند
فرش است و آفتاب و ماه و ستارها مانند چراغها اند و معدنها مانند ذخیرها است و آدمی
مانند کسی است که خانه برای او ساخته شده باشد و متوقف باشد و اقسام حیوانات و نباتات
و مانند آنها برای نفع اوست هر کدام بجای خود و ان فکر کننده میداند که خالق جهان
یگانه است و برای مصلحتی بزرگ آنرا خلق کرده پس آن مصلحت همین زادن و زیستن
و مردن نخواهد بود چنانکه بیان شد در شرح فلو كانت الجبال جائزة تا آخر در خطبه **اصل** لم
لو تسقط السماء على الارض لم لا تخدد الارض فوق طباقها فلو تماسكا
ولو تماسك من عليها فالى الزنيغ امسكها الله ربها وسيدها **شرح**
این بیان دلیل چهارم و پنجم است بر وجه کردگار رشید مدبر و میتواند بود که متمم دلیل سیوم
باشد برای توضیح **یعنی** اگر کردگار رشید مدبر بمصلحت مینی حفظ ابر را و آنچه در انست در میان
آسمان و زمین نگاه نداشته باشد آن سنگینی تا آهسته آهسته بجانب دریا میرسید و ارسقوط دفعتا
میبایست یکبار بر زمین میافتد اگر کردگار رشید مدبر بمصلحت مینی حفظ آب یا محیط بر
کشوف زمین را از هم جدا نکرده با آنکه زمین سنگینتر از آبست میبایست که فرو رود
روی زمین در آب پس قرار میگرفت ابر در جای خود و قرار میگرفت زمین در جای
و قرار میگرفتند مردم بر روی زمین همه بر روی آب میبودند مخفی نماند که در قرار گرفتن
رفتن زمین در جای خود باین صورت اشارتست بآنچه در قرآن بیان شده که زمین
[illegible] بهن کرده شده پس اشارتست ببطلان مذهب جمعیکه میگویند زمین کره

خشنی است و مرکز ثقل حجم و مرکز حجم تقریبی آنست چه اگر چنین نبود و میبایست که کوه بیفتد از بلندی

آب ... امام جعفر زندیق در جواب گفت نگاه داشته ابر و زمین را صاحب کل اختیار ان رو و اتّفاق

ان دو **اصل** قال آمن الزنديق على يدي أبي عبد الله عليه السلام فقال له حمران

جعلت فداك إن آمن الزنادقة على يديك فقد آمن الكفار على

يدي أبيك فقال المؤمن الذي آمن على يدي أبي عبد الله عليه السلام اجعلني

من تلامذتك فقال أبو عبد الله عليه السلام يا هشام بن الحكم خذه إليك فعلّمه

هشام وكان معلّم أهل الشام وأهل مصر الإيمان وحسنت طهارته

حتى رضي بها أبو عبد الله عليه السلام **شرح** هشام بن الحكم گفت پس ایمان آورد زندیق

بود بو جود کردگار رشید بهبر بر دست امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را حمران بن اعین

قربانت شوم اگر ایمان آورده اند زنادقه بر دست تو عجبی نیست چه ایمان آوردند مشرکان

بر دست پدر تو مراد رسول الله یا امیر المؤمنین علیهما السلام است پس گفت ان مؤمن که

ایمان آورد بر دست امام جعفر صادق علیه السلام بگردان مرا از جمله شاگردان خود پس گفت

امام علیه السلام ای هشام بن الحکم بگیر او را با خود پس تعلیم کرد او را احکام الهی و هشام بود

تعلیم کننده اهل شام و اهل مصر احکام الهی را که عمل به آنها علامت ایمانست و نیکو شد

پاکی که آن مؤمن در یاد گرفتن و عمل کردن به احکام الهی کرد بمرتبه راضی شد به آن پاکی که

او امام علیه السلام با نیکو دوست داشت آنرا **دوم اصل** أخبرني محمد بن أبي عبد الله

قال كنت أنا وابن أبي العوجاء وعبد الله بن المقفع في المسجد الحرام فقال

ابن المقفع ترون هذا الخلق وأومأ بيده إلى موضع الطواف ما منهم

أحد أوجب له اسم الإنسانية إلا ذلك الشيخ الجالس يعني أبا عبد الله

حديث الثاني

جعفر بن محمد عليهما السلام فأما الباقون فرعاع وبهائم فقال له ابن أبي العو

جاء وكيف أوجبت هذا الاسم لهذا الشيخ دون هؤلاء قال لأني رأيت

عنده ما لم أره عندهم فقال له ابن أبي العوجاء لا بد من اختبار ما

قلت فيه منه قال فقال له ابن المقفع لا تفعل فإني أخاف أن يفسد

عليك ما في يدك فقال ليس ذا رأيك ولكن تخاف أن يضعف

رأيك عندي في إحلالك إياه المحل الذي وصفت فقال ابن المقفع

أما إذا توهمت علي هذا فقم إليه وتحفظ ما استطعت من الزلل **شرح**

نقلست که عبد الکریم بن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود و از شک اقوال مختلف از

حسن شنید زندیق شد و عبد الله بن المقفع بضم میم و فتح قاف و تشدید فاء مفتوحه و بعد

منقوطه اول کسی است که در شهرهای اسلام کتابهای منطق ارسطو را برای منصور دوانیقی از زبان

یونانی بزبان عربی نقل کرد الایما بت ساختن چیزی مثل قرار دادن نامی برای کسی

الرعاع بفتح راء بی نقطه جمع جنسی که برای لب بن علامت هر ناکس کننده الاف رابطل کرد

چیزی کرد اینه آن چیز بعد جنس الاطلال بکار منقطه جایی ومرتبه برای کسی قرار داد

اما بفتح همزه و تشدید میم برای تفصیل است و تخفیف میم برای تنبیه است و اینجا هر دو

مناسب است **یعنی** حکایت کرد یا بن مردی از یاران ما گفت بودم من و ابن ابی العوجاء

و عبد الله بن المقفع در مسجد مکه پس گفت ابن المقفع می بینید این مردم را و اشارت کرد بدست

خود بجایی که مردم طواف میکردند در ان جا در کعبه مراد جهت که اشارت با هل طواف کرد

از ایشان یک کسی که ثابت کنم برای او نام آدمی بودن الا کان مرد بزرگ نشسته مراد است

امام جعفر صادق علیه السلام بود اما باقی مردم پس همه خسیسان و ستوران اند پس گفت ابن

ابی العوجاء چون ثابت کردی این نام را برای این بزرگ برای ایشان ثابت نکردی مرادش
که هر یک باقی بقیه داد و همه لایق این نام چنانچه کفت برای اینکه دیدم در او چیزی که ندیدم در ایشان
پس کفت او را ابن ابی العوجاء چاره نیست از آزمودن آنچه کفتی در آن بزرگ از خود نشان
امیت کرمیباید که با خود پیش سخن کویم تا بیازمائیم را وی کفت پس کفت او را ابن المقفع این
کار مکن چه من میترسم که باطل کند و بر کرداند بر تو آنچه را که در دست داری و آن
از کفتگو با او پس کفت ابن ابی العوجاء چنین نیست این اعتقاد تو و لیکن میترسی که اگر با او سخن
کوییم سست شود اعتقاد تو با و نزد من در آنکه قرار دادی او را در جایکه بیان کردی پس کفت
ابن المقفع اما چون خیال کردی بر من این ترس را پس برخیز در بر و بسوی او و خود را نگاه
دار چند انکه بتوانی از افتادن در کفتکو **اصل** ولو تثنی عنانک الی استرسال فیسلمک
الی عقال وسمه مالک وعلیک **شرح** الثنی بفتح مثلثه و سکون نون کردانید
عنان چاره از طرفیکه میرود بطرف دیکر العنان بکسر عین بی نقطه لجام که آن را بدست
میکیرند چاره و او حرکت بدهد میکند الاسترسال هموار رو در افعال التسلیم سپردن چیزی
بکسی کم شود العقال بکسر عین بی نقطه ریسمانیکه پای شتر را بآن می بندند تا براه نرود و مراد اینجا
چاره کلاف و مانند آنست چه لجام در شتر نمی باشد السمه بکسر سین بی نقطه و فتح میم وآن نشان
تا نامیت علامتیکه بآن معلوم شود چیزی مثل اینکه معلوم شود که کدام سخن کفتنی است و کدام
دارد کدام سخن کفتنی نیست و ضرر دارد **معنی** و میدانم که نکاه میکرد اینکه عنان خود از
بزرگ بجانب هموار ی در کفتکو پس خواهی سپرد ترا بعد چیز اول بند یکی از انواع حرکت بر
دوم علامتیکه بآن بدانی آنچه را که میبایدت کفت که نفع دارد برای تو و آنچه را که نمیباید
کفت که ضرر دارد بر تو مخفی نماند که در این کلام اشاره است بتشبیه ابن ابی العوجاء

بعنان

عنان داری حرکت بد از کسیکه پس بدنش میکند **اصل** قال فقام ابن ابی العوجاء وبقیت
انا وابن المقفع جالسین فلما رجع الینا ابن ابی العوجاء قال ویلک یا ابن المقفع
ما هذا ببشر وان کان فی الدنیا روحانی یتجسد اذا شاء ظاهرا ویتروح اذا
شاء باطنا فهو هذا **شرح** راوی کفت پس برخاست ابن ابی العوجاء و ماندم من و ابن المقفع
در حالتیکه نشسته در جای خود پس چون برکشت بسوی ما ابن ابی العوجاء کفت وای بر تو ای ابن المقفع نیست این
بزرگ آدمی زاد واکر در روی زمین فرشته هست که ظاهر میشود هر کاه خواهد عالم ظاهر را و پنهان
میشود مانند فرشتکان دیکر هر کاه خواهد عالم پنهان را پس آن فرشته اینست مخفی نماند که این سخن
بر اعتقاد زنادقه است که میکویند مجرد منحصر میباشد و بعضی از آن مجردات احتیاج در افعال خود
ببدن ندارند و همه چیز را ایجاد میکنند و بعضی غیب را عقول مینامند و میکویند ملایکه عبارت از
ایشانست و افعال الله تعالی را در عالم نسبت بایشان میدهند و از این غافل شده که ائمه علیهم السلام
در هر شبی قدر علم باحوال حوادث آن سال را که عمده اینست استنباط از قرآن میکنند بالهام علیم
دانسته بهم میشوند **اصل** فقال له وکیف ذلک قال جلست الیه فلما لم یبق عنده غیری
ابتدأنی فقال ان یکن الامر علی ما یقول هؤلاء وهو علی ما یقولون
یعنی اهل الطواف فقد سلموا وعطبتم وان یکن الامر علی ما تقولون ولیس
کما تقولون فقد استویتم وهم **شرح** پس کفت ابن المقفع او را چون نیست حقیقت آن
سخن که میکوید کفت نشستم بسوی او پس چون نماند نزد او کسی غیر من شروع کرد در سخن با من پس کفت
اکر کار چنان است که میکویند آن جماعت و در واقع کار چنانست که میکویند مراد از آن جماعت
اهل طواف است پس بتحقیق ایشان سلامت ماندند در بهشت و شما هلاک شدید در جهنم و اکر باشد
کار چنانکه شما زنادقه میکویید و در واقع چنان نیست که شما میکوئید پس بتحقیق برابر شدید شما و ایشان

هیچکدام نه جهنم پرسیده و نه بهشت را دانیست که این احتیاط کار را در مسئله که محل اختلاف تما
وانیست نیست بهتر از تماکرده اند بین جواب ایشان را بهایم بشنیدند و شما را مثل این موافق قول الله تعالی
در سوره انعام فأی الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون **اصل** فقلت له یرحمک الله وای
شیء تقول وای شیء یقولون ما قولی وقولهم الا واحدا فقال وکیف یکون قولک
وقولهم واحدا وهم یقولون ان لهم معادا وثوابا وعقابا ویدینون بان
فی السماء الها وانها عمران وانتم تزعمون ان السماء خراب لیس فیها احد **شرح**
العمران بضم عین مهمله وسکون میم در اصل مصدر است مستعمل شده بمعنی منزل که اهل آن
باشند الخراب بفتح خاء معجمه بالفظ ضد عمران **یعنی** پس گفتم او را که بنا بر عادت مردم رحمت کناد ترا الله تعالی
و چه چیز میگوییم ما و چه چیز میگویند ایشان نیست گفته من و گفته ایشان مگر یکی چیز پس گفت
میباشد گفته تو و گفته ایشان یک چیز و حال آنکه ایشان میگویند که ایشان را بازگشتی هست و در آن
بازگشت ثواب و عذاب هست و اعتقاد دارند باینکه در آسمان مستحق پرستش هست باینکه آسمان
آباد است بملائکه که پرستش میکنند مستحق پرستش را برکوع و سجود و قیام و تشهد و غیر آن و میگویند که
آسمان خراب است باینکه در آنجا کسی از ملائکه نیست که پرستش کنند و بالا روند و پایین آیند و این اشارتست
بقول زنادقه است که میگویند بکار عالم برای تکلیف به پرستش و جزای عمل نیست بلکه لازم
ذات ایجاد کننده است نیز واجب است که ایجاد کند بنا براینکه تخلف معلول از علت تامه را محال میشمرند
پس بهیچ فاعل نخوانند ایشان مستحق حمد نیست جهت جای پرستش و جزا و بقول ایشان که میگویند در آسمان
سکون و حرکت مستقیم نمیباشد پس آسمان مسکن ملائکه که پرستش کنند و بالا روند و بزیر آیند نیست
وابی سبب که قائلند باینکه آسمان قابل شکافتن نیست و بهم آمدن نیست **اصل** قال فاغتنمتها
منه فقلت له ما منعه ان کان الامر کما یقولون ان یظهر لخلقه ویدعوهم الی

عبادته

عبادته حتی لا یختلف منهم اثنان ولم احتجب عنهم وارسل الیهم الرسل ولو باشرهم
بنفسه کان اقرب الی الایمان به **شرح** ابن ابی العوجاء گفت پس غنیمت شمردم این را که
از او جواب آن گفته او جویا کرده که رسید ببرکت و ملکه معنی تکلیف و بازگشت و ثواب و عقاب نیز گویم پس
گفتم او را چه منع کرده آن مستحق عبادت را اگر کار چنان است که اهل طواف میگویند که تکلیف و باز
گشت و ثواب و عقاب هست از اینکه ظاهر شود او برای مخلوقین خود و بخواند ایشان را بسوی پرستش
خود تا اختلاف نکنند از آن مخلوقین دو مکلف باهم و همه قائل شوند به تکلیف و بازگشت و ثواب
و عقاب و چرا غائب کرده خود را و پرده شده از ایشان و فرستاده بسوی ایشان پیغمبران را
و اگر ظاهر میشد بخودی خود بسوی ایشان نزدیک تر بود بایمان مردم بآن و مخفی نماند که مخالفان این سخن را از
زنادقه یاد گرفته اند و میگویند اگر علی علیه السلام امام بود واسطه نبود از جانب خدا و رسول چرا
در محکمات قرآن صریح نشده امامت او و غافل شده اند از اینکه محکمات که در آن تصریح بنفی
از اختلاف و پیروی ظن هست **اصل** فقال لی ویلک وکیف احتجب عنک من اراک
قدرته فی نفسک نشوءک ولم تکن وکبرک بعد صغرک وقوتک بعد ضعفک
وضعفک بعد قوتک **شرح** حاصل جواب اینست که اگر مراد از ظاهر شدن دیده شدن است جواب
آنست که خالق اجسام جسم نیست تا دیده شود و اگر مراد نصب دلیل است بر وجود خدا جواب آنست که
او کرده بسیار شده بحیثیتی که اختلافی که مکلفان میکنند از روی مکابره است و زیاده از این لازم
نیست و نقل این میکنیم در باب ارسال رسل بمعجزات و تعیین الائمه بمحکمات القدرة تقوا
بر فعل و ترک این وقتی میباشد که جمیع اسباب فعل و جمیع اسباب ترک جمع باشد حقیقة یا
حکما و هیچکدام از فعل و ترک لازم ذات قادر نباشد نه بی واسطه و نه بواسطه النشوء بضم
نون و ضم شین بالفتح و سکون واو و آخرش همزه بهم رسیدن چیزی **یعنی** پس گفت مرا ابن ابی العوجاء

و چون در پرده شده باشد از تو کسیکه منع میکند افعال ازروی توانائی خود را در ذات تو تفصیل ایجاد

منع میکنم بهم رسیدن تو در شکم مادر را در حالیکه صغیر بودی و بزرگ شدن تو در شکم مادر و بعد از آن

و بعد از کوچکی تو و قوت تر ابعد از ضعف تو در طفولیت و بعد قوت تر ابعد از پیری

قوت تو در جوانی توضیح این دلیل با بیان سه مقدمه است اول آنکه چیزیکه سبب میشود

باعتبار وجود فی نفسه خواه در خارج و خواه در ذهن محالست که فاعل خود نشسته باشد خود

پس دوم آنکه چیزیکه ... محالست که لازم ذات فاعلش باشد خواه بی واسطه

و خواه بواسطه حرکت ... لازم موجد مانند ... ایجاد واجب الوجود لا

ست در حال ... سیوم آنکه ... توانائی فاعلش خواهد بود

این احوال که بر سر آدمی می آید باختیار کسیکه صاحب آنست باشد ... صاحب حکمت

و نفوذ اراده خواهد بود ... اصل وَسُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ

وَصِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَرِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَغَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَحُزْنَكَ

بَعْدَ فَرَحِكَ وَفَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَحُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَبُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ

وَعَزْمَكَ بَعْدَ أَنَاتِكَ وَأَنَاتَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَشَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهَتِكَ

وَكَرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَرَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَرَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ

وَرَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَيَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَخَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي

وَهْمِكَ وَعُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِكَ وَمَا زَالَ يَعُدُّ عَلَيَّ

قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ

شرح چون فارغ شد از بیان احوالیکه بحسب عادت انتظام دارد در آدمی شروع کرد احوالیکه

بحسب عادت انتظام ندارد و اختیاری آدمی نیست السُّقم بضم سین و سکون قاف بیماری

الصحة بکسر صاد تندرستی الرضا بکسر را و ضاد با نقطه و الف خشنودی از کسی و آن ضد غضبست

الحزن بضم حاء بی نقطه و سکون زای با نقطه اندوه و آن ضد فرح است البغض بضم با دشمن

داشتن کسی را و آن ضد حب است العزم بفتح عین بی نقطه و سکون زای با نقطه کمر بجد بستن در کاری

یا در قصد کردن چیزی بعد از این و مراد اینجا مرتبه ایست از استطاعت یعنی وسعت در قدرت

که آن مرتبه منتها شده که ... فعل و آن اختیاری آدمی نیست چنانکه می آید در حدیث سیوم باب

دیگر که باب الاستطاعه است الاناة بفتح همزه و نون و الف درنگ کردن تأنی ضد عزم الشهوة

خواهش خوردن و مانند آن الکراهة بفتح کاف نفرت از خوردن و مانند آن الرغبة بفتح

را و سکون غین شوق واقع شدن چیزی الرهبة ترس از چیزیکه ... واقع شود الرجاء بفتح

را بی نقطه و جیم و الف ممدوده همزه امیدداری الیاس ناامیدی الخاطر آنچه در ذهن

از تصورات و ان گاهی مشتمل میباشد بر چیزیکه پیش از ان در ذهن نیامده و چون حالی

جزو و کل ... صاحب میباشد پس یا در عالم لیکن برای صاحب است الوهم بفتح واو و سکون

ها چیزیکه گاهی در ذهن در آید و چون جزو در کل میباشد پس ... برای ... است

العزوب بضم عین بی نقطه و ضم زای با نقطه غائب شدن الاعتقاد بستن چیزی در دل

که فراموش نشود یعنی و بود جاری تر ابعد از تندرستی تو و تندرستی تر ابعد از بیماری تو خشنودی

تر ابعد از ناخشنودی تو و ناخشنودی تر ابعد از خشنودی تو و اندوه تر ابعد از خوشحالی

تو و خوشحالی تر ابعد از اندوه تو و دوستی تر ابعد از دشمنی تو و دشمنی تر ابعد از دوستی

تو و عزم تر ابعد از تأنی تو و تأنی تر ابعد از عزم تو و اشتها تر ابعد از بی اشتهائی

تو و بی اشتهائی تر ابعد از اشتهای تو و شوق تر ابعد از ترسیدن تو و ترسیدن تر ابعد از

شوق تو و امید تر ابعد از ناامیدی تو و ناامیدی تر ابعد از امید تو و آنچه راکه در دل است باچیزی که

هرگز نخواهد در وجود چیزی با تکیه ور دل کرد نشد و بنده و غایب شدن چیزی را که تو آن را به دل بسته از دل تو
و پیوسته میشود در پس من آثار قدرت کردگار بند پیر را که آثار در ذات صنعت چیز چند لفت که
نتوانم که فتح کنم آن را تا آنکه گمان کردم که ظاهر خواهد شد کردگار بند پیر در بیان من و بیان
او سیوم اصل دخل رجل من الزنادقة على أبي الحسن عليه السلام وعنده جماعة فقال
أبو الحسن عليه السلام أيها الرجل أرأيت إن كان القول قولكم وليس هو كما
تقولون ألسنا وإياكم شرعا سواء لا يضرنا ما صلينا وصمنا وزكينا وأقررنا
فسكت الرجل ثم قال أبو الحسن عليه السلام وإن كان القول قولنا وهو قولنا
ألستم قد هلكتم ونجونا شرح الشرع بفتح شین به نقطه و سکون و فتح را بی نقطه
بنقطه برابر حیله داخل شدن مردی از زندقه بر امام رضا علیه السلام و نزد امام جماعتی بود
پس گفت امام علیه السلام ای مرد چیزده هرگاه اگر سخن سخن شما باشد و در واقع چنین سخن
چنانکه شما میگویید آیا نیستیم ما با شما برابر که ضرر نکند ما را نماز کردن ما و روزه داشتن
ما و زکوة دادن ما و اقرار کردن ما بوجود کردگار بند پیر پس ساکت شد آن مرد بعد از آن گفت
امام علیه السلام و اگر بوده باشد سخن سخن ما و در واقع سخن سخن ماست آیا نیست اینکه شما
هلاک شدید و ما نجات یافتیم اصل فقال رحمك الله أوجدني كيف هو وأين هو
قال ويلك إن الذي ذهبت إليه غلط هو أين الأين وكيف الكيف
بلا كيف فلا يعرف بالكيفوفية ولا بأينونية ولا يدرك بحاسة ولا يقاس
بشيء شرح الا کجا و کسی را در یابنده چیزی کردن یعنی تعلیم کردن کیف بفتح کاف و سکون
و فتح فا برای سوال چگونگی چیزیست این بفتح همزه و سکون یا و فتح نون برای سوال
کجایی چیزیست یعنی جاییکه چیز بر آید بلکه باعتبار نسبت آن چیز بچیزی دیگر در مکان مثل ان

الثالث

سواء

انت

أنت من زيد که به تو نسبت بزید آیا نزدیک است یا دور و در پایین او مثلا یار بسیار دور
ابتدا التباين چیز را صاحب کی یا کردن الأین بفتح همزه و تشدید یای مکسوره صاحب کجا
التكييف چیز را صاحب چگونگی کردن خواه با جای دیگر که در آن چیز باشد و خواه با جای آن
چگونگی در آن چیز باشد و خواه با جای آن چیز باشد که آن صاحب چگونگی میشود بفعل خود یا بفعل دیگری
پس از این لازم می آید که بنده گان فاعل حرکات خود باشند الکیف بفتح کاف و تشدید یای مکسوره
صاحب چگونگی الکیف بفتح کاف و سکون یا و الکیف چگونگی چیزی یعنی خصوصیتی که موجود باشد
بنده در چیزی خواه آن وجود فی نفسه خارجی باشد مثل حیوة و سیاهی در فلفل و خواه ذهنی باشد مثل
مثل حیوة صور علمیه در ذهن ما و خواه آن خصوصیت عارض چیز دیگر باشد مثل این دو مثال و خواه
ذاته مثل حقیقت انسان در زید و مراد اینجا معنی عارض است و معنی ذاتی مراد نیست در آنچه
می آید در حدیث پنجم باب سیوم در و لكن لا بد من اثبات ان له كيفية لا يستحقها غيره
و قدرت و تکلم و ... و علم و مانند آنها چگونگی الله تعالی نیست چه همه کلام موجود نظر
صفت وجود فی نفسه آنها نیست ... الکیفوفیه بفتح کاف و سکون یا دو نقطه
در پایین و ضم فا و سکون واو و کسر فا و تشدید یا دو نقطه در پایین و تا ... چگونگی
چیزی الاینونیة بفتح همزه و سکون یا و ضم نون و سکون واو و کسر نون و تشدید یا دو نقطه
در پایین تا ... بیان کجایی چیزی الا در اکثر ... لا یدرک بصیغه مضارع مجهول ...
معلوم ... سبب قوه که با آن می بینند یا میشنوند یا میبویند یا میچشند یا در می
یابند درشتی و نرمی و گرمی و سردی ... انها لا یقاس ... شدن چیزی بچیزی دیگر
یعنی آن مرد پس گفت ... رحمت کناد ترا الله تعالی در یابان مرا که چگونه است
کردگار بند پیر و کجاست او امام رضا علیه السلام گفت ... که اگر تو بیان راه

راه رفتنیکه اگر کار بنده [illegible] خواهد و رفت ملاطفت او که کسی را داده بود صاحب
کی شی را او نیکو کی داده بود صاحب نیکو کی [illegible] خوش نیکو کی [illegible] مخفی نماند که [illegible]
رد [illegible] برای اشارت باینکه این کیفیت الازم وارد [illegible] مستلزم نفی این است
نفی این برای اشکال [illegible] بیان نیکو کی و نه بیان کی [illegible]
خواهد بود چه صاحب نیکو کی عاجز و محتاج در کمال خود بعوارض است و ناقص خالق عالم نمیتواند
اراده [illegible] چنانکه مفصلا بیان شنیده در حدیث ششم باب [illegible] و توضیح آن نیز
شنیده در حدیث ششم باب [illegible] در شرح ولو کان یصل الی الله
الوصف والفهم [illegible] صاحب [illegible] ظاهر است و دریافته [illegible]
تا [illegible] کیف [illegible] کرده [illegible] علمای دیگر [illegible]
وجوب امتیاز بیان معلومات [illegible] تفصیله درباره [illegible]
تفصیلی **اصل** فقال الرجل فاذا انه لا شیء اذا لم یدرک بحاسة من الحواس فقال
ابو الحسن علیه السلام ویلک لما عجزت حواسک عن ادراکه انکرت ربوبیته
ونحن اذا عجزت حواسنا عن ادراکه ایقنا انه ربنا بخلاف شیء من
الاشیاء **شرح** اذا [illegible] طرف زمان است و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصل قال الرجل متی کان قال ابو الحسن علیه السلام انی لما نظرت
الی جسدی ولم یمکنی فیه زیادة ولا نقصان فی العرض والطول ودفع المکاره
عنه وجر المنفعة الیه علمت ان لهذا البنیان بانیا فاقررت به مع ما اری من
دوران الفلک بقدرته وانشاء السحاب وتصریف الریاح ومجری الشمس والقمر
والنجوم وغیر ذلک من الآیات العجیبات المبینات علمت ان لهذا مقدرا
ومنشئا **شرح** [illegible]
[illegible] قال الرجل متی کان قال ابو الحسن علیه السلام اخبرنی متی لم
یکن فاخبرک متی کان قال الرجل فما الدلیل علیه قال ابو الحسن علیه السلام انی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی از ... [illegible] ... الافلاک ... [illegible] ... در باب علم حرکت دوریه ...

سوره یس کل فی فلک یسبحون ... [illegible] ... در شرح حدیث دوم باب ...

که باب ... [illegible] ... شهر رمضان ... [illegible] ...

مراد ... [illegible] ... حرکت ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... در شرح حدیث اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی گفت آن مرد ... [illegible] ... امام رضا علیه السلام ...

[illegible] ... گفت آن مرد ... [illegible] ... گفت امام رضا علیه السلام

[illegible] ... من چون نظر کردم سوی بدن ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سوی آن بدن ... [illegible]

[illegible] ... احوال بدن ... [illegible]

[illegible] ... حرکت آفتاب ... [illegible]

[illegible]

برابر است بیان این شده در شرح حدیث اول و جز آنکه مذکور شد از علامتهای ... [illegible]

... [illegible] ... که این عالم را کردگار ... [illegible] ... حدیث چهارم اصل عن محمد بن اسحق قال

ان عبد الله الدیصانی سأل هشام بن الحکم فقال له الک رب فقال بلی قال اقادر

هو قال نعم قادر قاهر قال یقدر ان یدخل الدنیا کلها البیضة لا تکبر البیضة

ولا تصغر الدنیا قال هشام النظرة فقال له قد انظرتک حولا ثم خرج عنه

فرکب هشام الی ابی عبد الله علیه السلام فاستأذن علیه فاذن له فقال له یا ابن رسول الله

صلی الله علیه وآله اتانی عبد الله الدیصانی بمسألة لیس المعول فیها الا علی الله

وعلیک فقال له ابو عبد الله علیه السلام عماذا سألک فقال قال لی کیت وکیت

شرح الدیصانی بفتح دال ... [illegible] ... صاد ... والف ونون ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... توحید صانع عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فوق سموات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان لا یکبر و لا یصغر بعضی بخارج معلوم باب حس است و از باب تفعیل بنو اند بود و این احتجاج
با احتجاج بر تجرد نفس ناطقه حاصلش اینکه نفس ناطقه ادراک دنیا و عظمت آن کرد با آنکه جزء کوچک
پس اگر جسم باشد بمقدار بیضه خواهد بود تقریباً پس لازم می آید وقوع محال بالذات و آن حلول
دنیا در جسمیت بآن کوچکی با صغر دنیا بدلیل اینکه ادراک اجسام جزء ها را بسودن اجزا با هم
دخول ادراک کرده شده در ادراک کننده است و قول باینکه محال بالذات واقع شده مقدار
رتب مکابره است و این احتجاج ماخوذ است از کلام ارسطو در کتاب نفس و مترجم آن کتاب
افضل کاشی آنرا چنین ترجمه کرده که شناختن اجسام جزء ها را بسودن و سطح را بسطح رساندن
بود و اگر نفس جرم است پس خالی نباشد چون خواهد که جزء را بداند از آنکه بسا و دو او را اگر نفس
بسا و د جزء را یا بجزوی از خود یا به جمله اجزاء خود و اگر بجزوی از اجزاء خود بسا و د دیگر اجزا
بکار نماند در دانستن آن و اگر به جمله بسیار اجزا بسا و د باقی اجزاء نفس باطل و بیکار باشند از دانستن
نفس در دانستن چیزها در هیچ وقت باطل و بیکار نیست و اگر در دانستن چیزها که خود بیرون
اجزاء حقاً نزا بسا و د پس جمله نباشند یا هر جزء از اجزای نفس دانا شود یا دانا نشود و مگر آنکه همه با هم
شوند اگر روا است که هر جزء از نفس جدا جدا جزء را بداند واجب کند که نفس یک جزء را بارها
و این باطل است و اگر روا است که اجزای نفس با هم جمع شده و در یابند هم خالی نبود که جزوی از
نفس که نخست که بجزوی رسد بداند جزء را یا نداند اگر از آنکه بداند آن جزو پس دیگر اجزا
باطلند اگر آن جزو نداند پس جزو دیگر هم ندانند و همچنین جمله اجزا و دیگر از نفس همچنین حکم
پس نفس جزء را نداند و این باطل است و اگر گوید نفس بمجموع اجزا جزء را بداند چنانکه
اجزاء جزء را بداند چنانکه همه اجزا را بسا و د و بنشاند گوییم از این واجب بود که چون
جزء را بسا و د از آنکه بجنبد کمتر بود یکی علم جزوی برسد و بداند از آنکه از او فرود آید

[margin:] با بعضا جزا ابطه

[margin:] تراه

و اگر جزء ها را با دو که از او صغیر تر بود حکم این جزء باشد از آنکه جزء از نفس فرود آید و چنین
نیست دانستن نفس بر کم و بیش که نفس همه یکسان دانند پس نفس جسم نبود چون نه این اجسام
دار والنظره بفتح نون و کسر ظاء و النظر اسم مصدر باب افعال بمعنی الادراک و آن مفعول فعل
محذوف تقدیر اعط المقل بضم میم و فتح بین منقوطه و تشدید دال مضموم اعجمی رکیک بفتح راء ف
و سکون یاء و حاء نقطه دار بابین مفتوح ناروا نقطه در بالا چنین و در نسخه محمد بن اسحق گفت
که ابو شاکر عبدالله دیصانی پرسید هشام بن الحکم را پس گفت آیا از اصحاب ترا
هست پس هشام گفت بلی گفت آیا توانا است او گفت آری توانا است بسبب در تو
هر چیز گفت توانا هست دارد که داخل کند دنیا را در تخم مرغی بی حالی که بزرگ نشود تخم مرغ
و کوچک نشود دنیا هشام گفت مهلت ده مرا جواب گویم پس گفت او را که تحقیق مهلت داد
ترا یکسال بعد از آن بیرون رفت از نزد هشام پس سوار شد هشام که متوجه شود سوی امام جعفر
صادق علیه السلام پس رخصت خواست که داخل شود پس رخصت داد او را پس گفت امام را
ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که دارد مصاحبت برمن عبدالله زندیق سوالی که نیست اعتماد
در جواب آن مگر بر الله تعالی و بر تو پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام از چه چیز سوال
کرد پس گفت هشام که گفت مرا چنین و چنین مراد خبر است که نقل کرد کلینی را که
گذشته مه میان اثنان الخ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هِشَامُ كَمْ حَوَاسُّكَ قَالَ
خَمْسٌ قَالَ أَيُّهَا أَصْغَرُ قَالَ النَّاظِرُ قَالَ وَكَمْ قَدْرُ النَّاظِرِ قَالَ مِثْلُ الْعَدَسِ
أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ يَا هِشَامُ فَانْظُرْ أَمَامَكَ وَفَوْقَكَ وَأَخْبِرْنِي بِمَا تَرَى
فَقَالَ أَرَى سَمَاءً وَأَرْضاً وَدُوراً وَقُصُوراً وَبَرَارِيَ وَجِبَالاً وَأَنْهَاراً
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يُدْخِلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَو

او اقل منها قادر ان یدخل الدنیا کلها البیضة لا یصغر الدنیا و لا یکبر البیضة

فانکب هشام علیه و قبل یدیه و راسه و رجلیه و قال حسبی یا ابن رسول الله

و انصرف الی منزله **شرح** حشو دلالت میکند بر اینکه حواس خمس باطنه که فلاسفه ثابت نموده‌اند

بر جسم و نفس ناطقه دعوی میکنند و با انضمام آنها حواس یازده میشود [illegible] باطل است نزد اهل

اسلام موافق آنچه در حدیث آمده است که ما یدرک بالحواس الخمس **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق

علیه السلام ای هشام چند است حواس تو گفت پنج گفت کدام از آن پنج کوچکتر است

گفت مردمک دیده گفت و چند است مقدار مردمک دیده گفت مانند یک دانه عدس یا کمتر

از آن پس گفت او را ای هشام پس نگاه کن آنچه را که پیش تست و بالای تست و خبر ده مرا

به آنچه می‌بینی هشام پس نگاه کرد گفت می‌بینم آسمان و زمین و خانه‌ها و کوشکها و صحراها و کوهها

و نهرها را پس گفت او را امام علیه السلام بدرستیکه آنکس که توانا است که داخل کند آنچه را که

می‌بینی در مقدار دانه عدس یا کمتر از آن توانا است که داخل کند دنیا را در تخم مرغ بر حالیکه کوچک

نشود دنیا و بزرگ نشود تخم مرغ پس بر افتاد هشام بر امام علیه السلام و بوسید دو دست او را

و سرش را و دو پای او را و گفت بس است مرا این جواب ای فرزند پیغمبر خدا و برگشت بسوی

منزلش **بدانکه** حاصل جواب امام آنست که [illegible] جواب حقیقت

مراد من اینست که دانستم به این نقض اجمالی حل شبهه و فهمیدم [illegible]

صحیح باشد لازم می‌آید که مردمک دیده ادراک کند چیزی بزرگتر از مردمک را زیرا که مردمک دیده

باتفاق جمیع عقلا و عامه آنچه ادراک میکند [illegible] از دو شق اول یعنی آنکه بدون آنکه

مثلا در مردمک دیده باشد یا کوچک شدن آسمان یا بزرگ شدن مردمک بقدرت الهی

یا وجه آنکه محال بالذات است پس دخول دنیا در بیضه که ضمنا یاد شده دوم آنکه شق

اجسام جزء را بسودن و دخول حقیقی جزء در اجسام نباشد بلکه [illegible] و دخول است و

حیث پس حل شبهه و دلیل بر [illegible] و امام علیه السلام اثبات شق دوم است زیرا که تجویز

شق اول مکابره است و ایضا شق اول مستلزم محال بالذات است خواه تصادق کنند و خواه

متفاوت [illegible] که امام علیه السلام **تصریح** به دو شق نکرد و بنا بر احتمال آنچه در یعنی ذکر شده

که مراد حل از دخول حقیقی که محال بالذات است نیست و ایضا نقض است بمنع حیوانات

بزرگتر از حد [illegible] بنا بر اینکه عدم نفس مجرده در آنها متفق علیه است و فرق از ای

در کتب مطالب عالیه قایل بتجرد شده **اگر گوئی** که فرق است میان ماده نقض و ماده استدلال

زیرا که نفس ناطقه مدرک بالذات است بخلاف مردمک دیده که واسطه ادراک است

و مدرک بالذات نیست و استعمال حاسه در مردمک دیده بنوعی از مجاز است **گوئیم** که اگر

ادراک اجسام جزء را بسودن اجزا باشد توسط اجسام میان مدرک و جزء نیز بسودن اجزا

با جزا خواهد بود بطریق اولی زیرا که حواس جاسوسان و صورت یابنده‌اند پس اگر دوم ممنوع باشد

اول نیز ممنوع است بطریق اولی **بدانکه** بر کلام ارسطو که بر این ترجمه شان دیگر نیز

وارد است [illegible] بنا بر نفی جزء لا یتجزی [illegible] نباشد [illegible] بگوئیم

سطح از جسم زیرا که فرقی نیست میان ادراک شعوری و ادراک حصولی **فصل** اسالیب کلام

مختلف میشود باختلاف مقتضای مقام پس اگر این سوال را هیزد زندیق کند محمول بر استفهام

حقیقی میشود و جوابش آنست که قدرت بر چیزی وارد و معنی مستعمل میشود اول بودن کسی

بحیثیتی که اگر آنرا خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و عجز مقابل آنست دوم بودن کسی بحیثیتی

صحیح باشد صدور و لا صدور آنچه از او باین معنی که آنچه ممکن فی نفسه باشد او

مستجمع علت تامه آنچه و علت تامه ترک آنچه باشد حقیقة یا حکما و مراد با استجماع حکمی آنست که

آنچه از ابواز عقلیه نامعقول و بمنزله شریک خواهد بود که علة تامه آن جز و را ممتنع باشد حقیقة جز
مقابل این نیست زیرا که عدم قدرت باینچنین کاری بسبب عدم امکان و نقص در آن چیز میباشد پس
اگر مراد و سائل معنی اولست میگوییم که او قادر است و عدم نیست و صدق شرطیه منافات و عدم
بودن مقدم ندارد و اگر مراد معنی دوم است میگوییم که او قادر نیست بسبب اینکه اگر ممکن
نقص نسبت بعجز منقوص خیست اصلا و باین اشارت شده در روایت ابو بابویه در کتاب التوحید
باب القدرة که قیل لامیر المؤمنین علیه السلام هل یقدر ربک ان یدخل الدنیا فی بیضة من
غیر ان یصغر الدنیا او یکبر البیضة قال انَّ الله تبارك وتعالی لا ینسب الی العجز
والذی سألتنی لا یکون **اصل** وعاد علیه الدیصانی فقال له یا هشام انی جئتک
مسائلا ولم اجئک متقاضیا للجواب فقال له هشام ان کنت جئت متقاضیا
فهاك الجواب **شرح** در اول بروز فردا برسر حشمت آن زندیق پس گفت او را
پس آمده ام نزد تو سلام کننده و نیامده ام نزد تو تقاضا کننده برای جواب پس گفت او را
اگر آمده باشی تقاضا کننده پس بگیر این جواب مراد او نیست که جواب را گفت باو **اصل**
فخرج الدیصانی عنه حتی اتی باب ابی عبد الله علیه السلام فاستاذن علیه فاذن له
فلما قعد قال له یا جعفر بن محمد دلنی علی معبودی فقال له ابو عبد الله علیه السلام
ما اسمك فخرج عنه ولم یخبره باسمه فقال له اصحابه کیف لم تخبره باسمك
قال لو کنت قلت له عبد الله کان یقول من هذا الذی انت له عبد فقالوا له
عد الیه وقل له یدلك علی معبودك ولا یسألك عن اسمك فرجع الیه
فقال له یا جعفر بن محمد دلنی علی معبودی ولا تسألنی عن اسمی **شرح**
والایت که مجموع دوم است مثل قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

منزوج و مخصوم و مکنون مینوانند بود و در دوم ساکن است **شرح** پس بیرون آمد زندیق از نزد هشام
تا آنکه آمد بدر خانه امام جعفر صادق علیه السلام چون دانست که این جواب حق او نیست و گفته پس
رخصت طلبید برای دخول پس رخصت داد او را امام پس چون در مجلس نشست گفت او را ای
جعفر پسر محمد دلالت کن مرا بر کسی که مستحق آنست که او را پرستش کنم پس گفت او را امام علیه السلام
چه نام داری که تو بنده ویرا و مشرک خواهی پس بیرون رفت زندیق و خبر نداد امام را از نام خود
پس گفتند او را اصحاب او چگونه خبر ندادی او را بنام خود گفت اگر میگفتم او را عبد الله
میگفت کیست این الله که تو او را بنده پس گفتند او را برگرد بسوی او و بگو او را که راهنمایی
کند مرا بمعبود تو و خبر بپرسد مرا از نام تو پس برگشت بسوی او پس گفت او را ای جعفر پسر محمد دلالت
کن مرا بر معبود من و مپرس مرا از نام من و از اینجا گفتار مرا معلوم ساخت من که دلیل
معبود بگو **اصل** فقال له ابو عبد الله علیه السلام اجلس واذا غلام له صغیر فی کفه بیضة
یلعب بها فقال له ابو عبد الله علیه السلام ناولنی یا غلام البیضة فناوله ایاها
فقال ابو عبد الله علیه السلام یا دیصانی هذا حصن مکنون له جلد غلیظ وتحت
الجلد الغلیظ جلد رقیق وتحت الجلد الرقیق ذهبة مائعة وفضة
ذائبة فلا الذهبة المائعة تختلط بالفضة الذائبة ولا الفضة الذائبة
تختلط بالذهبة المائعة فهی علی حالها لم یخرج منها مصلح فیخبر
عن صلاحها ولا دخل فیها مفسد فیخبر عن فسادها لا یدری للذکر
خلقت ام للانثی تنفلق عن مثل الوان الطواویس اتری لها مدبرا قال
فاطرق ملیا ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله وانك امام وحجة من الله علی خلقه وانا تائب

فما كنت فيه **شرح** التجر ... دو نقطه در بالا و ... بنقطه و تشدید یا و دو نقطه در زیر بین و زای

پیچیده و دور شدن از چیزی فیقول هر دو با فعل مضارع معلوم مفرد غایب است از باب تفعل و اصل آن

تتفقی بوده و یک تا حذف شده و آن در اول منصوب است و در دوم مرفوع **یعنی** پس گفت زندیق

امام جعفر صادق علیه السلام میتنی و ناگاه پسر از امام جعفر صادق علیه السلام که کوچک بود در دست

تخم مرغی بود که بازی میکرد با ان تخم مرغ پس گفت آن پسر را امام علیه السلام بده بمن ای پسر تخم

مرغ را پس داد آن پسر با او آن تخم مرغ را پس گفت امام علیه السلام ای زندیق این تخم مرغ

حصنی پوشیده است هر طرف که در وی نظر دارد و از است پوست کننده و زیر پوست کننده پوستی

نازک هست تا بجنبانیدن تخم ... بهم نخورد چنانچه ... که نقطه ... گرانقیمت جوب

... و پاره کرده ... بگفته پاره ... و زیر پوست نازک جزی است یکی زرد که بطلای

آب شده میماند و دیگری سفید که بنقره آب شده میماند و هر دو بحال خود ... پس نه طلای

شده بیکان نقره آب شده بیرون که با آن آمیزد و نه نقره آب شده بیکان طلای آب شده

بیرون رود که با آن آمیزد پس این تخم مرغ بر حال خود است بیرون نشده از آن چیزی که دلیل

صلاح آن کند ... باشد که اگر چنین میبود درست آن تخم مرغ از صلاح خود و صلاح

ناداده بیرو ... است که هر چه ... که لازم است در درون حفظ دارد و داخل نشده در آن

چیزی که باعث فساد آن باشد ... لیکن دو رساندن آن از فساد و فساد

... درست است ... نمیشود که آیا از برای مرغ مخلوق شده که از درون آن ...

بالای ماده و شکافته میشود و بیرون می آید از آن مرغها که رنگهای عجیب دارد و رنگهای ...

آیا می بینی برای آن تخم مرغ تدبیر کننده بزرگ که ... بلکه تخمین کن ... چگونه ایجاد کننده ...

حفظ کنند چنین میشود ... اینها همه لازم ذات فاعلیت خود و فعل طبیعت ... شود ...

فصل

علاوه اجرای آن چیزی که موجب بخت باشی مستحق پرستش ... پس زندیق سر در پیش افکنده و ما ... بسیار

گفت گواهی میدهم که نیست مستحق پرستش مگر الله تعالی تنها که شریکی نیست او را و گواهی میدهم که

محمد بنده و رسول او است و اینکه تو پیشوا و حجتی از جانب الله تعالی بر مخلوقان او و من توبه کردم

از آن اعتقاد که بودم در آن مخفی نماند که ... که فتحه ... در جایم ... و سکون خا ... بنقطه

و کسره را بیک نقطه باشد از باب افعال و در این وقت در اول مرفوع و در دوم منصوب خواهد بود

و معنی **لم یخرج** تا آخر چنین خواهد بود که بیرون نشده از آن تخم چیزی که داخل در صلاح آن باشد

بیرون میشد و آن تخم از صلاح خود و داخل شده در آن تخم چیزی که باعث فساد آن باشد

اگر چنین میبود چیزی میبود آن تخم از فساد خود **علیهم السلام** عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ

الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَخْلُو

قَوْلُكَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ أَوْ يَكُونَ

أَحَدُهُمَا قَوِيّاً وَالْآخَرُ ضَعِيفاً فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

صَاحِبَهُ وَيَتَفَرَّدُ بِالتَّدْبِيرِ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرَ ضَعِيفٌ

ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي **شرح** القدیم چیزیست که در زمان وجودش

ابتدا نداشته باشد و آن منحصر است در واجب الوجود بالذات چه هر چه ممکن است احتیاج

بفاعلی دارد که آن را ایجاد کند و قدیم با واجب الوجود بالذات است یا لازم واجب الوجود

بالذات و لازم چیزی احتیاج با یکا و آن جز آن ندارد القوی بسیار قدرت و مراد اینجا کسی که

هر چه خواهد شود خواه دیگری خلاف آن را خواسته باشد و خواه نه الضعیف کم قدرت العجز

قدرت الظاهر چیزیکه از دور نمایان باشد شل ... و مراد اینجا چیزیست که معلوم شده

آخر کار تا باین ... **یعنی** روایت است از هشام بن الحکم در حکایت زندیقی که آمد نزد امام

جعفر صادق علیه السلام در وقتیکه امام علیه السلام با یکی از اهل مجلس چنین سخن گفت و از برکت
امام سه دلیل بود برانکه کردکار تدبیر عالم بعنوان کن فیکون یکی است و شریک ندارد در فعل
بعنوان کن فیکون مثل آفریدن جسم و ما رانیدن و رویانیدن و دادن ارزاق و مانند اینها دلیل
اول انکه خالی نیست سخن تو که اثنان دو خدا از اینکه همه [illegible] باشند و قدیم [illegible] حادث در وجود
محتاج است بغیر تا [illegible] احتیاج بفاعل اصلا [illegible] نقص است و کردکار تدبیر عالم ناقص نمیباشد و [illegible]
وقت با هر دو صاحب قوت در قدرت تند بر همه چیز یا هر دو ضعیف در قدرت شوند [illegible]
یا یکی از ایشان صاحب قوت است و دیگری ضعیف پس اگر باشند هر دو صاحب قوت [illegible]
دفع نمیکنند هر کدام از ان دو دیگری را که تنها شود بکردکاری و تدبیر عالم مراد [illegible]
میکنند چه [illegible] قوت یکی آنست که قادر بر [illegible] از جمله اشیا ان دیگر [illegible]
او بتقدیر [illegible] و تدبیر او است و قادر بر اول نیست و این منافات دارد با قوت دیگری
و ایضا لازم قوت یکی آنست که هر چه خواهد بشود خواه دیگری خلاف آنرا خواهد و خواه
نه و این منافات دارد با قوت دیگری و اگر گوئی که یکی از ان دو قوی است و دیگری ضعیف
ثابت میشود که کردکار تدبیر عالم یکی است چنانکه ما میگوئیم برای [illegible] نهایت
به تفاوت میان قوی و ضعیف هست که آخر ضعیف عاجز میشود از کار [illegible] قوی از ان
عاجز نیست و عاجز قابل کردکاری و تدبیر عالم نیست مخفی نماند که شق ضعیف هر دو را ذکر نکرده
انکه ظاهر میشود از شق ضعیف یکی که لازم می آید که هیچکدام کردکار تدبیر نباشند بواسطه عجز هر
دو **اصل** وَإِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ
مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً وَالْفَلَكَ جَارِياً وَالتَّدْبِيرَ
وَاحِداً وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَائْتِلَافُ الْأَمْرِ

عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ **شرح** این دلیل دوم بریکی کردکار تدبیر عالم است بعنوان کن فیکون [illegible]
[illegible] جانب مراد اینجا اعداد است یعنی اجزای عالم است [illegible] بعنوان کن فیکون [illegible]
[illegible] الفلک [illegible] سکون [illegible] استعاره شده برای معاش [illegible]
[illegible] چنانچه گذشت و در کتاب العقل [illegible]
[illegible] معاش [illegible]
در [illegible] تدبیر الهی [illegible] اسباب [illegible]
در [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible] مدبر عالم [illegible]
کن فیکون باشند [illegible] از دو شق **اول** انکه با هم [illegible] هر جزء از اجزای
عالم [illegible] یکی از ان دو [illegible] دیگری [illegible]
در [illegible] شق [illegible] که متفق باشند از جهتی و مفترق باشند از جهتی [illegible]
با هم [illegible] بعضی از اجزای عالم [illegible] بعضی [illegible] این شق
[illegible] السلطان [illegible]
[illegible] شق اول [illegible]
و در بیان [illegible] شق دوم [illegible]
[illegible]
در شرح دلیل سوم [illegible] اول [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین و آسمان [illegible] یکی [illegible]

دیگر که معلوم است از آن اینکه در خلق هر کدام خلق دیگر منظور است چنانچه گفته شد و هر یک [illegible]
از آفتاب و ماه را هر یک [illegible] مقرر برای اهل زمین راهنمای کرده و درستی کار عالم و درستی تدبیر
او در آفرینش عالم اوست در کردن هم و داشتن ایشان کار را با یکدیگر تدبیر کننده عالم یکی است پس
این آنست که اگر دو [illegible] بوده هر یکی از آن [illegible] مشغول به [illegible] یکی پس هر جزوی از اجزای عالم [illegible]
[illegible] فاعل [illegible] او است اول [illegible]
اگر [illegible] جزوی از [illegible] و دیگر آنکه [illegible] خواهد بود [illegible]
عالم [illegible] مصلحت [illegible] کدام [illegible] که اگر [illegible] جزوی از [illegible]
[illegible] دیگری نیز [illegible] پس آن و دیگری [illegible] خواهد بود [illegible] که موافق مصلحت
و دیگری [illegible] و خلاف حکمت [illegible] فاعل بالقصد [illegible] انتظام نمی‌باشد [illegible]
اینکه [illegible] و هیچ کدام [illegible] و دیگری جزو [illegible]
رعایت مصلحت [illegible] **اصل** ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنِ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فُرْجَةٌ مَا بَيْنَهُمَا حَتَّى
يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثاً بَيْنَهُمَا قَدِيماً مَعَهُمَا فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ فَإِنِ ادَّعَيْتَ
ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْتَ فِي الِاثْنَيْنِ حَتَّى تَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَتَانِ فَيَكُونُوا خَمْسَةً ثُمَّ يَتَنَاهَى
إِلَى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ فِي الْكَثْرَةِ **شرح** این دلیل سیوم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible] دلیل [illegible] و فرق [illegible] که در این دلیل [illegible]
[illegible] فرجه [illegible] و سکون را [illegible]
[illegible] که [illegible] بعضی اجزای عالم را [illegible] و بعضی دیگر را [illegible]
دیگر که [illegible] **یعنی** [illegible] لازم [illegible] دو [illegible] که از هم جدا باشند [illegible]
هر جزوی از اجزای عالم جدا کننده هر که [illegible] میان آن دو [illegible] که دو [illegible] باشند [illegible]

فی العدد

لازم می‌آید بر تو در این سخن زیاده از [illegible] عالم اینکه خلاف فرض واقع [illegible]
[illegible] جدا کننده و ترجیح بلا مرجح [illegible] قادر [illegible] باعتبار [illegible]
از آن جزو [illegible] و این ترجیح بلا مرجح محالست [illegible] جدا کننده [illegible]
ایشان [illegible] لازم می‌آید که سه [illegible] و این خلاف فرض [illegible] که دعوی [illegible]
یعنی [illegible] لازم می‌آید بر تو آنچه گفتیم در دو [illegible] جدا کننده میان
هر دو [illegible] جدا کننده [illegible] و جدا کننده زیاد شود مجموع
پنج شود [illegible] نقل کلام [illegible] که نهایت [illegible]
[illegible] خلاف فرض لازم می‌آید [illegible] نیز لازم می‌آید [illegible] محال لازم می‌آید **اصل** قَالَ
هِشَامٌ فَكَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءٍ
مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ **شرح** الافاعیل
جمع افعول بضم همزه و سکون فا کارهای عجیب [illegible] رعایت حکمت شده [illegible]
[illegible] **یعنی** گفت هشام که چون حضرت امام علیه السلام این دلیل
بر توحید مدبر عالم با اصحاب [illegible] گفت زندیق شروع [illegible] پرسش کرد [illegible] زندیق
[illegible] دلیل بر وجود مدبر عالم [illegible] که فاعل عالم [illegible]
[illegible] لازم [illegible] رعایت حکمت [illegible]
گفت امام علیه السلام دلیل آن [illegible] عجیب است در عالم مثل انسان [illegible]
[illegible] که در هر کدام رعایت حکمت شده و بعضی [illegible] دلیل
[illegible] مذکور شده و معلوم است که [illegible] ذات فاعل عالم قطع نظر از رعایت مصلحت

دشل آنها که بر صفت ضد انهاست مساوی است چه دلالت میکند این کار بر [illegible]

برای رعایت حکمت تدبیر آنها کرده آیا نمی بینی این را که وقتیکه نظر کنی بسوی عمارت بلندی که [illegible]

بنا شده میبینی میدانی که آنرا بنا کننده و مدبری هست هر چند که ندیده باشی آن بنا کننده را و حضرت

برا و نیفتاده باشد **اصل** قَالَ فَمَا هُوَ قَالَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي إِلَى إِثْبَاتِ

مَعْنًى وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ وَلَا

يُجَسُّ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ

وَلَا تُغَيِّرُهُ الْأَزْمَانُ **شرح** الخلاف بکسر خاء با نقطه مصدر باب مفاعله [illegible] میان چیزی

اسم جامد محض مشترک بمعنی المعنی بفتح میم و فتح نون مقصد و مراد اینجا ذات است که تصور کرده

شده بوجه غیره را اینجا یعنی الالات و استثنا منقطع است و چون دراینجا معانی [illegible]

جایز است دران بنا بر فتح چنانکه جایز است نصب و در هر مستثنای منقطع لا اسم مرفوع است [illegible]

ان است لا [illegible] و [illegible] معلوم مضاعف باب [illegible] و اول [illegible]

دو جسم است **یعنی** زندیق گفت پس چیست حقیقت آن مدبر یا امام در بیان انکه حقیقت او معلوم

نیست گفت او چیزیست که با یکی از چیزهای دیگر [illegible] حاصل سخن [illegible]

باشد [illegible] جمیع آسمانها و آنچه در [illegible] است [illegible]

بحقیقت [illegible] میان هر چیزی [illegible] چنانکه [illegible] کرده اند که لفظ [illegible]

و [illegible] است [illegible] چنانکه [illegible] کرده اند که لفظ موجود [illegible]

مشترک لفظیست میان او و ممکنات [illegible] چنانکه [illegible] کرده اند که او [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] کرده که او [illegible]

وکولش [illegible] و [illegible] نمیکنند [illegible]

بشنود و بگوید پس [illegible] که با هر و سامعه و معرفت [illegible] بیان حاصل انکه در مستثنای منقطع

[illegible] اسم جامد محض [illegible]

آن [illegible] معلوم است [illegible] که [illegible] در خارج

[illegible] و تغییر [illegible] از این [illegible]

[illegible] عطف و لا تنقصه [illegible] الاشیاء [illegible] عطف آن [illegible] و آن [illegible]

در حاصل انکه در مستثنای منقطع [illegible] حدیث [illegible] ششم باب دوم و

حدیث ششم باب چهاردهم **ششم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَفَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ

بِخَلْقِ الرَّبِّ الْمُسَخِّرِ وَمُلْكِ الرَّبِّ الْقَاهِرِ وَجَلَالِ الرَّبِّ الظَّاهِرِ وَنُورِ الرَّبِّ

الْبَاهِرِ وَبُرْهَانِ الرَّبِّ الصَّادِقِ وَمَا أَنْطَقَ بِهِ أَلْسُنَ الْعِبَادِ وَمَا أَرْسَلَ بِهِ

الرُّسُلَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْعِبَادِ دَلِيلًا عَلَى الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** خلق یعنی مخلوقست [illegible]

صاحب کمال اختیار [illegible] المسخر [illegible] صفت [illegible]

[illegible] الملک [illegible] و سکون لام [illegible] القاهر [illegible]

[illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت [illegible]

[illegible] صاحب کمال اختیار [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] **اول** مخلوق صاحب کمال اختیار [illegible]

[illegible] میان آسمان و زمین

[illegible] آب برای [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible] صاحب کمال اختیار [illegible]

ساکن دخواه متحرک که هر یک اختصاص با پنه و بمقداری و مکانی چه معلومست که مقادیر و امکنه
مثل همند در حقیقت پس اختصاص از راه اقتضای طبع نیست بلکه بمحض تدبیر و ملکوت است **سیوم**
جلال و به نقصان و عیب این صاحب کمال اختیار که ظاهر است نه همه کس چنین [illegible]
ست و فاعل عالم است و معلومست که صدور از روی لزوم و ایجاب نقص بنسبت بصدور از
روی قدرت و تدبیر بر عموم دلیل استحقاق حمد و عبادتست و اول دلیل عدم استحقاق **چهارم**
نور صاحب کمال اختیار که ثابت باشد بعضی از اجسام را فاعل عالم جدا ساخته از [illegible]
نمایان کرده مثل آفتاب و ماه و ستاره که این و این از راه اقتضای طبع آسمان و مانند آن نیست از
یک گوشه خاص آن جسم نمایان از باقی جدا شود بلکه بمحض تدبیر است **پنجم** برهان صاحب کمال اختیار که
ذات کوست بمعنی امام هر زمان که حجت است و حکم او از روی علمست نه ظن چنانکه گفته در سوره
توبه وکونوا مع الصادقین و گذشت در کتاب العقل در حدیث [illegible] باب [illegible]
العلم است که مضمون بما اظهر لکم من قدرة الله عزوجل **ششم** آنکه گویا کرده [illegible] زبانهای [illegible]
مثل حنجره و مخارج حروف و آلات نطق و کیفیت صوت [illegible]
حکمت و تدبیر [illegible] ظاهرست **هفتم** معجزاتیکه خارق عادت و مقارن دعوی رسالت صادر شده
چه معلومست که از راه اقتضای طبع اجسام نیست بلکه بمحض تدبیر فاعل عالم [illegible]
از اینها ظاهر میشود که دلالت معجزه بر صدق رسول در سورة الشعراء قال لئن اتخذت الها
غیری لاجعلنک من المسجونین قال اولو جئتک بشیء مبین قال فأت به ان کنت من
الصادقین **هشتم** آنکه [illegible] در حدیث دوم [illegible]
[illegible]
اصحاب الفیل [illegible] معلومست که از راه اقتضای طبع اجسام نیست بلکه بمحض تدبیر فاعل عالم است

اینها در دلیل بر وجود صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز عزوجل که قادر مختار است در هر فعل خود [illegible]
باب دوم اصل باب اطلاق القول بانه تعالی شیء شرح الاطلاق برداشتن قید از چیزی و مراد
اینجا جایز شمردن بی جزئیت یا مراد عدم بیان خصوصیت ذات جزئیت الشیء چیز و مراد اینجا وجود
در نفس الامر خارجیت و تنوین آن برای وحدت است یعنی چیزی معین که آن را جزء حقیقی نتوان گفت **یعنی**
این باب بیان حضرت گفتن است که مدبر عالم شیء است با وجه آنکه لفظ شیء در اسماء الله مشهوره
مذکور نیست یا باب بیان معتقد کردن گفتن است که مدبر عالم شیء است چه خصوصیت ذات او
معلوم کسی نیست جز خود کس در این باب هفت حدیث است **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام
عن التوحید فقلت أتوهم شیئا فقال نعم غیر معقول ولا محدود فما وقع وهمك
علیه من شیء فهو خلافه لا یشبهه شیء ولا تدرکه الاوهام وکیف تدرکه الاوهام
وهو خلاف ما یعقل وخلاف ما یتصور فی الاوهام انما یتوهم شیء غیر معقول
ولا محدود **شرح** اتوهم اگر بهمزه استفهام و صیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکی از تاءها
یا بهمزه مضارع متکلم باب تفعل و تقدیر استفهام است شیئا مفعول به است و اگر بهمزه استفهام
و ضم تاء [illegible] نقطه در بالا و سکون واو و تخفیف هاء مفتوحه صیغه مضارع مجهول بوده باب
ضرب [illegible] بمعنی ضمیر [illegible] مستتر در توهم راجع بذات الله تعالی است که مذکور شده در سؤال
و جوابیکه اینجا نقل شده التوهم والوهم چیزی را در دل گذرانیدن المعقول بعین منقوط
و قاف بصیغه اسم مفعول باب ضرب [illegible] و آن چند معنی است و مراد اینجا تصور کرده شده
جامد محض است و آن آنست که نه مشتق است و مانند مشتق و مراد باسم اینجا قدر مشترک
لفظ و مفهوم آنست و بیان حقیقه در شرح عنوان باب حدوث الاسماء و اسم جامد محض
البته خارج از افراد حقیقت است و آنچه اهل فن منطق در [illegible] بعض فی اثبات ذکر کرده اند

مشتقات از قبیل اسامی در شناخت بنابر اعتماد بر ظهور اینکه منافقند در مثال داب المصلین
صفت یا غلط کرده اند و از اینجاست که اهل فن عربیت گفته اند که ذات در مشتقات و مانند
آنها معتبر و مجهولست و در جامد محض معتبر و معلوم است المحدود در کار مضبوط و دال مضبوط
بصیغه اسم مفعول یا بصیغه تمیز کرده شده و منع کرده شده از کاری و بهر حال اینجا [illegible]
و بنابر اول مراد تمیز کرده شده است از شریک در اسم جامد محض عارضی مثل مقدار و اطراف
و مانند آنها از عوارض موجود در خارج فی نفسها یا مراد تمیز کرده شده است از عارض خود یا
بر وهم مراد ممنوع است از بعض مرادات حقه بحیثیت فاعل بعنوان کن فیکون صفت ملک مثل
آدمیان و مانند ایشان است و بر تقدیر دوم لا محدود و افعل مقصود بالذات نیست بلکه در مقام
استدلال است بر غیر معقول و توضیح این استدلال می آید در حدیث پنجم باب جوامع التوحید
که باب بیست و دوم است که قول و وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده [illegible]
ابطل ازله بنابر اینکه مراد بوصف بیان چیزی باسم جامد محض آنست را استحاله وصف چیزی
باعتبار استحاله عقل آنچیز است فاو قع ناظر است بغیر معقول و ما شبهه ناظر است بلا محدود
الاشیاء مانند بودن چیزی بچیز دیگر در اسم جامد محض و لا تدرکه الاوهام اعاده مدعی [illegible]
غیر معقول باشد برای استدلالی دیگر بر آن   این استدلال مصادره بر مطلوب
مراد بادراک اوهام که در مدعی است ادراک بعنوان نظر است بنابر اینکه عدم ادراک بعنوان
ضرورت احتیاج بدلیل ندارد و مراد بما یعقل و ما یتصور فی الاوهام که در دلیل است آنست که
بعنوان ضرورت باشد   مراد بنا بضرورت اگر ضروری بعض در اذهان جمیع عقلاست
مسلم است اینکه عدم ضرورت احتیاج بدلیل ندارد و لیکن این لازم نمیاید که علوم معقولیت
نزد بعض عقلا را و اگر مراد بضرورت اعم از ضروری بودن نزد جمیع عقلا و ضروری بودن

بعض نیست

بعض نیست ممنوع است اینکه عدم ضرورت احتیاج بدلیل ندارد و بنابر قول صوفیه که میگویند که ریاضت
و صفای باطن باعث ضروری شدن جمیع علوم میشود و فلاسفه نیز قریب باین گفته اند و بعضی
تقسیم مراتب نفس ناطقه بچهار قسم اول عقل هیولانی دوم عقل بالملکه سوم عقل بالمستفاد چهارم عقل
بالفعل   هر چه ضروری نزد بعض عقلاست ضروری نزد جمیع عقلاست و تفاوت میان فهیم
و کودن نیست مگر باعتبار سرعت حرکت ذهن فهیم از مجهولات نظریه بسوی مبادی ضروریه که
مناسب آنهاست و سرعت عود بمطلوب و حرکت ذهن کودن یا عدم آن و گاهی سرعت حرکت
ذهن فهیم بجائی میرسد که مشتبه میشود بعدم حاجت بحرکت پس جاهلان خیال میکنند که [illegible]
بدلیل آیات بسیار که دلالت میکنند بر اینکه غیب علوم کسی غیر الله تعالی نیست و این حدیث
و حدیث اول کتاب العقل و آنچه می آید در حدیث اول باب اول کتاب الحجة که ولم تجز ان
بنا هل خلقه ولو یلو مسوه موافق محکمات قرآنست که موافق قول صوفیه [illegible]
زنادقه و نا صحان ایشان میباشند خلاف [illegible] مصدر باب [illegible] و مراد اینجا مخالف است
یعنی چیزیکه میان آن و چیز دیگر اسم جامد محض مشترک نباشد یعنی بر سبیل [illegible]
را از توحید [illegible] عالم باخبر [illegible] که گفتیم آیا در مقام توحید در دل میگذرانی چیزی را پس گفت آری
چیزیکه معقول باشد و محدود نباشد پس هر چه وهم تو بران واقع شده باشد از چیزها پس الله تعالی
خلاف آنست و نمیمانند به الله تعالی چیزی و درنمی یابد ذات او را تصورها و چون درنمی یابد ذات او را
تصورها و حال آنکه الله تعالی خلاف هر چیزیست که معقول میشود یا فکر و خلاف هر چیزیست که
تصور کرده میشود در ذهنها بفکر اشارت است که کسب عنوان کرد بفکر ذات چیزی را که بیابد
آن چیزی را و دیگر که معقول باشد اسم جامد محض مشترک نباشد پس ثابت شد که تصور کرده
نمیشود در مقام معرفت ذات الله تعالی مگر چیزیکه غیر معقول و غیر محدود باشد دوم اصل

سئل ابو جعفر الثانی علیه السلام یجوز ان یقال لله تعالی انه شیء قال نعم یخرجه من الحدین
حد التعطیل وحد التشبیه شرح یخرجه بخا و را بی نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است و جمله حالیه است و ضمیر مستتر راجع به قائل است و ضمیر بارز راجع بشیء است الحدین بفتح
حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه طرف اضافه حد بهر دو بیانیه است التعطیل خالی کردن کسی را از اسماء
یا از وجود و مراد اینجا خالی شمردن معبود ثابت از فرد حقیقی که موجود در خارج باشد مثل قول
کسی که میگوید که استعمال عالم و قادر و مانند آنها در الله تعالی بمعنی عالم قایم بغیر خود و قدرت قایم
بغیر خود و مانند آنهاست و میگوید که این مجاز لغوی است زیرا که عالم مثلا در لغة بمعنی با علم به
اول از قیام حقیقی و قیام مجازی و قیام علم بغیر خود اگر به قیام حقیقی نیست اما قیام مجازی هست
بودن قیام علم بحقیقی مستلزم این نیست که استعمال عالم در آن چیز مجاز لغوی شمرده شود
تعطیل است زیرا که عالم مثلا مشتق است و هر مشتق خارجیست از فرد حقیقی خود و علم جامد محض
است و هر جامد محض از فرد حقیقی خود است یعنی آن شیء ذهنی و معدوم در خارج و محض
با مسمی خود باید بود چنانکه در ممتنع و لاشیء و لامعلوم است ازین مفهوم با آنکه فرد حقیقی ندارد و بیان
اینجا نقد و سایر اسماء آنکه معلوم بندگان است مشتقات است می آید در باب معانی الاسماء
و اشتقاقها و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که تعطیل چیزی نفی آن چیز است در خارج چنانکه مذکور
میشود در حدیث ششم این باب در حدیث اول اذا کان النفی هو الابطال والعدم
دوم اذا لم یکن بین النفی والاثبات منزلة سوم لو ان من نفاه فقد انکره ودفع
ربوبیته وابطله التشبیه مانند شمردن و مراد اینجا مانند شمردن چیزی است که
که جامد محض است مثل جسم و غیره یعنی پرسیده شد امام محمد تقی علیه السلام که آیا جایز است که
گفته شود برای الله تعالی که چیزی است گفت آری جایز است برحالیکه قائل خارج کند آن شیء را از دو طرف

اول الطرف

اول طرف تعطیل که افراطست در جدا کردن آن شیء از غیر آن شیء مثل بندگان دوم طرف تشبیه که تفریطست
در آن جدا کردن سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال ان الله خلو من خلقه وخلقه
خلو منه وکل ما وقع علیه اسم شیء فهو مخلوق ما خلا الله شرح الخلو بکسر خاء با نقطه و سکون لام
الخلق بفتح خاء با نقطه و سکون لام آفریده شده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که
امام گفت بدرستیکه الله تعالی خالیست از مخلوقات خود بآنچنانکه الله تعالی را ذهنی نباشد که مخلوق
در آن در آید و محل عوارض چیزی شود و مخلوقات او خالیند از او بآنچنانکه ذات او معقول کسی نشود
و او حلول در چیزی نکند و هر چه اطلاق میشود بر او نام شیء البته او حادث و آفریده شده است بجز ذات
الله تعالی خواه آن شیء در خارج موجود باشد و خواه در ذهن چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وکل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله
فهو مخلوق والله خالق کل شیء تبارک الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر شرح
کاف برای تشبیه است و تشبیه حکم بمانند بودنست یعنی مشارکت دو چیز با هم در اسم جامد محض
مثل اسم المثل که بسیار اسما چیز را داشته باشد خواه عین آن چیز باشد و خواه جزو و خواه آن اسما محض
مشتقات و مانند آنها باشند و خواه نه لیس کمثله شیء اقتباس از سوره الشوری است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه الله تعالی خالیست از مخلوق خود و مخلوق او خالیست
از او و هر چه بر او اطلاق شود نام شیء بجز ذات الله تعالی پس او حادث و آفریده شده است الله تعالی
آفریدگار هر چیزیست بجز خودش خواه فعل خودش چون آسمان و زمین و خواه فعل هر شیء چون معاصی بندگان [illegible]
[illegible] قضا و قدر اوست [illegible] چنانکه بیان میشود در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین [illegible]
مراتب [illegible] آنکه نیست مانند آن [illegible] کسی در اسم جامد محض چیزی مخلوق مانند خالق [illegible]
نباشند و ازین بیان ظاهر میشود که کاف تشبیه [illegible] بواسطه بیان آنست که نفی مانند [illegible]

الثالث

الرابع

ذات الله تعالی است بلکه بواسطه علم با ترتیب اوست چه هر ذاتیکه باین صفت باشد مانند نمیدارد
و ظاهر میشود که اگر سیکیف لیس کمثله شیء دلالت میکرد بر اینکه الله تعالی شیء نباشد چنانکه مذهب بنا دقه
است که نفی بر عالم کرده اند اگرچه نفی واجب الوجود که فاعل موجب باشد نکرده اند بلکه آنکه مثل الخصیص جیم
کنیم چنانکه می آید در حدیث دوم باب بعد هم کمثله شیء مثله مراد اینجا آن جهت و نظر این آنست که میگوییم
مثل تو کسی بکمال نیست با بیعنیکه تو بکمال مستی چه هر که بر صفت تو باشد بکمال تیپا شده واوست و سپس شنوای
بیناچه شنوای و بینای دیگران نیست باو بجهت وا لادله آنکه جسم دو ر ای می‌بینند یا گوشی که می شنوند وا از
دو را نمی‌شنوند یا دیر و ضعیف میشنوند **نهم اصل** عَن أبي جعفرٍ عليه السلام قال إنّ الله خِلو

الخامس

مِن خَلقه وخلقه خلو منه وكل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله تعالى فهو مخلوق والله خالق
كل شيء **شرح** معنی این بیان شده **ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال للزنديق حين

السادس

سأله ما هو قال هو شيء بخلاف الاشياء ارجع بقولي اثبات معنى وانه شيء بحقيقة
الشيئية غير انه لا جسم ولا صورة ولا يحس ولا يجس ولا يدرك بالحواس الخمس
لا تدركه الاوهام ولا تنقصه الدهور ولا تغيره الازمان **شرح** معنی این بیان شده
در شرح حدیث پنجم باب اول و این حدیث تتمه آن حدیث است و تتمه دیگر نیز وارد و می آید در
اول باب ثانی کتاب التوحید **اصل** فقال له السائل فتقول انه سميع بصير قال هو سميع بصير
سميع بغير جارحة وبصير بغير آلة بل يسمع بنفسه ويبصر بنفسه ليس قولي انه سميع يسمع بنفسه
ويبصر بنفسه انه شيء والنفس شيء آخر ولكن اردت عبارة عن نفسي اذ كنت مسئولا
وافهاما لك اذ كنت سائلا فاقول انه سميع بكله لا ان الكل منه له بعض ولكني اردت
افهامك والتعبير عن نفسي وليس مرجعي في ذلك الا الى انه السميع البصير العالم الخبير بلا اختلاف
الذات ولا اختلاف المعنى **شرح** این فقرات می آید در حدیث دوم باب [illegible] باسناد

دراین الکل

دراین الکل منه له بعض وانما قال ان الکل له بعض چون ظاهر انست که من یعنی بعض باشد و ضمیر [illegible]
بالله تعالی باشد و ضمیر راجع بکل باشد یعنی الله تعالی **یعنی** پس گفت امام از زندیق پرسیده که آیا پس با وجود آنکه احساس
چیزی نکند میگویی که او شنواست و بیناست مراد نفی آنست که بنا بر این چگونه باید که شنوا و بینا باشد امام گفت که
شنوای و بینای است شنوا است نه بعضو بلکه گوش باشد تا احساس لازم آید و بیناست نه با آلتی که چشم باشد تا احساس
لازم آید بلکه میشنود بذات خود و می‌بیند بذات خود نیست مراد بنفس این که جز رسیدگی او شنوا است میشنود
بذات خود و بیناست می‌بیند بذات خود اینکه نفس او چیزی باشد و ذاتش چیزی دیگر چنانکه در متعارف
معنی دارد که مانند نفس کند در جدا شدن نفس بینا شد و میگویند فلان خوش نفس است و فلان بد نفس است
و تلبیس اراده کرده ام اظهار چیزی که در دل منست چون پرسیده شد امام فهمانیدن آنچه را چون
پرسیده ای پس میگویم بعبارت دیگر به رسیدگی او شنوا است بهمه حقیقت اینکه همه را او چون او را بشنود بلکه
در متعارف لفظ کل همه را او مرکب از اجزاء استعمال میکنند و تلبیس من اراده کرده ام فهمانیدن ترا
و اظهار آنچه را که در دل منست و نیست بازگشت من در این سخن دیگر بالکه اوست شنوای بینای
دانای بخبرست دانا با آنکه تعددی در ذات او باعتبار اجزاء باشد و با آنکه تعددی در موجود
بخش خواه در ذات خواه در صفات معنی نماند که ذکر العالم الخبیر در اینجا با آنکه در جواب
دخلی ندارد و بواسطه اشارت بانست که اگر سایل چنانکه در المجلس یا بحفظ اعتراض کرده جواب
شنید اگر در المجلس بحفظ بر اعتراض کند که لازم می آید که او جاهل باشد جواب مثل جواب
اول است [illegible] **اصل**
قال له السائل فما هو قال ابو عبد الله عليه السلام هو الرب وهو المعبود وهو الله
وليس قولي الله اثبات هذه الحروف الف ولام وهاء ولا راء ولا باء ولكن ارجع
الى معنى وشيء خالق الاشياء وصانعها ونعت هذه الحروف وهو المعنى سمي

الله والرحمن الرحیم والعزیز واشباه ذلک من اسمائه وهو المعبود جل وعز **شرح** مقصود

سائل اینجا سوال از حقیقت او جلت عظمته نیست بقرینه اینکه در صدد این حدیث سوال از آن کرده

شنید بلکه مقصود او سوال از مقدم اسماء اوست که قایم مقام حقیقت است و جواب امام علیه السلام

که هو الرب تا آخر مبنی بر اینست که اسم ظاهر او مقدم است بر جمیع اسماء ظاهره او و مرکب از آن

سه اسم جمله هو الله است که صدر سوره قل هو الله احد است و کلمه تامه است چنانکه اشارت بآن

میشود در حدیث اول باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است و سه جزء آن اینست

اولا هو یعنی بلند مرتبه بزرگ مرتبه بر وجهی که منظور و ملتفت الیه هر کس در هر وقت باشد

چنانکه در دعا واقع شده که یا هو یا من لا هو الا هو و منقول میشود در شرح حدیث دوم

باب پانزدهم الرب یعنی صاحب کل چیز هر کس و هر چیز و این موافق آیت سوره اعراف

است که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی

انفسهم الست بربکم قالوا بلی زیرا که دلالت میکند بر اینکه الرب اسمی است

اطفال اولا و او را بآن شناخته اند **ثانی** المعبود یعنی متفرد باستحقاق عبادت چنانکه

در تتمه آیت اعراف دلالت بر آن هست که انما اشرک آباؤنا و بیان میشود در حدیث

هفتم باب بیستم جمله هو الرب خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ذلک الاسم هو الرب

اشارت باینکه بعضی اسماء او جمله است مثل آنکه می آید در حدیث اول باب پانزدهم

که لا تأخذه سنة و لا نوم از جمله اسماء اوست و بر این قیاس است دو نظر این

و چون مفهوم الله مرکب است از دو جزء اول مفهوم الرب باعتبار اینکه الف لام

برای عهد خارجی است و اشارت بخالق اشیاء و صانع آنها و آن مفهوم الرب است

دوم مفهوم المعبود پس جمله هو الله مشتمل است بر سه اسم مذکور بخلاف هو الرب

هو المعبود

هو المعبود زیرا که هر کدام مشتمل است بر دو اسم و لهذا امام علیه السلام اینجا اکتفا بتوضیح هو الله

میکند و میگوید که و لیس قولی تا آخر و این برای تصریح بابطال مذهب حروفیان که

مذکور میشود در صدد حدیث هفتم باب شانزدهم که و اسماؤه و صفاته هی هو تا آخر

و مراد بمقول اینجا معنی مصدری است و آن حمل جزئی بر جزئی است که آن را اثبات جزء مینامند

الله منصوب و مفعول قولی است و اثبات منصوب و خبر لیس است الف و لام و ها مجرور و بدل

تفصیل هذه الحروف است و مراد بالف قدر مشترک میان همزه و الف لینه است واو در و لا

عاطفه است لا برای نفی جنس است واو در و لا ها عاطفه است لا برای نفی جنس است و ذکر جمله عاطفه و معطوف

بر آن تنبیه است برای ابطال مذهب حروفیان باشعار باینکه چنانکه در وقت گفتن لفظ

الله لفظ رب بالکلیه معدوم است و همچنان در وقت گفتن هر حرفی از حروف لفظ الله

باقی آن معدوم است پس بنابر مذهب ایشان هرگز قائل بالله معبود نخواهد بود زیرا که عدم جزء

لازم دارد عدم کل را المعنی بفتح میم و سکون عین و کسر نون و تشدید یاء آنکه مقصود بالذات

باشد و مراد اینجا مقصود بالذات است که تعبیر از آن میتوان کرد مگر بجزئی که مقصود بالعرض باشد

و مراد یعنی موجود فی نفسه در خارج است و ذکر معنی برای بیان جزء اول هو الله است و آن چیز است

و ذکر شئ خالق تا آخر برای بیان جزء دوم است که جزء اول مفهوم لفظ الله است چنانکه

و هو المعبود در آخر این فقره برای ذکر جزء سوم است که جزء دوم لفظ الله است خالق

مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو خالق و جمله صفت شئ است و میتواند بود که خالق

مجرور و صفت شئ باشد زیرا که اضافه خالق اینجا اضافه اسم فاعل بمعمول نیست چه عمل

اسم فاعل در و تقییدست که بمعنی حال یا استقبال باشد و اینجا بمعنی ماضی است پس معرفت است و موصوف

آن میباید که معرفه باشد نظیر الحمد لله رب العالمین و الحمد لله فاطر السموات العلام الاشیاء

براى لفظ خارجيت ومراد اجسام ومانند آنهاست ورانيكه بعنوان كن فيكون موجود شده
صانع اينجا بمعنى فاعلست ونعت مرفوع وجز مقدم بر مبتداست و واو حاليه است ونميتواند
بود كه براى عطف بر جمله خالق الاشياء باشد زيرا كه حاليت از غايه موصوف آن ونميتواند
براى عطف بر جمله راجع الى المعنى باشد زيرا كه وهو المعبود عطف بر جمله خالق الاشياء است
در ميانه بجا نه مانند مثل اينكه كسى گويد ضربت من هو لئيم وقتلته وكلام مراد صنعت اينجا
آن ملاحظه چيزى ديگر باشد با غير وشى كه مشتق يا مانند مشتق باشد كه مفهوم آن خارجيت النفس
از فرد حقيقى خود بوده مبتدا است الحروف صفت مبتداست ومشار اليه بهذه الحروف صفه
خالق الاشياء وصانعهاست ومراد مركبات از حروفست واو در وهو عاطفه بر جمله حاليه است
هو مبتدا است المعنى خبر مبتدا است جمله سميه استينافى بيانيه است وضمير راجع به نعت است
الله مبتدا است من اسمائه خبر مبتداست وجمله استيناف بيانيه استيناف سابقت يعنى كفت
امام را سائل كه پس چه اسم قايم مقام حقيقت اوست كفت امام جعفر صادق عليه السلام ان
هو الرب است وآن هو المعبود است وآن هو الله است ومثل حمل اسم الله را براو اينجا
اين حروف براى او كه الف ولام وهاست بر حاليكه حيثيت را ومثلها ولكن باز گشت ميكنم
حمل ميرى مقصود بالذات وموجودى كه آن موجود تدبير كننده اين چيزها وفاعل آنهاست
بر حاليكه آلت ملاحظه است اين حرفهاى خالق الاشياء وصانعها واوست مقصود بالذات
بيان اين آنكه او نام كرده شده است بآن آلت ملاحظه بيان اينكه الله والرحمن والرحيم
والعزيز ومانند هاى اينها مذكور شد كه از آنجمله خالق الاشياء وصانعهاست از جمله اسماء اوست
باينمعنى كه از صفتهاى اوست وغير اوست باعتبار لفظ وبايست در مفهوم وآن موجود متفرد باستحقاق
عبارت است جل وعز. اصل قال له السائل فانا لم نجد موهوما الا مخلوقا فقال ابو عبد الله

عليه السلام

عليه السلام لو كان ذلك كما تقول لكان التوحيد عنا مرتفعا لانا لم نكلف غير موهوم
ولكنا نقول كل موهوم بالحواس مدرك به تحده الحواس وتمثله فهو مخلوق
اذ كان النفى هو الابطال والعدم والجهة الثانية التشبيه اذ صفة المخلوق الظاهر
التركيب والتاليف. شرح الوجدان بكسر دال والوجود بضم واو در يافتن چيزيرا ومراد اينجا
دانستن است الموهوم تصور كرده شده خواه بكنه ذات وخواه بوجهى المخلوق آفريده شده
چيزى بعد از عدم التوحيد اقرار به يگانگى آفريدگار عالم در صفات ربوبيت نكلف بفتح
نون وسكون كاف وفتح لام بصيغه مضارع متكلم مع الغير از باب علم است التكلف بفتح كاف
وسكون لام بيلچه كه بعنوان حرص باشد الادراك دريافتن چيزى بمسيم جامد محض يدرك
بفتح واست وضمير به راجع بوهم است كه در ضمن موهوم فهميده ميشود تحده تعيين ذات
چيزى التمثيل تعيين صورت چيزى بقرار دادن مقدار آن اذ در اول براى تعليل كفت
بقول بمخلوقيت موهوم كه محسوس است بحسب عموم قول بمخلوقيت موهوم معقول بهم مشتق
ومانند آن كه جزو فرد حقيقى خودست ومراد ضم مقدمات ديگر است مراد بنفى تعطيل است كه
بيان شد در شرح حديث دوم اين باب العدم بضم عين وسكون وضم دال بفتح عين وفتح
دال نداشتن چيزيرا اذ در دوم براى تعليل عدم قول بتشبيه است يعنى كفت امام را زنديق
پرسيده چون صانع عالم معنى است كه تصور كرده ميشود با شما راه ومثل مفهوم رب و مانند آن
ليس بمخلوقيت چه مدرك اينكه مانند اينست ما اسم معنى تصور كرده شده را مكون است صفت كه آفريده باشد
باشد چند بعد از چيزى كفت امام عليه السلام اگر آن مقدمه كه ميگوئى چنان ميبود كه ميگوئى
هر آينه منتفى است بيان حقيقت توحيد براى مردم از ما بر طرف ميبود چه ما بر سبيل نداريم غير موهوم
را كه بيان مخلوقيت آن وتوحيد خالق آن كنيم مراد اينست كه كار ما در بيان توحيد آسان است

ترتیب دهیم یک مقدمه که از مقدمات دلیل است که بر آن استدلال میکنیم و آن حدوث عالم و اثبات محدِث
است جهت آنچه برای اینکه عالم بتوهم موهوم حیث است پس ضم مقدمات دیگر میکنیم و توحید ثابت شود
که بعد از آن ظاهر شود که بعض موهوم مخلوق است ولیکن با استدلال میکنیم بر آن مقدمه و ضم مقدمات
دیگر میکنیم تا توحید خالق عالم ثابت شود و میگوییم هر چیز که تصور کرده باشند به سبب یکی از
حواس پنجگانه باصره و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه در یافته شده باشند بآن تصور نه محض مشتقات
ذاتی قرار رسیده بر برای آن حواس بصورة قرار رسید به جای آن حواس پس بگو مخلوقست شده هر چیزی
برای اینکه حکم نفی آن مدبر باطل شمردن او و ندانستن او اصلا یعنی اینکه حکم است با ینکه هیچ خالق
نتوانسته اند و هو جانب دوم توحید حکم باینکه آن مدبر مانند چیز باشد در اسم جامد محض برای اینکه
بعد این حکم مانند بودن بیان حال مخلوق که ظاهر است که دیگری آن را بهم آورده از معانی و آن
معانی را باهم الفت داده و این ظاهر البطلانست **حاصل** کلام حیث که اگر قائل بآن واسطه نگفتیم
نشویم لازم می آید رفتن بجانب تعطیل یا رفتن بجانب تشبیه چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این
باب و هر دو باطلست فلم یکن بد من اثبات الصانع لوجود المصنوعین والاضطرار
الیهم انهم مصنوعون وانّ صانعهم غیرهم ولیس مثلهم اذ کان مثلهم شبیها
بهم فی ظاهر الترکیب والتألیف وفیما یجری علیهم من حدوثهم بعد اذ لم یکونوا
وتنقّلهم من صغر الی کبر وسواد الی بیاض وقوة الی ضعف واحوال موجودة لا حاجة
بنا الی تفسیرها لبیانها ووجودها **شرح** این فقره بیان نتیجه مقدمات سابقه است
توضیح واو اول برای تعلیل است و واو ثانی برای ظرفیت است التنقّل مصدر باب تفعّل [illegible]
از حالی بحالی البیان شناختن چیزی الوجود داشتن چیزی را **یعنی** پس چاره [illegible]
از اقرار بوجود آفریدگار [illegible] عالم بدلیل وجود افراد انسان و مانند آن از اجسام [illegible]

اند و مضطر بودن ما بسوی آن افراد و سوی اینکه آن افراد حادث اند به آفریدگار [illegible]
افراد دیگر انسانست یعنی اینکه مصنوع حیث و این توضیح بطلان جانب اولست از دو جانب که
توحید و حیث مانند ایشان در اسم جامد محض جهت مانند ایشان در اسم جامد محض [illegible]
در اینکه ظاهر است که دیگری آن را بهم آورده از معانی و آن معانی را باهم الفت داده خواه اجزا
و خواه عارض و معروض و این توضیح بطلان جانب دوم است از دو جانب ترک توحید بالبدیه
تمام شد توضیح برهان و حیث مانند ایشان در آنچه جاری میشود بر ایشان بلا اختیار ایشان و آن
حادث شدن ایشانست بعد از نبودن شده اند و گردیدن ایشانست از کوچکی طفولیت بزرگی
جوانی و از سیاهی مو بسفیدی آن و از قوت جوانی بضعف پیری و مانند اینها دیگر که معلوم است
حیث ما که تفصیل آن کنیم چه هر کس آنها را شناسد و دیده اند مخفی نماند که این احوال [illegible]
برای نقصان مخلوقات [illegible] که در همه مخلوق هست و بعضی معلوم [illegible] و چون جواز
اتمام توضیح برهانست [illegible] **اصل** قال السائل فقد حددته
اذا اثبت وجوده قال ابو عبد الله علیه السلام لم احده ولکنّی اثبته اذ لم یکن بین النفی والا
ثبات منزلة **شرح** التحدید چیزی دیگر که با آن باشد [illegible] **یعنی** گفت زندیق
پس تحقیق جدا کردی صانع عالم را از وجود نفس چه حکم کردی بوجود وجود او [illegible]
که واجب الوجود نفس وجود است [illegible] گفت امام علیه السلام در مقام منع [illegible]
او را از وجود در خارج ذهن [illegible] حکم بوجود وجود او در خارج نکردم [illegible]
چون شد بیان حکم بعدم و حکم بوجود [illegible] و حکم بعدم [illegible] چنانکه
شد در ابطال جانب نفی [illegible] که مذکور شد **اصل** قال له السائل فله انیّة ومائیة
قال نعم لا یثبت الشیء الا بانیّة ومائیّة **شرح** الانیة بکسر همزه و کسر نون مشدده [illegible]

دو نقطه در پایین حسنی و مراد اینجا اسم مشتق و مانند آنست مثل قادر و مثل من فلق الحبة بکسر همزه
بعد از الف و شده یای دو نقطه در پایین و ذات که البته اسم عین آن جامد محض است یا چیزیکه
معلومیت نفاة الله تعالی که اگر تعبیر از آن بلفظی ممکن نیست در افاده و استفاده البته آن لفظ جامد
محض نیست چنانچه هر اسم مشتق مانند مشتق خارجیست از فرزند محض یعنی گفت امام را زندیق پرسنده
آیا پس ثابت است اورا معنی موجود بحث او اسم مشتق و اسم جامد محض است امام گفت آری چنانچه
چیز در خارج و ذهن مگر با ثبات مثل که اورا اسم مشتق و اسم جامد محض باشد **اصل** قال السائل
فله كيفية قال عليه السلام لا لأن الكيفية جهة الصفة والإحاطة ولكن لا بدّ من
الخروج من جهة التعطيل والتشبيه لأنّ من نفاه فقد أنكره ودفع ربوبيته وأبطله
ومن شبّهه بغيره فقد أثبته بصفة المخلوقين المصنوعين الذين لا يستحقّون
الربوبية **شرح** الكيفية بكسر كاف معنى اسم جامد محض چیزی چنانکه می‌آید در باب النهی عن الکلام
فی الکیفیة و نسبت [illegible] لفظ کیفیة بی قید اسم جامد محض است که بیان آن نتوان کرد
مستعمل شود بی قیدی که قرینه صارفه شود مراد اعم از آن خواهد بود و لهذا امام علیه السلام نفی کیفیة
بی قید کرد اولا و بعد از آن اثبات کیفیة با قید میکند الجهة بکسر جیم و فتح [illegible] جانب و مراد اینجا
طرف است و اضافه آن بیانیه است مثل ما التشبیه که گذشت در حدیث دوم این باب
بکسر صاد [illegible] در اول مصدر معتل الفاء واوی باب ضرب است بمعنی بیان چیزی باسم جامد
محض آن و در دوم بمعنی حالتست و میتواند بود که مصدر باشد بنا بر اینکه اثبات بمعنی گرداند
باشد و باء در بصفة برای سببیت باشد الاحاطة فرو گرفتن ذهن چیزی را بمعنی تصور آن
محض که آن را عقل میشناسد چنانکه بیان شد در شرح حدیث اول این باب معنی تعطیل و تشبیه
گذشت در شرح حدیث [illegible] این باب **یعنی** گفت امام زندیق پرسنده که آیا پس میتوان

حدیث ۴

اورا کیفیتی است امام گفت که نه زیرا که اطلاق کیفیت طرف امکان بیان او باسم جامد محض و تصور
او باسم جامد محض است ولیکن نیست چاره از بیرون آمدن از حد تعطیل و حد تشبیه چیزی او در اسم
جامد محض زیرا که هر که نفی کرد او را اسم مشتق بفرزند حقیقی شمرد پس بتحقیق منکر شده اورا و منع
شده ربوبیت اورا و هر که تشبیه کرد اورا بغیر او در اسم جامد محض مثل جسم و نور و غیره پس ثابت
کرد اورا بحال مخلوقان ساخته شدگان که مستحق نیستند ربوبیت را **اصل** ولكن لا بدّ من إثبات أنّ
له كيفية لا يستحقها غيره ولا يشارك فيها ولا يحاط بها ولا يعلمها غيره **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** ولیکن چاره نیست از اقرار باینکه الله تعالی را اسم جامد محض
هست که مستحق آن نیست غیر او از موجودات [illegible] دیگری را از موجودات
آینده [illegible] **اصل** قال السائل
فيعاني الأشياء بنفسه قال أبو عبد الله عليه السلام هو أجلّ من أن يعاني الأشياء
بمباشرة ومعالجة لأنّ ذلك صفة المخلوق الذي لا تجيء الأشياء له إلا بالمباشرة
والمعالجة وهو متعال نافذ الإرادة والمشيئة فعّال لما يشاء **شرح** گفت زندیق
پرسنده پس بنابر اینکه تدبیر الله تعالی منقطع نیست از مخلوقات چنانکه مذکور شد آیا
تعب میکشد [illegible] چنانکه [illegible] امام علیه السلام
گفت او بزرگتر از آنست که تعب کشد [illegible] و با چاره
[illegible] محلوقست که [illegible] مراد او نیست [illegible]
و با چاره [illegible] و الله تعالی [illegible] ارادة و خواهش او [illegible]
[illegible] میان اراده و مشیت می‌آید در باب البداء [illegible]
[illegible] مشیت قبل از اراده [illegible] لازم ندارد [illegible] مشیت را

عکس الحد اکبر را نیست را بعد از کفر ا ... اراده ذکر کردیم **اصل** سُئل ابو جعفر علیه السلام ایجوز
ان یقال ان الله شیءٌ قال نعم تخرجه من الحدین حد التعطیل وحد التشبیه **شرح**
این حدیث گذشت در دوم این باب **باب سیم اصل باب انه تعالی لا یعرف الا به شرح**
بیان اینست که الله تعالی شناخته نمیشود مگر بخود او و باء در به برای سببیت است و مراد اینست که معرفت
اسما و صفات الهی چنانچه باید بتوسط وحی او با انبیا و رسل حاصل میشود در این باب سه حدیث
است و مصنف رحمه الله حدیث اول را توضیح کرده **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام
اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة واولی الامر بالامر بالمعروف والعدل والاحسان
شرح المعرفة شناختن چیزی بر وجهی که لایق آن باشد باء در بالله و در بالرسالة و در بالامر باء
سببیت است الرسالة بفتح و کسر را اسم ارسال یعنی فرستادن و مراد اینجا معجزه است
رسول حال از ان ... **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام بشناسید اسما و صفات الله تعالی را
چنانچه باید بسبب بیان خود شما اسما و صفات خود را بوحی بر رسول نه چنانچه یهود و فلاسفه و
و تابعان ایشان عقل خود را مستقل در استنباط اسما و صفات الهی شمرده گمراه شدند
و بشناسید رسول را بوسیلهٔ معجزه که خارق عادت شده باشد مقارن ارسال آن رسول
صاحبان اختیار کار رعیت را که صادر شود از ایشان بوسیلهٔ سه چیز اول اینکه امر کنند به
علم که معروف و مشهور است در جمیع شرایع انبیا نه آنچه خواهند کرد از پیروی ظن
و نا محمود است در جمیع شرایع انبیا دوم عدالت در احکام یعنی آنچه امر ... میکنند
آورند در احکام خود سوم نیکوکاری یعنی معصوم باشند از گناه کبیره و صغیره
و معنی قوله علیه السلام اعرفوا الله بالله **شرح** این فقره عنوان ما بعد است
در ما بعد ... واو برای عطف است ... این ...

الترامی آنست مثل نمیه مقدمه چیزی در ابتدا آن چنانچه می آید در حدیث دوم این باب
شیء مبتدا ... از جمله مقصود قول امیر المؤمنین علیه السلام اعرفوا الله بالله اینست **یعنی**
خلق الاشخاص والانوار والجواهر والاعیان فالاعیان الابدان والجواهر الارواح
وهو جل وعز لا یشبه جسما ولا روحا ولیس لاحد فی خلق الروح الحساس الدراک امر
ولا سبب هو المتفرد بخلق الارواح والاجسام فاذا نفی عنه الشبهین شبه الابدان
وشبه الارواح فقد عرف الله بالله واذا شبهه بالروح او البدن او النور فلم یعرف
الله بالله **شرح** الاشخاص جمع شخص افراد آدمی ... جمع نور ... از جمله افراد آدمی
الجواهر جمع جوهر که هر چیز نفیس مثل روح و روح جسم لطیف که حساس و دراک الاعیان جمع عین
چیزی که بعاینه دیده میشود مثل بدن فاء در فالاعیان برای بیانست الاشباه مانند بودن
چیزی دیگر را چنانچه صفت کسی را استنباط از صفت دیگری توان کرد و الجسم طول و عرض و عمق
و ... اجسام ... **یعنی** میخواهد امام علیه السلام از اعرفوا الله بالله اینکه الله تعالی آفریده افراد آدمی را
و بعضی از جمله آدمی جواهر افراد آدمی را در میان افراد آدمی در میان این اعیان ابدانست
و ارواح ... و عقل ... نه و ... بعضی اینکه قیاس اسما و صفات او بانها نمیتوان کرد
و نیست کسی را در آفریدن روح که بغایت احساس کننده و بغایت دریابنده است کاری بعنی
آفریدن آن روح بعضی بخود از اراده ... و اسببی یعنی آفریدن آن بالتی بیان اینکه
الله تعالی اوست تنها در آفریدن ارواح و اجسام با اینکه کسی از ملک و جن ... در آفریدن
آنها نیست تا قیاس اسما و صفات او را با اسما و صفات آنکس توان کرد پس اگر کسی نفی کرد از الله
دو تشبیه را **اول** تشبیه او به بدنها **دوم** تشبیه او به روحها پس شناخت کسی که او را نیز جسم لطیف
شمرد و او را ... روح را مجرد و فاعل ... در فعل ... چنانچه یهود و فلاسفه و تابعان ایشان

السابع
الاول

خیال کرده اند پس چنین آنکس شناخته اسما و صفات الهی را چنانچه باید بتوسط وحی او بر رسل یعنی
انجسم کی متوجه رسل میشود تا شناسد الله تعالی را باسما و صفات لایقه بوسیله ایشان و اگر شناسد
او را بروح یا بجبل یا بکسیکه بغایت دانا باشد از افراد آدمی پس شناخته الله تعالی را بوسیله
نه با آنچه متوجه وحی او بر رسل شده تا شناسد خیال کرده که ذهن خویش ساخته [illegible]
الله چنانچه باید و از حال خودش شناسد اسما و صفات الهی میتواند کرد **دوم اصل** سئل امیر المؤمنین
علیه السلام بم عرفت ربک قال بما عرفنی نفسه قیل و کیف عرفک نفسه قال لا یشبهه صورة
ولا یحس بالحواس ولا یقاس بالناس قریب فی بعده بعید فی قربه فوق کل شیء ولا یقال
شیء فوقه امام کل شیء ولا یقال له امام داخل فی الاشیاء لا کشیء داخل فی شیء
وخارج من الاشیاء لا کشیء خارج من شیء سبحان من هو هکذا ولا هکذا غیره
ولکل شیء مبتدأ **شرح** ما در بما عرفنی موصول است و عاید محذوف [illegible]
و عامل عرفنی است **یعنی** پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام که بچه وسیله شناختی اسما و صفات
صاحب کل اختیارات را [illegible] گفت [illegible] از رسول گفت شناختم او را بوسیله [illegible]
کرد [illegible] خودش [illegible] ربوبیت [illegible] از اسما و صفات او چنانچه باید از رسول گفت [illegible]
[illegible] ربوبیت گفت [illegible] مانند او در اسم [illegible]
[illegible] آن [illegible]
او با اسما و صفات مردم نمیتوان کرد [illegible] در وقت اعتقاد [illegible]
[illegible] در وقت اعتقاد [illegible] چنانچه بیان [illegible] در حدیث [illegible]
[illegible] بالای هر چیزیست در قدرت و گفته نمیشود که چیزی بالای اوست [illegible]
[illegible] که چیزی بالای اوست [illegible]

فاعل [illegible] اجزای او [illegible] از همه چیزیست و گفته نمیشود [illegible] داخل [illegible]
[illegible] متعارف که جسمی داخل [illegible] باشد و هرگاه [illegible] متعارف که جسمی [illegible]
باشد از جسمی [illegible] ربوبیت [illegible] کسیکه [illegible]
[illegible] چنین است [illegible] آنست [illegible]
از رسول [illegible] که اسما و صفات [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] وحی او بر رسول [illegible] از رسول [illegible]
معرفت [illegible] **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ناظرت قوما فقلت لهم
ان الله جل جلاله اجل واکرم من ان یعرف بخلقه بل العباد یعرفون بالله فقال رحمک الله
شرح مضمون این حدیث [illegible]
معصوم [illegible] در حدیث دوم باب اول کتاب الحجة [illegible]
اجل افعل التفضیل [illegible] جلال [illegible] **یعنی** گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] گفتم [illegible]
جلاله [illegible] اسما و صفات [illegible]
[illegible] اسما و صفات [illegible]
[illegible] کرد [illegible] **باب چهارم اصل باب [illegible]**
شرح این باب [illegible] شناخت الله تعالی [illegible]
الله تعالی [illegible] ربوبیت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] کتاب [illegible] خلاف [illegible]
آن [illegible] این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** عن الفتح بن یزید عن [illegible]

قال سألته عن ادنى المعرفة فقال الاقرار بانه لا اله غيره ولا شبه له ولا نظير وانه
قديم مثبت موجود غير فقيد وانه ليس كمثله شيء **شرح** ابن بابويه فتح را از اصحاب ابو الحسن
امام رضا علیه السلام شمرده و صاحب کشف الغمه او را از اصحاب ابو الحسن امام علی نقی علیه السلام شمرده
[illegible] نقطه [illegible] اسم فاعل [illegible] باب تفعیل است [illegible]
هر حادث شده است در وقت احداث آن که اول حوادث و ماده باقی حوادث است یعنی [illegible]
فتح بن یزید از ابو الحسن [illegible] که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از ادنی مرتبه شناخت الله تعالی
[illegible] تحقیق مطلب سؤال [illegible] گفت آن اقرار است باینکه مستحق عبادت
غیر الله تعالی [illegible] مانند ندارد در ذات [illegible] اسم جامد مشترک نیست میان او و غیر او و مجسم
در فعل و تدبیر یعنی [illegible] قادر [illegible] نافذ الاراده [illegible]
آلتی یا عضوی [illegible] در شرح عنوان باب [illegible] مراد [illegible] مجسم [illegible] در علم [illegible]
[illegible] هر واقعست [illegible] و سخنی [illegible]
و سخنی باینکه غافل نیست [illegible] هر حاجت [illegible] حکمت و فایده ذکر این [illegible]
[illegible] بعض حاجات و مفقود [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] جزئی [illegible] شریک [illegible]
و مقصود از ذکر این [illegible] بیان [illegible]
نیست [illegible] قدرت [illegible] در شرح حدیث [illegible] باب [illegible]

دوم اصل عن طاهر بن حاتم في حال استقامته انه كتب الى الرجل ما الذي لا يجتزأ
في معرفة الخالق بدونه فكتب اليه لم يزل عالما وسامعا وبصيرا وهو الفعال لما
يريد **شرح** لا يجتزأ بصيغه مجهول [illegible] فاعل محذوف [illegible] روایت از [illegible]

قزوینی

[illegible] در وقت [illegible] ایشان [illegible] که امام رضا علیه السلام
[illegible] اکتفا کرده [illegible] در شناخت ربوبیت و [illegible] که مرتبه آفریننده
آسمان و زمین [illegible] تحقیق مطلب سؤال است [illegible] امام علیه السلام در جواب [illegible]
[illegible] و بینا [illegible] قدرت [illegible] اراده کند [illegible] مراد [illegible]
[illegible] ربوبیت [illegible] هر مکلف [illegible] لا اله الا الله [illegible]
در [illegible] آن شریک [illegible] باشد [illegible] است **سوم اصل** وسئل ابو جعفر عليه السلام عن
الذي لا يجتزأ بدون ذلك من معرفة الخالق فقال ليس كمثله شيء ولا يشبهه
شيء لم يزل عالما سميعا بصيرا **شرح** [illegible] امام محمد تقی علیه السلام از چیزی که اکتفا
کرده [illegible] از جمله شناخت بزرگ مرتبه آفریننده [illegible] تحقیق مطلب سؤال [illegible] جواب
گفت اینکه نیست مانند آن [illegible] در اسم جامد [illegible] مجسم [illegible]
[illegible] در حال [illegible] استقبال [illegible] حدیث سابق

چهارم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان امر الله كله عجيب الا انه قد احتج
عليكم بما قد عرفكم من نفسه **شرح** در این حدیث [illegible] ادنى المعرفة [illegible] پس مناسبت آن
با این باب [illegible] ادنی المعرفه [illegible] یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که [illegible] الله تعالی [illegible] آسمانها و زمین [illegible]
[illegible]
لیکن حجت [illegible]
از بزرگ مرتبه [illegible]
[illegible] **باب [illegible] المعبود [illegible]**

این باب بیان حدیثی است که جابر روایت کرده است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عبد الله بالتوهم
فقد کفر ومن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر ومن عبد الاسم والمعنی فقد اشرک
ومن عبد المعنی بایقاع الاسماء علیه بصفاته التی وصف بها نفسه فعقد علیه
قلبه ونطق به لسانه فی سرائره وعلانیته فاولئک اصحاب امیر المؤمنین حقا شرح
التوهم چیزی را در ذهن خود در آوردن حقیقة بی واسطه عنوان چنانچه در اسم [illegible] بیان شد مثل
علم و قدرت که مصدر است و مثل جسم و نور و بیاض که اسم جنس است و مثل زید و عمرو که علم شخصی است
الکفر عبادت نکردن مراد به اسم اینجا مفهوم لفظ الله و الرحمن و الرحیم و مانند اینها است و مراد به
لفظ موضوع له آنست اگر حقیقت باشد و مستعمل فیه آنست اگر مجاز باشد و مراد به معنی [illegible]
معنی [illegible] نون [illegible] با فتح نون والف مقصوره اصلی است و آن [illegible] است که عنوان
آن خارج از آن باشد مثل فرد حقیقی اسماء که متصور شده بوجهی نه بکنه مراد به صفت معنوی است که خارج
از صاحب عنوان باشد و آن مفهوم مشتق و مانند مشتق است مراد به مانند مشتق جار مجرور و جمله و
و اسم اشاره و موصول و امثال آنها است که خارج است از آنکه محمول بیان میشود [illegible]
اصطلاح نحویان حجت [illegible] کمعنی والصفة کالعلم والسواد واما التی [illegible]
النعت وهو اسم الفاعل والمفعول وما یرجع الیهما من طریق المعنی کمثل وشبه [illegible]
اسماء جامده محضه ذاتی فرد حقیقی خود است مثل اعلام و اسماء اجناس و مصادر [illegible]
آنها و معنونات اسماء مشتقه و مانند آنها خارج از فرد حقیقی خود است چنانچه گذشت در شرح [illegible]
اول باب سوم الاشراک عبادت غیر الله تعالی را با عبادت الله تعالی ضم کردن یعنی روایت است [illegible]
جعفر صادق علیه السلام گفت که عبادت کننده کان که منسوب با سلامند بر چهار قسمند اول کسیکه عبادت
الله تعالی کرد باعتقاد و توهم او بمعنی اعتقاد اینکه اسمی از اسماء او عین فرد حقیقی آنست مثل کسیکه

جسم یا نور خیره [illegible] مثل کسیکه او را ذی نور [illegible] از جمله اسماء او علم شخصی او خواهند و مثل
دوانی که او را وجود و قدرت و علم [illegible] بقصد مکانی و عالم را مثل بعض علماء قایم [illegible]
بقیام مجازی و براین قیاس است اسماء دیگر و مثل کسیکه لفظ الله را علم شخصی او میشمرد و چون آنرا
را توهم میکند خیال میکند که هستی را توهم کرده و آن توهم کرده شده را عبادت میکند پس بتحقیق
کافر شده چه عبادت نکرده مگر چیزی را که وجود آن هستی نکرده و او را نه عارف و آن معبود
کافر شده معنی کسیکه عبادت کرد اسم را نه معنی را پس کافر شده مراد کسی است که اگر چه الله را
از اسماء الله تعالی [illegible] معنی [illegible] در اسمی از اسماء کند با نحو او از [illegible] اسماء که در آن [illegible]
کند مثل اکثر متکلمین که سلوک طریق فلاسفه میکنند پس در اسماء مختلفه اسما [illegible] و مطلق
گرفته میشود اسم فقط را از اول اسماء دیگر او میکنند و او را بعنوان مجموع آنها تصور میکنند
[illegible] آن مجموع بر هیچ چیز صادق نیست به بعدم صدق جز و عدم صدق مجموع من حیث المجموع
مثل کسیکه باسم عالم اکتفا نکند و شنوا در [illegible] عالم [illegible] یا مخالف [illegible]
اسماء معطوفه میکنند و دیگر مرکب است حقیقه پس عبادت اسماء را حقیقه نه معنی آنها را
معنی [illegible] اسماء به مسمی الله معنی کسیکه عبادت کرد اسم و معنی را پس بتحقیق مشرک شده مراد کسی
مشتق [illegible] اسمی از اسماء [illegible] در خارج [illegible] در مثل [illegible] معلوم است که کمال [illegible]
صفت [illegible] کمالی دارد و تبعیت صفت است پس عبادت اسم کرده و عبادت معنی نیز کرده
کسیکه عبادت کرد معنی را [illegible] در آوردن اسماء [illegible] با رعایت صفات او که الله تعالی [illegible]
با آنها [illegible] را خواه بی واسطه مثل علیم و سمیع و بصیر که در محکمات [illegible] و خواه بواسطه [illegible]
[illegible] و علیهم السلام که اهل الذکر [illegible] در محکمات قرآن [illegible] [illegible] مثل [illegible]
است را [illegible] فرود آوردن و گویا باشد با آن زبان او در پنهان [illegible] که [illegible]

واین متعلق است بعقیده در انسکاری کار خود که کار زبان بمیند و این متعلق است بخلوص بعض اصحاب هشام
شیعه امیر المؤمنین علیه السلام اند حقا و دیگران اگرچه خود را شیعه دانند و ایشان را شیعه گویند بسبب
تعمق و بدون ظن در اسم آلهی میکنند و آن باعث هلاکت چنانچه می آید در حدیث سیوم باب [illegible]
دوم اصل و فی حدیث آخر اولئک هم المؤمنون حقا شرح و در روایت دیگر در بعض نسخ
بجای اصحاب امیر المؤمنین هم المؤمنون واقع شده و حاصل هر دو یکی است چه غیر شیعه حقیقی
امیر المؤمنین مؤمن حقیقی نیستند و منزلت حقیقه چه بدون ظن نیز کسیم اصل عن
هشام بن الحکم انه سال ابا عبد الله علیه السلام عن اسماء الله و اشتقاقها فالله مما هو مشتق
قال فقال لی یا هشام الله مشتق من اله والاله یقتضی مالوها شرح مراد باشتقاق
اینجا مشتق شدن است و عطف آن از قبیل عطف مقصود بالذات بر چیزیکه تمهید است مثل اعجبنی علم
در لفظ الله اختلاف مذاهب بسیار شده صاحب قاموس گفته که در آن بیست قول است اصح آنها
علم است مشتق نیست و برین حدیث الاله فعال بمعنی مفعول است بر وزن فعالت یعنی [illegible]
عبادت بکسر عا چه آن ماخوذ است از اله بر وزن [illegible] بمعنی متعدیست پس معنی الاله
معبود خواه آن مفعول در لفظ مذکور باشد و خواه محذوف آن مقصور را مالوه میناهند
عبادت بفتح لام چنانچه در صحیفه کامله در دعای یوم عرفه است و آله کل مالوه و می آید در حدیث چهارم
باب بیست و دوم والاله اذلا مالوه الف لام الله برای عهد خارجیست یعنی آن آلهی که خالق است
و صانع آنهاست چنانچه در شرح حدیث ششم باب چهارم در شرح قال له السائل فیما هو آلهه و لهذا
مانند علم شده در استعمالات و مخالفان توهم کرده اند که علم است حقیقه یعنی روایت از هشام بن الحکم
بلسیه امام جعفر صادق علیه السلام را از مشتق بودن اسماء الله تعالی تا ظاهر شود که چون هر یک مشتق
و هیچ کدام از اسماء اجناس و از اعلام دعا مثل الله نیست از جمله سوال آن بود که لفظ الله از چه اصل

مشتق است و امام گفت پس امام علیه السلام در جواب گفت مراد ای هشام لفظ الله مشتق است
از اله و آن تقاضا میکند مالوه را مراد آنست که متعدیست و هر اسم مشتق باید متعدی باشد
کرده است که معنی مشتق باشد چه آن نسبت بغیر مقصور نمیشود برای ذات پس بدون ذات
و الاسم غیر المسمی فمن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر و لم یعبد شیئا و من عبد الاسم و المعنی
فقد کفر و عبد اثنین و من عبد المعنی دون الاسم فذاک التوحید شرح چون فارغ شد
از بیان معنی در لفظ الله شروع کرد در بیان معنی در صحیح اسماء آلهی و بیان چهار قسم عابدان و دیگر
کلام اول حقیقت چه مضمون این فقرات با مضمون حدیث اول که گذشت یکی است و اسم حاصل
تفصیل و حقیقی اسم نظیر اسم که گذشت در شرح حدیث اول باب دوم چهار قسم برای تعبیر
یعنی و هر اسمی از اسماء آلهی غیر مسمی است مراد آنست که مفهوم مشتق مانند مشتق است و آن غیر
ذات اقدس است که معنی و مقصود اصلی آنست و آن ذات غیر مخلوق و مانی حدوث ابن الشارب
مذهب اول از چهار مذهب در شرح حدیث اول گذشت پس هر که عبادت کرد اسم را بی معنی پس
تحقیق کافر شده و عبادت چیز نکرده پس مراد کفر اینجا انکار است در عبادت معبود حقیقی دیگران و این
بطلان مذهب سیوم از چهار مذهب که عبادت کرد معنی را نه اسم را یعنی که را از توحید است [illegible]
دیگران و این اشارت است بحقیقت مذهب چهارم از چهار مذهب و در اینجا اعتراض و جواب
بیطرف است اعتراض اینکه اشارات است بیان اینکه شیئی و بیان و عبد اثنین چه اول و الله
بواینکه اسم جزء است و دوم دلالت میکند بر اینکه اسم جزء است جواب اینکه لم یعبد شیئا دلالت
میکند بر اینکه اسم جزء نیست بلکه دلالت بر این میکند که مقصود صاحب مذهب اول
معنی است نه اسم و چون اسم را او معبود آن کرده معنی مستقیم نیست چنانچه تفصیل آن گذشت در شرح
اول لازم می آید برای اینکه عبادت او به اسم منصرف شود نه بمعنی و بر این اعتبار مذهب دوم

خصوصیت [illegible] باعتبار صریح قصد او پس مراد از [illegible] آنست که مقصود عبادت [illegible]
و این منافات ندارد با آنکه اسم جزو [illegible] اصل أفهمت يا هشام قال فقلت زدني قال
إن لله تسعة وتسعين اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها إلها
ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الأسماء وكلها غيره يا هشام الخبز اسم للمأكول
والماء اسم للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق شرح چون دانستی که
اسماء آن غیر مسمی است [illegible] از اشتباه [illegible] امام علیه السلام گفت [illegible]
هشام گفت [illegible] برای من توضیح سخن [illegible]
معنی [illegible] امام گفت [illegible] نام است [illegible]
باینکه معنی الفاظ [illegible] آنکه مراد الله [illegible] که هیچکدام از آن نامها مراد [illegible]
نیست که معبود [illegible] عین مسمی [illegible] که عین مسمی است [illegible]
[illegible] مراد آنست که اگر چه اسم [illegible] عین مسمی است چنانکه معنی الفاظ قرار داده [illegible]
در [illegible] عالم و قادر [illegible] بقیام مجازی [illegible] بقیام مجازی [illegible]
تعدد الالهه لازم می‌آید چه معلوم است که مفهوم علم غیر مفهوم قدرت است و [illegible]
این [illegible] تحقیق [illegible] که این تقریر مبنی بر آنست که مقصود ابطال [illegible]
اختیار آن کرده در آنکه اسم عین مسمی است و اگر مقصود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] اسم عین مسمی است لازم می‌آید که آن اسم [illegible]
کمال [illegible] آن اسم [illegible] حقیقة در ذهن در آمده و این باطلست بدیهة [illegible]
در حدیث اول باب دوم در شرح [illegible] ما يعقل تا آخر [illegible]
[illegible] خارج از اسماء است [illegible] این [illegible] کرده [illegible] اسماء [illegible]

ای هشام آنچه از لفظ خبز در ذهن ما در می‌آید اسم آن خوردنی است و ماء اسم آن آشامیدنی
و ثوب اسم آن پوشیدنی است و نار اسم آن سوزاننده است مراد در حقیقت که در این مواضع اسم غیر
مسمی است و لهذا هیچ یک بر مسمی صادق نمی‌آید [illegible]
نتوان گفت بخلاف آنکه بقیام مجازی [illegible] در اطلاق مشتق [illegible] اسماء الله [illegible]
و هر یک بر مسمی صادق می‌آید مخفی نماند که از این شرح ظاهر شد که الف لام در المأکول و المشروب
و الملبوس و المحرق برای عهد خارجیست اصل أفهمت يا هشام فهما تدفع به وتناضل به أعداءنا
والمتخذين مع الله عز وجل غيره قلت نعم قال فقال نفعك الله به وثبتك يا هشام
قال هشام فوالله ما قهرني أحد في التوحيد حتى قمت مقامي هذا شرح التناضل [illegible]
[illegible] لفظ تیر انداختن [illegible] و مراد [illegible]
فهمیدنی که دفع کنی بآن و مجادله کنی بآن دشمنان ما را و کسانی را که شریک قرار داده‌اند [illegible]
غیر حق را گفتم آری مخفی نماند که عطف و المتخذین از قبیل عطف معنی بر معنی [illegible]
[illegible] این دو صفت [illegible] هشام گفت پس امام علیه السلام
گفت فایده رساناد ترا الله تعالی بآن و پایدار گرداناد ترا [illegible] هشام پس بخدا قسم غلبه
بر من نکرد کسی در گفتگوی توحید تا ایستادم در اینجا مراد آنست که تا امروز در این مجلس
و این صحبت را نقل میکنم یا آنکه تا باین مرتبه علم رسیده‌ام برکت دعای حضرت امام
و برکت بیان واضح و این صحبت می‌آید [illegible] در باب [illegible] که باب معانی الاسماء
واشتقاقها گذشت حدیث دوم اصل عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال كتبت إلى أبي
جعفر عليه السلام أو قلت له جعلني الله فداك نعبد الرحمن الرحيم الواحد الأحد
الصمد قال فقال إن من عبد الاسم دون المسمى بالأسماء فقد أشرك وكفر

وحده لا يعبد شيئا بل اعبد الواحد الاحد فهما المتى يعنى الاسماء دون الواحد

ان الاسماء صفات وصف بها نفسه تعالى شرح الواحد و شريک در صفات ربوبيت [illegible]

مانند در اسم باشد بخلاف الاحد غير منقسم اصلا التعدد کسيکه در عبادت [illegible] نزد تفسير الرسم وصف

گذشت در شرح حديث اول اين باب مراد بمسمى فرد حقيقى اسما و صفات و مراد بانکه اسما [illegible]

اينست که اسما و صفات متحد بالذات و متغاير بالاعتبار نيست بلکه جميع اسماى مشتقات [illegible] در حکم مشتقات

و فاعل حيث است [illegible] حقيقى حقيقه از ان الاسماء صفات براى ابطال مذهب جمعى است که ميگويند که لفظ

الله آيا و لفظ الرحمن نيز علمست مثل صاحب قاموس که گفته آلهة الالاهة و الوهة و الوهية عبادة

ومنه لفظ الجلالة و اختلف فيه على عشرين قولا ذکرتها في المبسوط اصحها انه علم غير مشتق واصل اله

است الخ و در کتاب مغنى اللبيب در باب رابع در بحث ما افترق فيه الحال والتمييز وما اجتمعا

گفته که الحق قول الاعلم و ابن مالک ان الرحمن ليس بصفة بل علم و ذکر وصف بها نفسه براى ابطال

مذهب جمعيست که ميگويند که اسما آنست صفات است امانه اينکه غير آن باشد [illegible] و صاحبان

مذهب دو طائفه اند اول جمعيکه ميگويند که عالم مثلا بمعنى علم قائم بنفس است بقيام [illegible]

مذکور شد در شرح حديث دوم باب دوم حرفيان که ميگويند [illegible] ورجحان همين [illegible]

سبب چنانچه مذکور شد در حديث [illegible] باب [illegible] و موافق اينست آنچه [illegible]

سوم باب [illegible] که ساله عن الاسم ما هو قال صفة لموصوف الاشراك [illegible]

بالله تعالى شريک کردن در عبادت و مراد اينجا چيزى را عبادت کردنست [illegible]

از عبدالرحمن بن ابى نجران که گفت نوشتم بامام محمد تقى عليه السلام يا گفتم او را [illegible]

[illegible] الله تعالى مراد [illegible] داريا عبادت کنيم اين اسمها را که رحمن رحيم واحد احد

مراد [illegible] اينست که اسم آيا عين مسمى است راوى گفت که [illegible] امام عليه السلام گفت در بيان [illegible]

مسمى است که هر که عبادت کرد اسم را [illegible] با معنى عبادت کرده [illegible] اسما [illegible]

معبود کرده و [illegible] معبود [illegible] و عبادت [illegible] جز [illegible] است که [illegible] عبادت

[illegible] اسم [illegible] از ان حيثيت عبادت [illegible] که در [illegible] است بلکه از ان حيثيت

[illegible] در [illegible] و جوابيکه در شرح حديث سوم گفتيم در شرح والاسم [illegible]

[illegible] جايز است بلکه عبادت [illegible] آن [illegible] عبادتست و احد احد [illegible]

[illegible] اين [illegible] اين اسماء [illegible] است که بيان کرده

خود را الله تعالى مراد اينست که هيچکدام آن صفات نفس او نيست باب ششم [illegible]

والمکان شرح [illegible] بودن [illegible] اصل [illegible]

المکان [illegible] مرتبه بزرگ يعنى اين باب بيان اينست که نسبت کون و نسبت مکان با الله تعالى [illegible]

[illegible] کرده [illegible] درين باب [illegible] حديث است اصل سال نافع

الو [illegible] ابا جعفر عليه السلام فقال اخبرني عن الله متى کان فقال له متى لم يکن حتى

اخبرك متى کان سبحان من لم يزل ولا يزال فردا صمدا لم يتخذ صاحبة

ولا ولدا شرح [illegible] نافع بن الازرق [illegible] خوارج [illegible] بنى اميه در زمان

عبدالملک بن مروان [illegible] امام محمد باقر عليه السلام [illegible]

گفت خبر ده مرا از الله تعالى که [illegible] امام گفت [illegible] خبر دهم ترا [illegible]

[illegible] لايق [illegible] خواهد [illegible] بزرگ مرتبه [illegible]

[illegible] برو [illegible] قديم [illegible]

[illegible] آنها [illegible] نقص [illegible] اصل جاء رجل الى ابى الحسن الرضا

عليه السلام من وراء نهر بلخ فقال انى اسالك عن مسئلة فان اجبتنى فيها بما عندک قلت

بامّ عینک فقال ابو الحسن علیه السلام سل عمّا شئت فقال اخبرنی عن ربک متی کان
وکیف کان وعلی ایّ شیءٍ کان اعتماده فقال ابو الحسن علیه السلام انّ الله تبارک
وتعالی ایّن الاین بلا این وکیّف الکیف بلا کیف وکان اعتماده علی قدرته فقام الیه الرجل
فقبّل رأسه وقال اشهد ان لا اله الّا الله وانّ محمّدا رسول الله وانّ علیّا
وصیّ رسول الله والقیّم بعده بما اقام به رسول الله صلّی الله علیه وآله وانّکم
الائمّة الصادقون وانّک الخلف من بعدهم شرح تاریخ بخارا نوشته که برکنار رود
در طرف خراسان و در طرف دیگر کنار [illegible] که آن میتوان بود که در اینجا از کتابان
که غلط شده است و کتابی بن کان این کان باید و میتواند بود که درست باشد و بهر حال
آنچه که اینجا است شرح باشد طرف مستعمل شده و نیز طرف نیز مستعمل میشود یعنی محل
و اینجا بر دو شد از نسبت این فعل یا فعل معلوم باب تفعیلست یعنی اینکه صاحب مکان کرد و مجرّد را
الاین بفتح همزه و تشدید یا و نقطه در زیر بین مکسوره و سکون یا نیز جایز است صاحب مکان
الاین بفتح همزه و سکون یا که یعنی الست جزو بلخیر دیگر یا اعتبار مکان و کیف مجرّد
معلوم باب تفعیلست یعنی اینکه صاحب کیف نمود کرد الکیف بفتح کاف و تشدید یا و دو نقطه
در زیر بین مکسوره و سکون یا نیز جایز است صاحب کیف کرد الکیف بفتح کاف و سکون یا
بکیف که یعنی [illegible] موجود نفسه باشد و عارض جز شود مثل سیاهی و مثل صورت [illegible]
آمده در پی شد امام رضا علیه السلام از پس بنهر بلخ که آن را ما وراء النهر میشناسد پس گفت بهم
تراز مسئله پس از جواب گفتن مرا در آن مسئله وجود آنچه بود صفت و تنشید علم
علما که در آن مسئله گفته اند با محبیکه آن معقول میشود یعنی اینکه باعث رفع شده
مسئوله ایمان آورده بام بامت شد و الا نه پس امام علیه السلام گفت پرسش [illegible]

پس آن مرد گفت مرا از صاحب کل اختیار مرد که صاحب کل اختیار شد تا پیش از
خلق عالم یا بعد از آن و چگونه بود پیش از خلق عالم و بچه سبب بود اعتماد او یعنی اینکه پیش
خلق عالم نکرده و پیش و خلق عالم کرد و بعد از آن پس امام گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی
که گرداند هر صاحب مکانی را که مکانی داشته باشد مراد این است که پس هیچ صاحب کل اختیار
بوده و صاحب کیف که گرداند هر صاحب کیفی که را به کیف نماید که خود نشو داشته باشد و اعتماد او بر هیچ
بلکه بر قدرت خود بود چه هیچ نسبتی نه بنا بر ضعف و اتکالیست و بنا بر احتیاج و کفی
معلول از علت تا مدتی که نا شده باشد از این ظاهر میشود که قدرت و سایر صفات الله تعالی پیش
از خلق عالم موجود نفسه بوده پس صفت نیز موجود و الا چگونه می بود در موجود نفسه
میبود بنا بر اینکه بقدر سفوف نبود و این منافات ندارد با اینکه در وقت تکلم با این علام
چون او با آن علاوه موجود شد قدرت او شی باشد و صفت او باشد در او از آن پس تا امروز
شی و صفت در این وقت میتوان گرچه این مرد با علمای آن زمان گفتگو کرده بود
و از همه کلام چنین جواب معقول نشنیده بود دانست که این جواب از فکر خود نیست بلکه از راه
وحی به رسول و در سانیدن رسول الله و صایت که ایشان بجانشان رسانیده اند چه آنان گروهی
بچنین کیف دانسته و فلاسفه میگویند عالم قدیمست به در حدوث عالم و اعتقاد در حق
تا زه میباید بین بر غایت سوی امام رفت آن مرد و بوسید سر او را و گفت گواهی میدهم
سزاوار عبادت نیست مگر الله تعالی و اینکه محمّد فرستاده الله تعالی است بخلایق و اینکه علی
وصی رسول الله تعالی است و او وصی او است و نگهبان کننده بعد از رسول آن کاریکه داده
نیز آن کار رسول الله تعالی صلّی الله علیه وآله و اینکه شما خاندان داده رسول الله امامان راستگو
هم محققان شما و اینکه تو وصیی و جانشینی بعد از امامان راستگو اینه ان رشت بقوله

الله تعالی در سورهٔ توبه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای [illegible]
[illegible] آورده بر بسیار از [illegible] در حکم آلهی که حکم [illegible]
[illegible] سیم اصل جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلام فقال له اخبرنی عن ربک
متی کان فقال ویلک انما یقال لشیء لم یکن متی کان ان ربی تبارک وتعالی کان
لم یزل حیا بلا کیف ولم یکن له کان ولا کان لکونه کیف ولا کان له این ولا کان فی
شیء ولا کان علی شیء ولا ابتدع لمکانه مکانا ولا قوی بعد ما کون الاشیاء ولا
کان ضعیفا قبل ان یکون شیئا ولا کان مستوحشا قبل ان یبتدع شیئا ولا یشبه شیئا
مذکورا ولا کان خلوا من الملک قبل انشائه ولا یکون منه خلوا بعد ذهابه شرح
لم یزل حیا معطوف است بر [illegible] که از افعال [illegible]
و آن اسمی است که [illegible] از افعال [illegible]
در کتاب العقل [illegible] باب [illegible] الی الکتب [illegible]
[illegible] در کتاب الحجة [illegible]
النبی صلی الله علیه وآله [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله کان اذ لا کان فخلق
الکان والمکان [illegible]
[illegible] کلام حادث است [illegible] حادث شده [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام حادث است [illegible]
[illegible]
[illegible] در شرح عنوان باب [illegible] کلام [illegible]

بجیمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل لم یزل حیا بلا حیوة وملکا قادرا قبل ان ینشئ
شیئا وملکا جبارا بعد انشائه للکون فلیس لکونه کیف ولا له این ولا له حد
ولا یعرف بشیء یشبهه ولا یهرم لطول البقاء ولا یصعق لشیء بل لخوفه تصعق
الاشیاء کلها شرح الجبار بفتح جیم وتشدید باء [illegible]

از زوال هر چه را که باقیست مادام که باقیست مثل سموات و ارضین و آنچه در میان آنهاست و باب نهم
دوم در این اسم از اسمای آلهی اشارتست باحتیاج هر مخلوقی در بقا بنگاه دارنده که برو نگاه دارد
و اگر نگاه ندارد حفظ نکند زایل شود یعنی بیان آنچه گفتیم آنست که حی نیست حی زنده و با وجود زندگی
فی نفسه و این بیان آنست که زندگی او کیفیت نیست و حی نیست بعد باز زنده قادر بر هر چیز یعنی از آثار
او مخلوقه را و این بیان آنست که او را احتیاج نیست بحیات بعد با وجود آنکه فاعل بحوزه
کن میکونست با حافظ هر مخلوق با بقیت از زوال العباد ابتدا کردن او بعد بودن مخلو
قاتست را با تحقیق بعد از انشاء و ایجاد ربیت از او منفک نشده پس معلوم میشود که حیات
بودن او صاحب این صفات بچگونگی برای او معلوم میشود که حیات برای او کیفیت و معلوم
میشود که حیات برای او غیر از ترکیب او و در اسم جامد محض با عظمت احاطه او کنند و معلوم
است ساخته میشود در ترکیب او و بقیاس معلوم میشود که او بآن محکم است و در اسم جامد محض
برزگی و معلوم میشود که برکنده میشود بسبب دراز شدن چنانکه یاد دنیا [illegible]
میشود و معلوم میشود که مضطرب میشود از چیز بیکبار از ترس مصیبت و در دنیا و عذاب
در معنی مضطرب میشود چیزها مراد هر کس است ازل کان حیا بلا حیوة حادثة
موصوف ولا کیف محدود ولا این موقوف علیه ولا مکان جا و رشیا [illegible]
یعرف و ملک لم یزل له القدرة و الملک انشا ما شاء حین شاء بمشیته و الحکم
ولا یبعض ولا یفنی کان اولا بلا کیف و یکون آخرا بلا این شرح حیوة حادثة
از قبیل وضع لازم در موضع ملزوم است و مراد آنست که حیوة موجود فی نفسها در ذات
نداشته زیرا که اگر داشته میبود حیوة او حادث میبود چه هیچ عارض و اجب الوجود
نمیتواند نمیبود و هر موجود ممکن بالذات حادث است زیرا که تا تاثیر فاعل است و تعلق تاثیر

معقول است چنانکه بیان میشود در حدیث ششم باب سیم و دوم در شرح و شهادتها جمیعا
بالثنیة الممتنع منه الزوال کون بلا تنوین و مضاف و مراد موجود بودن چیزی فی نفسه
در خارج است الموصوف بیان کرده شده باسم جامد محض مثل جسم و در کیف با تنوین و مضاف و معروف
مراد عرض موجود فی نفسه در خارج است مثل سواد و بیاض المحدود و تعبیر کرده شده از ترکیب با اسم علم
محض کیف و مانند آن مثل بدن خوش اندام این در اول بفتح همزه یعنی کجا جایست و آن بی تنوین
و مضاف و معطوف است بر موصوف و مراد قسمی از عرض است که حاصل میشود جسم را
باعتبار مکان آن الموقوف بقاف و فاء مجهول علیه بیان عامل موقوف و ضمیر مجرور راجع به
موقوف است و مراد موقوف علیه معروض این است و ذکر موقوف علیه اشارتست بآنکه از جمله اعراض
است و ممتنع است انتقال عرض از معروض بمعروض دیگر مکان با تنوین و معطوف برای موقوف
است جا در جسم و مراد بسقط بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله نعت مکان است آلهی بوده بودن
چیزی با چیزی دیگر چنانکه لزوم بیان آنها کرده شد مثلا عبارتست از جسمیات و در مکان محل که رسیده و ذکر
جا و رشیا اشارتست بفرق میان مکان و این بآنکه مکان از جمله اعراض جسم متمکن نیست ممکن
جانشدن مکان و جسمیکه متمکن در آنست از یکدیگر پس بودن هر جسمی در مکانی بیند چه خالق
آنست چنانکه بیان شد در باب اول در حدیث اول در شرح اما تری الشمس و القمر و در مقدم
بجسم حرف یعنی بسقط و را یسقط و نا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یعنی گمان
و رای تعبیر آنست معلوم نشود که کیف و مانند آن منافی حیوة نیست و استعمال معروفت و لازمه
نظیر آمده در حدیث دوم باب آینده که عارف بالجهول ملک بفتح میم و کسره و سکون لام حرکت
مشتاق محذوف است متعلق بهم و جمله معطوفست بر یعرف و میتواند نبود که مالک معطوف بر گی
باشد لم یزل بفتح زای صفت ملک است له جز لم یزل است القدرة و الملک اسم لم یزل است

لا یئید کار بنقط و تشدید دال بنقط بصیغهٔ مضارع غایب مجهول از باب تفعل است الحدیث منع کردن
کسی را از آنچه اراده کند بعضی از نسخ جای یکنفط و یای بنقط و ضاد با نقط بصیغهٔ مضارع
غایب مجهول از باب تفعیل است التبعیض او را بعض و او کسی را بعضی و یکبار دیگر نمود و بعد
بنون و قاف و صاد بنقط بصیغهٔ مجهول از باب تفعیل است النقص کم کردن و او کسی بیعنی
بفاء و نون و الف بنقط ثانی با صیغهٔ مضارع غایب معلوم از باب علم است الفناء نیست
شدن این و در آخر بکسر و فتح همزه بمعنی چون است یا بفتح همزه بمعنی با آنکه سبب یا بمعنی گاه
و بنا بر اول و دنیا است آنچه در نهج البلاغه است در خطبه که اولش باو حمد و حلق من کلفه است که
و ان سبحانه یعود بعد الفناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها کذلک یکون
بعد فنائها بلا وقت و لا مکان و لا حین و لا زمان ثم اقول الاکرم ثم یعیدها بعد الفناء
یعنی بیان آن بیان سابق است که هیچ باز نکنی که عادت کند و یا بودن چیزی که جان کرد
شده بجسم و بعضی باشد و یا بودن جای که چیزی تغییر کرده شده باشد از شریک حقوق و مشتمل
بعضی و یا بودن یکجا چیزی که بدون آن کی باشد یا دیگر مکن باشند و بودن مکان که جمع شده
با هم که در آن است سیر خالقی بلکه او از نزد خود است که منتسب به هر چیز را او پادشاه است که
هیئت معلوم از قدرت و پادشاهی و چون پادشاهی به رعیت و ملکت است و بعد نسبت متعارف
نان و دنیا آن حیثیت بیان آن کرد و گفت احداث کرد آنچه را که خواست بعضی خواستن نه بجنبش
و حرکت عضو منع کرده میشود از آنچه خواهد بعد از خلق عالم نیز و بعضی نیستند در خواستگی
بعضی از آن تعقل آید و بعضی بتعقل نیاید چون پادشاهان اهل دنیا و هر میشود بطول بقای
نیتوان کرد با شاهان و را بر پادشاهی اهل دنیا که به رعیت و مملکت پادشاه هستند بواسطه
آنکه وجود رعیت و مملکت بعض خواست ایشان میشود و بعضی آرزو دارای ایشان بتعقل آید

و هر چیز که

و هر چیز میشود چون پیر شدن بطول بقا محل تعجب است بیان آن کرد و گفت بود متفرد بتقدیم یا بگونگی
و میباشد باقی بعد از فناء دنیا و دنیکه ظرف تغییری باشد **اصل** و کل شیء هالک الا وجهه
له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین **شرح** چون فارغ شد از بیان ربوبیت او شروع کرد
در مضمون دو آیت یکی از سورهٔ فصلت و در آن بیان مقتضای ربوبیت اوست و دیگری از
سورهٔ اعراف و در آن بیان دلیل ربوبیت و عموم ربوبیت اوست الهالک بکار رفته
الوجه را هیچکه قرار دهند که مردم بآن راه روند لام در له برای ملکیت است و تقدیم ظرف
برای حصر است و این حصر منافات ندارد با آیت تبارک الله احسن الخالقین نظیر قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء الامر حکم یا رب و در محل اختلاف التبارک که
بسیار کامل شدن و بسیار نفع رسانیدن و اینجا هر دو مناسبت الرب صاحب اختیار
چیزی **یعنی** و هر راه باطل است مگر راهی که او قرار داده بسوی خود چنانکه در سورهٔ فصلت
و بیان میشود در حدیث اول و دوم باب ثبت و سوم ملوکی اوست و بسیار هر روز
در مختلف فیه این سخن که جز او مستقل در قدرت باشد در حکومت تنها اوست کامل بسیار
نفع رساننده است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است چنانکه در سورهٔ اعراف است
اصل و بلغت ایها السائل ان ربی لا تغشاه الاوهام و لا تنزل به الشبهات
و لا یحار من شیء و لا یجاوزه شیء و لا تنزل به الاحداث و لا یسأل
عن شیء و لا یندم علی شیء و لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما
فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری **شرح** در این فقرات بیان صفات ربوبیت
سه الغشیان فرو گرفتن الاوهام جمع وهم غلطها در حرف یا شدن التنزل فرود آمدن
الشبهات بضم شین و ضم و فتح و سکون باء جمع شبهه بضم شین و سکون باء چیزی که کسی را بهم

در خواب و بیداری چیزی و آن بسبب آنکه آن نمیکند و لا یجار با بفتح یا و جر حا منقوط و الف است بصیغه معلوم
باب علم از جیره یعنی ایکه دو کار بیش آید که یکی را البته باید کرد و معلوم نباشد که کدام بهتر است
یا بضم یا و فتح جیم و الف است بصیغه مجهول از باب افعال از اجاره یعنی پناه دادن یا بفتح یا و سکون
جیم و فتح همزه است بصیغه معلوم از باب منع از جار بضم جیم یعنی تضرع و لا یجاوزه یا بکسر جیم
بالف است از مجاوزه یعنی در گذشتن چیزی از کسی بعنوان غفلت الکس از الجر بکسر جیم
و را منقوط است از مجاوزه یعنی هر یکه الا حداث جمع حدث بفتح حا و فتح دال بلا
که در زمانه حادث میشود السؤال صاحب چیزی طلبیدن و اعتراض کردن و مراد اینجا
مناسبت لا تاخذه سنة و لا نوم از آیة الکرسی است در سوره بقره الا خذ بازگرفتن و
از کار باز السنة مانند کسیکه باعث غفلت از کاری شود چنانکه و مراد اینجا معنی اول است چنانکه
می آید در کتاب العشرة در حدیث دوم و چهارم باب الجلوس و باین و نه میشود انهار
شنیده که چه انوم [illegible] است و ذکر کرده الثری الکه از زمین در میان آنست و در عرف
مقابل [illegible] و لفظ کف الثری در سوره طه اشارت با آنست که مرکز ثقل عالم
در زمین نیست بلکه [illegible] زمین و مرکز ثقل عالم فاصله است که نه داخل زمین است
و نه داخل میان زمین و آسمان چه در عرف آن لفظ را در بالای زمین استعمال نمیکنند
پس زمین کره نیست بلکه بهیئت [illegible] آن بشکل [illegible] کره حسی است یعنی
و [illegible] داور را افهام غلطها و دو
نمی آید با و شکها در چیزی که [illegible] در حدیث اول باب [illegible] دوم و لا
دخلته علیه خالم بحلق و حیران نمیشود از چیز بلکه نداند چه باید کرد یا پناه داده
نمیشود از بلائی یا تضرع نمیکند بسبب بلائی و نمیکند و غفلت از او چیزی که

نشود

نشود او را چیزی و فرو نمی آید با او حوادث روزگار مثل جار بهیاد برسیده نمیشود از جانب
چیزی یا اعتراض کرده نمیشود بر او و ضمان نمیشود بر چیزی و باز نمی دارد او را از [illegible]
بکار خلایق مانند که او نه خواب ملال او است و پس هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است
در زمین و هر چه در زیر [illegible] است از زمین که در آیت تا مرکز عالم بس [illegible] صاحب
کل اختیار هر کس و هر چیز [illegible] و خواهد بود چهارم اصل اجتمعت الیهود
الی راس الجالوت فقالوا له ان هذا الرجل عالم یعنون امیر المؤمنین علیه السلام
فانطلق بنا الیه نسأله فاتوه فقیل لهم هو فی القصر فانتظروه حتی خرج
فقال له راس الجالوت جئناك نسألك قال سل یا یهودی عما بدا لك
شرح جمع شدند یهودان نزد سردار طائفه جالوت در علم و جالوت پادشاهی بود که بدست
داود کشته شد و حکایت او هست در سوره بقره و اولاد او را بعلم بینا میدانستند
او را بر پرسید که این مرد دانا است میخواستند بآن اشارت امیر المؤمنین علیه السلام را که
روانه شو با ما بسوی او تا بپرسیم او را از مشکلات پس آمدند نزد او پس گفته شد ایشانرا
که او در [illegible] خانه است پس انتظار او کشیدند تا بیرون آمد پس گفت او را راس الجالوت
که آمده ایم نزد تو برای پرسیدن تو از مشکلات گفت بپرس ای یهودی از هر چه بخاطر
رسیده اصل فقال انسألك عن ربك متی كان فقال كان بلا كینونیة
كان بلا كیف كان لم یزل بلا كم و بلا كیف كان لیس له قبل هو قبل القبل بلا
قبل و لا غایة و لا منتهی انقطعت عنه الغایة و هو غایة كل غایة فقال
راس الجالوت امضوا بنا فهو اعلم مما یقال فیه شرح كینونیة بفتح كاف و سكون یا
دو نقطه در پایین و ضم نون و سكون واو و كسر نون و فتح یا دو نقطه در پایین مشدده

و تنوین یعنی حدوث است و مراد اینجا حدوث جزء از عالم است کیف در کیف کان یعنی بر فتح راء است برای
استفهام و در هر دو جا و ضمیر کان در کیف کان در اول راجع بکینونیة است که مصدر است مفهوم از یکون
راجع برب باشد و در دوم راجع بکیف لفظ غایه در جای خود مستعمل شده و در اول و دوم و چهارم یعنی
حدوث است و آن باره ای از زمانست که دو طرف داشته و جزء در آن موجود است و جزء از آن
بعد از آن نیست و در سیوم یعنی طرف حدوث است تا در حقو برای بیان است نه برای تعیین معنی کما
ناسی بحالو گفت [illegible] ترا از صاحب کل اختیار تو که شد یعنی اینکه کرد بزرگ و متصف بر [illegible]
شد آیا پیش از حدوث عالم یا وقت حدوث عالم پس امام علیه السلام گفت بلی یعنی اینکه رب العالمین
با حدوث جزئی از عالم مراد جزئیست که کسی مالک و صاحب کل اختیار معدومات نمیتواند بود که وجه
بعد از آن محض بقدرت او باشد و حاله منتظره داشته باشد و الله تعالی چنین نیست و بیان این مراد
کرد که گفت کان بلا کیف کان بعد بزرگ به اینکه چون باشد یعنی اینکه بی حاله منتظره که متغیر شود با
آن حالت و باز بیان این مراد کرد که گفت لم یزل بلا کم و بلا کیف کان همیشه بعد بزرگ با وجه
مقداری که قائم بجسمی باشد و به اینکه مقدار و جسم چون منظوم مراد است که وجود اجسام بکدام
حاله منتظره باشد بلکه بمحض قدرت الله تعالی شده نیست رب مراجعی که پیش از او باشد او در پیش
او خبرلیست به استثنای یکی پیش که پیش از او یا با او باشد و به مدة که ظرف وجود او باشد
برای او باشد و آن وجه پیش از آن حدوث و بعد از آن حدوث باشد و به ظرفیکه او موجب حالات
او از آن یک جا و نکند خواه طرف اول و خواه طرف آخر بوده است از رب است حدوث او
طرف هر حدثست یعنی اینکه به تغیر است و ازلی و ابدیست پس گفت را لیس له اول [illegible]
روانه شود به با جاه او [illegible] الست که گفته میشود در تعریف و [illegible] متکلم [illegible] جاء حبر
من الاحبار الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک

فقال له

فقال له ثکلتک امک ومتی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل بلا
قبل وبعد البعد بلا بعد ولا غایة ولا منتهی لغایته انقطعت الغایات
عنده فهو منتهی کل غایة شرح ثکلتک بفتح ها و بضم طا و سکون با [illegible]
عوراک مستعمل میشود و الثکل نوحه کردن مادر برای مرگ فرزند غایة [illegible]
یعنی مدتست و غایات جمع آنست و لا در و لا غایة برای تأکید نفی است و لا در ولا
منتهی نیز برای تأکید نفی است لیس منتهی تنوین دارد و میتواند بود که لا در ولا منتهی برای نفی
جنس باشد و تنوین نداشته باشد و اول مناسبتر است به بادی احادیث این باب و لام در لغایته
برای تعلیل است چنانکه می آید در حدیث [illegible] ابن باب و لا منتهی غایة لینتهی غایته الیه
بر تقدیر یک لا در و لا منتهی برای نفی جنس باشد لغایته خبر لا نیست بلکه صفت منتهی است و خبر
لا محذوف است و تقدیر کلام چنین است که و لا منتهی لغایته له یعنی آمد دانائی از دانایان یهود
بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیر المؤمنین کی شد صاحب کل اختیار تو یعنی اینکه
که صاحب کل اختیار شد آیا پیش از حدوث عالم یا وقت حدوث عالم پس امیر المؤمنین
علیه السلام گفت [illegible] برای مرگ تو گریند [illegible] و کی نبوده تا گفته شود که کی شد
تو صاحب کل اختیار [illegible] مرتبه استثنای یکی پیش از او یا با او باشد و خواه
در لیس [illegible] به استثنای یکی [illegible] که پیش از او یا با او نباشد و این اشارتست باینکه
هر چیز قادر خواه باشند و نیز الله تعالی چیزی باقی نیست و بعد از آن باز موجود شد [illegible]
و اینجا مذکورست در نهج البلاغه در خطبه که اوله الحمد لله [illegible] من کیفیه
اضداد و اشیاهی که ظرف وجود حالتی برای او باشد و آن حاله جنس زمان اضداد وجود از آن
اضداد باشند و به مکلف که برای حصول [illegible] او باشد [illegible] زمان وجود او باعتبار

برای او یکطرف ندارد تا علت [illegible] رسانند جهای هر طرف و تحقق مدت بالفعل یا بر [illegible]

که نیست طرفیکه باعث حصول مدت او باشد مراد او اصل حیث که زمان وجود او بامانی برای

او منتهی نیست نه در جانب ازل و نه در جانب آخر پس او مدت ندارد و اصلا بروی [illegible]

شد او پس اطراف مدت نیست **اصل** فقال یا امیر المؤمنین افنبی انت فقال

ویلک انما انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه **شرح** پس او ای یهود گفت ای امیر

آیا نبی پس این بیانکه کردی پیغمبری تو که این معنی را بوحی الهی بتو رسیده باشد [illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام گفت وای بر تو جز این نیست که من غلامیم از غلامان محمد صلی الله

علیه وآله مراد این است که اینها بوحی معلوم من شده و او تعلیم من کرده **ششم اصل** وروی

انه سئل علیه السلام این کان ربنا قبل ان یخلق سماء وارضا فقال علیه السلام این

سؤال عن مکان وکان الله ولا مکان **شرح** و روایت کرده شده که پرسیده شد

امیر المؤمنین علیه السلام که کجا بود صاحب ما پیش از آنکه آفریند آسمانی را و زمینی را

پس گفت کجا سوال است از جای و بود الله تعالی و جای نبود **هفتم اصل** قال راس الجالوت لیهود

ان المسلمین یزعمون ان علیا من اجدل الناس واعلمهم اذهبوا بنا

الیه لعلی اسأله عن مسئلة واخطئه فیها فاتاه فقال یا امیر المؤمنین انی

ارید ان اسألک عن مسئلة قال علیه السلام سل عما شئت **شرح** الجدل [illegible]

کسی که [illegible] **یعنی** گفت سردار طایفه جالوت یهود [illegible] که مسلمانان دعوی میکنند که

علی از همه مردم [illegible] ترین مردم در [illegible] و دانا [illegible] روانه شوید با ما بسوی او

شاید بپرسم او را از مسئله و خطای او را ظاهر سازم در آن مسئله پس آمد با یهود [illegible]

علی علیه السلام پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستیکه من میخواهم که بپرسم ترا از مسئله [illegible]

گفت

گفت بپرس از هر چه خواستی **اصل** قال یا امیر المؤمنین متی کان ربنا قال له

یا یهودی انما یقال متی کان لمن لم یکن فکان متی کان هو کائن بلا کینونة

کائن کان بلا کیف یکون بلی یا یهودی ثم بلی یا یهودی کیف یکون له قبل

قبل هو قبل القبل بلا غایة ولا منتهی غایة ولا غایة الیها انقطعت الغا

یات عنده هو غایة کل غایة فقال اشهد ان دینک الحق وان ما خالفه

باطل **شرح** متی کان در اول و دوم برای استفهام محض است و ضمیر کان راجع برب است

در اول و در دوم ضمیر راجع است چه مراد از آن محض لفظ است و متی کان در سیوم برای [illegible]

و [illegible] عموم میکند ضمیر کان راجع بمن است یا برای استفهام انکاری است و ضمیر کان راجع

است بمن [illegible] لم یکن فکان کائن در اول یعنی چیز بزرگ است و در دوم یعنی چیز موجود است کائن

بضم یا و فتح کاف و تشدید واو مکسوره [illegible] ابطال نفی است که معدوم از لم یکن است [illegible]

آن با عطف بثم کرد [illegible] برای دلالت بر اینست که ابطال لم یکن در اول

زمان مکرر و بعد از طول [illegible] حق است کیف در اول برای استفهام محض است و در دوم

برای استفهام انکاری است غایه در اول و دوم و سیوم و پنجم یعنی مدت است که منتهی آن

و بعد از آن [illegible] در چهارم یعنی طرف مدت است [illegible] و لا غایة الیها یعنی

[illegible] کاتبان [illegible] در کتاب توحید ابن

بابویه چنین است ولا غایة الیها غایة [illegible] اگر غایة [illegible] در لفظ [illegible] مقدر

خواهد بود الغایات جمع غایة یعنی مدت **یعنی** گفت ای امیر المؤمنین که [illegible] صاحب [illegible]

یعنی اینکه بزرگ در رب [illegible] آیا پیش از حدوث عالم یا وقت حدوث عالم امیر المؤمنین

علیه السلام گفت او را ای یهود جز این نیست که گفته میشود لفظ متی کان برای کسیکه [illegible]

وبعضی ایشان آن را بزرگ شمرده باشند هر وقت کرده باشند یا مراد این است که یکی بود اینکه او بزرگ بود
بعد ایشان شده باشند یعنی اینکه هر کس این واقع شده بیان این است که او برنگشت به حدوث
چیزی موجود بزرگ بود به اختیار چون ایجاد میکند عالم را یعنی اینکه حالت منتظره که عادت بخود
و نه آن ایجاد عالم کند بلکه ایجاد او بمحض قدرت است و نه سبب است بطلم یکن باطلت در حق او
ای جود و بطلم یکن باطلت در حق ادای جود چون پیدا شد او را چیزی که در آن پیش بزرگ
نباشد یعنی اینکه این ممکن نیست او در پیش هر پیش است به مدت و به یکطرف مدت یعنی هر چیز
که چیز در آن موجود باشد در غیر آن موجود نباشد و دو طرف نداشته باشد اما یکطرف
داشته باشد خواه طرف اول و خواه طرف آخر چه بجهت اینکه به آن مدت دیگر باشد الی غیر النهایة
و نیز او بواسطه آن گفته که مبادا کسی خیال کند که مراد از کلام سابق نفی یکجهت است با غیر نهایه
تناهی پس گوید که او مدتی تناهی ندارد و تا حدوث نوع کمال او لازم آید اما مدتها که
غیر متناهی دارد و نوع کمال او و قدیمیست پدید شده از هر دو سر مدت ممتاز از او طرف هر
در هر دو سر پیش آن دانا گفت گواهی میدهم که دین تو که پسندیده است آن کجا را مدتیست و
هر دین که مخالف آن دین است بکار نیاید مدتیست فقط نمانده که و غلط گفته شده و حکم نا استوار
شود با آنکه دین مخالفان او و اسلام نیست حقیقة چه ایشان منکر کنند در ترتیب و بروی
میکنند چنانچه بیان شد در خطبه ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَانَ اللّهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ قَالَ نَعَمْ كَانَ وَلَا شَيْءَ قُلْتُ فَأَيْنَ كَانَ
يَكُونُ قَالَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَاسْتَوَى جَالِسًا وَقَالَ أَحَلْتَ يَا زُرَارَةُ وَ
سَأَلْتَ عَنِ الْمَكَانِ إِذْ لَا مَكَانَ شرح الاحالة بنقطه پس چیزی را
و گفتن معروف که محال باشد و هم اینجا مناسبت دارد این لفظ می آید در حدیث اول باب

ب روایت است از زراره که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا بود الله تعالی و هیچ چیز غیر
او نبود گفت آری بود و هیچ چیز نبود گفتم پس کجا بود زراره گفت و امام تکیه کرده بود پس راست
نشست و گفت طلبیدی کردی الله تعالی بر دیگران یا سخن محال گفتی ای زراره و پرسیدی از حضرت
مکان در جایی که مکان نیست نهم اصل أَتَى حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ قَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَا لَمْ يَكُنْ فَأَمَّا
مَا كَانَ فَلَا يُقَالُ مَتَى كَانَ كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ وَلَا
مُنْتَهَى غَايَةٍ لِتَنْتَهِيَ غَايَتُهُ فَقَالَ لَهُ أَنَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ لِأُمِّكَ الْهَبَلُ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ
مِنْ عَبِيدِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح الهبل بفتح ها و فتح بای یکنقطه فرزند را گم
کردن یعنی آمد دانایی از دانایان یهودان نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت ای امیر المؤمنین
که باشد صاحب کل اختیار تو یعنی اینکه که بزرگ و رب باشد آیا پیش از حدوث عالم یا وقت حدوث
عالم امیر المؤمنین علیه السلام گفت وای بر تو جز این نیست که گفته میشود متی کان برای چیزی که نبوده
در وقتی تا چیز که بوده باشد پس گفته نمیشود متی کان برای آن بود رب پیش در پیش هر پیش
با استثنای یکجانب و در پس هر پس با استثنای یکجانب و یکطرف مدت نا طرف نهایت باشد
مدت او مراد این است که زمان وجود او یا عالمی برای او یکطرف ندارد تا مدت نهایت
جهت هر طرف و تحقق مدت الهبل پس آن دانا گفت امیر المؤمنین را آیا پیغمبری تو امیر المؤمنین
گفت برای مادر تو باد نوحه مرگ فرزند جز این نیست که من غلامیم از غلامان رسول الله صلی الله علیه و آله
مراد این است که انبیا نوحی بار رسیده و او یکی گفت باب هفتم اصل باب النسبة شرح النسبة
نون و سکون سین بنقطه و بای یکنقطه مصدر باب نصر کسی را نسبت او در کردن یعنی بیان نسبت
دادن او به کسی تا ممتاز شود از غیر و مراد اینجا ذکر طریق مستقیم واضح سوی معرفت رب کلی است

بروشنیکه سامع اکتفا بآن تواند کرد و محبت زیاده بران نداشته باشند برای تمیز او از جهت تنبیه
باو میدهد وازین ماخوذست انّبت بفتح نون و سکون با و نقطه در بالا بر وزن فتح بسین بمعنی بر
مستقیم واضح الف لام برای تعریف جنس بمعنی نسبة الرب که سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ باشند چنانکه
می آید در کتاب الصّلوة در حدیث اول باب النّوادر که باب عدم جهت که اقرار بالحمد نسبة ربک
تبارک و تعالی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ تا قول او که او از اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فَاِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَنِسْبَةُ اَهْلِ بَيْتِكَ
اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ یعنی این باب بیان طریق مستقیم واضح نبوی معرفت ربوبیت است که سوره
اخلاص باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل اِنَّ الْيَهُوْدَ سَأَلُوْا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوْا اِنْسِبْ لَنَا رَبَّكَ فَلَبِثَ ثَلَاثًا لَا يُجِيْبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ قُلْ هُوَ اللّٰهُ
اَحَدٌ اِلٰى آخِرِهَا شرح فاء در فقالوا برای بیانست انسب فعل امرست از باب نصر مراد بعد
یعنی دوم که مذکور شد در شرح عنوان این باب یا مراد اول طلب نسبت یعنی اول است و بنا بر
ثبت عبارت از فاعل نفوس فلکه و ملکت ملک قرب است و طلب نسبت او یعنی برابرست که بود
فلاسفه زنادقه قائلند باینکه واجب الوجود بالذات فاعل موجب است چون که یکی معلول از علت
صادر است و از او صادر شده است عقل اول و عقل دوم ابیهم و لعنوا بما قالوا و میگویند که صادر از
عقل اول دوم و فلک اول است و صادر از عقل دوم عقل سیوم و فلک دوم است و همچنین تا عقل
و فلک نهم و صادر از عقل عاشر که آنرا عقل فعال مینامند نفوس فلکه و عناصرست و عقول
و نفوس فلکه مجرد و قدیمند و افلاک و ماده عناصر نیز قدیمست و جمیع حوادث بعنوان
ایجاب طبیعی است هر معنی حمد و مدح نیست بجای عبارت اضاعت ابدیهم و لعنوا بما قالوا
و میگویند که قرین در قدم و تجرد و فعل بی حاجت بحرکت جسم برای تحریک آلت با عضو او از ریس
و الد از جزو است و مولود موثر جزو است که نسبت دارد و نسبت او بجمله جزو تا اخر

اِنْبِتْ

اِنْبِتْ

برسند زیراکه ولادت سوای این نیست که جدا شود جوهری از جوهری بی اختیار مانند ظهور طفل از
پدر و مادر پس لم یلد فعل ماضی است از باب علم قلانا عبارت از سه ساعت چهار کرسه روز
مراد بسوره منبه سکفت لا یجیبهم حالست از فاعل لبث شاید که وجه درنگ و انتظار نزول وحی
از قرآن باشد بسبب علم رسول صلی الله علیه و آله باینکه بعض جوابات درین بحث در میان مسلمانان
باسلام نیز بهم خواهد رسید بسبب عجز از قرآن بیا باید که حجت بر ایشان باشند تا روز قیامت
چنانکه اشارت بآن میشود در حدیث سیوم این باب ومراج بینه است تعریف آنکه
در سوال درنگ واقع شده و اشارت باین میشود در حدیث چهارم این باب و آن صمد است
الله خبر مبتدا است یعنی آن مستحق عبادت که معلومست نزد اطفال و مجانین و عوام حق را که
ضایع کنند ذهن خود را بشبهات فلاسفه چنانکه اشارت باین میشود در حدیث آخر
باب تمام نوعهم احد خبر دیگر مبتداست یعنی بی جزو و قرین در صفات ربوبیت مثل قدم
و تجرد و نفوذ اراده و باقی سوره بیان میشود درین باب در حدیث اول باب سیم یعنی
بدرستیکه جهودان پرسیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله را باینکه وصفش کر گفتند بیان کن
برای ما صاحب کل اختیار در طریق مستقیم واضح پس رسول علیه السلام درنگ کرد سه روز
جواب بگفت بعد از ان فرود آمد از جانب الله تعالی سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ تا آخر
آن دوم اصل سَأَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فَقَالَ نِسْبَةُ اللّٰهِ
اِلٰى خَلْقِهِ اَحَدًا صَمَدًا اَزَلِيًّا صَمَدِيًّا شرح بیان نسبة الله شد در شرح عنوان این باب
آن باب باعتبار تعیین معنی نعت جمیع صفات الاحد بجزو و قرین الصمد روا کننده حاجات
میشود در باب حجت هم که باب مثل الصمد است نصب احدا و صمدا بواسطه تمیز نسبت است
و نصب ازلیا و صمدیا بواسطه نعت صمدا است و اشارتست باینکه الف لام در الصمد للثبت

برخورشکیت باشد که حاجت روا داد دیگران در ایلوی او برج است یعنی با درجه برای مبالغه مثل
احمری یعنی بغایت سرخ یعنی بر سید امام جعفر صادق علیه السلام را از سوره قل هو الله احد که
نسبت الله تعالی است کرده اند که آن را بسوی مخلوقان حفظ باشد و نسبتی کرا هدایت حمد ازو ظاهر است
و چون حمد ازو صمدی احتیاج به بیان دارد گفت اصل لم يظل له مسكة وهو يمسك
الأشياء بأظلتها عارف بالمجهول معروف عند كل جاهل فرداً بائناً لا خلقه فيه
ولا هو في خلقه غير محدود ولا محسوس ولا تدركه الأبصار علا فقرب
ودنا فبعد وعصي فغفر وأطيع فشكر لا تحويه أرضه ولا تقله سماواته
حامل الأشياء بقدرته ديمومي أزلي لا ينسى ولا يلهو ولا يغلط
ولا يلعب ولا لإرادته فصل وفصله جزاء وأمره واقع شرح الظل سایه
نگاه داری هر چیز از اندازه و مثل بغایت برای میوه ها و مانند آن و قد تعنی به سبر هر چیز را
هر چیزی که آویزه برای نفع مردم نگاه داران قرار داد و که لا اظلام سایه بر آن چیز می اندازند فرموده
مقصد خوب که آن را بعین بنا شده و نا درست و خواه مقصد بد که آن را اشغال مینامند
تا این نفع از آن چیز حاصل شود برای مردم چنانکه در سوره نحل گفته يتفيؤا ظلاله عن
اليمين والشمائل سجداً لله وهم داخرون فرداً بائناً منسوب بفرد است و یاء الف
برای مبالغه و یا نسبت نیز برای مبالغه است مثل احمری یعنی بغایت سرخ و نصب آن برای
که مفعول دوم معروف باشد بنابر مذهب بعض که عرف را متعدی بمعنی علم میدانند در دو مفعول
و اشتق بنابر مذهب غیر او حالست از ضمیر مستتر در معروف لا خلقه فيه الا بالاظهار
خلقه بیان فرداً بائنا است المحسوس که او منبسط است معلوم باشد ذات آن یا تشخص آن بنظر
مثل آنکه دیده شود المحسوس بحس اکه معلوم باشد ذات آن یا تشخص آن بنظر معروف علا فقرب

و دنا

ودنا فبعد که نزدیکی در دوری است علا استیلا و دنا فقط و اطیع فشکر که ضد عصی است آنست که
مبعد باشی معلوم و بسبب تفضل بنده شود و ابر و کار از حسن بنت لا تحویه که بحفظ از جواب
مملکت شدن بر کسی از کریم بنده از جهت یعنی دهشت کردن الارض زمین
بنت مرتبه باشد و مراد اهل معصیت است چون اکثر اهل زمین عاصی اند چنانکه در سوره
اعراف گفته اخلد الى الارض واتبع هواه الا قلیلا و فی مکه کرد و السموات جمع سما
آسمانها و بلندی مرتبها و مراد اهل طاعت است چون اهل آسمانها مطیع اند الحامل بردارنده
و مراد اینجا نگاهدارنده از نیست هستی و حامل ما او تفع بیان لا تحویه ما آخر است و لا تقله و لا
لا اراده اگر چه در ظاهر مکرر است در معنی اینجا اهل نحو شرط کرده اند تکرار را اما حقیقة آن تکرار
لا در لا ینسی که آخر است الفصل یعنی در لفظ زیادتی مراد اینجا زیاده قصد چیزی بعد چیزی بحرکت الفصل
بعبارت منبسط دیگر آن سبیل خلایق و آنچه اختلاف در آن دارند شرح سایه اجزای ... که
نگاه دارد او را و نگاه میدارد هر چیز را باسایه اندازهای آنها شناخته است هر چه معلوم که نکرد
شناخته شده است نه هر دانا با تمیز و آشکار که بغایت نگاه داشته مخلوق او را که
و نا او در مخلوق او درست نیست و کسی که شنیده کرد بحس ظاهر و حسی که به بخشود ذات او یا تشخص او ظاهر
در نظر او را دیده باشد دیده چشم و بشنود و بلند مرتبه شد ... که دانسته شد کرا اسماء
او را چنانکه باید به نوعی و حصول دانسته چنانکه شرح شنیده در باب اسماء ... که
با ... کیاشان شد با بیخبری اسماء و صفات او را چنانکه باید دانسته شد متوسط و حی اسمه مرتبه ... که
حاصل کرده اند که اسماء و صفات او را چنانکه باید به توسط وحی میتوان دانست مثل انبیا و اولیا و ...
بس دور از درگاه حضور کردند ... از ایشان با بیخبری که در اسماء و صفات او کرده شده
با او نماز کرده شده ... و فرمان برده شد بس مانند شکر گفته شد ... که ...

و حکم این میکنند او را اهل معصیت او و طاعت بعضت شان [illegible] اهل طاعتی او را او
نگاه داشته و هر چیز نیست [illegible] قدرت حق و [illegible] است و [illegible] بگفته بعضی
کسی طاعت کسی [illegible] فعل [illegible] از جزای عصیان و طاعت و خلق میکنند در حساب [illegible]
جزا در عصیان و طاعت و [illegible] و در آفرینه آسمان نهاد و زمین که دانسته از جزای
عصیان و طاعت بکند [illegible] اراده او را زیاده [illegible] در عهد بر مراد او یعنی انکه مراد او
او لازم دارد مراد او و [illegible] او و در [illegible] صفات جزای اعمالست یعنی انکه لازم دارد
جزا را [illegible] حیثیت در زمان او و در جزای نیک بر عمل [illegible] یعنی [illegible] که [illegible]
عذاب خلقه [illegible] او فعل کند او را البته [illegible] فعل میکنند [illegible]
که صاحب این صفات ربوبیت [illegible] از معصیت و [illegible] از طاعت [illegible] **اصل**
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ **شرح** این فقره در محل
[illegible] صفت احد احداً است [illegible] این و آن [illegible]
[illegible] و اشارت است [illegible] مراد او
[illegible] و آن است که [illegible] متحقق شد
[illegible] کنند [illegible] والد نبود و [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سیوم اصل** سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ
مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ

قوله وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ **شرح** [illegible]
[illegible] در [illegible] مراد اینجا [illegible] در صفات الهی وصف او [illegible] که وصف کند
[illegible] است [illegible] میآید در احادیث باب [illegible] و از این [illegible] اهل جهالت میکویند که
علم الله تعالی [illegible] بانفعال [illegible]
[illegible] الله تعالی بر حضرت ذات [illegible] یعنی صاحب [illegible]
[illegible] که [illegible] را [illegible] و از طریقه [illegible] توحید [illegible]
[illegible] قول جمعیکه [illegible] توحید آنست که موجود [illegible]
[illegible] که مامور [illegible] ابلیس کرد و قول خوارج که
حکم [illegible] الله تعالی و [illegible] بر حضرت امیر المومنین
[illegible] تعیین کرد [illegible] دلالت محکمات قرآن که [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible] امام زین العابدین علیه السلام از اقرار [illegible] الله تعالی
در صفات [illegible] الله عز و جل [illegible]
آخر الزمان [illegible] کنند [illegible] و زنادقه فلاسفه [illegible]
[illegible] اختیار کنند [illegible] الله تعالی سوره قل هو الله احد [illegible]
هفت آیت [illegible] از سوره حدید [illegible] قول او که وهو عليم بذات الصدور [illegible] هر کسی از [illegible]
با سلام [illegible] سوای آنرا [illegible] وفلاسفه [illegible] آیات
[illegible] بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي
وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ

وهو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی
العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها
وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی
الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات
الصدور انتهی کلامه بهم آن آیتها بنده معترفان اقرار بآنکه الله تعالی از شریک در صفات
ربوبیت واز هر نقصان و تسبیح کرد بزبان حال هر چه در آسمانها و زمین است حتی کفر که لازم کرم
آن فعل الله تعالی است اما مخلوق اوست یعنی آنکه بقضا و قدر اوست چنانکه بیان میشود در باب
سیم کتاب الجبر والقدر والامر بین الامرین است والله تعالی است و بس [illegible] آنکه
شریک در ربوبیت او شوند بفضولی و [illegible] داد و انتقام بکشند [illegible] آنکه باز [illegible]
آسمانها و زمین و بهین دنیا اکتفا کنند با ظلم کنند با غیر وی [illegible] ارسال رسل [illegible]
باز دارد آخرت و [illegible] این کذشت در شرح فلو کانت الجهالة تا آخر در خطبه بیان این آنکه
برای الله تعالی است و بس [illegible] آسمانها و زمین بهیچکه حکم کسی دیگر و [illegible] که خلاف
و در دلیل آن [illegible] خلایق را احتیاج بکسیکه حکم [illegible] آن [illegible] جایز نیست [illegible]
میکنند انبیاء او بر هر چیز غایت توانا است بیان این آنکه اوست و بس [illegible]
یعنی بی فنا و تغییر و بیان این [illegible] در حدیث پنجم باب [illegible] هم و اوست و بس [illegible]
یعنی بی چگونگی [illegible] عقول خلایق [illegible] و مانند آن [illegible]
و او بهر چیز بغایت داناست یعنی آنکه جمیع حجابات [illegible] بیان این آنکه اوست [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] باعتبار اسماء ایام هفته که آخر [illegible] آسمانها و زمین
[illegible] روز که اول انها یوم الاحد است و آخر انها یوم الجمعة است و لهذا روز هفتم را یوم [illegible]

نامیده الله

نامیده الله یعنی روز ترک عمل و فراغ از ان چه او ان راست نشست بر حکومت پادشاهی که
در میان مخلوقات خود بوحی برسل نه مانند کسیکه کمی [illegible] کرد و شریک با او در حکم [illegible]
وقتی آید در باب سیم که باب العرش والکرسی است که عرش عبارت از علمیست [illegible]
[illegible] میداند آنچه را که فرو میرود در زمین مثل آب باران و آنچه را که بیرون می آید از زمین
مثل گیاه و آنچه را که فرود می آید از آسمان مثل باران و آنچه را که بالا میرود در آسمان مثل بخار
و او با شما است هر جا هستید والله تعالی بآنچه میکنید بیناست چه او راست و بس پادشاهی
آسمانها و زمین و بسوی حکم الله تعالی بر گردانیده میشود هر کار و از خواهش آن میده
[illegible] فضول و [illegible] باید کرد بیان این آنکه داخل میکند شب در روز [illegible]
میکند روز را در شب [illegible] او بغایت داناست بوسوسه شیطان [illegible] سینها [illegible] میکنند
و باعث غلو در فکر در توحید [illegible] میشود و انتقام [illegible] کنند [illegible] از تغییر [illegible]
چنین ظاهر میشود که جوامع الکلم که در حدیث رسول علیه السلام است که اوتیت جوامع الکلم
عبارت از این معنی آیت است حدیث سیم و اصل سالت الرضا علیه السلام عن التوحید فقال
کل من قرأ قل هو الله احد و آمن بها فقد عرف التوحید قلت کیف یقرؤها
قال کما یقرؤها الناس وزاد فیه کذلک الله ربی کذلک الله ربی شرح پرسیدم امام
علیه السلام را از اقرار بیگانه بودن الله تعالی که کدام است حد واجب آن که اگر نباشد شرک است و [illegible]
میشود در سوره نساء که ان الله لا یغفر ان یشرک به پس گفت هر که خواند سوره قل هو الله احد
و ایمان آورد بآن تحقیق شناخت حد واجب توحید را گفتم چون میخوانند آنرا گفت چنانکه
میخوانند مردم با هیچگونه تغییری در آن نکند و زیاده کرد در آن کذلک الله ربی [illegible]
بلفظ ماضی آورد [illegible] اشارت باشد بآنکه آن داخل ایمان بآن سوره است [illegible]

افاده است. باب ششم اصل باب النهي عن الكلام في الكيفية شرح الكيفية چگونگی و مراد از چگونگی
کنه ذات الله تعالی است یعنی این باب الهادی است که در آن نهی از گفتگو در کنه ذات الله تعالی است
یعنی تفحص اینکه کنه ذات او چه چیز است و در این باب دوازده حدیث است اول اصل قال ابو جعفر
عليه السلام تكلموا في خلق الله ولا تتكلموا في الله فان الكلام في الله لا يزداد صاحبه الا
تحيرا شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام گفتگو کنید در مخلوقات الله تعالی و گفتگو مکنید
در ذات الله تعالی چه گفتگو در ذات الله تعالی زیاد نمیکند صاحبش مگر حیرت بجهت
رسیدن مردم بکنه ذات او ممکن نیست دوم اصل وفي رواية اخرى عن حريز تكلموا
في كل شيء ولا تتكلموا في ذات الله شرح و در روایت دیگر که از حریز است امام
محمد باقر علیه السلام است که گفتگو کنید در هر چیز و گفتگو مکنید در ذات الله تعالی سوم اصل
قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله عز وجل يقول وان الى ربك المنتهى فاذا انتهى
الكلام الى الله فامسكوا شرح توضیح این آیت و سبب توضیح بعض آیات قبل از
این آیت بر سبیل احتمال نه بر سبیل تفسیر میشود بیان این که الله تعالی اولا گفته در سوره النجم
فاعرض عن من تولى عن ذكرنا ولم يرد الا الحيوة الدنيا ذلك مبلغهم من
العلم یعنی اعراض کن ای محمد از هر که رو گردانیده از کتاب الهی و مکانت آن که در آن نهی از
بدون ظن است و اراده ندارد مگر نظم و نسق زندگی دنیا را چه آن کتاب الهی مقدار علم [illegible]
مردم است مشکل اینکه اختلاف در آنها و در دلیل آنها میرود و بعضی ازیشان در آن [illegible]
علم ندارند چون اعراض از کتاب الهی کرده اند مثل جماعت فلاسفه که گفتند بنای حکمت عملی و نظری
نوشته اند از پیش خود و اعراض از آیات و کتابهای انبیا واجب است مؤید این آنکه [illegible]
در شرح مقاصد نقل کرده از ارسطو که گفته در مسائل الهیات علم بهم نمیرسد و غایت الجهد [illegible]

ظن است و بعد از آن الله تعالی گفته افرأيت الذي تولى واعطى قليلا واكدى اعنده
علم الغيب فهو يرى ام لم ينبأ بما في صحف موسى وابراهيم الذي وفى الا تزر
وازرة وزر اخرى وان ليس للانسان الا ما سعى وان سعيه سوف يرى
ثم يجزاه الجزاء الاوفى وان الى ربك المنتهى همزه در افرایت برای استفهام
تقریری است یعنی اینکه البته دیدی آنکه بعد از آنست و فاء در افرایت برای تفریع بر اعراض
تا آخر است و در آیت بمعنی معرفت است و تولی بمعنی آنست که رو گردانید از ذکر ما و قلیل بمعنی کم
نفعست یعنی اعطاء قلیل عبارت از افاده علوم کم فایده است مثل آنچه متعلق بطلب حیوة
دنیا میشود چنانچه الله تعالی گفته در سوره المؤمن فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما كانوا
به يستهزءون و اکدی ماخوذ است از کدیه بضم کاف و سکون دال و یاء و نقطه در پایین
سنگ بزرگ سخت یعنی معنی اکدی آنست که بزرگ شد در میان خلایق و رسید بآن [illegible]
مرتبه اشارت بآنست که بزرگ و سخت مینماید در نظر خلایق [illegible] در جنب حکومت
در مقابل علم و در اعنده برای استفهام انکاری است و تقدیم ظرف در عنده علم الغیب برای حصر است
تا اشارت شود باینکه علم غیب مخصوص یکی است [illegible] مراد و غیب چیزیست که در آن و در اصل
آن اختلاف میرود امام معتقد است و عطف است بر عنده علم الغیب اشارت شود باینکه یکی از آن [illegible]
مجادله که عذر حکومت از پیش خود شود و بی حکم امام نیست یعنی البته معذب خواهند شد و ان ليس [illegible]
بیان الا تزر و الکلام در لام برای استحقاق است مثل قول الله تعالی در سوره المؤمن ولهم اللعنة یعنی که
مستحق از کلام است و ان سعیه عطف است بر ما و همچنین و ان الی ربک بقرینه تغییر اسلوب [illegible]
عطف نمیشود بدون و در و ان لیس وان الی ربک المنتهی موافق مضمون ذلک مبلغهم من العلم
[illegible] نیز اشکال الی [illegible] است و عبارت از کتاب الهی است یعنی میتوانند جمعی که ماخوذ از [illegible]

ومیتواند بود که ماخوذ از جمع الوة بکسر همزه و سکون لام و واو و تا باشد بمعنی عهدهای موکد
یعنی عهدها که کتاب الهی مشتمل بر آنهاست چنانچه مشتق اسم مکان است یعنی محل رسیدن و آموختن
علم مشکلها یا با غیره و مشکل الحرف جر باشد و مشتق مصدر میمی باشد **و بعد** از تمهید این مقدمات
میگوییم بر سبیل احتمال که میتواند بود که مراد از این آیات این باشد که آیا کسی که ازین
رو گردان از کتاب الهی که کردیم خبر ده ای محمد حال آنکس را که رو گردان شد و اندک داد علم
نفع را که متعلق است بظاهر حیوة دنیا و بس و بزرگ شد باین سبب میان مردم آیا نزد اوست
و بس علم غیب پس آن او می بیند آنچه را که حکم میکند بآن یا خبر دار نشده بآنچه در صحف
و ابراهیم که تمام ادای حقیقت کرده چیز هست اینکه بر نمیدارد هیچ نفس بردارنده گناه دیگر
این مبالغه است در اینکه گناه او بخشیده نمیشود البته پس علاجی که منظور است
و فرزندان او جانب او بر ندارند گناه او را و این باطل است و اینکه نیست برای انسان
مگر آنچه خود سعی در آن کرده باشد و خبر دار نشده اینکه سعی او در گناه دیده خواهد شد
بعد از آن جزا داده خواهد شد آن جزای تمام و خبر دار نشده اینکه کتاب الهی محل رسیدن
و آموختن علم مشکلهاست **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث
در حدیث متعلق بکسیکه رو گردان شد از آنکه کتاب الهی و محکمات آن باشد
علوم بی فایده کرده و آنچه متعلق بظاهر حیوة دنیاست و حظ را بزرگ شمرد در خلایق
حکومت میان ایشان از پیش خود میکند در سوره النجم و آیات آن منافی خبر دار نشده
کتاب صاحب کل خبر نمود پس محل رسیدن و آموختن علم مشکلهاست مراد آنست که
گر خلاف بی مکابره در آن و در دلیل آن رو دارد از کتاب الهی معلوم نیست گفتگو در آن
نیست یا نفیکه حکم از پیش خود در مشکلات نمیتوان کرد پس وقتیکه رسید گفتگو بذات

عز و جل

عز و جل پس نگاه دارید خود را از گفتگو چه از کتاب الهی معلوم نمیشود بلکه معلوم میشود
که نمیتوان دانست چنانکه در شرح حدیث آینده بیان میشود **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا
فِي اللهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ **شرح**
روایت است از محمد بن مسلم که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای محمد بدرستیکه مردم همیشه
ایشان راست گفتگو در حق و مشکلات و جزویها در بدیهیات و مانند آن مکرر وقتیکه گفتگو
در ذات الله کنند پس وقتیکه بشنوید چه آن گفتگو را پس بگویید در رد گفتگو ایشان
نیست مستحق عبادت مگر الله که یگانه و بسیط است آن کسی است که نیست مانند آن نیست
مانند هیچ چیز کنه ذات او معلوم کسی نمیشود چه کنه بسیط با بدیهی است یا ممکن
نیست و ادراک باطل است مانند نظر کنه ذات شده لیس کمثله شیء در سوره الشوری است
و بیان آن گذشت در حدیث چهارم باب اول **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زِيَادُ إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَتُحْبِطُ
الْعَمَلَ وَتُرْدِي صَاحِبَهَا وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرَ لَهُ إِنَّهُ كَانَ
فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوهُ حَتَّى انْتَهَى
كَلَامُهُمْ إِلَى اللهِ فَتَحَيَّرُوا حَتَّى إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ
مِنْ خَلْفِهِ وَيُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ **شرح** الخصومات جمع خصومه
حرص در کتب و الف لام برای جنس است چنانچه می آید در حدیث سیوم باب نهم و ابا کم
مع الناس لا تنکم فان المخاصمة ممرضة للقلب با نزاع در مسائلیکه مجادله و خلاف
در آنها و در دلیل آنها میرود و الف لام برای عهد خارجی است مراد نزاعهای متعارف

و میتواند بود که ماخوذ از جمع الوه بکسر همزه و سکون لام و واو و تاء تانیث باشد یعنی عهدهای گوناگون
بعضها که کتاب الهی مشتمل بر آنهاست چه الّا باشد و منتهی اسم مکان است یعنی محل رسیدن و آموختن
علم مشکلها یا با غیر و مشکل الّا حرف جر باشد و منتهی مصدر میمی باشد **و بعد** از تمهید این مقدمات
میگوییم بر سبیل اجمال که میتواند بود که مراد از این آیات این باشد که آیا کسی که از این
رو گردان از کتاب الهی که کردیم ... ای محمد حال آنکس را که رو گردان شد و افاده علم
نفع را که متعلق است بظاهر حیوة دنیا و بس و بزرگ شد باین سبب میان مردم آیا نفهمید است
و بس علم غیب پیش او هست پس می‌بیند آنچه را که حکم میکند یا نشنوانیده بر تو بیت جزادار شده باآنچه در صحف
و ابراهیم که تمام ادای حق کرده چیز است اینکه بر نمیدارد هیچ نفس بردارنده گناه دیگر
این مبالغه است در اینکه گناه او بخشیده نمیشود البته پس علاجش که منظور است اینست که او
و فرزندان از جانب او بیدارند گناه او را و این باطل است و اینکه نیست برای انسان الّا
آنچه خود سعی در آن کرده باشد و جزادار شده اینکه سعی او در گناه دیده خواهد شد در قیامت
بعد از آن جزا داده خواهد شد آن را جزای تمام تر جزادار شده اینکه کتاب الهی محل رسیدن
و آموختن علم مشکلهاست **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام در ... که انتهی تعالی
در ... منتهای ... رو گردان شده اند از اینکه کتاب الهی و محکمات آن باشد
علوم بی فایده ... آنچه متعلق بظاهر حیوة دنیاست و حفظ ... در خلافی
میکوشند میان ایشان از پیش خود میگویند در سوره النجم و آیا آن منافی جزادار شده الّا
کتاب ... جزادار ... رسیدن و آموختن علم مشکلهاست مراد اینست که
... مکابره ... و در دلیل آن رو داکرار کتاب الهی معلوم نیست گفتگو در آن
... حکم از پیش خود در مشکلات نمیتوان کرد پس وقتیکه رسید گفتگو بذات
عزّ وجلّ

۱۸۲

عزّ وجلّ لیس بشاء و دارید خود را از گفتگو چه از کتاب الهی معلوم نمیشود بلکه معلوم میشود
که نمیتوان دانست چنانچه در شرح حدیث آینده بیان میشود **چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا
فِي اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ **شرح**
روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای محمد بدرستیکه مردم همیشه
ایشان راست گفتگو برجی در مشکلات و بقوجی در بدیهیات و مانند آنها میکرد وقتیکه گفتگو
در ذات الله تعالی کنند پس وقتیکه شنیدید آن گفتگو را پس بگوئید در رد گفتگوی ایشان
نیست مستحق عبادت مگر الله که یگانه و بسیط است آن کسی است که نیست مانند آن چیزی که مانند
باشد هیچ چیز پس کنه ذات او معلوم کسی نمیشود چه کنه بسیط بدیهی است با ممکن الکسب
نیست و اول باطلست چه مانند نداردیم ثانی ثابت شد پس بکنه نمی‌ور سوره الشوری است
و بیان آن گذشت در حدیث چهارم باب دوم **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زِيَادُ إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَتُحْبِطُ
الْعَمَلَ وَتُرْدِي صَاحِبَهَا وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرَ لَهُ إِنَّهُ كَانَ
فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوهُ حَتَّى انْتَهَى
كَلَامُهُمْ إِلَى اللَّهِ فَتَحَيَّرُوا حَتَّى إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ
مِنْ خَلْفِهِ وَيُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ **شرح** الخصومات جمع خصومت
حرص در گفت و الف لام برای جنس است چنانچه می‌آید در حدیث سیوم باب ... لا
تخاصموا الناس لدینکم فان المخاصمة ممرضة للقلب با نزاع در مسائلیکه مجادله و خلاف
در آنها و در دلیل آنها میرود و الف لام برای عهد خارجی است مراد نزاعهای متعارف میان